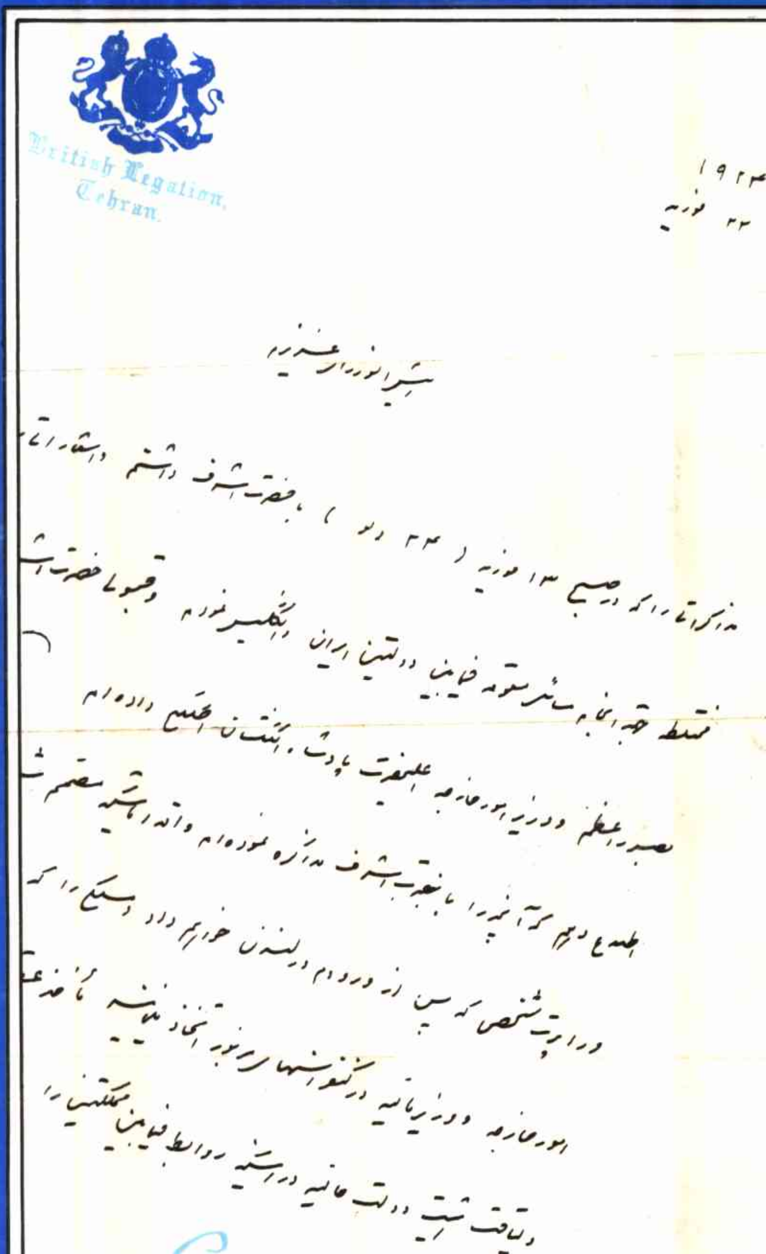
تاریخ معاصر ایران

مجموعه مقالات



بسم الله الرحمن الرحیم

در شوق انتشار کتاب اول «تاریخ معاصر ایران» بودیم که خبر ارتحال امام مستضعفان، جهان اسلام را به سوگ نشاند. او که تاریخ را معلم و هادی انسان می‌دانست، خود هادی تاریخ شد؛ و با قیام خود بر سینهٔ فراخ زمان یکی از کم‌نظیرترین و باشکوهترین صحنه‌های تاریخ را به تصویر کشید و بر قلّهٔ رفیع آن، ندای بازگشت به «اسلام ناب محمّدی» را سر داد و درپایان راه، با «قلبی آرام و نفسی مطمئن» در میان دیدگان خونبار امت اسلام، به ملکوت اعلیٰ پیوست.

ما این کتاب را به روح بلند پیشوای مسلمانان جهان، حضرت امام خمینی رضوان الله تعالیٰ علیه تقدیم می‌داریم.

کتاب اول

پاییز ۱۳۶۸

تاریخ معاصر ایران

مجموعهٔ مقالات

مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی

بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی

مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی

نام کتاب: تاریخ معاصر ایران (کتاب اول)

ناشر: مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی

خدمات فنی چاپ: دفتر ویرایش

لیتوگرافی: درخشان

چاپ و صحافی: چاپخانهٔ لطیفی

چاپ نخست: پاییز ۱۳۶۸

تعداد: ۴۰۰۰

تهران

تهران ــ خیابان فرشته، نبش خیابان چناران، شمارهٔ ۱۲۸، صندوق پستی ۱۹۷۵/۱۹۳۹۵، تلفن: ۸-۲۶۴۰۳۷

* تمامی مقالات صرفاً بیانگر نظریات نویسندگان محترم است.

فهرست‌نویسی پیش از انتشار:

DSR ۱۳۱۰ ۲ت/ تاریخ معاصر ایران: مجموعهٔ مقالات/مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی ۳۱۰ تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۸ــ

ج.

۱. ایران ــ تاریخ ــ قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ ق. ــ اسناد و مدارک. ۲. ایران ــ تاریخ ــ پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۵۷. الف. مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی. ب. عنوان.

۹۵۵/۰۸۰۸

۲۲۱ ت

فهرست

مقدّمه

مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، جهان وارد عصر جدیدی از تحول گردید. تن خستهٔ انسان مسخ شده از پس قرنها ظلم و جور جانی دیگر یافت و ارزشهای منسوخ الهی به انتظار حیاتی مجدد نشست و در میان شکوفایی دوبارهٔ ارزشها، «تاریخ» ــ این واژه همیشه مظلوم در قرون متمادی ــ در شرف تولدی دیگر قرار گرفت.

امروز بیش از ده سال از ظهور آن پدیدهٔ الهی می‌گذرد. انقلاب پس از ساقط کردن ریشه‌دارترین نظام استبدادی در جهان، دریای مواج توطئه‌ها و خیانتهای جهان کفرآلود را سرافرازانه درنوردید و نه‌تنها ماند و خود را به‌عنوان یک واقعیت بر معادلات سیاسی حاکم برجهان تحمیل نمود، بلکه پیوسته بر ثبات حیات خود افزود. اما این انقلاب و تحول شگرف الهی که بی‌شک یکی از نقاط عطف تاریخ بشریّت است، با همهٔ عظمتش در جهان عصر خود و در میان نسل خویش ناباورانه ناشناخته مانده است. امروز چاره‌ای نیست جز اینکه در یک نهضت فرهنگیِ گسترده و منسجم، نسبت به شناساندن انقلاب و فرهنگ غنی آن و علل وقوع و ظهور آن اقدام شود و بی تردید این مهم، حیاتی ترین رسالت اهل قلم است.

«تاریخ» به‌عنوان یک علم ــ با فرض بهره‌برداری صحیح و صادقانه از آن ــ ابزاری مهم برای معرفی گویاتر انقلاب و ابعاد مختلف آن است، چرا که تاریخ بهترین گواه و شاهد در بیان وقایع و رخدادهای گذشتهٔ انسان است.

ضرورت شناخت دقیق کشور ایران به‌عنوان محل وقوع پدیدهٔ عظیم انقلاب اسلامی و به‌عنوان سرزمینی با پیشینهٔ فرهنگی غنی و تاریخی کهن و صاحب تمدن، امری خطیر و حیاتی است. در این خصوص شناخت تاریخ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی دوران قبل از انقلاب و بررسی وقایع و رخدادهای آن ایام می‌تواند در تبیین فلسفهٔ

وجودی و علل حدوث انقلاب جایگاه خاصی داشته باشد. اهمیت این پژوهش زمانی بیشتر رخ می‌نماید که به ضرورت شناخت تاریخ دویست سالهٔ اخیر که حساسترین دورهٔ تاریخ ایران است، برای پیشبرد و راهبری صحیح انقلاب در آینده‌ای بس پرپیچ و خم، پی بریم.

مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی براساس ضرورتهای فوق و برحسب رسالت فرهنگی، بر خود لازم می‌داند که در این مسیر گامی هرچند کوچک در جهت اعتلای فرهنگی این مرزوبوم بردارد. پیش از هرچیز، ضروری است جهت آشنایی بیشتر خوانندگان گرامی، به معرفی کوتاهی از این مؤسسه پرداخته شود.

با پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی، «بنیاد مستضعفان» که اخیراً به «بنیاد جانبازان انقلاب اسلامی» تغییر نام و مسئولیت یافت، موظف گردید تا براساس احکام دادگاههای انقلاب نسبت به استرداد اموال به‌غارت رفته توسط عوامل طاغوت اقدام نماید. در اجرای این وظیفه، بنیاد به دهها هزار سند و مدرک که در منازل و کاخهای وابستگان رژیم ستمشاهی محبوس شده بود، دست یافت.

در اواخر سال ۶۵، به‌منظور جمع آوری و نگهداری، تنظیم و نهایتاً بهره‌برداری تحقیقاتی از اسناد و مدارک متعلق به بنیاد، مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی تأسیس گردید. به‌موازات جمع‌آوری وسیع اسناد از مراکز بنیاد در سراسر کشور، مؤسسه مطالعات وسیعی را جهت سازماندهی و طبقه‌بندیِ اصولی این مجموعهٔ عظیم آغاز کرد. در این خصوص کمیته‌ای تخصصی متشکل از اساتید و مطلعین امر آرشیو به‌منظور تهیه و تدوین آیین‌نامهٔ اجرایی طبقه‌بندی، تشکیل گردید. پس از تدوین آیین‌نامهٔ طبقه‌بندی، براساس یک برنامه‌ریزی زمان‌بندی شده، مؤسسه توسط گروههای کارشناسی خود، در یک بسیج همگانی و اقدامی جهادی درمدت قریب به یک سال و نیم، حجم وسیعی از اسناد و مدارک موجود را تفکیک و طبقه‌بندی نمود.

مؤسسه در حال حاضر با بهره گیری از اساتید و متخصصین و با استفاده از شیوه‌های معمول علمی و با یاری جستن از سیستمهای پیشرفته (اعم از دستگاههای ضدّعفونی، ترمیم، میکروفیش و میکروفیلم، کامپیوتر و...) با سرعتی نسبتاً زیاد راه طولانی و پیچیدهٔ آماده‌سازی علمی اسناد و مدارک را جهت بهره‌برداری مناسب فرهنگی طی می‌کند. انجام اموری از قبیل ثبت، طبقه‌بندی، چکیده‌نویسی، فیش‌برداری، نمایه‌سازی، دادن اطلاعات به کامپیوتر، ضدّعفونی، ترمیم، صحافی و گرفتن میکروفیلم از اسناد، بخشی از فعالیتهای مؤسسه برای تثبیت علمی اسناد است. جا دارد در این فرصت از همهٔ دست‌اندرکاران مؤسسه که با تلاش شبانه‌روزی خود گنجینهٔ عظیمی از

اسناد مستند تاریخی را از ورطهٔ خطرات عدیده رهانیده و این مجموعهٔ در نوع خود بی نظیر را به گنجینهٔ فرهنگی کشور افزوده اند و دیگر مسئولینی که در پیشبرد اهداف و مقاصد آن زحماتی را تقبل نموده اند، تقدیر و تشکر به عمل آید.

مؤسسه در کنار انجام مراحل فنّیِ حفظ و نگهداری و طبقه بندی علمی اسناد و مدارک، از مدّتها پیش برخود فرض می‌دانست که این سرمایهٔ عظیم فرهنگی را در قالبهای مختلف نشر کند و در معرض دید مردم قرار دهد. در این خصوص، در آبان‌ماه سال گذشته، مرقومه ای از حضرت امام امت رضوان الله تعالی علیه در پاسخ به نامهٔ سر پرست وقت بنیاد، روحی دیگر در کالبد این نهاد دمید و بر رسالت فرهنگی بنیاد و بویژه این مؤسسه تأکید نمود. در این نامه امام فقید خطاب به سر پرست وقت بنیاد فرموده اند: «جناب‌عالی اجازه دارید تا هرآنچه را که از آثار هنری، فرهنگی وتاریخی کشور محسوب می‌شود... در مکانی مناسب نگهداری نمایید و در صورت امکان در معرض دید عموم قرار دهید. انشاء‌الله موفق باشید.»

مؤسسه به همراه سایر فعالیّتهای تحقیقاتی و انتشاراتی، مصمم است به‌منظور نشر آثار فرهنگی و تاریخی با بهره‌جویی از مجموعهٔ اسناد و مدارک خود، دست به انتشار سلسله کتابهایی باعنوان تاریخ معاصر ایران بزندو در این راه به توکل الهی و یاری استادان و محققان و اهل علم امید بسته است.

باید اعتراف کرد که به‌رغم تلاش محققین و مؤلفین تاریخ در گذشته، هنوز تاریخ دویست سالهٔ اخیر کشورمان در هاله ای از ابهام است. حضور و نفوذ دول استعمارگر در صحنهٔ سیاسی کشور و تقارن آن با حکام بی کفایت و خائن از یک سو و مکتوم ماندن اسناد و مدارک این دوران از سوی دیگر، بر ابهام و پیچیدگی تاریخ معاصر افزوده است. این حقیقت آشکاری است که فرهنگ ارج نهادن به «سند» در کشور ما، گذشتهٔ درخشانی ندارد. در روزگارانی که عموماً شاهان برای توجیه خود به دروغ و جعل متوسل می‌شدند، طبیعی بود که در این میان «سند» یا به‌عبارتی تاریخ مستند ملّتها بشدت مهجور و مظلوم واقع شود.

مؤسسه امیدوار است که با انتشار این مجموعه، در نهایت بتواند در ارج نهادن به «سند» و اشاعهٔ فرهنگ مستندگویی در تاریخ تلاشی درخور نموده و در این راه بخشی از سؤالات و خواسته های وسیع ملّتی بزرگ را پاسخ دهد. ما همهٔ مؤسسات و مراکز همسنخ و هم رسالت خود را که در خصوص نگارش تاریخ کشور اسلامیمان تلاش می‌نمایند و اسناد و مدارکی نیز در اختیار دارند به یک بسیج عمومی فرهنگی دعوت می‌کنیم که به‌منظور روشن نمودن نقاط تاریک تاریخ این سرزمین و ایجاد زمینهٔ مناسبی جهت تدوین

لحظه به‌لحظهٔ تاریخ کشورمان، به انتشار هرچه سریعتر اسناد و مدارک تاریخی خود اقدام کنند؛ امری که مؤسسه انجام آن را بجد در دستور کار خود قرار داده است و امید دارد که بزودی مجلداتی از اسناد را که در مراحل نهایی انتشارند، به بازار فرهنگی جامعه ارائه کند.

در پایان باید براین نکته تأکید کنیم که ما را هیچ ادعایی نیست و کتاب حاضر را خالی از کاستی ها نمی‌دانیم؛ اما به‌رغم این واقعیتها، این امر را اقدامی لازم و ضروری دانسته و در این راه چشم انتظار راهنمایی ها، پیشنهادها و ارشاد شما خوانندگان علاقه‌مند به فرهنگ ایران هستیم.

فصل اول

مقالات

نظارت مجتهدین طراز اول

سیر تطور اصل دوم متمم قانون اساسی در دورهٔ اول تقنینیه

محمد ترکمان

مواد اساسی ۵۱ اصلِ «اصول و مواد نظامنامهٔ اساسی [مجلس] شورای ملّی ... مشتمل بر وظایف و تکالیف مجلس مزبور و حدود و روابط آن نسبت به ادارات و دولت»[۱] و «قوانین اساسیِ مجلس سنا»[۲] که توسط مشیرالملک و مؤتمن‌الملک تهیه شده بود و یا به تعبیر کسروی، «ترجمه»[۳] شده بود، پس از تغییرات و تصرّفاتی که برخی از نمایندگان مجلس ودربار[۴] در آن دادند، در تاریخ ۱۴ ذیقعدة‌الحرام ۱۳۲۴ق به صحهٔ مظفرالدین شاه و امضای محمدعلی میرزا (ولیعهد) و میرزا نصرالله مشیرالدوله (صدراعظم) رسید.

از مندرجات «مذاکرات اولین دورهٔ تقنینیه» چنین دریافت می‌شود که حداقل از همین ایام در کمیسیونهای مجلس برای رفع کاستی ها و کمبودها در زمینهٔ «قانون» برای ادارات و قوهٔ مجریه، اقداماتی انجام گرفته است. در جلسهٔ پنجشنبهٔ ۱۸ ذیقعدة‌الحرام ۱۳۲۴ق، سید محمد طباطبایی سؤال می‌کند: «پس تعیین حدود حکّام و غیر آنها راجع به کیست؟»، در پاسخ حاج سید نصرالله اخوی چنین جواب می‌دهد: «مشغول اند دستورالعمل می‌نویسند». از بیان مخبرالملک در همین جلسه که می‌گوید: «در کمیسیونها اگر یک ماه کار بکنند و ترجمه نمایند، در مجلس یک ساعت خوانده می‌شود»[۵]، چنین برمی‌آید که کمیسیونها مشغول «ترجمه»ی موادی از روی قوانین کشورهای اروپایی برای رتق وفتق امور کشور بوده اند.

در جلسه های «سلخ ذیقعده»[۶]، «دوم ذیحجه»[۷] و «شانزدهم ذیحجه»[۸]ی ۱۳۲۴ق از نبود «قانون» شکایت شده است. در جلسهٔ «شانزدهم ذیحجه»، حاج سید نصرالله اخوی پس از اشاره به میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک می‌گوید: «از بازوی وزیر مالیه برمی‌آید

باید ایشان همراهی کنند و آن کار [نوشتن قانون] را کار خود بدانند»[۹]. در پاسخ، ناصرالملک ضمن تقدم دادن به تهیهٔ قانون اساسی توسط انجمنی مرکب از افراد دارای «اطلاع کامل»، ترجمه و نسخه‌برداری از قوانین اروپایی را «یک چیز خیلی مهملی» می‌خواند، «که بسیار بی‌ترتیب است و برای مملکت ما هیچ فایده ندارد»[۱۰].[۱۱]

در پایان این گفتگو، سید عبدالله بهبهانی خطاب به نمایندگان می‌گوید: «مجلس بی‌نتیجه نباشد؛ چند نفر امشب بروند خدمت صدارت، آنها هرچه اجزایی که می‌خواهند، بگویند و هرکس که می‌تواند این کار را بکند او را بیاورند، زودتر بنویسند و مشغول شوند»[۱۲]. و حاجی محمد اسماعیل مغازه از نمایندگان تهران به شرح ذیل به بهبهانی پاسخ می‌دهد: «آن روز که مجلس منعقد شده بود، جناب صدراعظم فرمودند که بنویسند و مشغول اند می‌نویسند...»[۱۳].

در جلسهٔ یکشنبهٔ ۱۹ ذیحجهٔ مجلس، گفتگویی بین سعدالدوله و سید حسن تقی‌زاده که هر دو در آن مقطع تاریخی از «تندروان» بودند، راجع به اختراعی و یا تقلیدی بودن قانون اساسی مورد نظر، درگرفته است که بسیار روشنگر و آموزنده است. سعدالدوله از تقی‌زاده می‌پرسد: «شما این ترتیبات و قواعد اساسی را می‌خواهید در اینجا اختراع بکنید، یا تقلید می‌کنید آنچه را که در ممالک متمدّنه است؟»، تقی‌زاده چنین پاسخ می‌دهد: «آنچه که در ممالک متمدنه است»؛ سعدالدوله که جواب دلخواه را دریافت کرده است، راه وصول را نشان می‌دهد: «اینجا نمایندگان دول متمدنه هستند، بپرسید ببینید که ترتیب چیست؟»[۱۴].[۱۵]

محمدعلی شاه در دستخط مورخ ۲۷ ذیحجه خطاب به صدراعظم با تأیید این نکته که نظام سیاسی ایران نظامی است برمبنای قانون و مشروطه، خطّ کلّی حاکم بر قوانینی را که برای افزودن بر ۵۱ اصلِ «اصول و مواد نظامنامهٔ اساسی مجلسین» لازم است تهیه شود، چنین ترسیم می‌کند:

«... ملاحظه‌ای که دولت داشته، این بوده است که قوانین لازمه برای انتظام وزارتخانه‌ها و دوایر حکومتی و مجالس بلدی، مطابق شرع محمّدی (ص) نوشته، آن‌وقت به‌موقع اجرا گذارده شود[۱۶]. عین این دستخط ما را برای جنابان حجج اسلام سلمهم الله تعالی و منتخبین شورای ملّی ابلاغ نمایید...»[۱۷]

در فردای صدور دستخط محمدعلی شاه، سعدالدوله در مجلس مسئلهٔ «تکمیل قانون

اساسی» را مطرح کرد. مرتضی قلی خان صنیع الدوله، رئیس مجلس، در پاسخ گفت: «اینجا جای اصلاح متمم قانون اساسی نیست» و سپس اضافه کرد: «قرار شد چهار نسخه نوشته شود و در انجمن مخصوصی هرکدام را تصویب کردند، اختیار شود»؛ حاجی حسین امین الضرب پرسید: «این متمم قانون اساسی و اصول آن را کی خواهد نوشت؟» رئیس مجلس پاسخ داد: «هر کس میل دارد بنویسد، یعنی نوشتن آزاد است، ولی برای خارج، نه در انجمن؛ حال هر کس میل دارد بنویسد و بیاورد در انجمن تصحیح شود.» سعدالدوله بار دیگر رشتهٔ سخن را به دست گرفت و سؤال کرد: «حالا چه ضرر دارد انجمن مخصوصی معین شود که در آنجا بنویسند و بیاورند در مجلس مذاکره و تصحیح شود؟» و صنیع الدوله در پاسخ چنین گفت: «چه ضرر دارد! اجزا و اعضای آن را معین و انتخاب نمایید».

مجلهٔ مذاکرات مجلس در اینجا می‌نویسد:

«پس از مذاکرهٔ زیاد در تعیین اعضا، اشخاص ذیل را معین نمودند:
سعدالدوله، آقای سید حسن تقی زاده، مشاورالملک، حاجی امین الضرب، حاجی سید نصرالله، مستشارالدوله[۱۸]. مخبرالملک را هم معین کرده بودند، به این طور عذر خواست:
«بنده را از این کمیسیون معاف دارید، خودم در خارج اصولی می‌نویسم و در انجمن ارائه می‌دارم، اگر به درد خورد و پسندیدند بسیار خوب والا فلا.»

سپس در این باره که اعضای کمیسیون باید زبان خارجه هم بدانند گفتگو شد. سعدالدوله اطلاع از قوانین دول مشروطه و «تتبع و بصیرت» در امورات داخلی مملکت را نیز از شرایط اعضای کمیسیون دانست، و در پایان اظهار داشت: «این متمم قانون اساسی را به طوری باید بنویسیم که مطابق باشد با قوانین سلطنت مشروطه و موافق با قانون شرع هم باشد.»[۱۹]

دو ماه و اندی پس از تشکیل کمیسیون مزبور و ترجمه و تهیهٔ «متمم قانون اساسی» برمبنای قانون اساسی بلژیک و فرانسه[۲۰]، شیخ فضل الله نوری به دلایلی که شرح آن خواهد آمد، در تاریخ ۷ ربیع الاول ۱۳۲۵، اصلی را جهت افزودن بر «متمم قانون اساسی» به خطّ خود نوشته، نسخی از آن را نیز در میان مردم منتشر ساخت. به شرح ذیل:

«این مجلس مقدس شورای ملّی که به توجه حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلی حضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه و عامهٔ

ملت ایران تأسیس شده، باید در هیچ عصری از اعصار، مواد احکامیهٔ آن مخالفتی با قواعد مقدسهٔ اسلام و قوانین موضوعهٔ حضرت خیرالانام علیه الصلواة والسلام نداشته باشد و معین است که تشخیص مواد موافقت و مخالفت قوانین موضوعهٔ مجلس شورای ملی، با قواعد اسلامیه در عهدهٔ علمای اعلام ادام‌الله برکات وجودهم بوده و هست؛ لذا مقرر است در هر عصری از اعصار، انجمنی از طراز اول مجتهدین و فقهای متدینین تشکیل شود که قوانین موضوعهٔ مجلس را قبل از تأسیس در آن انجمن علمی بدقت ملاحظه و مذاکره نمایند. اگر آنچه وضع شده مخالف با احکام شرعیه باشد، عنوان قانونیت پیدا نخواهد کرد و امر انجمن علمی در این باب مطاع و متبّع است و این ماده ابداً تغییر پذیر نخواهد بود.

حرّرفی ۷ شهرع ا»[۲۱]

از نامهٔ شیخ فضل‌الله نوری به تاریخ ۲٤ ربیع الاول ۱۳۲۵ق به فرزندش ضیاءالدین نوری[۲۲] که در نجف به سر می برده است، چنین استنباط می‌شود که در این تاریخ، چند روزی از انعقاد «مجلس فوق العاده»ای که مرکب از بزرگان حجج اسلام مرکز از جمله مرحوم شیخ و دانشمندانِ وکلای آذربایجان و تهران که مشغول بررسی و بحث در مواد «نظامنامهٔ اساسی» بوده اند، می‌گذشته است.

علت تشکیل «مجلس فوق العاده»ی مورد اشارهٔ شیخ فضل الله را در تلگراف سه تن از نمایندگان مجلس به «انجمن ملّی تبریز» در تاریخ ۳۰ ربیع الاول ۱۳۲۵، چنین می‌خوانیم:

«لیکن چند مادهٔ آن [نظامنامهٔ اساسی][۲۳] شرعاً جای تأمل بود، لهذا کمیسیونی ثانی مرکب از آقایان حجج اسلام و چند نفر دیگر از علمای اعلام و دانشمندان وکلای آذربایجان و غیره چند روز است به تطبیق آن با موازین شرعیه سعی و جهد دارند[۲۴]...»

از نامهٔ مورخ ۲٤ ربیع الاول شیخ به فرزندش که می‌نویسد: «داعی هم می‌روم برای اصلاح و مشغول، خدا کند متخرجین مقصد خود را از پیش نبرند»، می‌شود پی برد که شیخ می‌کوشیده است تا با حضور و شرکت خود مانع از «خطری» که احساس می‌کرده است، بشود.

مدتی بعد، ظاهراً پس از واقعهٔ ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲٦ق و تعطیل مجلس اول، شیخ دربارهٔ علت شرکتش در «مجلس فوق العاده» چنین شرح می‌دهد:

«تا آنکه آن دستور ملعون که مسمیٰ به قانون اساسی است،نوشته شد و خواهش تطبیق آن را با قواعداسلامیه نمودند. داعی با یأسی که از فلاح این ترتیبات داشتم، مماشاتاً مساعدت نمودم؛ و وقتی را صرف این کار با جمعی از علما کردم و به قدر میسور تطبیق به شرع یک درجه شد، چنانچه مطبوعهٔ مشتمله بر اصلاحات و تصحیحات نزد داعی ضبط است. لکن...»[۲۵].

اتفاقی که به هنگام تهیه و تصویب ۵۱ اصل «اصول و مواد نظامنامهٔ اساسی مجلسین»رخ داد، یعنی عدم دقت و عدم ملاحظهٔ تمامی جوانب امر، و تعجیل در گذراندن هرچه سریعتر اصول مذکور، و وانمود کردن خواسته های «گروه اندک» به عنوان خواسته های «ملت»[۲۶] یک بار دیگر در ماجرای «نظامنامهٔ اساسی» یا «متمم قانون اساسی» تکرار شد. «گروه اندک» هر روز در تبریز و اصفهان و شیراز و... با استفاده از شگردهای خاص، عوام‌الناس[۲۷] و آشوب طلبان و هرج ومرج آفرینان و فریب خوردگان را به تعطیل بازارها و دکاکین و اجتماع فرامی‌خواند و از زبان آنان خواستار ارسال هرچه سریعتر «متمم قانون اساسی» می‌شد[۲۸].

«انجمن ملّی تبریز» دست به تهدید زده و به تهران چنین تلگراف می‌کرد: «[سخن] علما و ملّت خواستن قانون است، مادامی که قانون‌نامه را به طرف آذربایجان حرکت ندهند، بازار و دکاکین باز نخواهد شد واز تلگراف خانهٔ مبارکه بیرون نخواهیم رفت»[۲۹]، و هنگامی که تلگرافی از سید محمد طباطبایی، سید عبدالله بهبهانی، شیخ فضل الله نوری، حاج میرزا احمد مرتضوی، حاج محمداسماعیل مغازه، و وکلای آذربایجان و وکیل زنجان به این شرح دریافت می‌داشت: «... قانون اساسی در مجلس قرائت می‌شود، و عوض یک مجلس، هر روز مجلس دیگری هم برای تصحیح تکمیل قانون با حضور آقایان حجج اسلام و علمای اعلام،مرتب و مشغول است. قانونی که سعادت ابدی مملکت را تأمین خواهد کرد با این عجله و اصرار مرتب نمی‌شود، هیجان عمومی و بستن بازار و دکاکین صورت لزوم ندارد، مجلس مقدس در ادای تکلیف خود به‌قدری ساعی و مجدّ است که احتیاج به این قسم اقدامات نیست...»[۳۰]، نه‌تنها جوابی معقول و منطقی ارسال نمی‌داشت، بلکه مجدداً سخن از «تعطیل کسب و تجارت و بسته بودن بازار» و «اجتماع در تلگرافخانه»[۳۱] در میان می‌آورد.

در روزهای دوشنبه ۲۹ ربیع الاول[۳۲]، سه‌شنبه اول ربیع الثانی[۳۳] و چهارشنبه دوم

ربیع الثانی[۳۴]، تلگرافهایی میان «انجمن ملّی تبریز» و «وکلای آذربایجان» در همین باره مخابره شد. در این تلگرافها وکلای آذربایجان علت تعویق تصویب «قانون اساسی» را در مجلس، ادامهٔ مطابقهٔ مواد آن با شرع در «مجلس فوق العاده» عنوان می‌کردند و در برابر «فشار» انجمن ملّی تبریز، وکلای یاد شده در تلگراف ثانی خود مورخ چهارشنبه دوم ربیع الثانی به انجمن مزبور، چنین نوشتند:

«برای اینکه کمیسیون مطابقه با شرع انور کار خود را تمام نموده، بعد در مجلس قرائت شده، بعد از تصویب پاکنویس شده، به امضا برود و در آنجا هیئت وزرا امعان نظر نموده به امضای همایونی برسد، اقلاً بیست روز مدت لازم است.»[۳۵]

براساس سند منتشر ناشده‌ای[۳۶] که در دست است، در تاریخ سوم ربیع الثانی ۱۳۲۵ق مجلس شورای ملّی به نمایندگی از عموم اعضای مجلس، با ارسال مکتوبی به مرحوم شیخ فضل الله نوری، خواستار حضور مشارالیه در جلسات مجلس می‌شود تا «منقصت قانون اساسی را مطرح، مذاکره و مداقه نموده، [و به] تسویه و تصحیح» آن بپردازد. سند مذکور به شرح ذیل است:

«حضور مبارک حضرت مستطاب مروج الاحکام ملاذالانام حجت الاسلام والمسلمین، آقای حاج شیخ فضل الله دامت برکاته.

چون اغلب بلاد به‌واسطهٔ منقصت قانون اساسی مغشوش و جداً اهالی آنها مطالبهٔ تکمیل آن را می‌نمایند، خاصه اهالی آذربایجان و رشت، چنانچه خاطر مبارک مستحضر است، عماً قریب اشکالات فوق العاده از برای اولیای دولت و امنای ملّت خواهدشد. لهذا عموم اعضای مجلس مقدس شورای ملّی جداً تمنّا می‌نماید که از برای آسایش عموم مردم و رفع این اختلالات و اغتشاشات، حضرت مستطاب عالی چند روز متوالی همه روزه از سه ساعت به غروب مانده تشریف آورده، در مجلس منقصت قانون اساسی را مطرح مذاکره و مداقّه نموده، تسویه و تصحیح بفرمایید که عاجلاً به صحهٔ همایونی رسانده، طبع و نشر در جلوگیری از این اشکالات واختلالات بشود، و این مطلب را باید از اهم فرایض مضیّقه دانسته و برای حفظ بلاد و عباد ان شاءالله دریغ نمی‌فرمایند.»

از مذاکراتی که در جلسهٔ پنجشنبه سوم ربیع الثانی ۱۳۲۵ق در مجلس مطرح شده است، بویژه مسئلهٔ استعفای صنیع الدوله از ریاست مجلس، تا اندازه‌ای می‌توان به جوّ تحریک و تهدید و ترعیب حاکم در آن روزها پی برد. در جلسهٔ فوق، مرتضی قلی خان

صنیع الدوله در حالی که «جمعیّت» بهارستان را فرا گرفته بود، چنین گفت:

«در تمام نقاط عالم فعلاً قریب چهل پنجاه مجلس منعقد است و در هیچ جای عالم معمول نیست که مردم این طور ازدحام کنند و به وکلا سخت بگیرند. از بدو افتتاح این مجلس این ترتیب بوده، و آن قانون در تزاید است. شخص بنده از اول که وارد در این مجلس شدم، هیچ مقصود و منظوری در میان نبوده و نیست جز پیشرفت این اساس مقدس، حالا [با] این وضع که ملاحظه می‌شود پیشرفت کار امر مشکلی است. چندی قبل در اطاق آسایش حضوراً به وکلا گفتم و مقبولیت استعفای خود را خواستم، نپذیرفتند. امروز در این مجلس علناً اظهار می‌کنم به عضویّت این مجلس کمال افتخار را دارم، ولی از ریاست استعفا می‌خواهم.»

وکیل التجار سؤال کرد: «مگر ملّت چه کرده اند؟»

صنیع الدوله پاسخ داد:

«... اینکه می‌گویند ملّت چه کرده اند؟ ملّت چه نکرده اند؟ چندنفر هستند اینجا بالای منبر می‌روند و مردم را به هیجان می‌آورند. اینها را من مخلّ پیشرفت کار مجلس می‌دانم، من هیچ غرضی ندارم. تحصیل مقامی هم نمی‌خواهم بکنم، حالا هر کس رأیی دارد اظهار کند، شاید سایرین مصلح می پندارند.»

نماینده‌ای به‌نام آقا سیّدآقا در تأیید سخنان صنیع الدوله گفت:

«دیروز تحقیق شد، زنها می‌گویند به ما یاد می‌دهند که بگویید ما قانون اساسی می‌خواهیم؛ معلوم است اینها تحریک است.»[۳۷]

صنیع الدوله بار دیگر آغاز سخن کرد و اظهار داشت:

«در این میان چند نفرند حالشان معلوم است، از اول هم بوده اند، باید اینها را تبعید نمود.»

پس از سخنان چند نفر از نمایندگان، دکتر ولی الله خان نصر چنین گفت:

«باید فهماند که بعضی اقاویل که به گوش آنها [ملّت] می‌رسانند قبول نکنند، مثلاً می‌گویند در فلان مملکت در بیست و چهار ساعت قانون اساسی تمام شده، بنده عرض می‌کنم قانونی که در بیست و چهار روز هم تمام شود به درد نمی‌خورد. باید قانون اساسی با کمال دقت از روی ثبات عزم مرتب شود...»[۳۸]

نماینده‌ای به‌نام آقا سید حسین در معرفی مجتمعین بهارستان چنین اظهار داشت:

«این هیئتی که از ملّت در پای این عمارت اجتماع دارند، همان اشخاصی هستند که از زمان رفتن به حضرت عبدالعظیم[۳۹] از برای تأسیس این مجلس زحمت کشیده‌اند و همراهی نموده‌اند، آنچه را هم ما داریم تمام از این اجتماعات است، کمال تشکر را هم از آنها داریم؛ ولی حالا باید استدعا کنیم که تاکنون این اجتماعات لازم بود، حالا چند روز به ما مهلت بدهید که به انجام کارها بپردازیم ...»[۴۰]

از مضمون تلگراف برخی از وکلای آذربایجان به «انجمن ملّی تبریز» که اشعار می‌دارد «[سیّدین] و آقایان علمای اعلام مشغول تطبیق هستند و تا کار مطابقه تمام نشود، هرچند شب لازم شود در مجلس به‌سر برده و به دولت منزل خودشان معاودت نخواهند فرمود»[۴۱]، چنین استنباط می‌شود که از روز پنجشنبه سوم ربیع الثانی «مجلس فوق العاده» بجدّ مشغول تطبیق مواد «قانون اساسی» با شرع بوده است، و از برخی اخبار روزهای بعد آشکار می‌شود که عمل «مطابقه» در روز شنبه پنجم ربیع الثانی در «مجلس فوق العاده» پایان یافته است.

کسروی می‌نویسد:

«روز یکشنبه ۲۸ اردیبهشت (۶ ربیع الثانی ۱۳۲۵ق) آن [اصل پیشنهادی شیخ فضل الله دربارهٔ هیئت نظّار] را در مجلس خواستندی خواند که نمایندگان براست دارند و به دستینهٔ شاه فرستاده شود.

نمایندگان آذربایجان از چگونگی آگاه شده، به‌خشم آمدند، و با هم چنین نهادند که روز یکشنبه در مجلس از خوانده شدن آن جلوگیرند. چه می‌دانستند که اگر خوانده شود، بیشتر نمایندگان آن را براست خواهند داشت و کار از کار خواهد گذشت... روز یکشنبه چون گفتگو از قانون اساسی به‌میان آمد، تقی زاده گفت: باید بار دیگر در کمیسیون خوانده شود تا به مجلس بیاید...»[۴۲]

شیخ حسین شهیدی به‌عنوان نماینده‌ای که مخالف عدم طرح «نظامنامهٔ اساسی» بود، چنین گفت:

«این آقایان همان اشخاصی بودند که می‌گفتند تبریز، رشت و زنجان به هم خورده، حال چطور شد که می‌گویند سه دفعه باید قرائت شود؟ اگر مقصود از این اصلاح تغییری است که منافی با شرع باشد محال است بشود، اگر مقصود تطبیق با قوانین شرع است، بهتر از

این تصحیح و تنقیح نمی‌شود که شده»[۴۳]

تقی زاده جوان و همفکرانش با یک طرح کودتاما‌آبانه موفق به جلوگیری از طرح «نظامنامۀ اساسی» در جلسۀ یکشنبۀ ٦ ربیع الثانی مجلس می‌شوند، و در عین حال، به طرح نقشه برای ایجاد هیاهو در بین عوام الناس جهت پیشگیری از جریان اصولی امور دست می یازند.

بنا بر خبر مندرج در روزنامۀ صبح صادق[۴۴]، شیخ فضل الله نوری در جلسۀ بعدی مجلس (یعنی جلسۀ سه شنبه ۸ ربیع الثانی) شرکت می‌کند؛ اما در این جلسه نیز «نظامنامۀ اساسی» مطرح نمی‌شود.

تقی زاده و یارانش در ادامۀ طرح خود، با مخابرۀ تلگرافی در روز سه شنبه ۸ ربیع الثانی به «انجمن ملّی تبریز»، عدم مقبولیت قانون اساسیِ بیرون آمده از مطابقه را به شرح ذیل اعلام می‌دارند:

«... قانون اساسی که از مطابقۀ بعضی از علما بیرون آمد، صلاحیت قبول مجلس را ندارد[۴۵]، لهذا احتمال مباحثۀ طولانی ما را مجبور می‌نماید از هموطنان عموماً استدعا نماییم که بازار را تعطیل نکرده، مهلتی بدهند...»

این تلگراف امضاهای ذیل را داشت: مستشارالدوله، حاجی میرزا ابراهیم، حاجی میرزا آقا، تقی زاده و هدایت الله میرزا.

در همین روز از «انجمن ملّی تبریز» جواب تند زیر رسید:

«... معلوم گردید مجلس مطابقه در واقع کمیسیون متضاده با مشروطیت و قانون اساسی بوده، نه کمیسیون مطابقه، چنانچه این مسئله را عموم ملّت بخوبی می‌داند و به کلّۀ اهالی فرورفته که بعضی از اعضای مطابقه، اشخاص معلم و طرفدار استقلال و استبداد هستند و یقین قطعی داشتند که از این کمیسیون مطابقه در صلاح و رفاهیّت عامه ابداً مطلبی تراوش نخواهد کرد، سهل است به هر وسیله ای که موجب اخلال و اطالۀ قانون است موفق شده دست یابند، خودشان را سعادتمند و نیک بخت خواهند دانست... صریحاً عرض می‌کنیم ملّت آذربایجان ابداً حاضر نیستند تمکین به ارادۀ چند نفر اشخاص معلم نموده، خودشان را محکوم آنها بدانند تا حقوق ملیه‌شان ضایع و پایمال استبداد شود...»[۴۷]

کسروی از «کودتای» تقی زاده علیه اکثریت نمایندگان مجلس و اعمال ولایت و رهبری مشارالیه چنین یاد می‌کند:

«بدتر از همه، حال مجلس می بود. نمایندگان یک دسته «شریعت خواهی» می‌نمودند، و دستهٔ دیگر از ترس آنان به رویه کاری می پرداختند. اگر تقی زاده جلونگرفتی و قانون اساسی با دستبردهای علما در مجلس خوانده شدی، هرآینه پذیرفته گردیدی.»[۴۸]

در چنین شرایطی، پی در پی تلگرافهای تهدید از «انجمن ملّی تبریز» به تهران می‌رسید. در ذیل نمونه‌ای دیگر از این تلگرافها را که در تاریخ چهارشنبه ۹ ربیع الثانی مخابره شده است، به دست می‌دهیم:

«... روز به روز و آناً فآناً هیجان در تزاید... حتی ولایات جزو و قصبه و دهات آذربایجان از داد و ستد و امور رعیّتی دست کشیده و ایلات و عشایر اطراف به هیجان و حرکت آمده، پای برزمین می‌کوبند و مطالبهٔ قانون اساسی را می‌نمایند و ارادهٔ آمدن شهر را دارند که همراهی به اهالی تبریز بکنند... به ناموس انسانیّت و خاک وطن عزیز قسم، هرگاه در سر موعد خبر اتمام و تحصیل قانون اساسی به ملّت آذربایجان نرسد، دیگر به هیچ تدبیر جلوگیری و سکون ملّت ممکن نخواهد بود و صرف نظر از همه چیز باید کرد.»[۴۹]

در فاصلهٔ ششم تا شانزدهم ربیع الثانی ۱۳۲۵ق، شیخ فضل الله نوری که متوجه مخالفت سرسختانهٔ مخالفان با اصلاحات و تصحیحات انجام شده در مجلس مطابقهٔ نظامنامهٔ اساسی با شرع می‌شود، و خود از آن به شرح ذیل یاد می‌کند:

«لکن فرقه[ای] که زمام امور حل و عقد مطالب و قبض و بسط مهام کلیه به دست آنها بود مساعدت نمی‌کردند، بلکه صریحاً و علناً گفته که ممکن نیست مشروطه منطبق شود با قواعد اسلامیه و با این تصحیحات و تطبیقات دول خارجه ما را به‌عنوان مشروطه نخواهند شناخت.»[۵۰]

چاره‌ای دیگر می اندیشد و مادهٔ مربوط به نظارت مجتهدین را به شرحی که خود نقل کرده است، پیشنهاد می‌کند:

«چون دیدم این طور است، به مساعدت جمعی مادهٔ نظارت مجتهدین در هرعصر برای تمیز آرای هیئت مجتمعه اظهار شد، چون نتوانستند ظاهراً/رد کنند، قبول کردند و فصلی با زحمات زیاد و توافق همه نوشته شد...»[۵۱]

مرحوم شیخ به نوشتهٔ خود، اصل مذکور را «محض تثبیت و اینکه رجوعی نشود

علی حده به طبع رسانده و به همهٔ ولایات انتشار داد.[۵۲]

روزنامهٔ **صبح صادق** اصل فوق را با افزودن یادداشت ذیل، در شمارهٔ ٤٨ سال اول مورخ یکشنبه ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۲۵ق به‌چاپ رساند:

«شرحی است که حضرت مستطاب ملاذالانام حجة الاسلام آقای حاج شیخ فضل‌الله مجتهد دامت برکاته مرقوم فرموده و اوراق متعدده به‌جهت اطلاع اهالی دارالخلافه و ولایات طبع و نشر شده، اینک به جهت شرافت در این جریده درج می‌شود.»

شیخ در سرلوحهٔ ورقهٔ مطبوعه، چنین نوشته بوده است:

«صورتی است که به تاریخ عصر یوم شانزدهم ربیع الثانی ۱۳۲۵ در مجلس شورای ملّی با حضور حجج اسلامیه وعدهٔ معتمدبها از وکلای محترمین و جناب رئیس نوشته شد که به نظامنامهٔ اساسی ملحق شود و اتفاق آرا بر این شد، دیگر تغییری داده نخواهد شد.»[۵۳]

دفتر روزنامهٔ **صبح صادق** به جرم انتشار اصل مزبور مورد حمله و غارت و تخریب جماعت «آزادی‌طلب» و طرفداران «آزادی مطبوعات» قرار می‌گیرد، و مدیر روزنامه مجبور به تجدید انتشار شمارهٔ ٤٨ به ضمیمهٔ شرحی با عنوان «اعتذار» به‌قرار ذیل می‌گردد:

«چون درنمرهٔ چهل و هشت روزنامهٔ **صبح صادق**، لایحهٔ منسوب به جناب حاجی شیخ فضل‌الله درج شده بود که درج و انتشار آن بدون اطلاع مدیر روزنامه بوده و اجزای اداره به مقتضای خبرنگاری، آن لایحه را در ضمن روزنامه درج کرده‌اند، اینک محض اطلاع مشترکین می‌نگارد که این نمره چون به‌خلاف وظیفه و ترتیب ادارهٔ روزنامه درج شده و مدیر اداره از آن بکلّی بی خبر و بی اطلاع بوده است، لهذا آن نمره را بکلّی ساقط و باطل کرده، نمرهٔ چهل و هشت را تجدید کردیم، و از سهو و اشتباه اداره از آقایان معذرت می‌خواهیم و این گونه مطالب تا به امضای عموم علمای اعلام و تصویب وکلای ملّی نرسد صورت رسمیت ندارد.»[۵٤]

مرحوم ضیاءالدین دُرّی از برخوردی که با اوراق مشتمل بر اصل مذکور در بهارستان دیده است، چنین یاد می‌کند:

«عصر همان روز رفتم بهارستان، دیدم آن اوراق را پاره می‌کردند و لگدمال می‌نمودند! و یا آنکه آتش می‌زدند و مرده‌باد می‌گفتند! به یکی از آن حلال‌زاده‌ها گفتم در این لایحه، اسم خدا و رسول و امام عصر نوشته شده است، چرا لگدمال می‌کنید؟ چرا آتش می‌زنید؟

بنای مزخرف گویی را گذاشت که سخنانش به مراتب از فعلش بدتر بود! بعدها فهمیدم که این حرکات زشت بیشتر از طرف آخوندهای داخلی بود...»[۵۵]

در جلسهٔ شنبه ۱۹ ربیع الثانی یکی از نمایندگان به نام حاج سید عبدالحسین سؤال کرد: «قانون اساسی چه شد، کی باید خوانده شود؟» رئیس مجلس در پاسخ اظهار داشت: «برحسب نظامنامهٔ داخلی، هر مطلبی که لازم است خوانده شود، موکول به تصویب رئیس مجلس است... همه می‌دانید که این گونه مطالب مهم از قبیل نظامنامهٔ اساسی[۵۶]، محتاج به چندین بار تکرار از نظرست، بلکه شاید پاره‌ای مطالب محتاج می‌شود که به علمای نجف اشرف اطلاع داده شود». یکی دیگر از نمایندگان به‌نام آقا شیخ حسین شهیدی در جواب صنیع الدوله گفت: «این مطلب مسلم است که در این گونه از امور دقت علمای نجف زیادتر از این عده آقایان که در تهران تشریف دارند نیست، این گونه مطالب ردّ فروع به اصول نیست که محتاج به دقت نظر باشد».[۵۷] و بدین گونه مسئله مسکوت می‌ماند.

در پایان مذاکرات روز یکشنبه ۲۷ ربیع الثانی چنین آمده است: «به جهت قرائت نظامنامهٔ اساسی صحبت شد، گفتند امشب وقت نیست، بماند از برای روز سه شنبه».[۵۸]

در مطلب کوتاهی که از مذاکرات روز سه‌شنبه ۲۹ ربیع الثانی در «مذاکرات مجلس، دورهٔ اول تقنینیه» مضبوط است، تنها اشاره‌شده است: «شروع به قرائت قانون اساسی شد، مباحثات زیادی به‌میان آمد، بعد از قرائت سه ماده، مجلس ختم شد»[۵۹]، برای اطلاع از مذاکرات جلسهٔ مذکور، به‌نقلِ مطالب مندرج در یکی از روزنامه‌های تهران می پردازیم.

روزنامهٔ **حبل المتین** راجع به نظر اکثریت نمایندگان دربارهٔ الحاق فصلی برای نظارت همیشهٔ هیئتی از علمای اعلام، محض تشخیص موافقت و مخالفت قوانین موضوعه در مجلس با احکام شرعیه، می‌نویسد:

«اغلب و اکثر را در اصل و مواد کلیهٔ آن که تطبیق قوانین مجلس با قانون اسلامی و انحصار این تمیز و تشخیص در موارد غامضه و مشکوکه با علمای اعلام گفتگویی نبوده، فقط در امر انتخاب این هیئت که باید منتخبین آنها ملّت باشند یا وکلای مجلس، یا مجلسین یا عدهٔ کثیری از علما و بودن آنها در جزو یکی از دو مجلس یا در خارج، محل اختلاف و مقام حرف بود.»

حبل المتین سپس به نقل اظهارات تقی زاده و حاج میرزاعلی آقاتبریزی که با الحاق فصل یاد شده به نظامنـامهٔ اساسی مخالف بوده اند، می پردازد. برای اطلاع از دلایل مخالفت و نحوهٔ استدلال نامبردگان، اظهارات آنها را نقل می‌کنیم.

تقی زاده می‌گوید:

«فصلی در اینجـا نوشته شده اسـت که مستغنـی از آن است، و آن، این است که قـوانین موضوعهٔ مجلس وقتی عـنوان قانونیّـت پیدا می‌کند که به تصـویب مجلسیـن ملّی و سنا و به صحهٔ همایونی موشح شده و موافق با قوانین دین اسلام باشد، و به انتفای هر یک از این قیود چهارگانه، عنوان قانونیّت پیدا نخواهد کرد.

بنـابراین، اگـر امری از مـجلس شورای ملّی و مـجلس سنـا گذشته باشـد و به صحهٔ همایونـی هـم رسیده باشـد، اگـر بعد از آن علمـای اعلام پروتست نـمـایند که این حـکم مخالف با قوانیـن دین مبین است، آن حکم از درجهٔ اعتبار و قانون بودن ساقط خواهد بود؛ دیگر محتاج به ایـن فصل نیست، زیرا که این مسئله حق تمام علمای اسلام است، ما آن را منـحصر در جـمعی می‌نمـاییم، و حال آنکـه اگر با امضای این چند نفر حکـمی شکل قانونی پیدا کنـد و بعد از آن شهرت علمـای دیگر برخلاف آن قائم شـود، باز از قانون بودن خارج خواهد بود.

پس خوب است این امر را همان نحو به حال خود باقی بگذارید، همین که از علمای حکمی برخلاف آن صادر نشد، کافی است.»

به نظر می‌رسد کـه این نحوهٔ استـدلال ساده لوحانه و فـریبکارانه و در ابـهام قرار دادن مسئله از سوی تـقی زاده به مـنظور اسـتخلاص از فصل مذکـور بوده است که با جـواب قاطع و صریح زیر روبه‌رو می‌شود:

«این امر موجب عُسر و باعـث تعویق و تعطیل احـکام مجلس خواهد بود، علاوه چون مقام این است که مخـالفت با قوانـین اسلامی نداشته باشد، و تشخیص این مطلب هم از چند نفر کافی است، لازم به موافقت نیست تا قول مشهور یا اجماع به دست بیاید.»

مخالف دیگر حاج میرزاعلی آقای تبریزی بود که با بیانی علمی تر چنین گفت:

«احکام شرعیه دو قسم است. یک قسم احکام اوّلیهٔ واقعیّه که احکام شأنیّه می باشند، و قسم دیگر احکام ثانویـّهٔ ظاهریه که احـکام فعلیه و منجزه می باشد، و آنچـه که معمول به مکلّف اسـت، ایـن قسم آخری است. و ایـن مـختلف خـواهـد شد به اختلاف مـوضوع، و

اختلاف حال مکلّف و تشخیص موضوعات با اهل عُرف است نه با علما. از علما بیان احکام کلّیه است، مثل اینکه اگر دو نفر طبیب عادلِ حاذق تشخیص بدهند حال مریض را که باید شراب بخورد، در این صورت ارتکاب آن برای مکلّف جایز و عقاب آن از او مرتفع است.

پس تشخیص صحّت و فساد حال مملکت که موضوع بحث مجلس است، با اطبّای حاذق که وکلا باشند هست. هر موضوعی که به تشخیص آنها معیّن شد، حکم کلّی بر او بار خواهد شد؛ در این صورت لازم به نظر علما نیست.»

جواب حاج میرزاعلی آقا را نیز حاجی سید نصرالله تقوی به‌شرح ذیل داد:

«این مسئله در موضوعات مسلّمه و احکام معیّنه صحیح است. اما در موضوعات مشکوکه و مصادیق متردّده یا در احکام مشکوکه و غیرمعلومه ناچار باید رجوع به علما شود.»

سپس سید عبدالحسین و حاجی امام جمعه خویی، نیز با اقامهٔ براهینی و با قید شروطی با ضمّ فصل مذکور به نظامنامهٔ اساسی موافقت کردند.

ادامهٔ مذاکره در این باب به جلسهٔ آینده موکول شد.

در جلسهٔ شنبه سیّم جمادی‌الاول، مجدداً بحث در مورد لایحهٔ نظارت هیئتی از علما بر قوانین موضوعه در مجلس مطرح و مورد مذاکره واقع شد.

حبل‌المتین[۶۱] بدون ذکر نام قائل می‌نویسد، در این جلسه اظهار شد:

«حال که چنین می‌نماید اکثریت آرا بر الحاق این ماده باشد، پس خوب است قید شود که علما مداخله در احکام عُرفیّه نداشته باشند، زیرا که بعضی از احکام عُرفیّه است که مخالف با موازین شرعیّه است، ولی ارتکاب آن لابدّمنه و ضرور است.»[۶۲]

در پاسخ به پیشنهاد فوق و همچنین دفاع از لایحهٔ نظارت، هیئتی از علما بر تشخیص عدم مخالفت قوانین موضوعهٔ مجلس با احکام شرع، آقامیرزا فضلعلی آقا[۶۳] وکیل آذربایجان با براهینی عمیق و مستدل اظهاراتی نمود که به‌رغم طولانی بودن، به‌دلیل اهمیت و ارزش مطالب آن، نقل می‌شود[۶۴] [رجوع شود به یادداشتهای انتهای مقاله].

در پایان این جلسه، قبل از رأی‌گیری سؤالاتی از سوی حاجی میرزا ابراهیم مطرح می‌شود و پاسخهایی نیز از سوی برخی از نمایندگان عنوان می‌گردد، که در ذیل، مجموعهٔ آنها خواهد آمد.

«هرگاه اختلاف در بین این هیئت از علما بشود، در آن صورت چه باید کرد؟ آیا اخذ قول موافق را باید گرفت یا مخالف را و یا رجوع ثالثی است یا مسکوت‌عنه خواهد ماند؟، بعضی گفتند: در مخالفت و موافقت، رأی هیئت مناط اعتبار است، اگر اختلاف شد، نمی‌شود اخذ کرد. بعضی اظهار داشتند که رجوع به اکثریت آرا بشود. بعضی همچنین می‌گفتند که چون مقام تشخیص عدم مخالفت با قوانین شرعیه است، همین که یکی یا دوتا رأی براین دادند که مخالف نیست، کافی است؛ زیرا که در این صورت مخالفت قطعیه لازم نمی‌آید، و واجب هم نیست که ما موافقت قطعیه نماییم. بعد از مذاکرات زیاد، قرار شد که برای توضیح این مطلب بعد یک تنبیه یا تکمیل اضافه نمایند و در اصل لایحه رأی گرفته شد، رأی اکثریت بر الحاق آن قرار گرفت.»[۶۵]

روزنامهٔ صبح صادق[۶۶] می‌نویسد: به هنگام رأی گیری به فصل مذکور، «بعضی گفتند رأی لازم نیست و اتفاق آرا در این است، بالاخره ورقهٔ رأی تقسیم شد»؛ سپس نتیجهٔ شمارش آرا را به شرح ذیل نقل کرده است:

«(ورقهٔ قبول) پنجاه و هشت نفر؛
(ورقهٔ امتناع) بیست و هشت نفر؛
(ورقهٔ رد) سه نفر.»

بدین گونه فصل مربوط به نظارت همیشهٔ هیئتی از مجتهدین بر عدم مخالفت قوانین موضوعهٔ مجلس با احکام شرع با انجام تغییرات و تصرفات و تصحیحاتی در اصل پیشنهادی مرحوم شیخ فضل‌الله نوری، به‌شرح ذیل[۶۷] ضمیمهٔ نظامنامهٔ اساسی گردید:

بسم الله تعالی

«این مجلس شورای ملّی که به توجه امام زمان عجل الله تعالی فرجه و بذل مرحمت اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه و مراقبت حجج اسلامیه ادام‌الله برکاتهم و عامهٔ ملت ایران تأسیس شده، باید در هر عصری از اعصار مواد قانونیهٔ آن با قواعد مقدسهٔ اسلامیه و قوانین موضوعهٔ حضرت خیرالانام مخالفتی نداشته باشد و معیّن است که تشخیص این قواعد برعهدهٔ علمای اعلام بوده و هست. لهذا رسماً مقرر است که در هر عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد، از مجتهدین و علمای اعلام مرجع تقلید شیعه، اسامی بیست نفر از علمای متدین عالم به مقتضیات عصر را به مجلس شورای ملّی بنماید. از آن میانه پنج نفر را اعضای مجلس به حکم قرعه یا به اتفاق آراء به سمت عضویّت بشناسند تاموادی که هنوز حکم قانون پیدا نکرده، تذکره نموده و بدقّت رسیدگی

کرده هرماده‌ای که مخالفت داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیّت پیدا نکند و رأی علما در این ماده مطاع و متبع است و تا زمان ظهور حضرت حجة عجّل الله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود.»[۶۸]

اصل پیشنهادی مرحوم شیخ فضل الله حداقل در چهار مورد با اصل مصوب مجلس شورای ملّی به قرار ذیل اختلاف داشت:

۱. هیئت طراز اول خارج و مستقل از مجلس بود؛
۲. تعداد اعضای هیئت طراز اول مشخص نبود؛
۳. مرجعی برای تشخیص و تعیین هیئت طراز اول تعیین نشده بود؛
٤. «عالم بودن به مقتضیات عصر» به عنوان شرط عضویّت در هیئت طراز اول پیش بینی نشده بود.

لازم به ذکر است که در اکثر کتابها و نوشته هایی که دربارهٔ «هیئت نظّار طراز اول» سخن گفته شده است، اصل مصوب مجلس شورای ملّی به عنوان اصل پیشنهادی شیخ معرفی شده است که ناصحیح می باشد.[۶۹]

در اینجا لازم است به بی پایه بودن خبر ناصحیحی که در مورد موضع مرحوم آیت الله آخوند ملا محمدکاظم خراسانی در برابر اصل مورد بحث در برخی از جراید و کتابها منتشر شده است، اشاره‌ای هرچند کوتاه، بشود.

از جمله، روزنامهٔ **حبل المتین**[۷۰] کلکته با عنوان «مکتوب از نجف اشرف»، مطلب مجعولی را به شرح ذیل نقل کرده است:

«این بستهٔ تلگرافی به نام جناب آخوند مدظله به اسم چند نفر طلاب تهرانی رسید که حکم فرمایید یکی از شرایط قانون اساسی این باشد که ابدالدهر پنج نفر از علمای تهران جزء مجلس باشند. جناب آخوند خیلی برآشفتند که این چه بیهودگی است، در صورتی که سی نفر متجاوز وکیل از طرف علما در مجلس موجودند؛ طبقهٔ آقایان می‌توانند علمای بزرگ را وکالت داده، به مجلس بفرستند. شرافت این مجلس همان مساوات است که از احکام محکم قرآنی و اسلام شناخته می‌شود، هیچ کس را نباید بر دیگری مزیّت باشد ورنه مایهٔ هزاران گونه خرابی و اختلاف خواهد گردید. حق این است؛ حضرت مستطاب آخوند مدظلّه اسلامیان را زنده کردند از این فرمایشات.»

مؤلف **مرگی در نور** در ترجمهٔ احوال آخوند خراسانی، پس از نقل مطلب فوق از

روزنامهٔ حبل المتین می افزاید:

«بدین ترتیب روشن می‌گردد که آخوند در پی سودجویی شخصی و یا انحصارطلبی و قائل شدن مزیّت خاصی برای علما در مجلس نبوده، و اگر مجلس و رژیم مشروطیت را تقویت می‌کرده، هدفش رعایت عدل و مساوات و غرض اصلیش همان رفع ظلم بوده است که ما به شیوع آن در ایران... اشاره کردیم.»[۷۱]

برای آشکار شدن عدم صحّت خبر فوق، نقل قسمتی از تلگراف آخوند ملا محمدکاظم خراسانی و آقا شیخ عبدالله مازندرانی به مجلس شورای ملّی به‌وسیلهٔ مرحوم شیخ فضل الله نوری مورخ هفتم جمادی الاولی ۱۳۲۵ق، به اندازهٔ کافی گویاست. آقایان مذکور در این تلگراف می‌نویسند:

«مجلس محترم شورای ملّی شیّدالله تعالی ارکانه! مادهٔ شریفهٔ ابدیّه که به‌موجب اخبار واصله در نظامنامهٔ اساسی درج و قانونیّت مواد سیاسیه و نحوها من الشرعیّات را به موافقت با شریعت مطهره منوط نموده‌اند، از اهم مواد لازمه و حافظ اسلامیّت این اساس است و...»[۷۲]

نمونهٔ فوق، تنها نمونهٔ مخالفت برخی از جراید با اصل «نظارت هیئت مجتهدین بر قوانین موضوعهٔ مجلس» نیست، بلکه مقالات متعددی در این باره منتشر شده است که از جمله از مقاله‌ای با عنوان «رأی یک تن از افاضل طلاب»[۷۳] یا امضای «اقل الطلبه حاج شیخ اسمعیل طهرانی» و همچنین سرمقالهٔ مفصل حبل المتین تهران با عنوان «سنای روحانی»[۷۴] که پس از تصویب اصل یاد شده منتشر شده است، می‌توان نام برد.

سِر اسپرینگ رایس، وزیر مختار انگلیس در تهران، نیز طی گزارشی به وزیر امور خارجهٔ انگلیس، از این اصل به‌منزلهٔ «مادهٔ کهنه‌پرستانه» یاد کرده است.[۷۵]

حوادث پس از تصویب اصل «نظارت هیئت مجتهدین بر قوانین موضوعهٔ مجلس»

پس از این تاریخ، مرحوم شیخ فضل الله آماج فحاشی برخی جراید و «شب‌نامه‌نویسان» و حملهٔ اوباش و فریب‌خوردگان دستهای غیبی شد.

پنجشنبه ۸ جمادی الاولی ۱۳۲۵ق برخی از اعضای «انجمنهای سری» بار دیگر قصد جان شیخ را کردند[۷۶] که به‌وسایلی ممانعت گردید. جمعه نهم، اجتماع انبوهی از

«طلاب» و «مردم» در مدرسهٔ صدر، محل «انجمن اتحادیهٔ طلاب» علیه شیخ و... منعقد گردید و جمعی از حضار جهت قتل شیخ روانهٔ منزل وی شدند[۷۷]. گروهی نیز خواستار تبعید و نفی بلد او شدند. شنبه دهم، اجتماع روز گذشته، در مدرسهٔ سپهسالار تجدید شد و شیخ که خود و خانواده‌اش را در خطر هجوم اشرار و اوباش می‌دید، در تاریکی شب یکشنبه به سوی حضرت عبدالعظیم حرکت کرد.

در جلسهٔ یکشنبه یازدهم جمادی الاولی مجلس، تقی زاده به هتاکی علیه شیخ پرداخت[۷۸] و روزنامهٔ **صوراسرافیل** در پنجمین شمارهٔ خود از شیخ به عنوان «تاجرباشی بازار دین فروشان شیخ فضل الله بی نور» و از «ماده های فساد و منابع بغض و عناد» و کسی که «خلاف و خیانتهای» او «از حد گذشته»[۷۹] یاد کرد.

شیخ نیز برآشفته از اعمال طیف مذکور، با مخابرهٔ تلگراف معروف «فصلی دایر به حفظ قوانین اسلام و هیئت مجتهدین عظام و سایر اصلاحات مردود و مکنون مکشوف...»[۸۰] ماده را غلیظتر ساخت.

سید محمد طباطبایی در جلسهٔ روز بیستم مجلس، با اشاره به شیخ اظهار داشت: «خیال اینها جز فساد چیزی نیست. گفتگوی ما در یک کلمه بود که علمای نظار جزو مجلس باشند، آنها می‌گویند در خارج از مجلس باشند»[۸۱] و «جز تخریب اساس مشروطیت هیچ غرضی ندارند»[۸۲] و حاج سید عبدالحسین شهشهانی شیخ را «مفسد»[۸۳] خواند و... و مجلس شورای ملّی طیّ تلگرافی در تاریخ ۲۶ جمالی الاولی به شهرهای مختلف، علت مخالفت شیخ را تعارض «استحکام اساس مشروطیت» با «منافع شخصی»[۸۴] او معرفی کرد و...

شیخ بکرّات منشأ این فحاشی ها و توطئه ها را انتشار لایحهٔ «نظارت هیئتی از مجتهدین بر قوانین موضوعهٔ مجلس» معرفی می‌کند که در ذیل به دو نمونهٔ آن اشاره می‌شود:

۱. از پاسخ شیخ به دلایل موافقت اولیه و مخالفت ثانویه‌اش با مشروطیت:

«فصلی با زحمات زیاد و توافق همه نوشته شد، محض تثبیت و اینکه رجوعی نشود علی حده به طبع رسانده و به همهٔ ولایات انتشار داده شد، چون این را دیدند و فهمیدند که با این ترتیب اگر بدون تغییر واقع شود بالمرّه از مقاصد فاسدهٔ خود محروم اند، کردند آنچه کردند، و دیدم آنچه دیدم، و کشیدم آنچه کشیدم و متعقّب به واقعهٔ زاویهٔ مقدسه شد...»[۸۵]

۲. از پاسخ شیخ به ضیاءالدین دری:

«از خوف آنکه مبادا بعدها قوانین مخالف شریعت اسلام وضع کنند، خواستم از این کار جلوگیری کنم، آن لایحه را نوشتم. تمام دشمنی ها و فحاشی ها از همان لایحه سرچشمه گرفته است!»[۸۶]

البته باید گفت گناه بزرگتر شیخ فضل‌الله این بود که در جهت مشی سیاست انگلستان که در آن مقطع تضعیف حکومت مرکزی و محمدعلی شاه و تلاشی وحدت نسبی جامعهٔ ایرانی بود، حرکت نمی‌کرد و به همین گناه حضور و وجود او و هر شخصیت دیگری با هر نوع گرایش فکری، دیر یا زود می بایست حذف می‌گردید.

شیخ در لوایح و روزنامه‌ای که در دوران تحصن در حضرت عبدالعظیم منتشر می‌کرد، به دفعات[۸۷] بر ضمّ لایحه نظارت علما، بدون تغییر به نظامنامهٔ اساسی پای فشرد.

این نکته را نیز باید اضافه کرد که در مقابل مخالفین شیخ، شخصیتها و جمعیتهایی نیز از شیخ و آرای مشارالیه دفاع کردند که از جمله می‌توان از مرحوم سید کاظم یزدی و برخی از علمای اصفهان و «انجمن الهی» و... یاد کرد. در زیر نمونه ای از پشتیبانی های گروهی از علمای اصفهان را که طیّ تلگرافی به اطلاع نمایندگان مجلس شورای ملّی رسانده شده است، نقل می‌گردد.

سواد تلگراف حضرات آقایان و حجج اسلامیهٔ اصفهان به مجلس شورای ملّی

تهران

«حضور امنای مجلس شورای ملی دامت برکاتهم

توهینات و جسارات عوام آن ولا به رؤسای علما و شیعه که در زاویهٔ مقدسه هستند، و اشتمال بعض روزنامه‌ها بر توهینات به شرع، نوعی و شخصی بلکه کفریات و منقولات معروفه از بعض واعظین و جزء نشدن فصل نظارت علما که مرجع تقلید ناس باشند، بدون عضویت به مجلس و بدون تقید به علم به اقتضای وقت در قانون اساسی، که جزء شدن این فصل باعث بقای اساس اسلام است، مهیج علما و متشرعین و طلاب غیور در دین شد.

از امنای مجلس دامت برکاتهم رفع مراتب منظور را فوراً مستدعی هستیم، والا خوف حدوث فتنه و اینکه زحمت کاملهٔ یک ساله هدر رود هست.

(علمای اصفهان)[۸۸]

داعی شیخ محمدتقی نجفی، داعی شیخ نورالله، الاحقر شیخ مرتضی، الاقل الحاج

آقا منیرالدین، الاقل محمدتقی مدرس، داعی محمدباقرالموسوی درجه [و] سایر علما و طلاب.»

مدتها قضیهٔ «نظارت علما» در مجلس مسکوت می‌ماند و در این باره سخنی گفته نمی‌شود و اقدامی نیز انجام نمی‌گیرد.

در جلسهٔ سه‌شنبه اول محرم ۱۳۲٦ مجلس، یکی از نمایندگان به‌نام آقا شیخ حسین مهر سکوت را شکسته چنین اظهار می‌دارد:

«حالا که وکلای محترم در تکمیل نواقص مجلس اقدامات مجدانه دارند، خوب است به موجب آن مادهٔ قانون اساسی، درباب نظارت پنج تن از علمای اعلام هم شرحی حضور آقایان حجج اسلام نجف اشرف نوشته شود که بیست نفر انتخاب نمایند.»

ذیل مطلب فوق آمده است: «یادداشت شد که شرح مزبور نوشته شود.»[۸۹]

در جلسهٔ ۱۲ محرم مجلس، آقا شیخ حسین مذکور خطاب به رئیس مجدداً اظهار می‌دارد:

«اگر اجازه می‌دهند، سؤالی کنم. آن روز که در باب انتخاب باقیماندهٔ وکلا مذاکره شد، بنده عرض کردم که برای تتمیم و تکمیل آن ماده از قانون اساسی در خارج، خوب است از طرف مجلس به حجج اسلام عتبات عالیات نوشته شود که بیست نفر از علما را معین کنند تا اهل مجلس پنج نفر را درمیان آنها به اکثریت آرا انتخاب نمایند تا از این حیث و از جهات دیگر بکلّی آسوده و راحت باشیم. نمی‌دانم آیا این عرض من قبول شد یا نه؟»

رئیس در پاسخ آقا شیخ حسین چنین گفت:

«آن روز را من حاضر نبودم و مستحضر نیستم، خیلی خوب است باید در این خصوص هم اقدام بشود.»[۹۰]

در جلسهٔ ۵ شنبه مورخ ۲۸ ربیع الاول، برای آخرین بار در دورهٔ اول تقنینیه راجع به اصل یاد شده، پس از وصول نامهٔ آقای آقاسید عبدالله مجتهد بهبهانی به مجلس، به‌شرح ذیل مذاکره می‌شود.

نامهٔ آقای بهبهانی مشعر بود براینکه:

«دستخطی از طرف حضرت آیت‌الله حجت‌الاسلام آقای آقا ملا محمد کاظم خراسانی دام‌ظله برای من رسیده است که آن عده از علما که برای نظارت در قوانین مجلس در قانون اساسی قید شده و باید انتخاب شوند، آیا اختصاص به تهران دارد یا از هرکجا می‌توانند این علما را انتخاب نمایند. اگرچه عقیدهٔ بنده این است که از هرکجا می‌توانند انتخاب نمایند، ولی چون در جواب این مسئله باید رسماً از مجلس مقدس جواب داده شود، لهذا اظهار می‌دارد که همین امروز این مطلب را مطرح نموده، پس از مذاکره آن نتیجه که حاصل می‌شود در روی کاغذ رسمی مجلس مقدس نوشته شود که حضور مبارک حضرت معظم الیه ایفاد گردد.»

پس از قرائت نامهٔ آقای بهبهانی، حاج امام جمعه خویی به‌شرح ذیل به ایراد سخن پرداخت:

«بنده خیلی تعجب می‌کنم، چون وقت مجلس را خیلی مغتنم و با قیمت می‌دانیم. لهذا عرض می‌کنم، بلکه این ماده از قانون اساسی در باب انتخاب بیست تن از علمای اعلام، آن روزی که نوشته شد، اختصاص به تهران نداشت و از همه‌جا می‌شود انتخاب کرد و اختیار با حضرات حجج اسلام است که از هرجا انتخاب نمایند، پس خوب است دیگر این مسئله را مطرح قرار نداده و دو ساعت مذاکره نمود که وقت مجلس تعطیل گردد و به همین قسم جواب داده شود.»

سپس آقا سید مهدی، وکیل قهوه‌چی ها، گفت:

«در خصوص بیست نفر علما که باید حضرات حجج اسلام عتبات عالیات آنها را معین فرموده و پنج تن از میان آنها به قرعه انتخاب شوند، اگر اختصاص به تهران نداشته و از هرجا انتخاب شوند، آن وقت ترتیب قرعه به چه قسم خواهد بود؟ و به این طور تولید اشکال خواهد کرد.»

آنگاه اسدالله میرزا، وکیل شاهزادگان، نظر خود را در این باب چنین اظهار داشت:

«بنده در باب انتخاب و تعیین بیست نفر از علما از هرنقطه که باشد حرفی ندارم، ولی می‌خواهم این یک نکته را متذکر شوم که این بیست نفر باید از علمایی باشند که عالم به مقتضیات زمان هستند که رعایت این مسئله خیلی اهمیّت دارد.»

آقا شیخ حسین موصوف، در ضرورت اقدام فوری در این باره و پاسخ به ایراد آقا سید

مهدی و پیشنهاد شاهزاده اسدالله میرزا چنین گفت:

«در باب تعیین بیست نفر از علما، چندین مرتبه در مجلس مذاکره شد و مخصوصاً چندین مرتبه بنده اظهار داشتم، پس باید هرچه زودتر جواب حضرت آیت‌الله برود.

اما در باب قرعه که ایراد وارد کردند که اگر مخصوص به تهران نبوده‌واز هر نقطه انتخاب شوند تولید اشکال خواهد کرد، بنده عرض می‌کنم هیچ اشکالی ندارد، چه از تهران و چه از خارج انتخاب شوند، اسامی آنها نوشته شده در مجلس قرعه می‌کشند، اسامی آن پنج نفر که معین شد، آن وقت اطلاع داده می‌شود که تشریف بیاورند به مجلس.

اما اینکه شاهزاده اسدالله میرزا گفتند که این هیئت از علما که انتخاب می‌شوند باید عالم به مقتضیات عصر باشند، بنده عرض می‌کنم آقایان حجج اسلام که این علما را انتخاب می‌نمایند از همه بهتر می‌دانند که چه اشخاصی را انتخاب کنند.»

رئیس مجلس در پاسخ تمام مطالب عنوان شده، در یک جمله اظهار داشت:

«... جواب مرقومهٔ حضرت حجت‌الاسلام هم به‌طوری که گفته شد، نوشته شده، در مجلس قرائت شده، پس از تصویب، ارسال می‌شود...»[۹۱]

پایان نافرجام پروندهٔ اصل «نظارت هیئتی از علما بر قوانین موضوعهٔ مجلس» در دو شکل پیشنهادی شیخ و مصوب مجلس در دورهٔ اول تقنینیه، مؤید درایت مرحوم شیخ فضل‌الله بود که بارها اظهار می‌داشت «کار به دستها» با اصل مذکور موافق نیستند، و همچنین نشانگر میزان آگاهی وزیر مختار انگلیس در تهران (سِر اسپرینگ رایس) حداقل در دورهٔ اول مجلس از اوضاع ایران بود که از مدتها قبل اظهار داشته بود:

«بدیهی است به‌محض اینکه آزادیخواهان[۹۲] زمام امور را به دست بگیرند، مسلم است که این مادهٔ کهنه‌پرستانه به‌طور دائم در حال تعلیق قرار خواهد گرفت.»[۹۳]

یادداشتها

۱. مجموعه قوانین جزایی، قانون اساسی و قوانین دکتر مصدق با تمام اصلاحات تا آخر آبان ۱۳۳۲، گردآوری احمد کمانگر، (چاپ تابان)، ص ۲.

۲. همان، ص ۱۲.

۳. احمد کسروی، تاریخ مشروطهٔ ایران، ج ۱، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ص ۱۷۰.

در صفحهٔ ۸۵ کتاب **پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت**، تألیف منصورهٔ اتحادیه (نظام مافی) (تهران: نشر گستره، بهار ۱۳۶۱) «الگوی واقعی قوانین ایران و بلژیک»، «قانون اساسی ۱۸۳۰ فرانسه» معرفی شده است.

۴. برای اطلاع از تغییرات و تصرفات مذکور، ر.ک به: مصطفی رحیمی، **قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی**، (تهران: ابن سینا، ۱۳۴۷)، ص ص ۸۰ تا ۹۰.

۵. **مذاکرات مجلس دورهٔ اول تقنینیه**، (تهران: چاپخانهٔ مجلس، ۱۳۲۵)، ص ۴۱.

۶. **همان**، ص ۴۹.

۷. **همان**، ص ۵۱.

۸. **همان**، ص ۷۰.

۹. **همان**، ص ۷۱.

۱۰. **همان**.

۱۱. فارغ از مطالبی که دربارهٔ میرزا ابوالقاسم‌خان ناصرالملک گفته شده است، با توجه به «اُنظر ما قال ولا تنظر من قال»، باید گفت ناصرالملک در اینجا همچون نامه‌اش خطاب به سید محمد طباطبایی و نقل روایت «چپاندن ران شتر به حلقوم کودک خردسال»، سخن حکیمانه و صحیحی گفته که به دلیل «شرایط خاص» مورد توجه واقع نشده است.

۱۲. **همان**، ص ۷۲.

۱۳. **همان**.

۱۴. **همان**، ص ۷۳.

۱۵. سعدالدوله و تقی‌زاده و گروه «مترجمین» قوانین فرنگی و مجذوبین و مرعوبین «غرب» گویا در آن روزگار عنایتی به این مسئله نداشتند که جامعهٔ ایرانی که دارای آداب و رسوم و اخلاقیات خاصی است و از جهت اقتصادی، علمی، سیاسی، اجتماعی و... در مراتبی مختلف با جوامع غربی قرار دارد؛ برای درمان دردهای خود نیازمند طی طرق و داروهایی متناسب با بیماری خود است که از سوی پزشکان حاذق و دلسوز و بی‌غرض تجویز شده باشد، و نه داروهایی که در شرایطی دیگر برای درمان بیماری های دیگری تجویز شده است.

۱۶. حداقل حسن اجرای این دستخط در آن ایام، که از پشتیبانی اکثریت قریب به اتفاق ملّت غیرمتشکل و فاقد پشتیبان خارجی و... برخوردار بود، این را می‌توان دانست که هفتاد سال و اندی قبل از تهیهٔ قانون اساسی «جمهوری اسلامی ایران»، توانایی و تنگناهای قوانین موضوعه در چارچوب «شریعت» برای ادارهٔ امور جامعه با توجه به «مسائل مستحدثه» و دگرگونی های عمیقی که در جوامع بشری در قرون اخیر رخ داده است، در ترازوی تجربه و خرد سنجیده و ارزیابی می‌شد و مقدمه‌ای می‌گشت برای حرکت تکاملی بعدی کشور.

۱۷. زهرا شجیعی، **نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دورهٔ قانونگذاری**، (تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۴)، ص ۹۰.

۱۸. مولف **قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی**، دربارهٔ اسامی مذکور، توضیحی به‌شرح ذیل در صفحات ۹۳ و ۹۴ آورده است:

«اسامی اعضای این هیئت به شرح مذکور مجلس دورهٔ اول (ص ۷۹) و تاریخ مشروطهٔ کسروی (ص ۲۲۴) به شرحی است که درج شد، ولی در یادداشتهای اخیر سید حسن تقی‌زاده [**اطلاعات ماهانه**، (مردادماه ۱۳۳۳)، ص ۳]، هنگامی که به اسامی اعضای این هیئت اشاره می‌شود، نام مشارالملک جزو نام اشخاص مذکور نیست و نام دو نفر دیگر، محقق‌الدوله و صدیق حضرت، اضافه بر دیگران آمده است.»

لازم به تذکر است که در مذاکرات مجلس (ص ۷۹) از مشارالملک به‌عنوان عضو کمیسیون ذکری به‌میان نیامده

است، بلکه نام مشاورالملک مذکور است [ایضاً در روزنامهٔ **مجلس**، مورخ ۲۹ ذیحجه، به‌نقل از: شجیعی، **همان**، ص ۹۰] و دیگر اینکه اسامی محقق‌الدوله و صدیق حضرت نیز در مقالهٔ «قانون اساسی ایران و متمم آن چگونه تدوین شد؟» [نوشتهٔ دکتر عبدالحسین نوایی که با استفاده از اطلاعات تقی زاده تهیه شده است، مندرج در **مجلهٔ یادگار**، س ٤، ش ٥، (بهمن ۱۳۲٦) ص ٤٥.] جزو کمیسیون تهیه کنندهٔ «متمم قانون اساسی» آورده شده است.

۱۹. **مذاکرات مجلس دورهٔ اول تقنینیه**، ص ۷۹.

۲۰. مخبرالسلطنهٔ هدایت در این باره می‌نویسد: «قوانین اساسی فرانسه یا بلژیک را ما هم خوانده بودیم. مملکتی که تازه پا به سازمانی غیرآشنا می‌گذارد، باید آهسته پیش برود. متأسفانه به حکم عادت سیاسی، قانون اساسی بلژیک را مصدر قرار داده‌اند که براساس فرانسه بود. مردم فرانسهٔ آتشی مزاج همان قانون کنستیتوسیون را هم مجری نکردند؛ کنوانسیون سوابق را از ریشه برآورده، اوباش غلبه کردند و خرابی ها بار آوردند، و ما همان رشته را دنبال کردیم. اگر ملاحظات سیاسی نبود، می بایست تقلید از انگلیس کرده که همیشه اصول قدیمی را ملحوظ می‌دارد و نواقص را اصلاح می‌کند. اگرچه قانون اساسی ما بر بنیان محکم شرع است، تندروی ها و [بلهوسی ها] ما را از جادهٔ صلاح بیرون برده، به مقصد نرسیدیم؛ سعادت یاری کند ان‌شاءالله راه راست کنیم و به فحوای قانون اساسی بر تشکیل مجلس سنا و حفظ شعایر خودمان موفق شویم.» [**خاطرات و خطرات**، (تهران: زوار، ۱۳٤٤)، ص ۱٤٥].

لازم به ذکر است که براساس تلگراف سه تن از نمایندگان مجلس به «انجمن ملّی تبریز.» [مندرج در: کسروی، **همان**، ج ۱، ص ۳۰۷] تهیهٔ متن اولیهٔ متمم قانون اساسی دو ماه طول کشیده است.

۲۱. محمد ترکمان، **رسایل، اعلامیه‌ها، مکتوبات،... و روزنامهٔ شیخ شهید فضل‌الله نوری**، ج ۱، (تهران: مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، ۱۳٦۲)، ص ۳۷۹.

۲۲. کسروی، **همان**، ج ۱، ص ۲۹٤.

۲۳. «متمم قانون اساسی».

۲٤. **همان**، ص ۳۰۷

۲٥. ترکمان، **همان**، ج ۱، ص ۱۰٤؛ به نقل از مهدی ملک زاده، **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**، ج ٤.

۲٦. کسروی در این باره از جمله چنین می‌نویسد: «راست است که آزادیخواهان تبریز دلیرانه «قانون مشروطهٔ اروپایی» را می‌خواستند و آشکاره سخن خود را می‌گفتند، چیزی که هست این سخن جز از دلهای پیشروان برنمی‌خاست، و چنانکه گفتیم دیگران آن‌را نافهمیده به زبان می‌آوردند، که اگر فهمیدندی بیشترشان دودل ایستاندی و یا آنان نیز به‌سوی دیگر گراییدندی» (کسروی، **همان**، ج ۱، ص ۳۲٥.)

۲۷. در معرفی «عوام‌الناس» از جمله «عوام‌الناس» تبریزی، دکتر رضازادهٔ شفق که خود در تبریز از نزدیک افعال و اعمال گروهی از آنان را با چشمهای خود دیده است، چنین می‌نویسد:

«همان عوام‌الناس که یک وقت بزرگترین دانشمند حق‌پرست یونان قدیم، یعنی سقراط را با هو و جنجال محکوم و مسموم ساختند، همان عوام‌الناس که در صفین بر ضدّ حضرت علی بن ابیطالب قیام کردند، همان عوام‌الناس که حضرت امام حسین را به اصرار و الحاق به کوفه دعوت کردند و هزاران تن از آنان پشت سر نمایندهٔ اومسلم بن عقیل نماز خواندند و بعد از او برگشتند، همان عوام‌الناس که حضرت علی آنها را همج الرعاع نامید و بزرگان بشر از افلاطون و ارسطو تا ولتر نظیر همین عنوان را به آنان دادند، و ابوالفضل بیهقی آن مورخ دانشمند هزار سال پیش آنها را «مشتی غوغا و اوباش» نام نهاد، همان‌ها که در فرانسه در سنوات ۱۷۹٤ تا ۱۷۹٦ پشت سر جلادان عوام‌فریب متظاهر مانند روبسپیر افتادند و حدود نیم میلیون از نخبهٔ مردم آن کشور را کشتند که بین آنان بسا زنان و مردان نامی، متقی و آزادیخواه وجود داشتند، به‌طوری که به‌قول مورخ، کلّه های بریده مانند آجرهای سقف طوفان گرفته، از «گیوتین» فرو می‌ریخت! همانها که در اوایل انقلابات مشروطهٔ ما موقعی که ناطق در تبریز فریاد می‌زد: «مردم ما این نظامنامه را

نمی‌خواهیم»، آنها فریاد می‌زدند: «آری ما نظام العلما را نمی‌خواهیم» و عنقریب بود این خرفهمی موجبات قتل مرحوم نظام العلما را فراهم آورد!...» (**خواندنی ها**، س ۱٦، ش ٦۱، ص ۱۰؛ به‌نقل از روزنامهٔ **کیهان**.)

۲۸. کسروی راجع به آشوبگران تبریز و میزان شناخت آنان از «نظامنامهٔ اساسی» چنین می‌نویسد: «چون شور و خروش دراز کشیده بود، کم کم رشته از دست خردمندان بیرون رفته، به دست آشوبگران می‌افتاد، و کم کم برخی نابسامانی ها پدیدار می‌گردید. شگفت است که باربران و بیخبران از پیشامد لذت می برند، و با آنکه در نتیجهٔ نبودن بازار بیکار و بی پول می‌ماندند، با سختی زندگانی ساخته، باز شدن بازارها را نمی‌خواستند. اینان معنی قانون اساسی را نمی‌دانستند و با این همه در طلبیدن آن پافشاری می‌نمودند.» (کسروی، **همان**، ج ۱، ص ۳۳٦.)

۲۹. **همان**، ص ۲۹۸.

۳۰. **همان**.

۳۱. **همان**، ص ۲۹۹

۳۲. **همان**، ص ۳۰۲.

۳۳. **همان**، ص ۳۰۷

۳٤. **همان**، ص‌ص ۱۲ — ۳۱۱.

۳۵. **همان**، ص ۳۱۲

۳٦. از اسناد آلبوم آقاضیاءالدین نوری که به لطف فرزندان مرحوم آقای فضل الله کیا در اختیار راقم قرار گرفت.

۳۷. کسروی راجع به این واقعه چنین می‌نویسد: «روز چهارشنبه بیست و چهارم اردیبهشت [دوم ربیع الثانی] در اینجا نیز تکانی پدیدار شد. بدین‌سان که گروهی از زنان دسته‌ای بستند و برای طلبیدن قانون اساسی به مجلس رفتند. این بار دیگر بود که زنان روپوشیدهٔ ایران با چادر و چاقچور، همپایی در جنبش آزادی می‌نمودند، و پیداست که آنان را برانگیخته بودند.» (کسروی، **همان**، ج ۱، ص ۳۱۵.)

۳۸. **همان**، ص ۱٦۷.

۳۹. اشاره به «هجرت صغری» در ذیقعدهٔ ۱۳۲۳ق دارد.

٤۰. **مذاکرات مجلس دورهٔ اول تقنینیه**، ص ۱٦۸.

٤۱. کسروی، **همان**، ج ۱، ص ۳۱۲.

٤۲. **همان**، ص‌ص ۱۸ — ۳۱۷.

٤۳. **مذاکرات مجلس دورهٔ اول تقنینیه**، ص ۱٦۹.

٤٤. **صبح صادق**، س ۱، ش ۳۹، (۹ ربیع الثانی ۱۳۲۵ق).

٤۵. امضاکنندگان تلگراف اگر می‌نوشتند «قانون اساسی که از مطابقهٔ بعضی از علما بیرون آمد، صلاحیت قبول ما را ندارد»، نظر خود را اظهار داشته بودند، و از نظر اخلاقی دست به یک عمل ناصحیح نیازیده بودند؛ اما هنگامی که نوشتند «صلاحیت قبول مجلس را ندارد»، و برخلاف واقع سخنگوی مجلس شدند، عملاً دست خود را به یک عمل غیراخلاقی و فرصت‌طلبانه آلودند.

٤٦. کسروی، **همان**، ص ۳۱۹.

٤۷. **همان**، ص‌ص ۲۲ — ۳۲۱.

٤۸. **همان**، ص ۳۲۲.

٤۹. **همان**، ص ۳۳۰.

۵۰. ترکمان، **همان**، ج اول، ص ۱۰٤.

۵۱. **همان**.

۵۲. **همان.**
۵۳. **همان،** ص ۳۷۷.
۵۴. **صبح صادق،** س ۱، ش ۴۸، (۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ق).
۵۵. ترکمان، **همان،** ج ۲، ص‌ص ۲۴ ـــ ۳۲۳.
۵۶. نویسنده ـــ یا نویسندگان ـــ جزوه‌ای با عنوان «پیشنویس قانون اساسی، مجلس خبرگان و شورای نگهبان، روح شیخ فضل‌الله نوری را زنده ساخته است» (منتشره در مرداد ۱۳۵۸ به‌وسیلهٔ «گروه رزمندگان خلق») که از موضعی عکس‌العملی دست به تهیهٔ جزوهٔ یاد شده زده است، به‌دلیل عدم اطلاع از این مسئله که در آغاز مشروطیت آنچه امروز «متمم قانون اساسی» خوانده می‌شود، غالباً «نظامنامهٔ اساسی» عنوان داشته است، آنچنان که در اینجا رئیس مجلس، مرتضی قلی خان صنیع‌الدوله، از «نظامنامهٔ اساسی» یاد می‌کند، به فحاشی به مرحوم شیخ پرداخته و نوشته است:

«شیخ فضل‌الله چنان مرتجع بود که حتی حاضر نمی‌شد کلمهٔ «قانون» را به کار برد. او به جای کلمهٔ «قانون» از واژه «نظامنامه» استفاده می‌کرد...» (صفحهٔ ۱۸ جزوهٔ مذکور)

۵۷. **مذاکرات مجلس دورهٔ اول تقنینیه،** ص ۱۷۹.
۵۸. **همان،** ص ۱۸۶.
۵۹. **همان،** ص ۱۸۷.
۶۰. حبل‌المتین (تهران)، ش ۴۰، (۱ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ق).
۶۱. حبل‌المتین (تهران)، ش ۴۳، (۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ق).
۶۲. مجلهٔ **مذاکرات مجلس دورهٔ اول تقنینیه** فاقد این پیشنهاد که علت نطق عمیق آقامیرزا فضلعلی آقا، وکیل آذربایجان، در این جلسه بوده است، می‌باشد.
۶۳. سِر اسپرینگ رایس، وزیر مختار انگلیس در تهران، طی گزارش مورخ ۶ ژوئیهٔ ۱۹۰۷ خود به سِر ادوارد گرین، وزیر خارجهٔ انگلیس، بخطا از میرزا فضلعلی آقا، نمایندهٔ آذربایجان، به‌عنوان مخالف «نظارت هیئت مجتهدین بر قوانین مصوبهٔ مجلس» یاد کرده است، و راقم نیز به‌دلیل عدم اطلاع و دقت و بررسی صحّت و سقم مطلب، نکتهٔ فوق را در صفحات ۳۷۳ و ۳۷۴ جلد دوم کتاب **مکتوبات... شیخ فضل‌الله نوری** نقل کرده‌ام.
۶۴. «در زمان استبداد می‌گفتند که فلان حکم شرعی و فلان حکم عرفی؛ مقصود از حکم عرفی حکمی بود که مدعی قراری می‌داد که در مادهٔ فلان به این ترتیب باید رفتار نمود، یا در خصوص موردی می‌گفت که من چنین حکم می‌کنم. اکنون که ما مجلس شورای ملّی داریم و در این مجلس بناست که قوانین معین شود و همه کس به آن قوانین رفتار نماید و احدی با استبداد حکم نکند، ما را حکم عرفی که مقابل و ضد حکم شرعی باشد در مملکت نخواهد بود. زیرا که قانون، احکام واجب و حرام را تغییر نخواهد داد، واجبات و محرمات شرعیه به‌جا و حال خود باقی خواهد بود، و قوانین که به تصویب مجلس مقنن خواهد شد، عبارت خواهد بود از دو قسم مطالب:

اول با اموری که شرعاً به‌طور کلیت امر به آنها شده و تعیین خصوصیاتش منوط به تصویب علما و مقتضیات اعصار است، مثل عمل نظم که شرعاً تهیهٔ قشون برای دفاع از مسلمین و حفظ حدود بلاد اسلامیه و امنیّت طرق و شوارع و نحوها واجب است، و تعیین اینکه اهل نظام چند ساله باشند و تا چند مدت سر خدمت بوده، بعد تبدیل شوند، از عشایر و شهرها و دهات همگی داخل خدمت شوند، یا سوار از ایلات و سربازها از غیرها، با قرعه گرفته شود یا از روی بنیچه یا عدد نفوس، مقرری هریک چقدر باشد؟ همهٔ اینها از اموری است که تعیین آنها موکول به نظر علما و عقلای هر عصر است.

دوم با اموری که بالاصاله مباح است، لیکن برای حفظ نظام که واجب بر همهٔ مسلمین است، لابد باید التزام به

فعل یا ترک آنها بشود نه به عنوان تشریع. این قوانین در این قبیل موارد حقیقت تعیین مصادیق برای واجبات‌شرعیه به حسب اقتضای زمان خواهد بود. و در باب مالیات هم باز حکم خلاف شرعی نخواهد بود، زیرا که شرعاً وجوهی برای مصالح مسلمین معین و مقرر است، و اگر آن وجوه کافی نباشد، برای حفظ بیضهٔ اسلام و حفظ نظام آنچه لازم است باید مسلمین تهیه نمایند به هر نحوی که علما و عقلا صلاح دانند قرار می‌دهند و خلاف شرعی را مرتکب نمی‌شود. و اگر به جهت معاهدات دول و نحوها در بعضی مواد و اجرای احکام شرعیه اولیه متعذر شود، من باب «الضرورات تبیح المحظورات» باز با تصویب علما، احکام ثانویه بدل آنها می‌شود.

پس به هیچ حکم قانونی مجلس محترم مخالف شرع نخواهد بود. اگر بعضی اقسام این احکام را احکام عرفیه می‌گوییم، مراد احکام عرفیهٔ مخالف با شرع نخواهد بود.

تمام وکلای مجلس محترم مسلم می‌دارند، چند امر را:

اول اینکه قوانین مجلس مخالف شرع نخواهد بود. دوم اینکه مخالف شرع قانونی است که پیدا نخواهد کرد. سوم اینکه تعیین مخالفت و عدم مخالفت پیش از تصویب مجلس محترم خواهد بود. پنجم [چهارم] اینکه مجلسی که غیر از مجلس شورا و مجلس سنا باشد، برای این عمل منعقد نخواهد شد. و ترتیبی که اکنون بعد از تبادل افکار صائبه داده شده و حاوی تمام امور مزبوره است، علتی برای تأخیر تصویبش نیست.» (مذاکرات مجلس دورهٔ اول تقنینیه، ص ۱۸۸.)

۶۵. حبل‌المتین، (تهران)، ش ۴۳، (۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ق).

۶۶. صبح صادق، س اول، ش ۵۹، (۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ق).

۶۷. لازم به ذکر است که فصل یاد شده با اصل معروف دوم متمم قانون اساسی از نظر جمله‌بندی اختلافی دارد.

۶۸. همان.

۶۹. به‌عنوان نمونه از آثار ذیل می‌توان یاد کرد:

الف) خاطرات حاج سیاح، ص ص ۸۲ــ ۵۸۱.

ب) مجاهد، ش ۱۰۳ (۹ دی ۱۳۵۹) [به نقل از: خاطرات حاج سیاح].

پ) مصطفی رحیمی، قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، ص ۹۹.

ت) نصرالله مستوفی، تاریخ انقلاب ایران، ص ۱۸۲ [ترکمان، همان، ج ۲].

ث) پاسخ ضیاءالدین دری به‌مؤلف کتاب تاریخ پیدایش مشروطیت ایران، ص ۳۲۵ مأخذ فوق.

ج) سید محمدعلی شوشتری، چرا مرحوم شیخ فضل‌الله نوری به‌دار آویخته شد؟ ص ۳۵۸ مأخذ مذکور.

چ) عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۲۸۰.

ح) سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، آیت‌الله شهید شیخ فضل‌الله نوری پاسدار خط فقاهت شیعه در جنبش مشروطیت، ص ص ۱۳ ــ ۱۲.

خ) مصطفی بروجردی، نخستین فریادگر مشروعه در بیدار مشروطه، ص ص ۷۰ ــ ۶۹.

د) محمدعلی جاودان، در تحلیل استعمار فرهنگی، ص ۷۳.

ذ) و. بهروزی، قانون اساسی ایران یا شمشیر چوبین مبارزه، ج ۱، (پیشگفتار) ص ۶۳.

ر) احمد قاسمی، شش سال انقلاب مشروطه ایران، (سازمان مارکسیستی ــ لنینیستی توفان). ص ص ۱۵ ــ ۱۴.

ز) گروه رزمندگان خلق، پیش نویس قانون اساسی، مجلس خبرگان و شورای نگهبان روح شیخ فضل‌الله نوری را زنده ساخته است، (۱۳۵۸)، ص ۱۴.

ژ) مؤلف ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، دکتر فریدون آدمیت، تحت تأثیر سخن سید محمد طباطبایی در مجلس شورای ملّی، تنها اختلاف اصل پیشنهادی شیخ را با اصل مصوب مجلس در بودن هیئت نظار از مجتهدین «در

مجلس» و یا «بیرون از مجلس» ذکر کرده است، ضمناً نکته‌ای را با عنوان «ارجاع قضایای مورد شبهه به رأی مرجع تشیع مقیم عتبات» به اصل پیشنهادی شیخ نسبت داده است که مأخذ آن مذکور نیست.

س) مؤلف **تحلیلی ازنقش سه گانهٔ شیخ نوری در نهضت تحریم تنباکو**، علی ابوالحسنی (منذر)، به رغم ذکر این نکته که اصل مصوب مجلس با اصل پیشنهادی شیخ «تغییر نسبتاً عمده‌ای نموده...»، در خصوص اصل مزبور سه اشتباه در صفحات ۳۹ و ۴۰ به‌شرح ذیل مرتکب شده است:

۱. «آشنایی با مقتضیات زمان» را به اصل پیشنهادی شیخ نسبت داده است که چنین نیست.

۲. تعداد هیئت نظار از مجتهدین را که در اصل دوم متمم قانون اساسی گفته شده است باید کمتر از پنج تن نباشند نیز به شیخ نسبت داده است، در صورتی که در اصل پیشنهادی شیخ تعداد اعضای هیئت مزبور مشخص نشده است.

۳. تصویب اصل دوم متمم قانون اساسی را مربوط به پس از تحصن شیخ فضل‌الله در حضرت عبدالعظیم دانسته است، در صورتی که مربوط به قبل از تحصن شیخ می‌باشد.

۷۰. **حبل‌المتین** (کلکته)، س ۱۴، ش ٤٤، (۹ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق)، ص ۲۱.

۷۱. عبدالحسین مجید کفایی، مرگی در نور: **زندگانی آخوند خراسانی صاحب کفایه**، (تهران: زوار، ۱۳۵۹)، ص ۱۶۳.

۷۲. ترکمان، **همان**، ج ۱، ص ۲۳۷.

۷۳. **حبل‌المتین** (تهران)، ش ٤۲، (٤ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق).

۷٤. **همان**، ش ٤۳، (۵ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق).

۷۵. **تاریخ استقرار مشروطیت، مستخرجه از اسنادمحرمانهٔ وزارت امور خارجهٔ انگلستان**، استخراج و تهیهٔ حسن معاصر، ج اول، (۱۳۵۳)، ص ۳۷۹.

۷٦. **صبح صادق**، س اول، ش ٦٤، (۱۱ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ق)، ص ۲.

۷۷. **همان**، ص ۳.

۷۸. **مذاکرات مجلس دورهٔ اول تقنینیه**، ص ۱۹۵.

۷۹. **صوراسرافیل**، س اول، ش ۱۵، (۱۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ق)، ص‌ص ۲ و ٤.

۸۰. کسروی، **همان**، ج اول، ص ۳۷٦.

۸۱. **مذاکرات مجلس دورهٔ اول تقنینیه**، ص ۲۰۱.

۸۲. **همان**، ص ۲۰۲.

۸۳. **همان**.

۸٤. **جریدهٔ مظفری**، س ششم، ش ۲۰، (۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ق).

۸۵. ترکمان، **همان**، ج اول، ص‌ص ۱۰۵ ــ ۱۰٤؛ به‌نقل از: مهدی ملک‌زاده، **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**، ج ٤.

۸٦. **همان**، ج ۲، ص ۳۲٤.

۸۷. ترکمان، **همان**، ج اول، ص‌ص ۱۳۱، ۲۳۲، ٦۸ ــ ۲٦۷.

۸۸. لازم به ذکر است که برخی از علمای مذکور بعداً با شیخ از در مخالفت درآمدند.

۸۹. **مذاکرات مجلس دورهٔ اول تقنینیه**، ص ٤٤۸.

۹۰. **همان**، ص ٤۵٦.

۹۱. **همان**، ص ۵۳۲.

۹۲. نیازی به توضیح نیست که منظور سر اسپرینگ رایس از «آزادیخواهان»، نه آزادیخواهان واقعی و حقیقی که رشد و تعالی مردم هر کشوری در گرو وجود و حضور آنان است، بلکه آن گروه مجذوب و مرعوب و فریب‌خورده‌ای بودند که

مصالح ملی-اسلامی را در نظر نمی‌گرفتند و عمدتاً ناآگاهانه و بعضاً آگاهانه آب به آسیاب حاکمیت انگلیس بر ایران می‌ریختند.

۹۳. تاریخ استقرار مشروطیت...، ص ۳۷۹.

طهران

سواد تلگراف حضرات آقایان حجج اسلام اصفهان به مجلس شورای ملی

حضور امنای مجلس شورای ملی دامت برکاتهم توهینات و جسارات عوام
این ولایت نسبت به علمای شیعه که در زاویه مقدسه مشهد و اشتمال بعض
روزنامه‌ها بر توهینات بشرع نبوی و نشر کلمات کفریات و بی‌مقولات
معروفه از بعض و اغتشاش و هرج و مرج و نشر فصل نظارت علما که مرجع تقلید
ناس هستند بدون عضویت مجلس و بدون تقیید بعلم با مقتضای وقت
در قانون اساسی که جزء شدن این فصل باعث تقاعد اساس اسلام است
عموم علماء و متشرعین و طلاب غیور در دین را از امنای مجلس
دامت برکاتهم رفع مراتب مذکوره را فوراً مستدعی هستیم و الا از خوف
حدوث فتنه و انقلاب زحمت کامله یکساله هدر رود هست (علمای اصفهان)
داعی محمد تقی نجفی داعی شیخ نورالله الاحقر شیخ مرتضی الاحقر الداعی آقا منیرالدین الاحقر محمد تقی مدرس
داعی محمد باقر الموسوی درچه‌ای سایر علماء و طلاب)

مجلس شورای ملی ایران

حضور مبارک حضرت مستطاب مروج الاحکام حجت الاسلام آقای حاج شیخ فضل الله دامت برکاته

مورخه ۲ شهر رجب سنه ۱۳۲۵

نمره ۲۰۵

چون عیب عمده و نقطه منقصت قانون اساسی نقص و محدودی آن بود مجلس ملی

آن را تکمیل نمایند خاصه اینکه آزادیهای [illegible] چنانچه خاطر مبارک مستحضر است

قریب یک ماه مدت فوق العاده در تکمیل آن زحمت [illegible] اند

لهذا عموم اعضای مجلس مقدس شورای ملی چندی قبل تمنا نمودند که در برای آسایش

عموم مردم و رفع این اختلافات که در میان است حضرت مستطاب عالی خود در

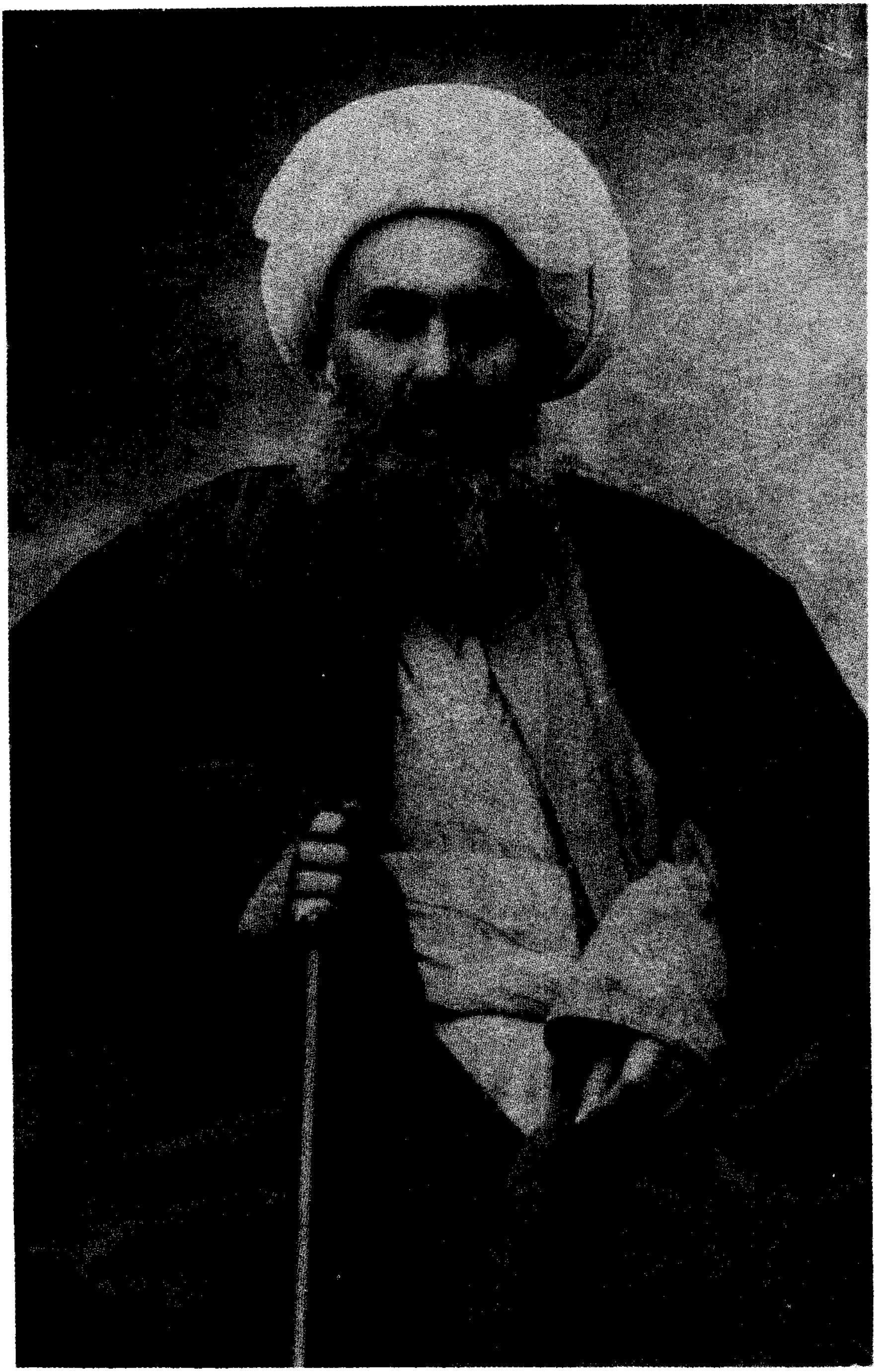
[illegible] روزی در ساعت معروف بازده تشریف آورده در مجلس

متمم قانون اساسی را مطرح مذاکره و مداقه نموده تسویه و تصحیح نمایند

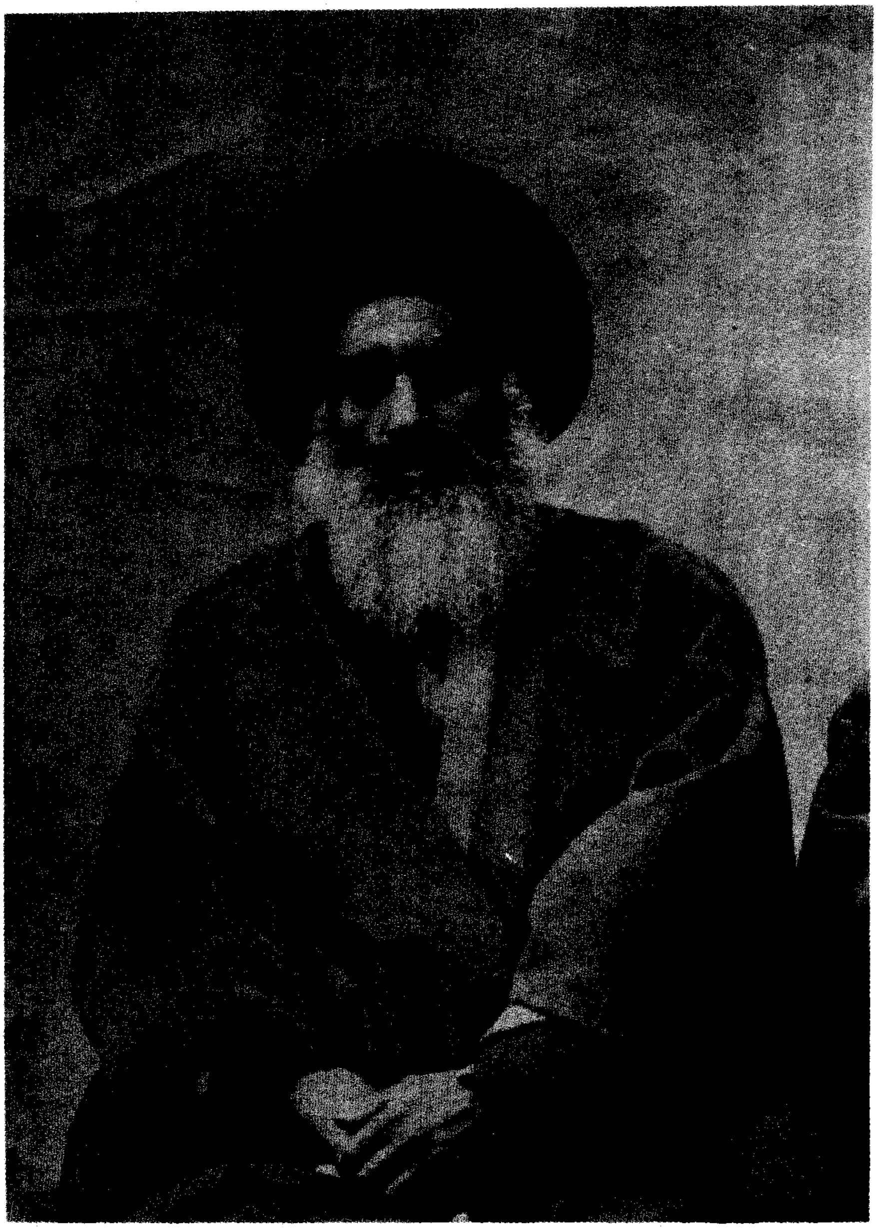
که عاجلاً نسخه [illegible] طبع و نشر و جلوگیری از این تشکیلات

و اختلافات [illegible] شود و این مطلب را باید از لوازم و فرایض حتمیه

دانسته و برای حفظ ملت و اسلام [illegible] دریغ نفرمایند



شیخ فضل الله نوری



سید عبدالله بهبهانی

بررسی تاریخی احیای اسلام*

حمید عنایت
ترجمهٔ احمد تدین

در مورد نهضتی که به عنوان احیای اسلام شناخته شده و هم اکنون جهان اسلام از مراکش تا مالزی را فرا گرفته است، دو برداشت و دو تعبیر اساساً متفاوت ارائه شده است. برداشت اول، آن را یک خطای باصرهٔ صرف می‌داند و برآن است که در پشت بحرانهای ادواری سیاسیی که در جهان اسلام غالباً به صورت نهضتهای اعتراضی توده‌ای و فراگیر علیه سلطهٔ اجنبی بروز کرده، دین به عنوان نیرویی توانمند عمل کرده است. تنها هنگامی که رژیمهای کوته‌بین درراه یک آرمان این جهانی نظیر تجددخواهی، توسعه و پیشرفت و ملّی گرایی به سرکوب شهروندان و جریحه‌دار کردن احساسات مذهبی آنان کمر بسته‌اند، انفجارهای ناشی از آن در نظر دنیای غیراسلامی که صرفاً ناظر پدیدهٔ انفجار بوده [و کلّیت جریان در چشم‌انداز تاریخی را درنظر نگرفته] به منزلهٔ بیدار شدن یک نیروی خفته تلقی شده است. برداشت دوم که به گستردگی برداشت نخست نیست، برآن است که در تاریخ طولانی جهان اسلام، رویدادهای کنونی از بسیاری جهات در نوع خویش منحصر به فردند. نادیده گرفتن این امر به منزلهٔ غافل ماندن از دگرگونی های پراهمیتی است که در ذهنیّت و گرایشهای کنونی مسلمانان پدید آمده است.

برداشت نخست به دلایل تاریخی صرف، قابل قبولتر می‌نماید. تنها در تاریخ سدهٔ اخیر شواهدی غنی از تحرک، در تکاپوی بی وقفهٔ اسلام در رویارویی با چالش خارجی به‌چشم می‌خورد. برای مثال، دو دههٔ آخر سدهٔ نوزدهم شاهد قیام مهدی در سودان و جنبش

---

* این مقاله از مجلهٔ *History Today*: شمارهٔ فوریهٔ ۱۹۸۰، صفحات ۳۲ ــ ۱۶، ترجمه شده است.

تنباکو در ایران است. درحالی که قیام مهدی اعتراضی بنیادگرایانه و پارسایانه به سلطهٔ عثمانی-مصر، به‌عنوان عاملان انحطاط اسلام بود، در ایران جنبش تنباکو، این حرکت اعتراض‌آمیز تودهٔ مردم به رهبری علما، شاه وقت را وادار به لغو امتیاز مالی پرسودی ساخت که به یک ماجراجوی اروپایی داده بود و این حرکت نشانهٔ فوران ناسیونالیسم ایرانی در اتحاد تنگاتنگ با اسلام است. در واقعهٔ بعدی، یعنی انقلاب مشروطیّت ایران در سال ۱۹۰۶ [۱۲۸۵ خورشیدی] روحانیون شیعه نقش رهبری را داشت. در سی سال بعدی شاهد پیروزی شورش مذهبی علیه پادشاه تجددخواه در افغانستان (۱۹۲۹)، تشدید مبارزهٔ اعراب، نخست علیه سلطهٔ عثمانی و در مرحلهٔ بعدی علیه تصمیم انگلستان و فرانسه به تقسیم هلال خصیب به صورت عراق و فلسطین تحت سرپرستی انگلستان، و سوریه تحت سرپرستی فرانسه، و سرانجام به صورت مبارزه علیه مهاجرت یهودیان به فلسطین بوده‌ایم. ناسیونالیسم عربی با وجود تمامی زمینه‌های غیردینی آن برای رهبری مؤثرتر مبارزه‌اش ناچار بود بر اسلام به مثابه یکی از عناصر مهم وحدت اعراب متکی باشد. این ناسیونالیسم پس از جنگ جهانی دوم علیه غربی موضع گرفت که در تشکیل دولت اسرائیل مداخله کرده بود. از جنگ جهانی دوم به‌بعد، این موضعگیری علیه غرب به‌صورت نهضتی فراگیر در میان تمامی مردم استعمارزده و از آن جمله مسلمانان شمال افریقا و آسیای جنوب خاوری به منظور کسب استقلال از کشورهای غربی اوج تازه‌ای یافته است. به‌زعم هواداران برداشت نخست، بحران کنونی صرفاً تداوم همان تمایلات مسلمانان برای کسب استقلال و قدرت است، با این تفاوت که قدرت عظیم مالی برخی از کشورهای مسلمان بر اثر درآمد عظیم نفت سبب شد تا پاره‌ای از آنان تصویر اغراق‌آمیزی از قدرت اسلام را به دنیای تشنهٔ انرژی عرضه دارند.

البته هیچ‌یک از این حقایق غیرقابل انکار تاریخی، بر اعتبار این نظریه خدشه‌ای وارد نمی‌آورد که نهضت کنونی مسلمانان ویژگی‌هایی خاص دارد که آن را از حرکتهای پیشین متمایز می‌سازد. هدف این مقاله، شرح نسبتاً مفصل همین ویژگی‌هاست. از آنجا که بخش مهمی از محتوای عاطفی نهضت جاری اسلامی درعمل تحت تأثیر مطالبی تعیین می‌گردد که در جهان غرب دربارهٔ آن نوشته می‌شود، امید است مقالهٔ حاضر برخی از برداشتهای نادرست غرب دربارهٔ ماهیت و طبیعت این نهضت را روشن کند.

از ویژگی‌های بارز احیای اسلام در زمان حاضر، اهمیّت فرهنگی آن است،

هرچند این اهمیت غالباً تحت‌الشعاع بازتابهای سیاسی آن قرار می‌گیرد. برای درک کامل این ویژگی، ناچاریم به عقب برگردیم و الگوی درحال تغییر واکنش مسلمانان نسبت به تهاجم تجددگرایی دو سدهٔ اخیر را مورد بازبینی قرار دهیم. این الگو سه مرحله را از سر گذرانده است: مرحله نخست، با گسترش سلطهٔ استعمار در آغاز سدهٔ نوزدهم شروع می‌شودو تقریباً در اواخر همان سده به پایان می‌رسد؛ مرحلهٔ دوم مقارن است با ظهور ناسیونالیسم در میان ملّتهای استعمارزده یا نیمه استعماری در نیمهٔ نخست سدهٔ بیستم؛ ومرحله سوم با پایان گرفتن جنگ جهانی دوم آغاز می‌شود و هنوز ادامه دارد و از ویژگی های آن، رشد فزایندهٔ آگاهی مسلمانان به هویّت متمایز فرهنگی خود است.

بدیع آنکه قوی‌ترین انگیزهٔ تجددخواهی در مرحلهٔ نخستین، در پی امواج تجاوزات استعمارگران بود و این امواج، اغلب کشورهای مسلمان را بعد از دورهٔ طولانی خمودگی بیدار کرد و آنان را متوجه عقب‌ماندگی اجتماعی و سیاسی خود نمود. اما جراحت ناشی از شکستهای نظامی از قدرتهای غربی، نظیر شکست مصر از ناپلئون بناپارت در ۱۷۹۸، و شکست ایران از روسیه در جنگهای سالهای ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸، حتی اگر ذکری از شکستهای امپراتوری عثمانی ــ که با ناکامی این دولت در دومین دور محاصرهٔ وین در ۱۶۳۱ آغاز می‌شود ــ به‌میان نیاوریم، موجب ایجاد جوّ نومیدی شد و منجر به پیدایش انواع نظریه ها در مورد علل عقب‌ماندگی و راههای رفع آن گردید.

براساس یکی از بانفوذترین نظریه ها، عامل عمدهٔ عقب‌ماندگی، فرودستی بنیهٔ نظامی بود و بنابراین، مطمئن‌ترین راه تجدید حیات ملّی، ایجاد ارتشی قوی و تجدید سازمان شده بود. و پیرو همین نظریه بود که یک رشته اصلاحات اساسی در مورد ارتش به‌عمل آمد تا ارتشیان را با فنون و آموزش و به کارگیری سلاحهای اروپایی آشنا سازند. این اصلاحات در مصر با ظهور محمدعلی در ۱۸۰۵، در عثمانی با تدوین اصلاحاتی با عنوان تنظیمات در سالهای ۷۶ــ ۱۸۳۹، و در ایران به‌دنبال پایان گرفتن جنگهای ایران و روسیه آغاز شد. بدیهی است که این اصلاحات در قلمرو نهادهای ارتشی محدود نماندند و بسرعت بر دیگر حوزه‌های زندگی اجتماعی، خاصه آموزش و پرورش و صنعت، تأثیر گزاردند. اما به هر حال پیش‌فرض اساسی این اصلاحات بدون چون و چرا تا دههٔ آخر سدهٔ نوزدهم این اصل بود که در هر کوششی به‌منظور نیل به تجدید حیات ملّی، بازسازی قدرت نظامی تقدم دارد.

با این مسئله به مرحلهٔ دوم می‌رسیم که در خلال آن، از نارسایی این اصلاحات

نظامی نقدی جامع به‌عمل آمد و ماحصل آن انتقادها درک این واقعیّت بود که پیش‌شرطهای تجدید حیات ملّی ازایجاد ارتش قوی و بازسازی شده، بسی فراتر می‌رود و شامل بازسازی تمامی ساختار اجتماعی و سیاسی خواهد بود. این نگرش جدید، که ریشه‌ای عمیق در فلسفهٔ سیاسی غرب داشت، بر دو اصل اساسی یعنی لیبرالیسم و ناسیونالیسم متکی بود. گرچه بعضی از مردم خاورمیانه، بویژه ایرانیان، مدتها پیش از ظهور فرهنگ غرب، با مفهوم ناسیونالیسم و دست کم با عناصر عاطفی آن، آشنا بودند، اما آگاهی ملّی یا تحت‌الشعاع این مسئله بود که به اقتضای زمان جزئی از واحدهایِ سیاسی بزرگتر مانند امپراتوری مغول یا عثمانی بودند، و یا آن آگاهی در زیربار بیخبری و جمود خفه می‌شد. همین طور، گرچه آرمان حکومت قانون و مشارکت مردم به هر نحو در ادارهٔ امور عمومی، ریشه در تجربیات قبیله‌ای و افکار برابری خواهانهٔ قوانین اسلامی داشت، اما نهادهای لیبرالی در میان مسلمانان هیچ سابقه و پیشینه‌ای نداشتند. گرچه هواداران نگرش تازه، برسر تفسیر جوهر ناسیونالیسم و لیبرالیسم با یکدیگر اختلاف داشتند، اما در این مورد که همگی در اسارت غرب هستند، متفق‌القول بودند. آنها بدون هرگونه احساس شرمی، به برتری غرب و ضرورت تام و تمام غربی کردن همه‌جانبهٔ زندگی اجتماعی مسلمانان اذعان داشتند. تمایزغربی کردن و غرب گرایی از تجددخواهی، تمایز ظریفی بود که از جانب نویسندگان مسلمان و آگاه نسل بعدی که بازهم درغرب تحصیل کرده بودند، ارائه شد. در چنین اوضاع و احوالی، طبیعی بود که ارزشهای سنتی، یا مقام درجهٔ دومی را اشغال کنند و یا به جرم اینکه موانعی ذهنی در سر راه غرب گرایی هستند، یکسره به دور انداخته شوند. ظاهراً این قبیل عقاید، به اقلیّت بسیار ناچیزی از نخبگان شهری منحصر بود؛ اما همین اقلیّت کوچک به دلیل موقعیّت ممتازش در جامعه‌هایی که اکثریّت مردم بیسواد بودند و دولتهای خودکامه بر آنان حکومت می‌کردند، نفوذ بس عظیمی داشت.

حاصل این برداشتها، به کارگیری بی چون و چرای هنجارهای پیشرفت غربی در جوامعی بود که با در نظر گرفتن سابقهٔ تاریخی و نظام ارزشهایشان به راه‌حلهای دیگری نیاز داشتند. در هر صورت بعید می‌نمود که این راه‌حل بتواند همان نقشی را بازی کند که فرایند طولانی و محنت‌بار تاریخ اروپا با عنوانهای رنسانس، اصلاح مذهبی، انقلاب صنعتی و انقلاب علمی ایفا کرد. جای شگفتی نیست اگر این اقدامهای نه‌چندان صادقانهٔ تجددخواهان، حاصلی جز ایجاد گسل و شکاف در تمامیّت و همگونگی فرهنگی نداشت.

طبقه‌های بالا و متوسط، آرمانها و رفتارهای غربیان را فرامی‌گرفتند و جذب می‌نمودند، اما تودهٔ مردم به سنّتها و عقاید دیرپا وفادار و پایبند مانده بودند. به دنبال جابه‌جایی اجتماعی و سیاسی شکست تجددخواهی، بناگزیر انعکاسی ضدّ تمدن غرب و لاجرم ضدّ نفس مفهوم اصلاحات، شروع شد. در این میان، آنچه بدان کمترین توجهی نشد این بود که اصلاحات به‌عمل آمده هرگز بیش از خراشی بر پوستهٔ نهادهای اجتماعی و سیاسی وارد نکرده، به پیش‌زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و نظری که پشتوانهٔ موفقیّت آنان باشد مسبوق نبودند. مراحل این تجربه‌های تجددگرایانه ــ تقلید از غرب، ناکامی، ضدّحمله علیه غرب ــ در اکثر کشورهای اسلامی به‌رغم تفاوتهای بنیادی این کشورها در زمینهٔ تحوّل تاریخی، تقریباً به شکل یکنواختی تکرار شده است.

با توجه به سرخوردگی رو به ازدیاد مردم کشورهای اسلامی از غرب از زمان جنگ جهانی دوم به بعد، بسیاری از رویدادهای سیاسی پر اهمیّت این کشورها در حوزهٔ مناسباتشان با جهان خارج، نقش کاتالیزوری را ایفا کرده‌اند که گرایشهای پنهانی را آشکار ساخته، و یا جریانهای بظاهر جدا از هم را در حرکتی یکپارچه و منسجم عجین ساخته‌اند.

پیدایش دموکراسی در ترکیه، بحران مناسبات ایران-انگلیس در پی ملّی شدن صنعت نفت در ایران، که هردو به اوایل دهۀ ۵۰ مربوط می‌شوند، بحران کانال سوئز در ۱۹۵۶، پیروزی الجزایر در جنگ استقلال بر فرانسه در ۱۹۶۲، شکست اعراب در جنگ شش روزهٔ ۱۹۶۷، شکست پاکستان در جنگ با هندوستان ۱۹۷۱، جنگ ۱۹۷۳ اعراب-اسرائیل و بحران انرژی ناشی از آن، همگی را می‌توان به یک معنی نشانه‌های عمدهٔ راهی دانست که مسلمانان در مسیر رسیدن به مرحلهٔ احیای کنونی از آنها گذشته‌اند. بدیهی است هریک از این رویدادها پیامدهای متفاوتی با دیگر رویدادها داشته و عنصر جداگانه‌ای را در حرکت و نهضت پدید آورده است. از همین رو؛ پیروزی حزب دموکرات در ترکیه در ۱۹۵۰ برای نخستین بار پس از اعمال سیاست آتاترکیِ جداییِ دین از دولت، به توده‌های مسلمانان ترک این فرصت را داد تا به بیان احساسات مذهبی خویش بپردازند؛ توده‌هایی که در حدّ گسترده‌ای از آن سیاست بی‌تأثیر مانده بودند و در یک دورهٔ طولانی به انفعال و بی‌عملی کشانده شده بودند و حالا بدین ترتیب دوره‌ای از احیای مذهبی را در ترکیه آغاز می‌کردند. بحران سالهای ۵۳-۱۹۵۱ ایران که سرانجام به سلطهٔ یک کنسرسیوم

بین المللی بر منافع نفتی کشور منجر شد، و تهاجم انگلستان-فرانسه-اسرائیل بر مصر در جریان بحران کانال سوئز، هم لیبرالیسم غربی و هم متحدان غرب در منطقه را بی اعتبار ساخت و به‌طور غیرمستقیم به ایدئولوژی های بنیادگرایی اعتبار بخشید. جنگ آزادی‌بخش الجزایر توجهٔ تودهٔ مردم سراسر جهان اسلام را به خود جلب کرد. پیروزی مردم الجزایر در آن جنگ، تنها پیروزی مسلمانان بر یک قدرت غربی در زمان حاضر محسوب می‌شود و این پیروزی که به دنبال مبارزهٔ مسلحانه‌ای طولانی حاصل شد، بر اعتماد به‌نفس مسلمانان تأثیر زیادی برجای گذاشت. این تجدید حیات روحی با شکستهای بعدی و حتی شکست اعراب در جنگ شش روزه، زایل نشد. در واقع، مسلمانان ارتدوکس این پیروزی را دلیلی بر نیاز به بازگشت به اسلام دانستند. همین‌طور، شکست پاکستان از هند در ۱۹۷۱ به‌جای آنکه اعتبار اسلام به عنوان ایدئولوژی مشروعیت‌بخش پاکستان را زیر سؤال ببرد، به تحکیم بینشهای انعطاف‌ناپذیر و پارسایانهٔ این دین کمک کرد و در عین حال، تلاشهای قبلی برای تفسیری آزادانه‌تر و انعطاف‌پذیرتر از اسلام دلیل عمدهٔ شکست پاکستان قلمداد شد.

انقلاب سال ۱۹۷۹ ایران گرچه با بسیاری از ویژگی های نهضتهای مذکور وجه اشتراک دارد، اما به دلیل ویژگی های خاص خودش، از نهضتهای یاد شده متمایز می‌شود. نخستین این وجه تمایزها آن است که در هیچ کشور اسلامی دیگر، شیعهٔ دوازده امامی در اکثریّت نیست. شیعه مذهب رسمی کشور است و در تاروپود علایق ملّی گرایانهٔ پیروان این مذهب تنیده است. علاوه براین، اعتقاد شیعیان به ظهور یک مهدی موعود در آخرالزمان و پر کردن جهان از عدل و داد، به این معنی است که شیعه تمامی حاکمیّتهای این جهانی را تا زمان ظهور مهدی غیرمشروع می‌شمارد، مگر آنکه ترتیبات موقّتی مورد تأیید مجتهدان شیعه قرار گیرد. اما این ترتیبات نیز در گذشته بدشواری حاصل شده و در عمل نیز عمری کوتاه داشته اند. دولت صفویه که در ۱۵۰۳ میلادی یک چنان ترتیبات و سازش مصلحتی را ایجاد کرده بود، بسرعت تحت سلطهٔ پادشاهان فاسد و این جهانی قرار گرفت؛ و نظارتی که در قانون اساسی ۱۹۰۶ ایران برای مجتهدان شیعه بر قوانین مجلس در نظر گرفته شده بود، هرگز جامهٔ عمل نپوشید. همهٔ اینها سبب شده‌اند تا مذهب شیعه بالقوه به صورت ایدئولوژی مخالف نظام، و مایهٔ انقلاب درآید و در این زمینه مذهب سُنّی که مذهب اکثریّت مسلمانان است، هرگز به‌پای آن نمی‌رسد، چرا که به پیروان خود اطاعت از فرمانروایان را توصیه می‌کند.

با گذار از قلمرو آرمانها به حوزهٔ امور واقعی و عملی باید بگوییم در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ در هیچ کشور اسلامی بجز ایران، یک رژیم سیاسی با خصلت سرکوبگری فزاینده، با میزان چشمگیری از رشد و توسعهٔ اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ـــ البته به شکلی ناموازن و نابخردانه ـــ درهم نیامیخته بود. شمار عظیم کارکنان دولتی، دانشجویان و کارگران که در مراکز شهری اقامت داشتند، همه به ابزار و ارتباطاتی جدید دسترسی داشتند و از طریق هزاران ایرانی که در خارج اقامت داشتند یا به تحصیل مشغول بودند، با جهان خارج به شکل گسترده‌ای در تماس بودند. نظیر چنین وضعیّتی تنها در معدودی دیگر از کشورهای اسلامی وجود داشت؛ و سرانجام، برای دو چهرهٔ برجسته در مرحلهٔ پایانی انقلاب ـــ [امام] خمینی و شاه ـــ در دیگر کشورهای اسلامی نمی‌توان همتا و نظیری یافت.

اما باید یادآوری کرد که تحولات بین‌المللی، بویژه تحولات سایر کشورهای اسلامی نیز برروند انقلاب اسلامی تأثیری تعیین کننده داشته‌اند. به‌عنوان مثال، در پی سقوط حکومت ملّی دکتر مصدق بر اثر کودتای سال ۱۳۳۲، افسردگی و سرخوردگی تلخی بر مسلمانان ایران حاکم بود و پیروزی الجزایر بر فرانسه سبب تقویت روحیهٔ آنان شد و کشمکش اعراب-اسرائیل عامل مهمی در به افراط کشانیدن آگاهی سیاسی در ایران بود. وانگهی در شرایطی که هیچ گونه مخالفت سیاسی مجاز نبود، حمله به اسرائیل راهی برای ابراز نارضایتی از سیاست خارجی شاه محسوب می‌شد. اما کشمکش اعراب-اسرائیل، سیاستهای داخلی رژیم را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد و به‌طور غیرمستقیم به سقوط آن کمک کرد. این قضیه وقتی روشنتر می‌شود که سناریوی آن را به صورت برهان خُلف در نظر آوریم: اگر کشمکش اعراب-اسرائیل اصولاً وجود نداشت، جنگ سال ۱۹۷۳ روی نمی‌داد و اگر جنگ ۱۹۷۳ روی نمی‌داد، بحران انرژی در آن سال پدید نمی‌آمد و قیمت نفت هم چهار برابر نمی‌شد و در نتیجه رژیم ایران هم قادر نبود برنامهٔ بلند پروازانهٔ توسعهٔ اقتصادی را پیش بکشد و به احتمال زیاد، اگر پیامدهای فاجعه‌بار آن برنامه نمی‌بود، رویدادهای ایران سمت و سوی دیگری به‌خود می‌گرفت.

هرچند برخی از جلوه‌های نمایان احیای اسلامی را با این ترتیب می‌توان به تصادف یا سرنوشت کور نسبت داد، اما محتوای ذاتی آن بدون شک از فرایندهای تاریخی و ریشه‌دار، یعنی از آن مراحل تحوّل گرایشهای مسلمانان نشئت می‌گیرد که ما به آنها پرداختیم. حالا باید به بُعد فرهنگی حرکت کنونی بپردازیم.

بُعد فرهنگی را حس قویِ خودآگاهیِ بخشی از یکایک ملل اسلامی مشخص می‌سازد. بی تردید این خودآگاهی نتیجهٔ فوری سرخوردگی از غرب است؛ اما علل دیگری نیز وجود دارند و نگاهی اجمالی ویژگی های عمدهٔ گرایشهای فرهنگی مسلمانان را روشن می‌سازد.

از نظر تاریخی، قدیمی ترین دلیل از شرق‌شناسان و دیگر گروههای پژوهشگر غربی است که اطلاعات و داده‌های غنی و عظیمی در مورد تاریخ، زبان، مذهب، ساختار اجتماعی و جغرافی کشورهای «جهان سوم» به‌طور کلی فراهم کرده‌اند. با این داده‌های غنی، تعداد رو به افزایشی از دانشگاهها و نهادهای اسلامی، با یا بدون نظارت رسمی، مطالعهٔ فرهنگ ملّی خود را ادامه داده‌اند. تلاشهای عظیمی در راه کشف، حفظ و گه‌گاه دسترسی یافتن به میراثهای گذشته به‌عمل آمده است. حاصل این امر، احساس غروری دوباره در میان نسل جوان به‌خاطر آشنایی با دستاوردهای تاریخی اسلام بوده است، که این احساس هرچند همیشه بر پایهٔ درستی نبوده، اما توانسته است آن احساس حقارتی را که با پایان گرفتن سدهٔ گذشته به فرهیختگان مسلمان دست داده بود، خنثی کند.

دومین دلیل، که آن هم از غرب نشئتِ گرفته است، اتهامی است که منتقدان غربی از اشپنگلر گرفته تا مارکوزه از جامعهٔ غرب، انحطاط اخلاقی آن، افراط جامعهٔ مذکور در تعقیب اهداف مادّی گرایانه، حرص و آز امپریالیستی و آزادی های کاذب، به‌عمل می‌آورند. عقاید این متفکران غربی، دلایل حاضر و آماده‌ای را علیه تشخّص و حتی کفایت تمدن غرب در اختیار مخالفان غیرغربی این تمدن قرار داده است. اما آنچه از این هم مهمتر است، آنکه این اندیشمندان به فرسایش تدریجی اقتدار ایدئولوژی های عمدهٔ سیاسی غرب شتاب بخشیده‌اند. به‌دنبال فروپاشی فاشیسم و نازیسم، که از همدلی ناسیونالیستهای مسلمان کشورهای ایران، عراق و مصر در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ میلادی برخوردار بودند، و جریان استالین‌زدایی که در دورهٔ پس از جنگ در جهانِ تا آن زمان بظاهر یکپارچهٔ کمونیسم شکاف محسوسی ایجاد نمود، هر نوع تجربه در زمینهٔ درهم آمیختن (سنتز) ایدئولوژی ها مورد توجه و عنایت قرار گرفت، و این پدیده به‌همان اندازه که روشنفکران را دچار تفرقه ساخت، سبب افزایش اعتبار آموزه‌های «وحدت گرای» اسلام شد.

عکس این جریان را می‌توان در توجه عارفانه یا رومانتیک پاره‌ای از نویسندگان و هنرمندان اروپایی به تمدن شرقی جستجو کرد. این نویسندگان و هنرمندان، معنویّت،

سادگی جریان بی‌شتاب زندگی و احساس رضایت شرقیان را تحسین می‌کنند و در آثار شرقیانی که به نظریه‌پردازی‌فضایل یک اقتصاد ملّیِ ناشکوفا و فارغ از اغواهای نرخ میزان رشد و توسعهٔ سریع می‌پردازند، بازتاب این نظر نویسندگان و هنرمندان اروپایی ــ اگر نگوییم تقلید مو به مو از آن ــ به‌چشم می‌خورد. هرچند فرانتس فانون، نویسندهٔ اهل جزایر مارتینیک نه اندیشه‌هایش در میان روشنفکران مسلمان مخالف با امپریالیسم فرهنگی با اقبال روبه‌رو شده است، این شیفتگیِ گمراه‌کنندهٔ شرقی به خودش از دیدگاه عشق فریبندهٔ غرب به بیگانگان را مورد نکوهش قرار داده است.

دلیل مهم دیگر، مورد ژاپن است. تا مدتها پیروزی ژاپن بر روسیه در جنگ ۱۹۰۵، از این کشور انگاره‌ای ساخته بود که تمامی مسلمانان هوادار نظریهٔ امکان کسب استقلال از امپریالیسم بدون از دست دادن هویت ملّی، آن را مدّنظر داشتند. جاذبهٔ ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم از آن هم بیشتر بوده، هم به این دلیل که این کشور به تکنولوژی در عالی‌ترین و پیشرفته‌ترین شکل آن دست یافته است، و هم با درک این واقعیّت که برخلاف مفروضات گذشته، توسعهٔ صنعتی ژاپن نه در مبارزه با بعضی نهادهای سنّتی کشور، بلکه به‌یاری این نهادها صورت گرفته است. پژوهشهای دانشگاهی اخیر نیز این نکته را اثبات کرده‌اند که بسیاری از پیش‌زمینه‌های تجددگرایی ژاپن به دورهٔ توکوگاوا (۱۸۶۸ ــ ۱۶۰۳) برمی‌گردد. مادّی‌گرایی و صنعتی شدن با آنکه سوغات غرب بودند، اما تحت تأثیر ارزشهای معنوی یک جامعهٔ سنتی، دست‌آموز شدند.

و دلیل آخر، گسترش بی‌سابقهٔ ارتباطات میان فرهنگهای متنوع جهانی، ملّتها را هرچه بیشتر نسبت به طرز تفکرات خویش آگاه یا نسبت به آن متعصب ساخته است. در این مورد بسیاری از گفته‌ها و کرده‌های رهبران افراطی مسلمان، واکنشی صرف نسبت به استفاده از معیارهای دوگانه، یا نقد غیرمنصفانه از اسلام در جهان خارج است.

این موضع جدید خودآگاهیِ فرهنگی در بخشی از جمعیّت اکثر کشورهای اسلامی را بارها و بارها اروپاییان چیزی کورکورانه، مغشوش و خطرناک قلمداد کرده‌اند؛ اما باید گفت که یک حُسن تردیدناپذیر هم دارد: این خودآگاهی سبب برانگیخته شدن تمامی استعدادهای حساس و تمامی نبوغ افرادی از نخبگان این کشورها می‌شود تا از ارزشهای فرهنگی خویش ارزیابی دوباره‌ای به‌عمل آورند. بویژه در مصر و ایران این پدیده بوضوح به‌چشم می‌خورد که گرایشهای اصلاح‌طلبانه، اندیشهٔ روشنفکرانه و مذهبی، به‌عقب،

یعنی به نیمهٔ سدهٔ نوزدهم هم می‌رسد، اما این گرایشها به احیا و رنسانس منتهی نشدند، چرا که مسائل سیاسیِ ناشی از مبارزه در راه کسب استقلال در مصر و مبارزه با استبداد در ایران بر دیگر مسائل سایه افکندند. با وجود این، به برکت آن گرایشها، بسیاری از تمایلات و عقایدِ سدّ راه پیشرفت و ترقی، نظیر کُنش‌پذیری اجتماعی، اطاعت کورکورانه و باورهای خرافی در زمینهٔ اعتقاد به تقدیر، مردود شمرده شدند.

اما گرایش معتبر روشنفکری در احیای اسلامی، تنها به افشای عناصرِ از نظر اجتماعی منفیِ فرهنگ سنّتی قانع نمی‌شود، بلکه در ضمن می‌خواهد عناصر مثبتی را شناسایی کند که نه‌تنها با پیشرفت تکنولوژیکی دمسازند، بلکه قادرند جامعه را از بعضی جنبه‌های غیرانسانیِ تجددگرایی، نظیر فردیّت، برهم خوردن ارتباطهای معنی‌دار فرد، و از میان رفتن تقریباً کامل علایق مشخصی، محافظت نمایند. مثالی از این گونه عناصر مثبت، پاره‌ای ارزشهای سنّتیِ فرهنگ ایرانی-اسلامی، بویژه آن دسته عناصری است که عرفانْ الهام‌بخش آنها بوده است: ستایش از تجربهٔ شخصی و فکر شهودی که نقطهٔ مقابل آموزش رسمی، صوری و خشک قرار می‌گیرد، مدارا کردن با عقاید غیرجزمی، و تأکید بر رشد و تحوّل درونی و معنوی که نقطهٔ مقابل تلقینهای خالی از تفکر هستند. به‌نظر می‌رسد در جامعهٔ سنّتی ویژگی‌هایی نظیر ارجحیّت دادن به مجاری غیررسمیِ فیصله دادن به کشمکشها، و ارزش زیادی که به تجربه و صلاحیّتهای فردی — در مقابل دانش تجریدی و انتزاعی — داده می‌شود، بیش از تجربه‌های جدید در راه آمیختن قواعد اداری ساده با فعالیّت موارد کارامد متناسب‌اند.

بدین ترتیب، دست‌کم در زمینهٔ مفهوم تجددخواهی، مرحلهٔ کنونی احیای اسلامی با مراحل پیشین در چند مورد اختلاف دارد. در مورد نخست، خود مفهوم قدیمی و انفرادی تجددخواهی که غالباً به یک جنبه و یک عنصر نظیر قدرت نظامی یا حکومت پارلمانی تنزل داده می‌شود، جای خود را به نگرشی کاملاً متفاوت داده است و این نگرش تازه، عوامل متعدد و پیچیده‌ای را که در انقلابی کردن جوامع سنّتی دست‌اندرکارند به‌حساب می‌آورد؛ دوم، شناخت پیش‌زمینه‌های ذهنیِ تجددخواهی و کشمکش اجتناب‌ناپذیر میان تکنولوژی و سنّت‌گرایی، منجر به پیدایش یک حرکت فکری شده است که هدفش نقد ارزشهای سنّتی با معیار تجددطلبی است. مفهوم عقلاییِ زمان، تغییری ریشه‌ای در نگرش فرد به زندگی، طبیعت و همنوعانش را اقتضا می‌کند. جهانی شدن پیوندها و علایق، ایجاب می‌کند

که پیوندهای خانوادگی، طبقاتی، فرقه‌ای و... تضعیف یا گسسته شوند. تخصصی شدن نقشها ضرورتاً تغییرات عمده‌ای را در الگوهای توزیع قدرت اقتضا می‌کند. تجویز مطلوبیّت یا گریزناپذیر بودن این قبیل دگرگونی ها را می‌توان در طیف وسیعی از پیشوایان و رهبران اسلامی یافت؛ سوم، با درک غیرممکن بودن بازگشت کامل به آرمانهای صدر اسلام، تعداد رو به ازدیادی از رهبران احیای اسلامی خواهان سازش دادن سنّتها با تجددخواهی شده‌اند. این جریانی پرمعنی و درعین حال بسیار دشوار برای جهان اسلام است؛ زیرا حدّی از تلاش فکری را ایجاب می‌کند که با توجه به اشتغال فکری حاضر و بی وقفهٔ مسلمانان به مسائل مبرم سیاسی روز، عملی نمی‌نماید.

برای مطالعهٔ بیشتر:

بررسی همه جانبهٔ مطالبی که در این مقاله به بحث گذاشته شد در کتابی با عنوان اندیشه‌های سیاسی در اسلام معاصر ــ که بزودی توسط انتشارات مکمیلان به چاپ می‌رسد* ــ انجام شده است.

کتابهای دیگر در این زمینه:

H.A.R.Gibb, *Modern Trends in Islam*, (Chicago, 1947); Albert Hourani, ***Arabic Thought in the*** *Liberal Age, 1798-1939*, (London, 1962); Elie Kedourne, ***Afghani and Abduh: An Essay on Religious*** *Unbelief and Political--Activism in* ***Modern Islam***, (London, 1966).

---

* دو ترجمه از این اثر به زبان فارسی انتشار یافته است:

ــ **اندیشهٔ سیاسی در اسلام معاصر**، ترجمهٔ بهاءالدین خرمشاهی، (تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲)؛

ــ **تفکر نوین سیاسی اسلام**؛ ترجمهٔ ابوطالب صارمی، (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱).]

شیخ الرئیس قاجار و اندیشهٔ اتحاد اسلام

مجید تفرشی

اندیشهٔ «اتحاد اسلام» و به تعبیر دیگر «اتحاد مسلمین»، در اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم قمری در ایران و دیگر کشورهای مسلمان‌نشین به طور جدّی مطرح شد. این تفکر، گاه از ایران به دیگر نقاط ــ بخصوص عثمانی ــ می‌رفته، و زمانی خلاف این وضع صورت می‌گرفته است. از نخستین مبلّغان و منادیان این اندیشه در ایران می‌توان به سید جمال‌الدین اسدآبادی ــ موسوم به افغانی ــ و ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس قاجار اشاره کرد. شیخ‌الرئیس قاجار، خود هم با دربار ایران مرتبط بود، و هم با دربار عثمانی مراوده داشت. این مقاله تلاشی است برای شناخت خصوصی و اجتماعی شیخ‌الرئیس و کندوکاوی است در اندیشهٔ اتحاد اسلام که خود مدخلی بر تجزیه و تحلیل کل جریان فکری دورهٔ قاجاریه.

ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس قاجار[1] پسر محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه، هفتمین فرزند فتحعلی شاه بود. پدر شیخ از زمان سلطنت فتحعلی شاه حاکم و مسئول دارایی بروجرد، بختیاری، اهواز و لرستان بود[2]. وی در عین حال از دانش و ادب نیز بهره‌مند بود و شعر می‌سرود[3]. مادر شیخ، خورشید خانم، دختر سهراب‌خان گرجی از امرای گرجستان و جزو اسرای حملهٔ آقامحمدخان به گرجستان بود[4]. شیخ‌الرئیس در ۱۲٦٤ق (سال جلوس ناصرالدین شاه) در تبریز متولد شد. در سه سالگی به دلیل ابتلا به آبله از یک چشم نابینا گردید که بعدها بهبود یافت[5]. در ۱۲۷۹ق وارد مدرسهٔ نظام شد و دو سال بعد بنا به وصیّت پدر به سلک روحانیّت درآمد. از آن پس در مشهد فنون ادبی را نزد ملا محمدتقی مزینانی و ریاضی را نزد میرزا نصرالله شیرازی تکمیل کرد و از همان موقع نیز به سرودن شعر

پرداخت[۶]؛ سپس حکمت و علوم کلامی را نزد ملا ابراهیم کلیم سبزواری فرا گرفت. پس از آن به تهران بازگشت و به مدت دو سال تا ۱۲۸۶ق در محضر درس آقاعلی مدرس زنوزی حاضر شد و فلسفه را تا حدّ زیادی آموخت. شیخ الرئیس در ۱۲۸۸ق به خراسان بازگشت و نزد ملا محمدرضا مجتهد سبزواری و ملا عبدالله مجتهد کاشانی فقه و اصول را فرا گرفت[۷] و در اواخر ۱۲۸۹ق از راه کرمانشاه به عتبات رفت. در سامرا از شاگردان میرزای شیرازی بود[۸] و در ۱۲۹٤ق پس از کسب اجازهٔ اجتهاد از میرزای اول، به ایران بازگشت و بادریافت لقب شیخ الرئیس، مأمور خدمت در آستان قدس رضوی شد. در مشهد علاوه بر ادارهٔ مجلس وعظ و درس، مسئولیّت دارالشفای رضوی را نیز برعهده داشت. در ۱۲۹٦ق به دلیل بروز اختلافاتی با رکن الدوله، برادر ناصرالدین شاه، که متولی باشی آستان قدس بود، به کلات نادری تبعید شد. خود وی در این باره چنین سروده است:

نامم گرفت خطهٔ بغداد تاهری — وندر کلات ماندم چون گنج نادری
هجرت نصیب طه از کید بولهب — انده سمیر موسی از مکر سامری
غیر از لباس تقوا غیر از حجاب قدس — منت ز جامه‌ای نکشم بهر ساتری
تیغ زبان من نتوان کرد در غلاف — یا للحذر که طبع کند عزم شاهری
زان رو که شعر گویی لاینبغی له — اعجاز می‌نمایم درفن شاعری
گر خصم افترا زد نبود عجب که بست — بوجهل بر پیمبر تهمت به ساحری
چون حر زجان افوض امری الی الله است — باجبر باطنی چه غم از کسر ظاهری[۹]

شیخ در جایی دیگر علّت اصلی این تبعید را حسادت رکن الدوله از احتمال واگذاری تولیت آستان قدس رضوی به خود می‌داند[۱۰].

در سال ۱۳۰۰ق هنگام سفر ناصرالدین شاه به خراسان، شیخ با وی دیدار کرد[۱۱]. در ۱۷ رمضان ۱۳۰۱ق، عبدالوهاب خان که مردی مغرور و هتّاک بود به حکمرانی خراسان منصوب شد. شیخ الرئیس وی را به دلیل ولخرجی ها و عیاشی هایش هجو کرد و متن هجویه را نیز در مشهد منتشر ساخت[۱۲]؛ بر اثر انتشار این شعر، مجبور به ترک مشهد و رفتن به قوچان شد. از آنجا نیز به عشق آباد مهاجرت کرد. پیش از این سفر، شیخ الرئیس بارها طیّ نامه هایی به امین السلطان از وضعیّت حکمرانی آصف الدوله گله کرده بود. در بدو ورود به قوچان نیز طیّ نامه ای به امین السلطان می‌نویسد:

«... جناب آصف الدوله طبعی دارند که بکلّی از اعتدال خارج است، بلکه خُلقش از

نارمارج. در تحت حکومت و رضای او بودن فوق طاقت حقیر و جمیع عقلاست. از خاک خراسان که سهل است، از خاک ایران هم هجرت خواهم کرد و در زاویهٔ مبارکهٔ سرّمن رأی به فراغت دعاگوی ذات ملکوتی صفات اقدس همایونی خواهم بود. همان است که در تلغراف، آزادی خیال خود را عرض کرده بودم.

دزد اگر خرقه صوفی ببرد مغبون است صرفه با اوست که آسوده سبک بار زند

بر شخصی حقیر می‌گذرد. گوهر خویش برم نزد خریدار دگر...»[۱۳]

هنگام سفر به عشق آباد نامه منظومی بدین قرار به ناصرالدین شاه نوشت:

نایب السلطنه برگو به شه پاک سرشت که ادیبی زخراسان به تو این بیت نوشت

آصف و ملک خراسان به شما ارزانی ماره‌عشق[۱۴] گرفتیم، چه مسجد چه کنشت

ناصرالدین شاه نیز جواب منظومی بدین شرح به وی می‌نویسد:

نایب السلطنه برگو به خراسانی زشت که شهنشاه جواب تو به این بیت نوشت

آصف ار بد به شما کرد جزا خواهد دید[۱۵] هرکسی آن درودعاقبت کارکه کشت[۱۶]

شیخ در عشق آباد مورد حمایت و تکریم مردم واقع شد و آنان را به اتحاد و یگانگی دعوت کرد؛ پس از آن به سفر حج رفت و از آنجا به عثمانی وارد شد. در آن سرزمین نیز مورد تفقد سلطان عبدالحمید قرار گرفت[۱۷].

شیخ الرئیس در ۲۹ ذیقعدهٔ ۱۳۰۳ق در کمیسیونی که به دستور عبدالحمید تشکیل شده بود و «اتحاد اسلام» نام داشت، شرکت نمود و برای امکان اتحاد میان ایران و عثمانی پیشنهادهای زیر را مطرح ساخت:

۱. روزنامه‌های عثمانی نسبت به دولت و ملّت ایران لحن دوستانه داشته باشند؛

۲. از طرف سلطان عثمانی هر ساله به مراقد ائمهٔ شیعه هدایایی تقدیم شود؛

۳. روزنامه‌ای به نام «اتحاد اسلام» به دو زبان فارسی و عربی منتشر گردد؛

٤. در حفظ احترام علمای شیعهٔ ساکن عتبات و حقوق شیعیان عراق توجه شود و در ممالک عثمانی هیچ تفاوتی بین شیعه و سنّی نباشد؛

۵. دستور منع مزاوجت اتباع عثمانی با ایرانیان لغو شود؛

٦. با حجاج ایرانی به نیکی رفتار گردد؛

۷. وزارت مطبوعات عثمانی از چاپ کتبی که به‌منظور اهانت به شیعه نگاشته می‌شود، جلوگیری کند.[۱۸]

کلیهٔ این پیشنهادها مورد تأیید سلطان عثمانی قرار گرفت، به شرطی که در ایران هم از توهین به مذاهب اربعه خودداری نمایند. روزنامهٔ **اتحاد اسلام** نیز برای مدتی کوتاه به مسئولیت خود شیخ الرئیس منتشر شد[۱۹].

شیخ الرئیس دربارهٔ اتحاد اسلام با جودت پاشا، وزیر عدلیهٔ عثمانی نیز مذاکراتی داشته است. شیخ در این ملاقات که به تاریخ ۲۶ ذیقعدهٔ ۱۳۰۳ق[۲۰] صورت گرفت، دربارهٔ علّت اصلی اختلافات ایران و عثمانی می‌گوید:

«این مغایرت که تا به‌حال پیدا شده است، نتیجهٔ ملاحظات سیاسیه است که در زمان صفویه در مقابل معاذات سلاطین عثمانیه مقاتله در میان عموم اهالی منتشر شده والّا سبّ و لعن صحابه از ضرورت مذهب شیعه نیست؛ درصورتی که دو سلطان خود را برابر و برادر می‌دانند و وقایهٔ دین را پیشنهاد خاطر فرموده‌اند، صلاح حال و خیال جمهور، سهلْ مطلبی است و من خود [که] یکی از رؤسای شیعهٔ اثنی‌عشری گفته می‌شوم، عقیدهٔ خود را می‌گویم و حاضرم که به همهٔ اهالی ملّت خود برسانم و درضمن رسالهٔ مخصوصه که طبع و نشر نمایم به اتحاد هیئت اسلامیّت دعوت کنم...»[۲۱]

شیخ الرئیس در دوران اقامتش در عثمانی دائماً در دربار سلطان عبدالحمید حاضر بود و اشعار زیادی در مدح وی سرود.[۲۲]

وی در ربیع الاول ۱۳۰۳ق به تهران بازگشت. هرچند خودش به این مراجعت راغب نبود، ولی به دستور ناصرالدین شاه، حاج معین الملک ـــ سفیر ایران در عثمانی ـــ مأمور بازگرداندن او شد. در مراجعت پیامی از سلطان عبدالحمید به شاه عرضه داشت. در شوال ۱۳۰٤ق، مجدداً مأمور خراسان شد و در این هنگام فیروز میرزا حکمران خراسان بود و شیخ دوباره بساط تدریس و خطابه را گسترد[۲۳].

در همین هنگام بود که با میرزا آقاخان کرمانی در مشهد ملاقات کرد. شیخ در این دیدار تحت تأثیر شدید آقاخان قرار گرفت و آنچه دربارهٔ مراتب علمی آقاخان نقل کرده، خواندنی است:

«موضوعی نبود که در میان نیاید و میرزا آقاخان مانند نهنگ، امواج ادلّه و براهین را مغلوب آرا و معلومات خود نسازد... قرآن را قسمی تفسیر و آیات را بیان می‌نمود، گویی از اصحاب نبی بوده و تفسیر را از حضرت امیر مؤمنان(ع) فرا گرفته...»[۲۴]

شیخ الرئیس در محرم ۱۳۰۸ق برای مدتی کوتاه به حبس افتاد[۲۵]. اندکی بعد در

۱۳۰۹ق به عشق‌آباد کــوچ کرد و پس از مدتی اقامت در آنجا، از بخارا و سمرقند و قفقاز دیدار کرد و در صفر ۱۳۱۰ق عازم استانبول شد[۲۶]. در این هنگام سیّد جمال‌الدین از لندن به استانبول آمده، و پرچم اتحاد اسلام را برافراشته بود. سید انجمنی از دانشمندان ایرانی و غیرایرانی تشکیل داد و به‌وسیلهٔ این انجمن، اقداماتی را آغاز کرد. اعضای انجمن مزبور عبارت بودند از: شیخ‌الرئیس قاجار، فیضی افندی، رضا پاشا، سیّد برهان‌الدین بلخی، نواب حسین هندی، میرزا حسن خبیرالملک، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، افضل‌الملک کرمانی، عبدالکریم بیک و حمیدبیک جواهری.[۲۷]

شیخ‌الرئیس در مدت اقامتش در استانبول، نهایت همکاری را با سیّد جمال داشت[۲۸] و در جهت رفع استبداد داخلی ایران و ایجاد اتحاد میان مسلمین به او کمک می‌کرد. در این زمان، شیخ‌الرئیس وارد فراموشخانه شد و علیه ناصرالدین شاه فعالیتهایی کرد. براثر این فعالیتها، ناظم‌الدولهٔ دیبا سفیر وقت ایران در عثمانی، طیّ نامه‌ای بسیار محرمانه به شاه نوشت:

«... این مرد عمامه را وسیلهٔ فتنه و فساد قرار داده، آدم ناراحت و بی لجام است. مالک زبان و قلم هم نمی‌باشد ... مشیرالدوله او را هم داخل فراموشخانه کرد. اقامت چنین آدم جری و جسور خاصه با انتساب به خانوادهٔ سلطنت عظمی در اینجا به هیچ‌وجه مناسب نیست و حالاً و مآلاً شایستهٔ شأن دولت، مقتضی پولتیک مستقیم نمی‌باشد و باید به هر نحوی که ممکن است او را از اینجا تطمیع کرده، برد ... در تهران مصدر هیچ گونه شرارت نمی‌تواند بشود.»

ناصرالدین شاه هم در جواب نوشت که هرطور هست شیخ را به تهران بیاورند.[۲۹] با توجه به اینکه روابط ایران و عثمانی اندکی بهبود یافته بود، این‌بار دولت عثمانی از شیخ‌الرئیس حمایت نکرد و او مجبور به ترک استانبول شد. میرزا آقاخان کرمانی در نامه‌ای خطاب به ملکم‌خان به تاریخ ۱۱ ذیحجهٔ ۱۳۱۱ق می‌نویسد:

«دولت عثمانی چنین گمان می‌کند که اگر با دولت ایران مدارا ننماید، ایشان از ارامنه تقویت خواهند کرد. لهذا تا یک درجه همراهی و موافقت نه، بلکه مدارا و همراهی دارد. به همین واسطه بود که در این سفر، شیخ‌الرئیس را پناه ندادند.»[۳۰]

شیخ در جمادی‌الثانی ۱۳۱۱ق استانبول را ترک کرد، ولی به تهران نیامد. ابتدا به

بیروت و بیت‌المقدس سفر کرد، از آنجا عازم هندوستان شد و در اواخر شعبان به بمبئی رفت و پس از مدتی اقامت در آنجا، به جابلشو و پونه عزیمت نمود. این سفر وی بیش از سه سال طول کشید و در اواخر ۱۳۱۴ق عازم تهران شد و پس از چندی در شیراز اقامت گزید.[۳۱]

شیخ در شیراز به تقاضای دانشمندان و طلاب در مسجد نو، مجلس بحثی ترتیب داد و در علوم عقلی و نقلی مشغول تدریس شد. همچنین به مناسبتهای مختلف مذهبی بر منبر و خطابه، مطالبی اساسی در بیداری افکار، سرزنش ستمگران، ترویج آزادی، اعتلای کشور و اتحاد اسلام برزبان می‌راند.[۳۲]

در ۱۹ ربیع الاول ۱۳۱۵ق وی به همراه بعضی دیگر از علما، علیه فساد مالیِ یکی از تجار شیراز که اموال وقفی و حقوق طلاب را غصب کرده بود، شورش کرد.[۳۳] همین مسئله باعث شد که از طرف برخی محافل مذهبی و حکومتی محل تکفیر شده و تهمت بابی گری به سراغش بیاید.[۳۴] این اتهام در ۱۶ محرم ۱۳۱۸ق به دلیلی دیگر تکرار شد.[۳۵] سرانجام شیخ الرئیس در ۱۵ جمادی الاول ۱۳۲۰ق مجبور به ترک شیراز و عزیمت به اصفهان گردید.[۳۶] شیخ در اصفهان نیز به دلیل فعالیّتهای تبلیغی خود، دوام نیاورد و رسماً عذرش خواسته شد.[۳۷]

شیخ الرئیس در اواخر همان سال وارد تهران شد و پس از سفری یکساله به خراسان، برای همیشه در پایتخت سکونت گزید. در تهران مجلس درس و وعظ تشکیل داده و از لزوم استقرار حکومت قانون، و مظالم استبداد یاد کرد. در این هنگام بار دیگر شهرت دادند که وی بهایی است و این بار خود بهاییان به این شایعه دامن زده بودند تا وی را در عملی انجام شده قرار دهند تا از فرقهٔ آنان حمایت کند. ولی شیخ در جوابشان گفت:

> «پس از عمری خدمت به اسلام و کوشش در راه اتحاد اسلام، مرا به دین سازان چه کار؟ اگر بنا بود که پس از پیغمبر اسلام، پیغمبری بیاید، من خودم دعوی پیغمبری می‌کردم.»[۳۸]

در این زمان، زمینه‌های فکری و سیاسی انقلاب مشروطیت رو به رشد بود. از میان علما و روشنفکران ۹ نفر به عنوان سر پرستی «کمیتهٔ سرّیِ انقلاب» انتخاب شدند. آنها عبارت بودند از: ملک المتکلمین، سیّد جمال واعظ، سیّد محمدرضا مساوات، سیّد اسدالله خرقانی، ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس قاجار، آقا میرزا حسن (برادر صدرالعلما)، میرزا

سلیمان میکده، میرزا یحیی دولت‌آبادی و میرزا محمدعلی نصرت‌السلطان.[۳۹]

پس از استقرار مشروطیّت و مرگ مظفرالدین شاه، زمانی که محمدعلی شاه بنای مخالفت با مشروطه را گذارد، شیخ‌الرئیس با آنکه از تبار قاجار بود، در منابر و مساجد علناً از شاه بدگویی می‌کرد و مفاسد اخلاقی مادرشاه را در جمع، گوشزد می‌کرد.[۴۰] این مسئله و اهانت به شاه با عنوان «مستبد بدمست» باعث شد که مشیرالسلطنه، صدراعظم وقت، به دستور محمدعلی شاه حکم توقیف او را صادر کند و شیخ بلافاصله در سفارت عثمانی متحصن شد.[۴۱] شیخ‌الرئیس پس از گرفتن تأمین از بست خارج شد، ولی به دنبال به توپ بستن مجلس و کودتای محمدعلی شاه به تاریخ سه‌شنبه ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶، به همراه دیگر آزادیخواهان دستگیر شد.[۴۲] وی نیز مانند اکثر محبوسین، از آزار، تعرض و شکنجه در امان نماند.[۴۳] خود وی بعدها در شعری که معمولاً زیر عکسهای محبوسین باغشاه به چاپ می‌رسید، دربارهٔ آن روزگار سرود:

خواهی که دادت بگسلد صدسلسله بیدادرا   منت گذار گردن منه زنجیر استبداد را

شیخ‌الرئیس پس از یک هفته به مناسبت قرابت با خاندان قاجار، آزاد شد و مدت یک سال نیز خانه‌نشین بود، ولی پس از شنیدن آوازهٔ رشد انقلاب در شهرهای دیگر، به گیلان و اصفهان رفت و در آن مناطق سخنرانی‌ها به نفع مشروطه ایراد کرد.[۴۴]

وی پس از فتح تهران و سقوط محمدعلی شاه و شروع دورهٔ دوم مجلس شورای ملّی، به ریاست سنّی مجلس برگزیده شد؛ ولی پس از مدتی از سیاست کناره گرفت و در خانهٔ خود حوزهٔ درس را تجدید کرد. آخرین صحنهٔ حضور سیاسی او در جریان اغتشاشات مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ بود که شیخ علیه این قرارداد فعالیّت کرد. روزی نیز در ضمن سخنرانی علیه قرارداد، یکی از مأمورین، منبر وی را به جهت ارعاب هدف گلوله قرار داد.

سرانجام، ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس قاجار، در دهم فروردین ۱۲۹۹ ش (نهم رجب ۱۳۳۹ ق) در سن هفتاد و چهار سالگی در تهران درگذشت و در ایوان مقبرهٔ ناصرالدین شاه در حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد.[۴۵]

آثار منتشر شدهٔ شیخ‌الرئیس عبارت‌اند از: **اتحاد اسلام** (بمبئی، ۱۳۱۲ ق و چاپ جدید تهران به کوشش صادق سجادی، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳)؛ **دیوان حیرت** (تهران، بی تا)؛ **رسالهٔ نقد فرقه‌ها** (تهران، ۱۳۲۹ ق)؛ **سفرنامهٔ استانبول** (بی تا، بی جا)؛ **فصل الخطاب** (تهران، بی تا)؛ **کتاب الابرار** (بمبئی، ۱۳۱۶ ق)؛ **منتخب النفیس از آثار شیخ‌الرئیس** (بمبئی،

۱۳۱۲ق و افست تهران، ۱۳۳۹ش)؛ **نافع الافهام و رافع الاوهام** (تهران، ۱۳۳۶ق)؛ و **نافع و سراج لامع** (بمبئی، ۱۳۱۲ق).

رسالهٔ **اتحاد اسلام** از مهمترین منابع شناخت تفکر وحدت مسلمانان در اواخر قرن نوزدهم میلادی است. شیخ الرئیس در این رساله هدف خود را از طرح این بحث «اعلای کلمهٔ اسلام و احیای دین حضرت خیرالانام (ص)» اعلام می‌کند.[۴۶] او نیز مانند یوسف مستشارالدوله، شیفتهٔ شورا و قانون مبتنی بر شرع است:

«اگر هوشمندان و نظم‌پرستان که از ذوق تدین طرفی نبرده‌اند و از شوق تمدن حرفی می‌زنند، اتفاق آرا کنند و اجتماع شورا بروضع قانونی نافع و دستوری جامع که حافظ حقوق عباد باشد و حامی حدود بلاد، آنجا فهمشان طائب شود و سهمشان صائب [که] با اصولی از اصول شرع اطهر موافق افتد و مطابق آید.»[۴۷]

شیخ الرئیس اعتقاد به عقب‌ماندگی مضاعف زنان در جامعهٔ اسلام دارد و معتقد به حضور آنان در همهٔ امور است؛ ولی این حضور را منوط به حفظ حجاب و حدود اسلامی می‌داند:

«از جمله اعترافات محجوبین است مسئلهٔ حجاب... بعضی از تربیت‌شدگان و تمدن‌طلبان که... فرنگی مشرب و دورنگی مذهب بین الکفر و الایمان مرتبهٔ ثالثه دارند... در این سخن با کفار همدست و همداستان که به واسطهٔ حکم حجاب، زنان اهل اسلام از علم و هنر بی بهره مانده‌اند... به این معترض با کمال ملایمت می‌گوییم: ما در اصل تشخیص مرض و تلخیص مفرض آنچه شما تحقیق کرده‌اید، تصدیق داریم... غالباً مردان اهالی اسلام هم مانند زنانشان بی هنر... ولی در علاج با شما همراهی نداریم.»[۴۸]

چنان که ملاحظه می‌شود، شیخ الرئیس ضمن قبول طرح درد، علاج غرب گرایان مبنی بر رفع سنتهای اخلاقی موجود در جامعه را مردود می‌شمارد و می‌نویسد:

«شما همچون گمان می‌فرمایید که اگر اجازت رسمیه داده شود که زنان اسلام هم گشاده‌رو، فتاده مو، هر هفت بلکه هفتاد کرده، از پس پرده با فراغت بال به رقص و بال آیند و نقص و بال گیرند، فوراً دایرهٔ اسلام هم مثل سایر ملل خارجه، مجمع بدایع خواهد شد و منبع صنایع [و] شهرها فردا پر از شکر شود، و حال آنکه از این پرده‌دری ها بجز اینکه عفاف ملّی و کفاف جبلی از میان برخیزد و فحشا و منکر به هم آمیزد، فایدهٔ دیگر

نـدارد... چارهٔ این نـقصان و تدارک ایـن حـرمان این است که به‌نـحوی مشروع و طوری مطبوع که خیـرخواهـان ملّت و ترقی طلبـان هیئت بیندیشند، اسباب توسعهٔ دوایـر معارف عمومیه را تمهید کنند و در آموختـن علوم و صنایع به دختران نورس، با ملاحظهٔ مدرسین و مدرس بکوشند.»[۴۹]

شیخ الرئیس از جمله مصیبتهای جهان اسلام را نفوذ فلسفه و حکمت یونـانی در معارف اسلامی می‌دانـد. بـه نظر او همهٔ مطالب حکمت و فلسفهٔ خطا و منـافی شریعت نیست، ولی «حرف در این است که آمیزش اصطلاح خصوصیِ علمی با معارف دین عمومیِ رسمی، خلاف حکمت و صواب است و آیین مقدسه را از بساطت وسادگی بیرون می‌آورد».[۵۰] از نظر شیخ الرئیس فلاسفه و حکما قرآن را وسیله و توجیه علم خود قرار داده‌اند، در حالی که می بایست آن را ملاک اصلی قرار دهند و چون قرآن از اصطلاحات فلسفی بیگانه است، ناچار آیه را برخلاف ظاهر و یا ناقصِ تعبیر می‌کنند:

«امروز متفلسفین[۵۱] و حکمای اهل اسلام، اول اُنس به مطالب حکمت می‌گیرند و قواعد قوم را به سمع قبول می پذیرند، آن وقت به قرآن مجید و احادیث نظر می‌کنند. به‌جای اینکه قرآن را قسطاس[۵۲] مستقیم بخوانند و میزان قویم بدانند، آیات و روایات را به موازین مأخوذه می‌سنجند. چون لهجهٔ قرآن و لحن فرقان از این مصطلحات بیگانه است، و ساز حضرات در دیگر ترانه، ناچار آیه را برخلاف ظاهر و یا منقطع الاول و الآخر با قواعد معلمه و اصول مسلمهٔ خود به قسمی از تکلیف و نحوی از تصرف تطبیق می دهند.»[۵۳]

وی از دیگر موانع ترقیّات مسلمانان را جنگهای داخلی مسلمین با هم می‌داند که باعث شکستن رونق بازار اسلام است:

«این مطلب بدیهی و وجدانی است و حاجت به اقامهٔ دلیل نیست که اختلاف داخلی و جنگ خانگی در میان هر امّت و هر ملّت، مانع نفوذات خارجهٔ آن هیئت و بالطبع از موجبات ضعف و فترت است...»[۵۴]

از مهمترین موارد رسالهٔ اتحاد اسلام، عدم عدول شیخ الرئیس از مواضع شیعی خود در راه اتحاد اسلام است. شیخ برخلاف بسیاری از شیعیان (و یا سنّی ها) که در راه اتحاد اسلام اصول اساسی (و به‌قول برخی افراطیِ) خویش را مسکوت می‌گذاردند، هرگز از موضع حقانیّت تشیّع کوتاه نمی‌آید.

«اگر معاویة ابن ابی سفیان، آن روز تمرّد و طغیان نمی‌کرد و در موقعی که همهٔ مهاجرین و انصار، ملائکه‌وار به هیکل آدمیّت حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) تعظیم و تمکین کردند ـــ الملائکه کلهم [55] ـــ ابا و استکبار نمی‌نمود و به فطرت ناریه، عَلَم سرکشی و بلندپروازی نمی‌افراشت، این عارضهٔ اختلاف که بین دو طایفهٔ مسلمین است، تولید نمی‌شد و مذهب شیعه و سنّی به‌طور مباینت اساسی، متمایز و مختلف به نظر نمی‌آمد و بنیهٔ ایمان به این درد بی درمان مبتلا و معلول نمی‌گشت.»[56]

«... و اختلاف اعتراض سلاطین و امرای دول اسلامیه هم در قرون اخیر توکید این خصومت کرد. دین را سرمایهٔ دنیاداری کرده، هرچه توانستند فتاوای موضوعه و روایات مجعوله از طرفین تشهیر شده، و رنگی در جامعهٔ معتقدات عمومیه کردند که به صابون حکمت و آب معرفت برده و سترده نمی‌شود.»[57]

با ذکر این مقدمات، شیخ الرئیس چارهٔ درد را چنین بیان می‌کند:

«دو دولت قویمه و دو ملّت عظیمهٔ اسلام در زیر سایهٔ مسعود و ظلّ محدود، رایت ملکوت لا اله الا الله محمد رسول الله تجدید مؤاخات کنند و توکید مضافات، و تلافی و تدارک مافات و دفع و رفع آفات.»[58]

دیگر نکتهٔ جالب در کلام شیخ الرئیس این است که وی معتقد به اتحاد تشیّع و تسنن نیست، بلکه بیشتر رو به اتحاد مسلمانان شیعه و سنی دارد: «بدیهی است مقصود نه این است که شیعه سنّی شود یا سنّی راه تشیع»[59] طرفه آنکه شیخ در راه اتحاد اسلام بیشتر به عثمانی نظر لطف داشت تا ایرانیان، و شاید ناصرالدین شاه در نپذیرفتن نظریهٔ اتحاد اسلام شیخ و دیگران و نگاه توأم با سوءظن به آن، محق بوده است:

«امروز نقداً آنچه وسیلهٔ دلخوشی قاطبهٔ مسلمین و جالب انظار عقلای روی زمین است، سرمشقی است و خط حرکتی است که اعلی حضرت شوکت‌مآب سلطان عبدالحمید خان ثانی احیا کنندهٔ دولت عثمانی برای ترقی دین و دنیا به مقام خلافت عظمی نشان می‌دهد.[60]

از نظر شیخ الرئیس، وضع عثمانی در راه اتحاد اسلام بهتر از اوضاع ایرانیان است، چون در ایران «خط روحانی و جسمانی به یک مرکز منتهی نمی‌شود. رشتهٔ ریاست روحانی دردست مجتهدین اعلام وفقهای مسلم اسلام است ورشتهٔ سیاست جسمی در دستگاه سلطنت.

تبعهٔ مسلمه، مالیات و عوارض را به دیوان می‌دهند بزور، خمس و زکات را به مجتهدین تقدیم می‌کنند به رضا. پادشاه شیعه کائناً من کان نمی‌تواند خود را امام المسلمین بداند و مفترض الطاعة بخواند.»[۶۱] درحالی که از نظر او عثمانی ها در زمینهٔ دیانت و حکومت همگی پیرو سلطان عبدالحمید هستند و هیچ اختلافی میان فقها و سلطان نیست.[۶۲]

بنابر همهٔ مطالبی که شیخ الرئیس مطرح می‌کند، وی چارهٔ نهایی اتحاد اسلام را در اطاعت و پیروی جهان اسلام از عثمانی می‌داند:

«الیوم منافع مشروعه و مقاصد مقدسهٔ علمای اعلام و اساطین[۶۳] اسلام عموماً در این است که سلطنت علیهٔ عثمانیه را به‌نظرمرجعیّت ملاحظه فرمایند.»[۶۴]

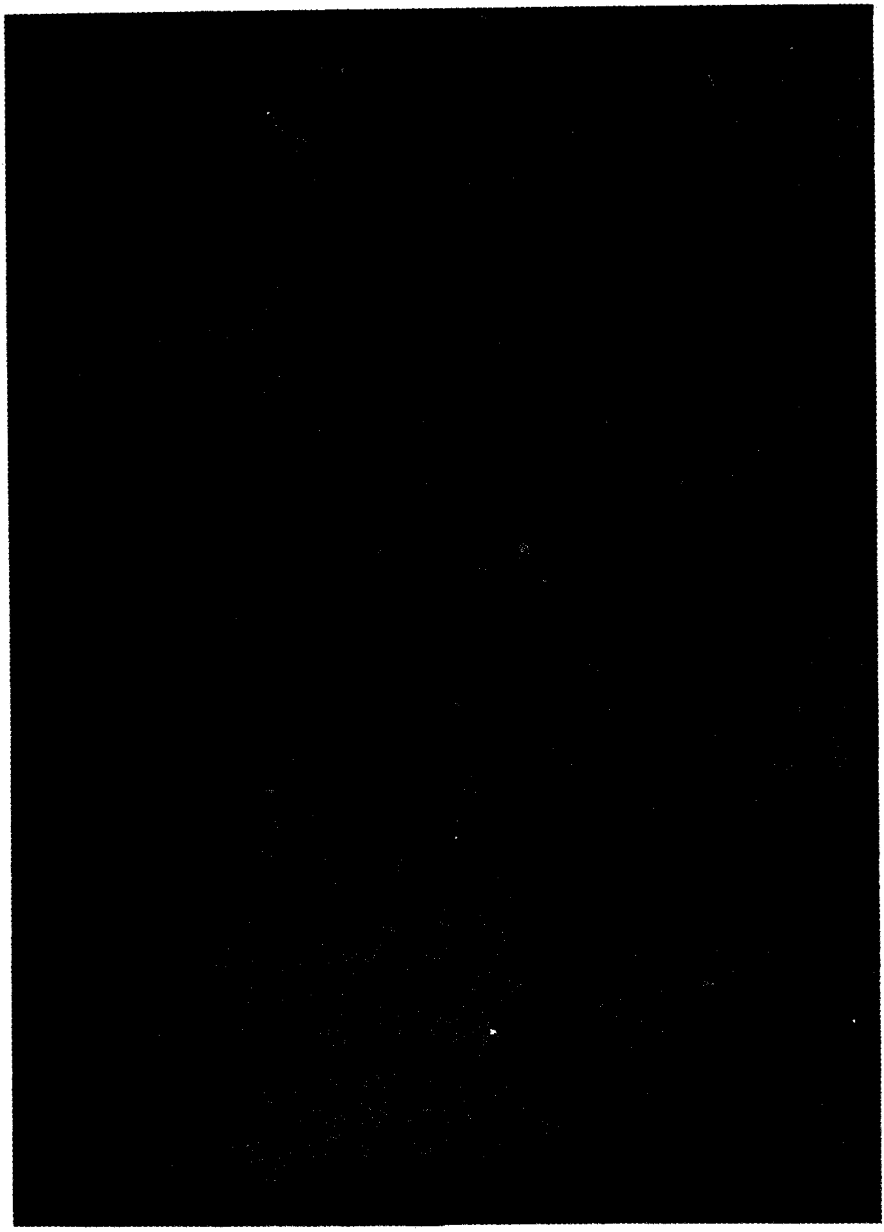
کلام آخری که می‌توان به این مختصر افزود، آن است که شیخ الرئیس و همگنان وی اگر در این راه پیروز نشدند، می‌توان علّت اساسی عدم توفیقشان را در تقابل اندیشه‌های مطرح شده به نام اتحاد اسلام با عقاید خاص مذهبی ایرانیان و علاقهٔ به ایران و ملّیت خود دانست؛ اموری که مسلماً در این اندیشهٔ مطرح شده در جهان اسلام ـــ هرچند تأکید بر حفظ آن نیز برود ـــ چندان مصون از آفات نمی‌مانند.[۶۵]

یادداشتها

۱. پس از وی شاهزاده افسر به این لقب مشهور شد.
۲. رضاقلی خان نایب الایاله، **سفرنامه**، به کوشش اصغر فرمانفرمایی قاجار، ص ۱۸.
۳. فریدون آدمیت و هما ناطق، **افکار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی در آثار منتشر نشدهٔ دورهٔ قاجار**، ص ۳۲.
٤. شیخ الرئیس قاجار، **منتخب النفیس** (شرح حال به قلم خود وی)، چاپ اول سنگی، (بمبئی، ۱۳۱۲ق)، ص ۵.
۵. **همان**، ص شش.
٦. **همان**، ص‌ص هشت ـــ نه.
۷. **همان**، ص ده.
۸. فرصت الدولهٔ شیرازی، **آثارعجم**، ص‌ص ۳۰ ـــ ۵۲۹.
۹. **منتخب النفیس**، ص ۳۳.
۱۰. **همان**، ص شانزده.
۱۱. **سفرنامهٔ ناصرالدین شاه به خراسان**، ص ۱٦۰.
۱۲. ابراهیم صفایی، **رهبران مشروطه**، ج ۱، ص ۵٦۹.
۱۳. **منتخب النفیس**، ص‌ص ۸۰ ـــ ۱۷۹.
۱٤. منظور عشق آباد است.

۱۵. این مصرع به صورتهای دیگر نیز نقل شده است. ر. ک: **یغما**، سال سوم، ص ۳۴۳ و مهدی بامداد، **شرح حال رجال ایران**، ج ۱، ص ۴۳.
۱۶. دوستعلی معیرالممالک، **یادداشتهایی از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه**، ص ۳۳.
۱۷. الف. نیکوهمت، **وحید**، سال دهم، ص ۱۳۸٤.
۱۸. **منتخب النفیس**، ص ص ۲۳ — ۱۲۱.
۱۹. رهبران مشروطه، ج ۱، ص ص ۷۳ — ۵۷۱.
۲۰. **منتخب النفیس**، ص ۱۱۷.
۲۱. **همان**، ص ۱۱۹.
۲۲. **همان**، ص ص ٤۹ — ٤۷ و ۹۱ — ۹۰.
۲۳. **رهبران مشروطه**، ج ۱، ص ۵۷٤.
۲٤. **مقالهٔ ضمیمهٔ هفتاد و دوملت**، ص ٦۷، به نقل از: فریدون آدمیت، **اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی**، ص ۲۵. جالب اینجاست که خود شیخ الرئیس فقیه و متکلّم بود ومیرزا آقاخان درآن هنگام سی ساله بوده است.
۲۵. اعتمادالسلطنه، **روزنامهٔ خاطرات**، ص ۸۱۷.
۲٦. **رهبران مشروطه**، ج ۱، ص ۵۷۵.
۲۷. یحیی دولت آبادی، **حیات یحیی**، ج ۱، ص ۹۹.
۲۸. خان‌ملک ساسانی، **سیاستگران دورهٔ قاجار**، ج ۱، ص ۱۱۰.
۲۹. اسماعیل رائین، **فراموشخانه و فراماسونری در ایران**، ج ۲، ص ص ٤۰ — ۳۷.
۳۰. فریدون آدمیت، **اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی**، ص ٤۰.
۳۱. **رهبران مشروطه**، ج ۲، ص ص ۷۷ — ۵۷٦.
۳۲. **همان**، ص ۵۷۸؛ مهدی ملک زاده، **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**، (چاپ جدید)، ج ۱، ص ۱۲٤.
۳۳. علی اکبر سعیدی سیرجانی، **وقایع اتفاقیه**، ص ۵۳۱.
۳٤. **همان**، ص ۵۳۳.
۳۵. **همان**، ص ٦۰۸.
۳٦. **همان**، ص ص ۸۱ — ٦۸۰.
۳۷. محمدحسن جابری انصاری، **اصفهان نصف جهان**، ص ۱۸۰.
۳۸. **رهبران مشروطه**، ج ۱، ص ۵۸۱.
۳۹. **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**، ج ۱، ص ۲٤۳.
٤۰. ام‌الخاقان، دختر میرزا تقی خان امیرکبیر و عزت‌الدوله و مادر محمدعلی شاه بود که در همان اوایل ازدواج با مظفرالدین شاه به دلیل اشتهار به فساد اخلاقی مطلقه گردید.
٤۱. **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**، ج ۱، ص ۳٤؛ **کتاب آبی** (چاپ جدید)، ج ۱، ص ۹؛ ظهیرالدوله، **خاطرات و اسناد**، به کوشش ایرج افشار، ص ۳۹٤.
٤۲. حسن معاصر، **تاریخ استقرار مشروطیت در ایران**، ص ٦۳۲؛ **کتاب آبی**، ج ۱، ص ص ۱۹۵ و ۲۳۸.
٤۳. **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**، ص ۷۳٦؛ **خاطرات و اسناد ظهیرالدوله**، ص ۳۹٤.
٤٤. **رهبران مشروطه**، ج ۱، ص ۵۸۵.
٤۵. **همان**، ص ص ۸۷ — ۵۸٦.
٤٦. **اتحاد اسلام**، ص ۹ (کلیهٔ ارجاعات به چاپ جدید این رساله است).

۴۷. **همان**، ص ۱۵.
۴۸. **همان**، ص‌ص ۲۰ ـ ۱۸.
۴۹. **همان**، ص ۲۰.
۵۰. **همان**، ص ۲۶.
۵۱. اصطلاح شیخ الرئیس به جای فلاسفه؛ منظور کسانی است که صرفاً ادعای درک فلسفه را دارند.
۵۲. قسطاس = میزان، ترازو
۵۳. **اتحاد اسلام**، ص ۲۷.
۵۴. **همان**، ص ۳۰.
۵۵. سورهٔ حجر، آیهٔ ۳۰.
۵۶. **اتحاد اسلام**، ص‌ص ۳۴ ـ ۳۳.
۵۷. **همان**، ص ۳۵.
۵۸. **همان**، ص‌ص ۳۸ ـ ۳۷.
۵۹. **همان**، ص ۳۸.
۶۰. **همان**، ص ۵۰.
۶۱. **همان**، ص‌ص ۵۱ ـ ۵۰.
۶۲. **همان**، ص ۵۰.
۶۳. اساطین = استوانه ها
۶۴. **اتحاد اسلام**، ص ۴۸؛ عبدالهادی حائری، **تشیّع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق**، ص ۹۹.
۶۵. دربارهٔ شیخ الرئیس قاجار، نیز ر. ک: آقابزرگ طهرانی، الذریعه، ج ۷، ص ۹۰؛ ج ۹، ص ۲۷۴؛ ج ۱۱، ص ۹۸؛ ج ۱۶، ص ۲۲۸؛ ج ۱۷، ص ۲۶۶؛ ج ۲۲، ص ۴۴۱؛ ج ۲۳، ص ۲۰۷؛ ج ۲۴، ص ۱۷؛ علی جواهر کلام، «حجت الاسلام والا شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس قاجار»، **ایران آباد**، ج ۱، ش ۱۱ (همان مقاله در **ارمغان**، ج ۴۰، ص‌ص ۷۰ ـ ۱۶۵ آمده است)؛ «صورت مجلس لیلة الرغائب در حضور سیّد جمال و شیخ الرئیس و میرزا آقاخان»، **ارمغان**، ج ۲۳، ص‌ص ۸۰ ـ ۱۷۴ و ۲۶ ـ ۲۱۹.



ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس قاجار

تاریخچهٔ ورود جراید خارجی به ایران*

ناصرالدین شاه و جراید خارجی

محمد اسماعیل رضوانی

نخستین بار که روزنامه‌ها و مجلّه‌های اروپا به ایران راه یافت، در پادشاهی شاه عباس اول بوده است؛ زیرا وی نخستین پادشاهی بود که با اروپاییان باب روابط صمیمانه را گشود. در زمان او چند اروپایی از کشورهای مختلف به ایران آمدند و در مراکز تجارتی، بخصوص در اصفهان، اقامت گزیدند. طبیعی است که اقوام و خویشانشان با آنان مکاتبه می‌کردند و اخبار کشور و اوضاع خانواده را به اطلاعشان می‌رسانیدند و به ضمیمهٔ نامه‌های خود تعدادی روزنامه و مجلّه هم می‌فرستادند تا در دیار غربت با مطالعهٔ آنها مدتی سرگرم شوند.[۱]

نخستین کسی که ما را از این جریان مطلع کرد، دُن گارسیا د سیلوا فیگوئروا[۲]، سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس اول، بود. وی که در ۱۸ آوریل ۱۶۱۸ (۱۱ ربیع الاول ۱۰۲۸ هـ .ق) وارد اصفهان شد، در سفرنامهٔ خود که به‌وسیلهٔ یکی از همراهانش تحریر شده است، می‌نویسد:

«عصر همین روز، همهٔ اروپاییان مقیم اصفهان از جمله دوازده نفر انگلیسی و دو نفر هلندی و سه چهار نفر ایتالیایی به دیدار سفیر آمدند و او بسیار خوشحال شد که از طریق آنها اخباری از اروپا به‌دست آورد، گواینکه دیرزمانی بود که کاروانی از حلب یا بغداد

---

* ترجمهٔ اخبار و مقالات نشریات خارجی در دورهٔ قاجار، مبیّن دخالت بیگانگان در امور داخلی ایران و غفلت حکّام ایرانی است. در انبوه اسناد و مدارک موجود در مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی، تعداد معتنابهی از این ترجمه‌ها وجود دارد که توسط استاد اسماعیل رضوانی شناسایی و تنظیم و تحقیق گردیدند. مقالهٔ حاضر ضمن ارائهٔ مقدمهٔ کوتاهی از تاریخچهٔ ورود جراید خارجی به ایران، به بررسی چند نمونه از این آثار می‌پردازد.

به اصفهان رسیده بود و آنها هم خبری جز آنچه در مجلات و روزنامه‌های سال گذشته خوانده بودند و مربوط به حوادث سال ۱۶۱۶ بود، خبری نداشتند.»[۳]

آیا ورود این مجلات و روزنامه‌ها که به‌وسیلهٔ کاروانهای تجارتی به‌دست اروپاییان مقیم اصفهان می‌رسید، تأثیری در ایرانیان گذاشته است؟ و آیا لااقل از وجود چنین پدیده‌ای آگاه شده‌اند؟ هیچ معلوم نیست. آنچه مسلم است، تودهٔ مردم با اروپاییان هیچ نوع ارتباطی نداشتند و بین آنان و «کفّار فرنگ» به اتفاق تمام تاریخنگاران زمان، «مباینت تامّه» بوده و به تعبیر میرزا عبدالفتاح گرمرودی، «فرنگی در میان ایرانیان مطلقاً قرب و منزلتی ندارد»[۴]. ممکن است دولتمردان دربار صفوی اطلاعاتی به‌دست آورده باشند، و نیز چند تن معدود از بازرگانان برجسته که با اروپاییان روابط بازرگانی داشتند، از وجود مجلّه و روزنامه در اروپا آگاه شده باشند، اما در هیچ‌یک از متون بازمانده از آن روزگار اشاره‌ای به‌وجود چنین پدیده‌ای نشده است، یا لااقل نگارنده در طی مطالعات محدود خود در کتابهای آن زمان به‌چنین اشاره‌ای برنخورده است.

نخستین دولتمردانی که از انتقادات روزنامه‌ها به‌وحشت افتادند

در پادشاهی فتحعلی شاه، به علت استعمار کامل هندوستان به دست انگلستان و حملهٔ روسها به ایران که راه نفوذشان را به هند کوتاهتر می‌کرد، و ظهور ناپلئون در فرانسه که تصمیم داشت از طریق ایران به هندوستان حمله کند، کشور ما ناگهان مورد توجه سه ابرقدرت دنیای آن روز (یعنی فرانسه، انگلیس و روسیه) قرار گرفت و ایران‌زمین موضوع روزنامه‌ها شد و تعداد زیادی از جراید اروپایی به ایران رسید. جلوه‌های گوناگون زندگی ایرانیان، نوع لباس و خوراک، آداب معاشرت و سنّتهای مختلف که بعضی از آنها در نظر اروپاییان شگفت می‌نمود، در صفحات جراید انعکاس می‌یافت و طبعاً از نوع حکومت انتقادات دردناکی به‌عمل می‌آمد، به‌همین جهت، شاه و شاهزادگان از انتقادات جراید سخت وحشتزده شدند، بخصوص که در آن روزگار نوشته‌های روزنامه‌ها تأثیری به‌مراتب بیش از امروز داشت.

ما از عکس‌العمل فتحعلی شاه و دولتمردان دربار او در برابر نوشته‌های جراید اروپایی بی‌خبر مانده‌ایم، اما شواهدی در دست است که عباس میرزا سخت نگران شده بود. وی در نامه‌ای که به انشای قائم‌مقام به برادرش ظلّ‌السلطان نگاشته، می‌گوید:

«از برادری مثل شما جان خود را دریغ ندارم تا چه رسد به مال دنیا، اما حفظ آبروی خودم و شما را واجب می‌دانم بکنم. هزار بار شما از من برنجید و هر نسبتی که بدتر از آن نیست، مردم بیکار ولنگار دارالخلافه به من بدهند...، هیچ نقص خود نمی‌دانم، اما طاقت آن ندارم که همین اوضاع مسئلهٔ کرمان را تصوّر کنم در گازتهای روم و روس و فرنگ بنویسند.»[۵]

به قول روزنامهٔ اختر:

«هر حادثه‌ای که در یکی از بقاع ایران روی داد، پیش از آنکه اهل آن مملکت خبردار شوند، می بینیم با شاخ و برگ در روزنامه‌های خارجی مندرج است.»[۶]

انتشار اولین روزنامه

در پادشاهی محمد شاه، جانشین فتحعلی شاه، میرزا صالح شیرازی کازرونی که از نخستین دانشجویان فرنگ رفته بود، اقدام به انتشار روزنامه کرد. بدیهی است که این کار به دستور محمد شاه یا لااقل با رضایت کامل او انجام گرفته است. نخستین شمارهٔ روزنامهٔ میرزا صالح در ۲۵ محرم ۱۲۵۳ ﻫ.ق انتشار یافته است و چون تاکنون مقالات بسیاری در این باره نگاشته شده و کمتر کسی است که از تاریخچهٔ روزنامهٔ میرزا صالح بی‌خبر مانده باشد، از تجدید مطلع و تکرار مکررات صرف نظر می‌کنیم.

ناصرالدین شاه و جراید

ناصرالدین شاه نخستین پادشاهی است که دستور داد تمام نوشته‌های اروپاییان دربارهٔ ایران ــ اعم از روزنامه‌ها، سفرنامه‌ها، کتابهای تاریخ و... ــ برای او ترجمه شود، و برای وصول به مقصود، دارالترجمه‌ای که در عُرف آن روز سازمان وسیعی داشت، در دربار تأسیس کرد و مترجمان را موظف ساخت در ترجمه رعایت امانت را بکنند و مطالب را همچنان که نگاشته شده، ترجمه کنند؛ زیرا ما در این ترجمه‌ها به مطالبی برخورد می‌کنیم که بدون تردید او را سخت ناراحت می‌کرده است. مسعود میرزا ظلّ‌السلطان هم در خاطرات خودش با عنوان **تاریخ سرگذشت مسعودی** می‌گوید:

«وقتی خودم حضور داشتم، محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه (آرتیکلی) از روزنامهٔ تیمز که در باب ایران خیلی بد نوشته بود، ترجمه کرده، حضور شاه آورد. بعد از ملاحظه به من دادند. خواندم و بعد بلند به زبان فرانسه به محمدحسن‌خان فرمودند: «آن آن تیم» یعنی

معدومش کن. عرض کردم این دویست هزار مخلوق آبونه اش هستند؛ روزی هشتصد هزار نسخه چاپ می‌شود؛ کار مشکلی است محمدحسن خان بتواند او را «آن آن تیم» بکند. هرسه نفر خندیدیم. بعد فرمود این ترجمهٔ این نسخه که اعتمادالسلطنه نزد من آورد این را منظورم بود پاره کند و بسوزاند.»[۷]

سازمان دارالترجمه و شرح حال مترجمان متعدد آن باید موضوع مقاله‌ای جداگانه قرار گیرد. فهرستی که محمدحسن خان صنیع الدوله (اعتمادالسلطنه) در مجلات سه گانهٔ منتظم ناصری و مجلات چهارگانهٔ مرآت البلدان، و همچنین در سالنامه‌ها و کتابهای دیگر خود داده، وافی به مقصود نیست؛ زیرا در ترجمه از کتابها و روزنامه‌ها و سفرنامه‌ها به نامهایی برمی‌خوریم که در فهرستها نیامده است. آنچه مسلم است به‌علت علاقه‌ای که شاه به ترجمهٔ نوشته‌های خارجیان دربارهٔ ایران و دربارهٔ خودش نشان می‌دهد، عده‌ای از شاهزادگان و زبان‌دانان دربار، برای جلب عنایت او بدون اینکه سمت مترجمی داشته باشند، به ترجمهٔ بعضی از سفرنامه‌ها و کتابهای تاریخی مبادرت می‌ورزیدند.

ترجمه‌هایی که از جراید می‌شد شامل مطالبی به شرح زیر بود:

۱. اخباری که حاکی از دگرگونی‌های عظیم در کشورهای جهان بود؛ مثل وقوع جنگ بین دو مملکت یا سقوط یک خاندان حکومتی، وقوع زلزله‌های عظیم و جاری شدن سیلابهای مخرّب و امثال آنها؛

۲. حوادث مهمی که در سرزمینهای همسایهٔ هندوستان، افغانستان، روسیه وعثمانی رخ می‌داد؛

۳. کلیهٔ اخباری که راجع به ایران بود؛

٤. تمام اخباری که دربارهٔ خود او اعم از خوب و بد وجود داشت.

این ترجمه‌ها با خط خوش و خوانا در جزوه‌های چند صفحه‌ایِ یک رویه نگاشته می‌شد و به‌وسیلهٔ نوارهای نخی رنگیِ زیبا به هم پیوند می‌گردید و به حضور وی ارسال می‌شد. در پادشاهی مظفرالدین شاه نیز دارالترجمه به حیات خود ادامه داد و به‌قرار سابق، مقالات جراید را برای او ترجمه می‌کرد.

اگر مجموعهٔ این ترجمه‌ها به دست آید، اوضاع ایران را در عهد ناصری و مظفری بهتر از هر کتاب تاریخی بیان خواهد کرد و دورنمای نسبتاً روشنی از آن زمان را در برابر دیدگان ما قرار خواهد داد. اینک برای نمونه، دو ترجمه از جراید روسی، یکی درعهد

ناصرالدین شاه و دیگری در عهد مظفرالدین شاه، و یک ترجمه از جراید عثمانی و یک ترجمه از جراید انگلیسی ـــ که این دو در عهد ناصرالدین شاه انجام شده است ـــ در اینجا می‌آوریم.

درست است که بعضی از این نوشته‌ها براساس حسن‌نیّت نگارش نیافته است و آثار بغض و دشمنی و کینه از نیشها و کنایه‌هایی که در لابلای عبارات گنجانیده‌اند، هویداست، اما از آنها تصوّراتی هم که دربارهٔ کشورما داشته‌اند، و آرزوهایی که در دل می‌پرورانده‌اند، بخوبی آشکار می‌شود و به هر صورت، یکی از منابع مهم تحقیق دربارهٔ تاریخ معاصر ایران همین نوشته‌هاست.

«یکشنبه اول شهر شوال ۱۳۰۱، ترجمه از روزنامه‌های انگلیسی

در روزنامهٔ **مایل** مسطور است که به تاریخ دوازدهم ماه مه از سنت‌پطرزبورغ نوشته‌اند که **روزنامهٔ سنت‌پطرزبورغ** مطلبی راجع به **روزنامهٔ قفقاز** مورخهٔ بیست و هفتم ماه آوریل در باب تصرف سرخس به توسط دولت روس نوشته و به‌ملاحظه رسانیده است که رئیس وزارت امور خارجهٔ دولت روس از این مطلب اطلاعی نداشت. **روزنامهٔ پطرزبورغ** که روزنامهٔ رسمی دولت روس است، بعد از آن اظهار داشت که این فقره فقط به عقیدهٔ روزنامهٔ **طیمس** یا به عقیدهٔ یکی از گماشتگان آن بوده است. محض آنکه جهت انتشار این مطلب معلوم شود، لازم است که آرتیکل **روزنامهٔ قفقاز** را مورخه بیستم آوریل ترجمه نماییم.

امروز حکمران کل موسوم به پرنس دندوکف کرساکف با راه‌آهن بادکوبه به طرف مرو حرکت نمود. مبنای مسافرت شاهزادهٔ مزبور، صلح‌آمیز است و مقصودش این است که مملکتی را که تازه به تحت تصرّف دولت روس آمده است، منظم ساخته و اهالی را به طریق تمدن درآورد. دیگر معلوم نیست که شاهزادهٔ مزبور هنگام اقامت در مرو با سفرای امیر بخارا و امیر افغانستان و خان خیوق ملاقات خواهد کرد که در باب حدود و ثغور مرو و خاک آن قراری داده شود یا نه. اما چنان به نظر می‌آید که ملاقات آنها بشود. ولی در باب دولت ایران، معاهده‌ای که حدود اتک را با خراسان معین کرده است، مدتهاست که منعقد گردیده است. چیزی که از آن معاهده باقی مانده و باید به انجام برسد، این است که چنانچه درمعاهده شرط شده، دولت ایران سرخس را تخلیه نماید. علاوه بر تحدید حدود مرو و ممالک همجوار و نقشه‌هایی که به‌جهت حفظ و حراست سرحدات جدیدهٔ ما کشیده‌اند، تکلیف شاهزادهٔ مزبور این است که نقطه‌ای را برای آمد و شد مابین عشق‌آباد و مرو ملاحظه نماید؛ زیرا که این راه در مملکتی که تازه به تصرّف

دولت مشارالیها آمده، عمدهٔ بنای اصلی و موقع استحکامات آن در این صفحه می باشد و همچنین راه را در چهارجوی که مابین مرو و بخارا می باشد ملاحظه و رسیدگی نماید تا اینکه راه اصلی آسیای وسطی که آبادی باشد، متصل سازد و ممکن باشد که با این راهها با پطروآلکساندروسک آمد و شد نمایند. زمانی که شاهزادهٔ مزبور در مرو است مسئلهٔ وضع مشروب ساختن و آباد کردن اتک را طرح نموده و به انجام آن خواهد پرداخت و درصدد خواهد بود که خطوط تلگرافی در خاکی که تازه به حیطهٔ تصرف، در آمده است احداث کند و احتمال کلی می‌رود که روابط شهر چهارجوی و بخارا با سمرقند به توسط تلگراف ضرورتی پیدا کند تا لازم نشود که ترکستان را با عشق‌آباد و تفلیس از طرف اُرآن‌بورگ مربوط سازند. این راه آخر در زمستان بسیار سخت است و به واسطهٔ جمع شدن یخ که از زیادی برف می‌شود، اغلب سیمهای تلگراف پاره می‌شود ولی در جنوب ترکستان چنین هوای سردی کم است.

شکی نیست که اهالی مرو از رفتن حکمران کل به آنجا اطلاع حاصل کرده و یقین خواهند داشت که فرمایشات اعلی حضرت امپراتور روس را در باب اصلاح احوال مرو و ترقی و تمدن آنجا و الحاق آن به ممالک متصرفی خود شفاهاً از ایشان خواهند شنید.»

*

«ترجمه از روزنامهٔ بصیرت نام اسلامبول مورخهٔ روز سه شنبه ۲۳ شهر صفرالمظفر ۱۲۸۷

اعلی حضرت شاهنشاه ایران حضرت ناصرالدین شاه، در ابتدای ماه ربیع الآخر به زیارت خاک عطرناک کربلای معلا و تبعه‌هایی که در حوالی آن است، تشریف‌فرما شده و از آنجا به بغداد بهشت‌آبادی، تشریف‌فرما شدنش را برای سفیرکبیر دولت علیهٔ ایران مشیرالدوله و دولتلو حاجی میرزا حسین‌خان با تلگرافنامهٔ پادشاهی بیان فرموده‌اند و سفیر مشارالیه همان ساعت کیفیت را به ذات صدراعظمی افاده کرده و صدراعظم هم همان ساعت به مابین [؟] همایون عزیمت نموده، این خبر را به خاکپای کیمیا سیمای حضرت شهریاری عرض کرده، از طرف اشرف ملکداری حقوق همجواری و مناسبات دوستی که در فی مابین دارند، محض حرمت حضرت شاه که از دول مفخمه و معظمه است و برای مسافرت به ممالک محروسهٔ عثمانی تشریف می‌آورند، مسافران لازم‌الاحترام مخصوص می باشند. لهذا اسبابهایی که در سرای همایون به جهت ضیافت حفظ شده که مأموران محمدبک و در حمایت او چند نفر از خدام سرای همایون بالاستصحاب به واپور بابل نام بغداد حمل نموده و خودش عجالتاً از راه بصره عازم بغداد شده، واپور مزبور می بایست روز سه‌شنبهٔ قبل عازم شود؛ محض برای این امر، یک هفته تأخیر کرده بود و برای حرمت فائقه و تعظیمات لایقه و رسم استقبال و اجرای امر

مهمانداری، عطوفتلو کمال افندی که از سابق رئیس ثانی مجلس شورای عدالت و حال قائم‌مقام نظارت جلیلهٔ موقوفات است و از یاوران حرب، چند روز دیگر به جانب بغداد عزیمت خواهند نمود و حسن تشریف‌فرمایی بغداد مرادعالی حضرت شاهنشاهی سیر و تماشا نمودن شجاعت عساکر عثمانیه و انتظام و تعلیمات آنها را که در اسلحهٔ جدید مهماتْ تمام دارند، در حضور شاهنشاهی تعلیم آتش که رسم منتظم بایداجرا نمایند، اردوی ششم همایون که در بغداد است از جانب مصطفی پاشای سپهسالار تلگرافنامه کشیده شد که اردوی همایون چهارم به آنجا ملحق شود و والی بغداد مدحت پاشا جهت حضرت شهریاری که در مدت اقامت بغداد در سر شط یک قصر عالی بنا و مزیّنی ترتیب و افشا می‌کند، و آن فریور تا سرحد به استقبال حضرت شهریاری خواهد آمد.»

*

«در ۲۹ شهر نویابر[8] ۱۸۸٤ در روزنامهٔ نُووویه‌آبارزینه درنمرهٔ ۳۰۹ طبع کرده‌اند.

مخبر کمسیون سرحد افغان از طهران می‌نویسد:

لشکر ایران را به‌طوری که مشاهده نموده، منتظم و خوب نیست و غرض از بیان این مطلب ذکر مقدار لشکر ایران نیست، بلکه مقصودش این است که عساکر ایران در موقع جنگ به کار نمی‌خورند و به‌حیثیت سن متفاوت‌اند؛ یکی پیر است، دیگری جوان، و سرباز تاآخر عمر در سربازی باقی می‌ماند.

قراولهای لشکر ایران در سر راهها و در میان کوچه‌ها در روی خاک نشسته‌اند. وقتی که یک نفر اروپایی ببینند همان ساعت یکی از ایشان در کمال سرعت برخاسته تفنگ خود را برداشته در نهایت بشاشت به قاعدهٔ نظام می‌ایستد. این حرکت آنها را ما مقابل چست[؟] (سلام نظامی) دادن سالداتهای خود حساب کردیم. وقتی که از آنها سؤالی بشود، در عوض جواب دست خود را تا برابر کلاه خود بالا می‌کنند.

حالت قراولهای ایران را که در سر راهها در میان کوچه‌ها در روی خاک و گِل می‌نشینند فکر کنند ببینند حه عالم است[؟] در لباس نظامی سربازها اثر و علامت هرگونه کثافت و ناتمیزی موجود [است]، نه رویشان آب دیده و نه به سرشان شانه رسیده. گریبانشان چاک و لباسشان مندرس و پاره پاره می‌باشد و بعضی از آنها آنقدر بچه‌سال و قصیرالقامة و ضعیف‌اند که اگر آنها را به هوا بلند نموده، اندکی حرکت دهند، از لباس نظامی و تفنگ سهل است که از لباس هستی دور می‌افتند. تفنگهای ایشان از عهد براؤن‌بس[؟] است.

و اگر عساکر خاصهٔ ایران را به مقام امتحان بیاورند، بی فایده‌تر از حصارهای طهران خواهد بود. عسکر عثمانی آنها را مثل کاه پراکنده می‌کنند و بیکاره‌های لشکر روسیه

می‌توانند از یک طرف ایران داخل شده، از طرف دیگر بلامانع سیاحت کنان بیرون شوند.

اگر پولتیک روسیه اقتضا کند و یا وقت و حالت مقتضی گردد، تسخیر ملک ایران اندکی مشکلتر از تسخیر قلعهٔ خالی خواهد بود.

آیا ملتفت هستند که وقوع حادثه چگونه به بریطانیان در مشرق‌زمین مؤثر می‌توانست شد که دولت روسیه بوشهر را گرفته، قلعه و جبه‌خانه و کشتی در آنجا ساخته، بمبئی را به واهمه و تشویش می‌انداخت و این کار چقدر بهتر از گرفتن مرو و سرخس و هرات بود.

غرض از گفتن این سخنان بی‌پرده، اظهار این معنی نیست که ایران بی‌صاحب و بلامعین است، بلکه مقصود بیان حقیقت احوال است؛ زیرا که در سرحدات شمالی ایران دولت روسیه آماده است، همه وقت می‌تواند که به آن طرف بگذرد.

از قراری که می‌گویند، اعلی‌حضرت شاه در آبادی مملکت و غیره به خلاف طریقه و خیالات‌وقواعد معموله در یورپ مشی می‌فرمایند. چندی قبل از این، جوانان ایران را برای تربیت به یورپ می‌فرستادند و حالا ترک کرده‌اند. سبب اینکه در طهران مدرسه بنا کرده، انواع تربیت را می‌دهند، ولی جوانان را مانع از کسب اخلاق و طبیعت اهل یورپ هستند؛ راه‌آهن بنا نمی‌کنند از ترس اینکه دول خارجه ایران را می‌گیرند و به این جهت در ایران راه‌آهن نبوده و سایر راهها هم در نهایت بدی است. از قراری که می‌گویند، اعلی‌حضرت شاه جمیع مالیاتی که می‌گیرد همه را جمع می‌کند که بالفعل شصت میلیون نقد در صندوق دارد و به این جهت در مملکت ایران پول کمیاب شده و تجارت به جهت دورماندن از مایهٔ هستی خود که پول است، به اندک وقتی معدوم خواهد شد.

اسماعیل‌خان خدیو مصر با اینکه خرابی کرده و جماعت خود را به قرض انداخت، این‌طور نکرد. ولی شاه ایران بعکسِ همهٔ قواعد و سلیقه‌های متداوله حرکت می‌فرمایند. سرچشمه‌های منافع را به روی جماعت خود می‌بندد و حال اینکه همهٔ اینها موجب قلت استطاعت و ضعف اختیار دولت است. قاعدهٔ میانه‌روی اگر معمول گردد، باعث آبادی مملکت و خوشوقتی اهالی ایران و استقلال سلطنت می‌شود.

جای شبهه نیست که در مشرق‌زمین محلی که بتواند از تسلط اهل یورپ محفوظ بماند باقی نمانده است. با وجود کمال قدرت و قوت خودداری که در خطا بود، اهل مغرب‌زمین به آنجا راه یافتند. اهل مشرق هم باید مثل اهل مغرب حرکت نمایند. من‌بعدالایام، عدم قبول تغییر و تبدیل قواعد و قوانین مملکت بی‌فایده است زیرا که هر دولتی که عکس آنچه را که ذکر شد معمول داشته، صدمه‌اش را خورده و اقتدار و استطاعت قدیمی خود را از دست داده است و هر طایفه‌ای هم که اینگونه برعکس رفتار نمود، از رونق و ترقی افتاده، تنزل کرد و همیشه در میان قوی‌ها و سبقت گرفتگان تنها و

بی کمک مانده‌اند.

یک عادت بد قدیم الی الآن در صفحهٔ ایران باقی است. وقتی که شاه کسی را منصب حکومت می‌دهد، از او مبلغ معلومی می‌گیرد و اختیار عزل و نصب را به او وامی‌گذارد و این مبلغ به صندوق مخصوص شاهی داخل می‌شود و حاکم هم چنانکه خودش داده است، از دیگران پول گرفته، منصب می‌دهد. مثل مگسانِ خوردند [خُردند] که در قفای ایشان مگسهای خوردتر [خُردتر] گزنده‌تر از ایشان نشسته باشند. قاعدهٔ نیش زدن از بالا شروع شده تا آخر به عملجات جزو می‌رسد. چون هر قاعده‌ای که از قطب ناشی شود، همهٔ خلایق را احاطه نموده و صدمه می‌رساند.

بنابراین در صفحهٔ ایران ابتدائاً منسوخ نمودن این قاعده لازم است، بعد از آن به‌قدر مقدور اقدام به ساختن راه‌آهن، زیرا که بقای عادت معهود مورث مشکلات عمده در کلیهٔ امور است. مثلاً اگر مبلغی برای ساختن راه معین نمایند، قاعدهٔ تعارف و بخشش به میان خواهد آمد به حدّی که از آن مبلغ برای صرف به آن کار، چیزی نخواهد ماند. در این امر شاه کمکی ندارد، زیرا که خودش رئیس این قاعده می‌باشد. پس در این صورت برهم زدن این قاعدهٔ قدیم و گذاشتن نظم جدید چنانکه مذکور شد، از جملهٔ واجبات است. در خصوص بقای این عادت قدیم، شاه را مقصر نتوان کرد زیرا که بساط سلطنت ایران بدان منوال به او رسیده است. بدون شبهه قصور و نواقص نظام شرق باید به‌راهنمایی مغرب اصلاح و تکمیل یابد.»

*

«ترجمه از جریدهٔ نوودلیه ورمیا مطبع پطرزبورغ که بهتر و معتبرتر از این در تمام روسیه اخبار نیست به‌عنوان «انگلیس و روس در تهران»

مقالات آخری ما که در باب حفاظت و صیانت مملکت ایران از تطاول و تداخل مطمعین[۹] و طالبان تحصیل امتیاز دول اجنبیه که شب و روز درصدد تجسس وسیله و جستجوی بهانهٔ جدید هستند، خوش‌آمد رأی و پسند خاطر اربابان مطبوعات انگلیس نیامده است.

جریدهٔ **فینانسیال تایمس** مندرجات جریدهٔ ما را به یک اندازه محرّک شده است، چنانکه مدیر **تایمس** می‌گویند: اقدامات پلتیکی روس در ایران چندان اهمیتی ندارد و محل اعتنا نیست چه، اعلی حضرت مظفرالدین شاه کاملاً ملتفت و برخوردار شده است که امروزه قطع نفوذ و روابط دول مقتدره از ایران، و تنها با دولت روس گرم گرفتن صلاح حال و بقای سلطنت را مفید نیست؛ وانگهی این گونه اطمینان به یک دوست ولو اینکه دوست حقیقی باشد، خارج از مملکتداری و فرم فرمانروایی است و اگر احیاناً

اعلی حضرت شاه ایران پاره‌ای از نکات [را] ملتفت نبوده باشد، بدیهی است در این سفر اروپا دانشوران اروپ کاملاً القا خواهند کرد (اگر رستم آن است که من دیده‌ام) و اگر در باب امتیازات روس که درظرف این دو سال تحصیل نموده است و انگلیس را محرم داشته، قطعاً چناز امتیازات خواهند به ملّت دولت انگلیس داد که اسباب رفع کلیهٔ توهمات و تخیلات گردد و بدان واسطه محبت قلبی ملّت انگلیس را تحصیل خواهد نمود.

سایر جراید از آن نیز به همین وضع و اسلوب سخن رانده و منتها درجهٔ تعجب و استغراب دارند از اینکه ما گفته‌ایم چرا باید انگلیسها سواحل رود کرخی را تصاحب نمایند، و حال آنکه روسی ها کاملاً مستحضرند که ملک ایران صحرایی است بی صاحب، و طرق و شوارع آن دشت خداداد، به‌روی تمام طالبان امتیاز باز و نیز سکنهٔ وحشی آن دشت، در کثرت تعدی گردنکشان آن مملکت و از عدم بضاعت، با همهٔ اروپاییان دمسازند و حال آنکه روسی ها باید با منتها درجه ممنون و شاکر باشند که هرچه آنها درسمت شمال ایران کدبانویی می‌کنند، کسی به آنها حرفی نمی‌زند و هر نوع اقدامات می‌کنند احدی مزاحم احوالشان نمی‌شود. نخوت به این درجه، ناسپاسی به این پایه، چه وچه وچه وجه وچه.

شبهه‌ای نیست که هرگاه ما روسی ها بگوییم مطبوعات انگلیس در این فقره خیلی اشتباه‌و نسیان دارند و منبع اینگونه مذاکرات فقط دولت انگلیس می باشد و از سایر دول ابداً کسی تصدیق این عقیده نمی‌نماید، روز نیست که محض پیشرفت خیالات خود، انگلیسی ها سایر ارباب سیاسی را در این مسئله با خود همراه نمایند، ولی به‌طور جرئت توان گفت که در تحقیق این مسئله انگلیسی ها طاق‌اند و هرچه می‌پیمایند به اندازهٔ خود می پیمایند؛ چه هرگاه انگلیسی ها به‌جای ما روسها می بودند، تاکنون یا از دولت ایران رمقی باقی نمانده بود و یا اینکه تمام ایران را مطیع و منقاد خود کرده بودند و شاهد مقال امارات هندوستان است. اینکه سهل است، هرگز دست‌اندازی سایر دول در ایران باقی نمانده بود. فی الواقع اگر قرون ماضیه را نسبت به قرن حاضر مطابقت دهیم، خواهیم مبهوت ماند که به چه جهت دولت مقتدرهٔ روس تاکنون ایران را که ضعف لشکری و کشوری و تهی بودن کیسهٔ سلطنت برعموم سکنهٔ کره معلوم است، نبلعیده است و حال آنکه بهانه‌های عمده و دستاویزهای معتنابه دست ما افتاده است که اسباب لشکرکشی به ایران کاملاً مهیا بوده است؛ و حال آنکه تمام طرق بحری و برّی ایران در ید اقتدار ما بوده است. عمده سبب آنکه قبل از آنکه ما داخل ایران شویم لازم بود اول مملکت قفقاز را به‌طور شایسته استحکام نماییم، آن وقت نفوذ خودمان را در گیلان و

مازندران که مدتی است مال طلق ماست ازدیاد کنیم و پس از آن، سواحل بحر خزر را به جهت تسخیر خراسان، محکم سازیم. این بود که تخم استقلال را در سواحل بحر خزر و در مزارع دشت قبچاق پاشیده و به‌واسطهٔ حاصلِ مزارع آن سرزمین، قدم همّت پیش گذاریم تا به مقصود نزدیک بشویم و بحمدالله به همان آرزو هم از هر حیث نایل و سرافراز آمدیم. حالا می پرسیم اگر انگلیسها به جای ما می بودند غیر از این نمی‌کردند و پیش نمی‌رفتند و اگر انگلیسی ها به‌جای ما می بودند فقط قتل سفیر ما (غربائیداوف) بهانه بود و کافی و تاکنون ایران را مسخر کرده بودند و اگر ما به جنگ اقدام ننموده، این نه از این است [که] ملاحظهٔ موانع کرده ایم، خیر، بلکه نخواسته ایم به‌واسطهٔ اینگونه جزئیات دولت همجوار خودمان را که قدیمترین سلطنت دنیاست، بالمره از میان برداریم که‌ناشی ازعالم تمدن‌است (یعنی...)[۱۰]

با وجودی که ایران به‌ما خیلی لازم بود، چه برای توسعهٔ حدود خودمان در آسیای وسطی... یورش طبیعی ما در قلل جبال و صحاری آسیا بی مباحثه همان حدود حقیقی را در نظر دارد که ساحل روسیان باشد و این طرح تاریخی ماست. اگر از این انحراف ورزیم، ناخلفیم (طرح پطر کبیر است) والّا ماندن ما در دامنهٔ جبال شمالی ایران یا اینکه صد فرسخ هم بیشتر برویم، جز سنگ و سرزنش و خلاف حکم تاریخ حاصلی نخواهد داشت. چه واگذار نمودن نصف جنوبی ایران به هرکه باشد، برای ما از محالات و ممتنعات است. از اینجاست که ما مجبوریم محوطهٔ ایران را از هر نوع و شکل امتیازات و از حالات اجانب، محروس و محفوظ نماییم و تا ممکن است نگذاریم از دولت و ملّت ایران از ما تمام آمال و اقصای آرزوهای ما رسانیده و می‌رساند.

جای خنده اینجاست؛ می‌گویند روسی ها باید خیلی ممنون‌باشند که هرچه در سمت شمالی کدبانویی می‌کنند اسباب مزاحمت آنها فراهم نمی‌آورند و به زعم ایشان ما روسی ها کاملاً به آرزوی خودمان رسیده ایم و حال آنکه هرگاه ما دشت قبچاق را تسخیر کرده ایم، اسباب آسایش ایران را فراهم آورده ایم. چه تا تسخیر ترکستان، سکنهٔ ایرانی آنی از تطاول و یغمای شمال شرقی از ترکمانان آسوده نبوده اند و همیشه از ترس آنها متزعزع بوده است؛ وانگهی زحمات چندین سالهٔ ما و مخارجات فوق العادهٔ ما در سواحل بحر خزر و دشت قبچاق، حاصلش و ثمره‌اش مگر مملکت خراسان است؟ مگر تاریخ ما خراسان و مازندران و گیلان را به‌ما نموده است؟ خیر، غیر اینهاست که ما در نظر داریم.

ملّت انگلیز دور نیست حقوق ما را در سمت شمالی ایران مانند نفوذشان در سمت جنوبی ایران خیال نمایند و همچنین در خراسان باضرب و کمک مشت توان گفت که این تطبیقات حکم پیل و پشه و دریا و قطره را دارد چه، دولت انگلیز حدود هند را فقط

به‌قول لرد کرزون (الساعه حکمران هند است) از ساحل شط العرب می انگارد و به همین واسطه مالک سمت جنوبی ایران شده است. پس چگونه ما نمی‌توانیم بگوییم که حدود دولت روسیه سواحل بحر عمان و ادسیان[؟] است، بلکه دشت هند (وقانقا) باشد. البته می‌گوییم و هم از عهده بیرون می‌آییم و چون از هر حیث وارث ملک ایرانیم و خود رجال دولت ایران نسلاً از ماست و در صورت رب النوع ظاهر شده است[؟] لهذا به دیگران نمی‌رسد که از چگونگی اوضاع پلتیک مادر ایران سخنی راند و چون انگلیز از بلوچستان و مکران داخل ایران می‌شود لازم [است] ارباب سیاسیون ملّت روس در رفع غوایل بلوچستان و در سد سیل مکران مساعدت و مجاهدت تامه نمایند. قاضی بی مقدار خادم وطن است چه کند بینوا همین دارد.»

یادداشتها

۱. در طول قرن شانزدهم میلادی چندین هزار روزنامه در اروپا منتشر شد که هشتصد نمونه از آنها در کتابخانه های جهان موجود است. (رجوع شود به: دایرة المعارف آمریکانا، ج ۱۶، ذیل کلمهٔ Journalism)

2. D.Garcia de Silva Figuerua

۳. **سفرنامهٔ دن گارسیا د سیلوا فیگوئروا**، ترجمهٔ غلامرضا سمیعی، (۱۳۶۳)، ص ۲۰۳.

۴. **مجلهٔ یادگار**، س دوم، ش ۲، ص ۳۰.

۵. **منشآت قائم‌مقام**، چاپ ۱۲۸۰ هـ .ق، ص ۱۷۵.

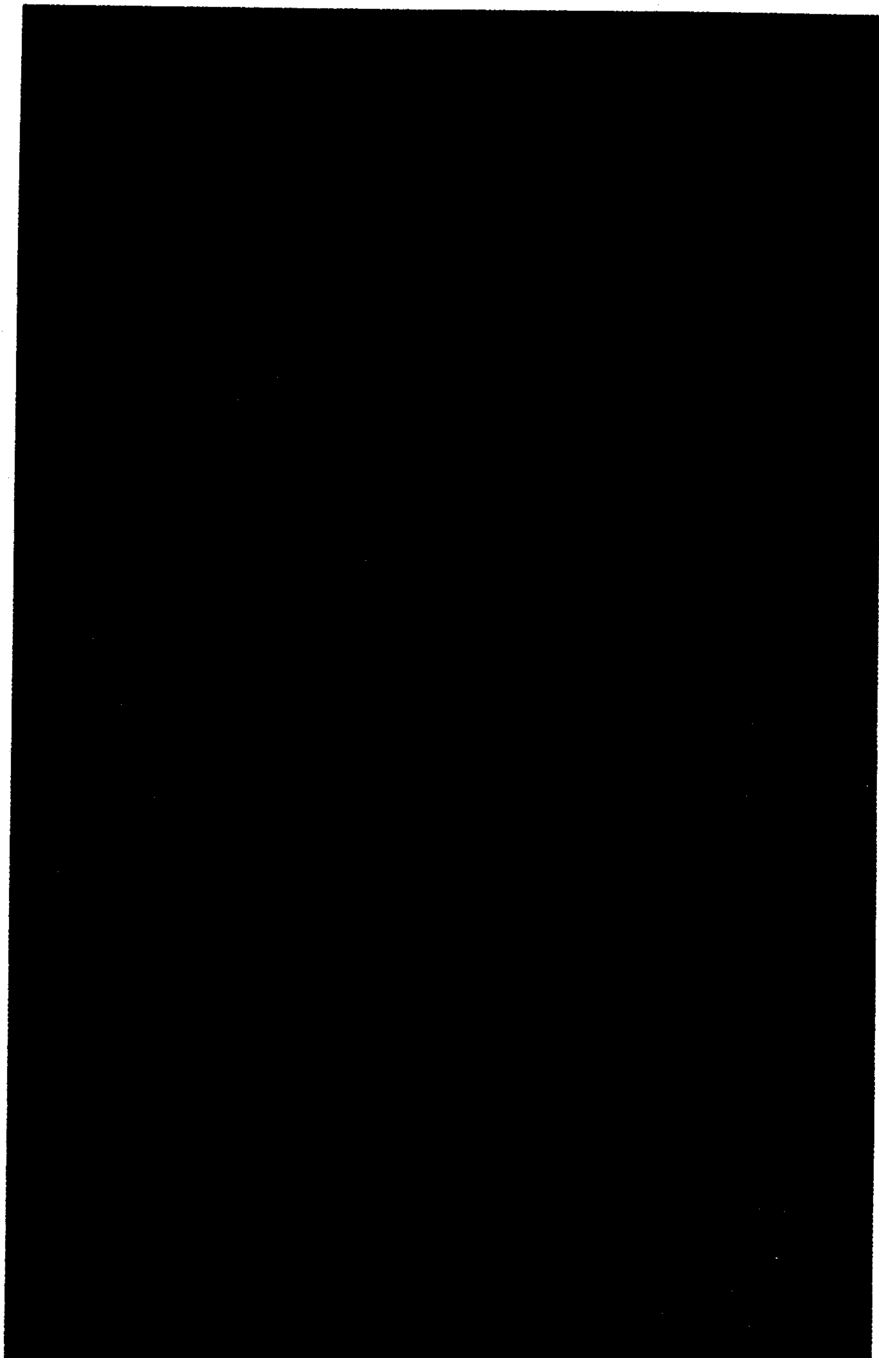
٦. اختر، س ۲۳، ش ۷، (۱۷ صفر ۱۳۱٤ هـ .ق)، ص ۱۰۳، اواخر ستون یک.

۷. **تاریخ سرگذشت مسعودی** (چاپ اُفست)، ص ۳۲۱.

۸. نوامبر؛ سال ۱۸۸٤ میلادی مساوی است با ۱۳۰۲ هـ .ق.

۹. طمع ورزان

۱۰. کذا فی الاصل



ناصرالدین شاه

در ۲۹ شهر نویابر ۱۸۸۴ در روزنامهٔ نووویه آبازرنیه در نمره ۲۱۹
طبع کرده‌اند

مخبر مخصوص کمیسیون سرحد افغان از طهران می‌نویسد

لشکر ایران را بطوری که شاید و باید منظم و خوب نیست و غرض از بیان
این مطلب ذکر مقدار لشکر ایران نیست بلکه مقصود بیش این است که
عساکر ایران در موقع جنگ بکار نمیخورند و بجهت سن متفاوتند
یکی پیر است دیگری جوان و سرباز تا آخر عمر در سربازی باقی میماند
قراولهای لشکر ایران در سراها و در میان کوچه‌ها در روی خاک
نشسته‌اند وقتیکه یک نفر از پهلو می‌بینند همان ساعت یکی از ایشان در کمال
سرعت برخاسته تفنگ خود را برداشته در نهایت بشاشت بقاعدهٔ نظام
میباشد اگرچه حرکت آنها مطابق است (سلام نظامی) دادن سالداتهای خود
حساب کردیم وقتیکه از آنها سؤال شود در عوض جواب دست
خود را تا برابر کلاه خود بالا میکنند
حالت قراولهای ایران را که در سراها در میان کوچه‌ها
در روی خاک و گل می‌نشینند فکر کنند به بینند چه حالت

در لباس نظامی سربازها اثر و علامت هرگونه کثافت و تأثیری
موجود نه رویشان آب دیده و نه بسرشان شانه رسیده
گریبانشان چاک و لباسشان مندرس و پاره پاره میباشد
و بعضی از آنها آنقدر بچه سال و قصیر القامه و ضعیفند که اگر
آنهارا بهوا بلند نموده اند که حرکت دهند از لباس نظامی و تفنگ
سهمت که از لباس هستی عاری افتند
تفنگهای ایشان از عهد ناپلئون پس است
و اگر عساکر خاصه ایران سربازها استخوان بیاورند به فایده تر
از حصارهای طهران خواهد بود عساکر عثمانی آنها را مثل کاه پراکنده
میکنند و بیچاره‌های لشکر روسیه میتوانند از یکطرف ایران داخل شده
از طرف دیگر بلا مانع سیاحت کنان بیرون روند
اگر پولتیک روسیه اقتضا کند در یک رفت و حال منقضی گردد تسخیر
ملک ایران اندکی مشکلتر از تسخیر قلعه ها خواهد بود
آیا ملتفت هستید که وقوع ایجاد شده چگونه به بریطانیان در مشرق زمین
موثر میتوانست شد که دولت روسیه بر شهر سوکر رفته قلعه و جبه خانه

و کشتی در آنجا ساخته بهم می‌رسد بواهمه و تشویش می‌انداخت و این کار
چه قدر بهتر از گرفتن مرو سرخس و هرات بود

غرض از گفتن این سخنان بی‌پرده اظهار این معنی نیست که ایران
بی‌صاحب و بی‌پاسبان است بلکه مقصود بیان حقیقت احوال است
زیرا که در سرحدات شمال ایران دولت روسیه آماده است همه وقت
میتواند که باین طرف بگذرد

از قراری که میگویند اعلیحضرت شاه به آبادی مملکت و غیره بخلاف
طریقه و خیالات و قواعد معموله در یورپ شریف ندارند
چندی قبل از این جوانان ایران را برای تربیت به یوروپ میفرستادند
و حالا ترک کرده‌اند بسبب اینکه در طهران مدرسه بنا کرده انواع
تربیت را می‌دهند و اطفال را مانع از کسب اخلاق و طبیعت
اهل یوروپ باشند
راه آهن بنا نمیکنند از ترس اینکه دول خارجه ایران را بگیرند
و باین جهت در ایران راه آهن نیست و سیر راهها هم در نهایت
بدی است از قراری که میگویند اعلیحضرت شاه جمیع مالیاتی که

میگیرد همه را جمع میکند رو بهفتصد شصت میلیون نقد در صندوق دارد
و باین جهت در مملکت ایران پول کمیاب شده و تجارت بجهة دور ماندن
از مایه هستی خود که پول است باندک وقتی معدوم خواهد شد
همین خانه خدیو مصر را باینکه خراب کرده و جماعت خود را بقرض انداخت
بطوریکه گردد دولتشاه ایران بعکس همه قواعد طبیعیه ای شده اند که
حرکت نپذیرد هر چشمه منافع را بروی جماعت خود می بندد
و حال آنکه همه اینها بموجب قوت استطاعت و ضعف اختیار دولت
قاعده بینه ضروری اگر معمول گردد باعث آبادی مملکت و ترقی
اهالی ایران و استقلال سلطنت میشود
جای شبهه نیست که در مشرق زمین محلی که از تسلط اهل یوروپ
محفوظ بماند باقی نمانده است
با وجود کمال قدرت و قوت خودداری که در خطه اهل مغرب زمینها
آنها را داده شده
اهل مشرق هم باید مثل اهل مغرب حرکت نمایند نه بعد الا یأس عدم قبول
تغییر و تبدیل قواعد و قوانین مملکت بد فایده است زیرا که هر چه ترقی

عکس آنچه بالا ذکر شد معمول داشته صدمه‌اش را خورده و اقتدار

و استطاعت قدیمی خود را از دست داده است و هر طایفه‌ای هم

اینگونه عمل رفتار نمود از روی اتر ترقّی افتاده تنزل کرد و همیشه در میان

قومها و سبقت گرفتگان شد و بلگد ناره اند

یک عادت بد قدیم الی الآن در صفحه ایران باقی است وقتی که

شاه کسی را منصب حکومت میدهد از او مبلغ مبلغی پول میگیرد

و اختیار عزل آن منصب را با او واگذارد و این مبلغ پیشکش و ق

مخصوص شاهی داخل میشود و حاکم هم چنانکه خودش داده است

از دیگران پول گرفته منصب میدهد شکمشان خورده‌اند در دعوای

ایشان کسهای خورده‌تر دیگر نده‌تر از ایشان نشسته باشند

قاعده پیشکش دادن از بالا شروع شده تا آخر طبقات جزو میرسد

چون هر قاعده هر از قطب ناشی شود همه خلایق را احاطه

نمی‌کند و صدمه میرساند

بنا بر این در صفحه ایران ابتدای منسوخ نمودن این قاعده از آن است

سالشمار تطبیقی سالهای ترکی و هجری قمری

علی اکبر خان محمّدی

در تاریخ سه‌شنبه ۱۱ فروردین ماه ۱۳۰٤ شمسی برابر با ٦ رمضان ۱۳٤۳ و مطابق با سال اودئیل ترکی، قانونی از مجلس شورای ملّی گذشت که بنابر آن، اسامی بروج فلکی قدیم که در تقویم مرسوم بود، تبدیل به ماههای ایرانیِ فعلی شده سال هجری قمری، عموماً، وسال ترکی که از صفویه تا قاجاریه معمول بود، خصوصاً، منسوخ گردید. متن قانون به شرح زیر است:

«قانون تبدیل بروج به ماههای فارسی از نوروز ۱۳۰٤ شمسی، مصوّب شب یازدهم فروردین ماه ۱۳۰٤ شمسی.

مادهٔ اولــ مجلس شورای ملّی تصویب می‌نماید که از نوروز ۱۳۰٤، تاریخ رسمیِ سالیانهٔ مملکت به ترتیب ذیل معمول گردد و دولت مکلّف است که در تمام دوایر دولتی اجرا نماید.

الف) مبدأ تاریخ، سال هجرت حضرت ختمی مرتبت، خاتم النبییّن محمّدبن عبدالله صلوات‌الله علیه، از مکهٔ معظمه به مدینهٔ طیّبه.

ب) آغاز سال: روز اول بهار

ج) سال: کماکان شمسی حقیقی

د) اسامی و عدّهٔ ایام ماهها:

۱. فروردین ۳۱ روز

۲. اردیبهشت ۳۱ روز... [الخ]

تبصره: در سنین کبیسه، اسفند ۳۰ روز خواهد بود.

مادهٔ دومــ ترتیب سالشماری ختا و اویغور که در تقویمهای سابق معمول بوده، از تاریخ تصویب این قانون منسوخ خواهد بود.»

برای شناختن سالشمار اخیر که حدود سیصد سال گاه به عنوان تاریخ اول و تاریخ رسمی حکومتی، و گاه به عنوان تاریخ دوم (در مقابل تاریخ هجری قمری) در اسناد و مدارک و فرامین و تواریخ مشاهده می‌شود، جا دارد نظری به تاریخچه و مبنای محاسبهٔ آن بیفکنیم.

الف) سابقهٔ سالشمار ترکی

تقی زاده در **بیست‌مقاله** و تحت عنوان «گاهشماری های خصوصی ملل و ممالک اسلامی»، ذکری از این تقویم آورده و آن را به قرار گردش دورهٔ دوازده سالهٔ موسوم به نام‌های حیوانات و منطبق با سال هجری شمسی و با اسامی ماههای صور منطقة البروج ذکر کرده است (ص ۱۶۳). و باز در همان منبع، ذیل عنوان «سال و ماه قدیم ترکها»، آورده است:

«اسامی سالها در ترکی با دورهٔ اثنی‌عشری حیوانات چنانکه در دورهٔ چینی بوده مطابق است، و این اسامی، هم در کتاب **آثار الباقیهٔ بیرونی** (ص ۷۰) و هم در سایر مآخذ قدیم مانند کتاب **طبایع‌الحیوان** شرف الدین مروزی، در ضمن مراسلات خاقان ترک با سلطان محمود غزنوی، و دیوان **لغات ترک** کاشغری و غیره به همان اصطلاحات که تا این اواخر (تا قریب چهل سال پیش) در ایران معمول بوده، از سیچقان ئیل تا تنگوز ئیل و گاهی با اندک اختلافی دیده می‌شود» (ص ص ۴۷۰ ـــ ۴۷۱)

و در جای دیگر در تأیید اصل چینی داشتن این گاهنامه، آورده‌اند:

«حساب سال و ماه ترکها چه در شمال و چه در جنوب آسیای مرکزی از حدود چین تا حدود ایران و هند، همیشه عیناً مطابق سال و ماه چینی و ادوار معروف چین بوده؛ ترکها دورهٔ اثنی عشری حیوانات را برای دورهٔ دوازده ساله استعمال می‌کردند (چنانکه در تقاویم ایرانی به اسم سالهای ختا واویغور یا قبچاق ثبت می‌شود)، لکن از دورهٔ شصت سالهٔ چینی اثری در حساب ترکها به نظر نرسید.» (ص ۴۷۰)

ترتیب سال و ماه ترکی و بویژه دورهٔ دوازده سالهٔ حیوانی، در بین اقوام مجاور ترکان نیز انتشار یافت، چنانکه مردم بخارا هم، به قول بیرونی، ماهها را با عدد می‌شمردند که همان طریقهٔ چینی و ترکی است.

در ایران از همان ابتدا و با استقرار اسلام در این مملکت، تاریخ هجری قمری

مرسوم بود؛ لکن اشکالی دراین سالشمار پیش می‌آمد که بویژه حکومتیان را ناگزیر می‌ساخت تا تقویم دیگری نیز در جوار آن اختیار کنند. تا قبل از مغول، این تقویم سالشمار یزدگردی بود، و از آن پس تاریخ ترکی که اختلاف چندانی با آن نداشت، اخذ شد. و اما اشکالی که ذکرش گذشت درآن بود که تقویم هجری قمری با اوقات سال توافق نداشت. به این معنی که آغاز آن در هر فصلی از سال می‌توانست باشد. از جانب دیگر، حکومتیان و مستوفیان که ناچار بودند در فصل برداشت محصول اقدام به وصول مالیاتها نمایند، نمی‌توانستند از این باب قانون منسجمی داشته باشند، ولذا همواره سعی در اختیار تقاویمی داشتند که با سال شمسی مطابقت داشته و این مشکل را حل کند. تقویم یزدگردی و ترکی منطبق با سال شمسی و برآورندهٔ این نیاز بود. لذا براین مبناست که تقی زاده آن را سال مالیِ حکومتی توصیف کرده و در همان مرجع سابق الذکر با عنوان «مبدأ تاریخها وگاهشماری ها» گوید:

«سال مالی ایران پیش از آخرین اصلاح گاهشماری در ۱۳۰٤ شمسی، سال شمسی بوده که با دورهٔ دوازده سالهٔ گاهشماری ترکی و چینی به اسامی حیوانات حساب را نگاه می‌داشتند و در تاریخ گذاری سال هجری قمری مطابق با آن را نیز ذکر می‌کردند و از سال ۱۲۹۰ هجری شمسی به بعد عموماً هجری شمسی آن را می‌آوردند. اسامی ماهها همان اسامی صورمنطقة البروج بود و سال از اعتدال ربیعی آغاز می‌شد.» (ص۲۳۷)

در **لغتنامهٔ دهخدا** ذیل عنوان سال، اشاره‌ای به این دستگاه سالشماری و ترتیب سالهای آن آمده که جا دارد به جهت تتمیم فایده دراینجا ذکر شود:

«دورهٔ ۱۲ سالهٔ سالهای ختا و قبچاق و اویغور که پس از استیلای مغول در ایران رواج یافته، ترتیب چینی و ترکی است و درمیان ترکان آسیای مرکزی، این حساب ازقدیم معمول بوده، و در دیوان **لغات الترک** محمود کاشغری (مؤلف در ٤٦٦) آمده است، به ترتیب زیر:

۱. سیچقان ئیل	سال موش
۲. اودئیل	سال گاو
۳. بارس ئیل	سال پلنگ
٤. توشقان ئیل	سال خرگوش
۵. لوی ئیل	سال نهنگ
٦. ئیلان ئیل	سال مار

۷. یونت ئیل	سال اسب
۸. قوی ئیل	سال گوسفند
۹. بیچی ئیل	سال میمون
۱۰. تخاقوی ئیل	سال مرغ
۱۱. ایت ئیل	سال سگ
۱۲. تنگوز ئیل	سال خوک

این نامها در **نصاب الصّبیان** ابونصر فراهی ضمن دوبیت شعر زیر به نظم آمده است:

موش و بقر و پلنگ وخرگوش شمار زین چارچوبگذری نهنگ آیدومار

وآنگاه به اسب وگوسفند است‌حساب حمدونه ومرغ وسگ وخوک آخرکار

بدیهی است مبنای انتخاب این حیوانات، وابستگی مستقیم به صور فلکی و مفاهیمی چون سعد و نحس داشته است. در بین دانشمندان مسلمان، این تقویم به نامهایی چون «تاریخ سال ترک»، «تاریخ ترکستان»، «تاریخ ختن»، «تاریخ اویغور» و «تاریخ سال ترکان» مشهور است. ذکر آن بویژه در تواریخ بعد از مغول چون **جامع التّواریخ** خواجه رشیدالدین فضل‌الله و **تاریخ وصّاف** و **تاریخ گزیده** اثر حمدالله مستوفی و دیگران آمده است.

ب) مبنای محاسبهٔ این سالشمار

تقویم ترکی آنگونه که تقی زاده نیز در سطور پیشین تصریح نمود، با اندک اختلاف مطابق است با سال شمسی کامل. در کتاب **سنجش ومبدأ زمان درنزد ملل، یا تاریخچهٔ تقویم** با عنوان «تاریخ دوازده حیوانی یا تاریخ ترکان» مبنای سنجش آن را چنین ذکر کرده است:

«واما کیفیت سال و اندازهٔ آن چنانکه از قراین برمی‌آید، از روی سال نجومی خورشیدی ساخته شده و با اندک تفاوت که ذکر آن بیاید، و صرفاً نامگذاری آن از چین و اویغور اخذ شده. به همین جهت تصوّر نگارنده براین است که لااقل درعصر حکومتهای ترکان در ایران چون صفویه و قاجاریه، به جای اخذ تقویم جلالی یا یزدگردی این نامگذاری را اخذ [کرده‌اند]، ولیکن در شمارماهها همان معیار قدیم را معتبر دانسته و در مواقعی به نامهای سال قدیم ایران که مطابق بود با صور منطقة البروج نامگذاری، و در مواقعی نیز تنها سال را ترکی و معادل و ماه آن را از ماههای هجری قمری اخذ کرده‌اند.

چنانکه اشاره شد، سال حیوانی تقریباً معادل سال خورشیدی است، به این ترتیب که

مدت آن ۳۶۵ روز و ۲٤٦۳ فنک است (هر فنک ۰۰۰ر۱/۱۰ روز را گویند) که برابر است با ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۵۰ دقیقه و ٤۷ ثانیه؛ و با مقایسه با سال خورشیدی (که مدت آن برابر با ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ٤۸ دقیقه و ٤٦ ثانیه به طور متوسط می‌باشد) واضح می‌شود که در ۷۲۰ سال یک روز فرق می‌کند.

درخور ذکر است که در ابتدا ماهها را نیز به همان نام سالها نامگذاری کرده بودند، مثلاً ایت‌ئیلی وایت‌آئی (یعنی سال سگ و ماه سگ) که مسلم است تقلیدی بوده از گاهشماری و تقویم ایران باستان که ترتیب آن در کتابهای مربوط آمده. مطلب دیگر آنکه اوقات شبانه روز را نیز که از حرکت وضعی زمین حاصل می‌شود، هریک را به دوازده قسمت تقسیم کرده و به هریک از تقسیمات «چاق» می‌گفتند (هر چاق معادل دوساعت حساب می‌شد) و هر چاق را چون سال و ماه به نام یکی از حیوانات نامبرده نامگذاری می‌کردند.» (ص ٦۵)

با توجه به مراتب پیش گفته، و از آنجا که مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی شمار عظیمی از اسناد و مکاتیب دیوانی و مالی و غیر آن را داراست که دارای این تاریخ است و احیاناً معادل هجری قمری آنان را دربر می‌گیرد، ونظر به اینکه بویژه در سیصد سال اخیر و از حوالی قرن دهم با استقرار سلسلهٔ ترک نژاد صفویه در ایران، تاریخ و سالشمار موصوف کاربُرد گسترده‌ای یافت و این مصادف بود با شیوع نظام دیوانسالاری این سلسله، از این رو، نویسندهٔ این مقاله به‌رغم مشکلات فراوانی که در پیش رو داشت، اقدام به تهیهٔ یک جدول مقایسه‌ایِ تاریخ فوق‌الذکر با هجری قمری بر مبنای شروع سال ترکی و معادل آن در هجری نموده که اینک در پیش روست.

مشکلاتی که بدان اشاره شد، عموماً از دو ناحیه سرچشمه می‌گرفتند. نخست عدم سابقه و سپس وجود منابع ویژه دراین خصوص، چنانکه نگارنده به دو واسطه، یعنی نخست انطباق سال ترکی با سال میلادی، و از آن پس انطباق با سال هجری قمری بود که دراین طریق بویژه از کتاب **تقویم تطبیقی هزارو پانصدسالهٔ هجری قمری و میلادی** (تألیف فریمن — گرنویل، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای)، سود بردم. ولی نکته‌ای که دراینجا ذکر آن لازم است، اینکه تنها به اعتبار این منابع نمی‌شد کار کرد از این رو سعی شده حداکثر تاریخها، و یا بعضی مقاطع کلیدی را از کتابهای تاریخ‌دار و یا اسناد استخراج نماییم که دراین وادی بویژه کتاب **خلاصة‌التواریخ** (تألیف قاضی احمدی شرف‌الدین الحسین الحسینی القمی، به

تصحیح دکتر احسان اشراقی) که حدود هفتاد سال از قرن دهم را سالشمار کرده است، دیگر مجمل التّواریخ که معدودی تواریخ را ذکر کرده و نسخهٔ خطی است، و برخی دیگر قابل ذکرند.

لازم به توضیح است که در غالب موارد میان تواریخ آمده دراین کتابها، و آنچه ما استخراج کرده‌ایم، اختلافات جزئی به چشم می‌خورد که ناشی از عدم تطابق دقیق سال قمری و سال شمسی است و این چیزی است که در بخش دوم مسائل و مشکلات توضیح داده می‌شود. در چنین مواردی نگارنده تقدم را به تواریخ مکتوب از آن اعصار داده است.

مشکلات نوع دوم که عمده‌ترین آنان نیز هست، وجود پراکندگی طبیعی در سالهای قمری و شمسی است؛ چیزی که امروز هم با وجود پیشرفتهای بیشمار در مبانی گاهشماری محرز است. ماههای قمری در اوقات مختلف سال و بنابر موقعیت رؤیت و اینکه آسمان صاف یا ابری بوده باشد، در مکانهای مختلف تفاوت داشته و این یکی از علل اصلی این عدم تطابق است.

سوای این اختلاف که غالباً از یک روز تجاوز نمی‌کند، و در سال دوازده بار ممکن است اتفاق بیفتد، خود سال قمری نیز قریب به یازده روز و کسری با سال شمسی تفاوت دارد که در درازمدت در محاسبات ایجاد اختلال عمده می‌کند.

از دیگر مشکلات عمده برسر راه این محاسبه، وجود سالهای کبیسه دراین هردو نوع است. گرچه اصطلاح کبیسه کردن (یعنی هر چهار سال یک روز برسال افزودن و اسفندماه را ۳۰ روز گرفتن) خاص سالهای شمسی است، لکن از آنجا که مدت یک ماه قمریِ حقیقی ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ٤٤ دقیقه است، از این رو، اصطلاحاً آن را گاه ۲۹ و گاه ۳۰ روز می‌گیرند، که با این احتساب یک سال قمری ۳٥٤ روز و ۸ ساعت و ٤۸ دقیقه یا خمس و سدس (یک پنجم و یک ششم) شبانه‌روز است. و چون مطابق آنچه گذشت، یک ماه ۳۰ روز و ماه دیگر ۲۹ روز بدون کسری درنظر گرفته می‌شود، مقدار تفاضل آن با سال قمریِ حقیقی، یعنی ۸ ساعت و ٤۸ دقیقه در هر سال جمع و هرچند سال یک روز و در ظرف ۳۰ سال آن هم ۱۱ روز می‌شود. از اینجاست که قاعده قرار داده‌اند در طی ۳۰ سال ۱۱ مرتبه کبیسه کرده و ماه ذی‌الحجه را ۳۰ روز می‌گیرند.

در سال شمسی نیز چنانکه گذشت، هرچهارسال یک سال را کبیسه می‌کنند، ولی مطلب مهمتر دراین مورد که مربوط به تاریخ گاهشماری و قبل از اصلاحات اخیر است،

مربوط به خمسهٔ مسترقه یا «پنجهٔ دزدیده» در اصطلاح فارسی است. در سال عُرفی و غیر کامل خورشیدی، سابق براین هرماه ۳۰ روز و ۱۲ ماه ۳۶۰ روز می‌شده است. در اوایل به آخر ماه هشتم (آبان‌ماه) و بعدها در آخر ماه دوازدهم (اسفندماه)، ۵ روز می افزودند تا سال کامل شود و این همان خمسهٔ مسترقه است و جزء هیچ ماهی شمرده نمی‌شد. درایران گذشته هریک از این روزها به اسمی موسوم بود که نام بردن آن به درازا می‌کشد. ابوریحان بیرونی در **التفهیم** اشاره به این ایام می‌کند، آنجا که گوید:

«و اما سال شمسی روزگارش سیصدوشصت و پنج است، با کسری که برابر چهاریک روز است، و او را رومیان و سریانیان و قبطیان و پارسیان و سغدیان به کار همی دارند. ولکن به استعمال کسرش برخلاف همی شدند و هرکس از ایشان راهی همی گیرد». (ص ۲۳۵)

انطباق این دو دستگاه سالشماری نیز در عمل مشکلا تی پدید می‌آورد؛ از اهم این مشکلات مسئلهٔ کَبَس است. توضیح آنکه سال شمسی چنانکه گذشت، قریب یازده شبانه روز از سال قمری طولانی‌تر است. اختلاف حاصل از جمع شدن این یازده‌ها در هر سه سال، بالغ بر یک ماه می‌شود و هر سی وشش سال حدود یک سال، که به عبارت دیگر یک سال قمری را باید در محاسبه نادیده انگاشت و در جدول ما کنار سال اصلی دریک ردیف نوشته شده.

حال با احتساب به اینکه سال میلادی نیز وارث این مسائل و غوامض است، می‌توان تصور کرد چه مشکلا تی بر سر راه این جدول بوده است. منابع استخراجی نیز غالباً مشاهده می‌شد که با یکدیگر تطابق ندارند و برای همهٔ سالها نیز ضبط تاریخ نداشتیم.

برای این ادراِ تاریخی و نظر به منابع موجود سه مقطع قائل شدیم: نخست صفویه که معدودی تواریخ چنانکه گذشت ذکر سالشمار آن‌را داشتند؛ دوران میانی تا عصر قاجاریه که منابع و فرامین بسیار معدود و در نتیجه بیشتر از طریق محاسبه استخراج گردید؛ و بالاخره مقطع سوم قاجاریه که پاره‌ای با محاسبه و بیشتر با منابع تطبیق داده شد.

گه گاه در حین عمل مشاهده می‌شد آنچه ما استخراج کرده‌ایم و آنچه در اسناد و منابع ذکر شده، مختصر تفاوتی در حد یکی دو روز دارند که ناشی از همان مسائل پیش گفته شده است؛ و چنانکه اشاره شد، نگارنده بنا را بر منابع مکتوب گذاشته، لیکن در آنجا که منبعی وجود نداشته و تنها محاسبه انجام گرفته، احتمال این اختلافات می‌رود که در

سطور پیشین برخی دلایل آن گذشت.

نکتهٔ آخر و آنچه جایش دراین سالشمار خالی است، ذکر وقایع و حوادث تاریخی کلیدی است که بر مبنای آن بتوان هر دورهٔ دوازده ساله را با دیگری تفکیک کرد. نظر به اینکه این کار به مجالی واسعتر از این نیازمند است، به آینده واگذار شد و دراین مقام با ذکر اینکه تنها آشنایی مختصر با سیر وقایع تاریخی و ادوار سلطنت پادشاهان و وقایع و امور دیگر برای چنین مقایسه و تفکیک سال از دور مورد نظر کفایت می‌کند، مطلب را ختم نموده و در پایان می‌پردازیم به معرفی منابع مقایسه‌ای دیگری که دراین طریق دستگیرمان بودند. و سرانجام جداول آمده دراین مقایسه:

ـ احمد نجم‌آبادی، **تقویم یکصدوپنجاه سالهٔ تطبیقی**، از ۱۲ تا معاصر که با سالهای ترکی نیز مطابقت داده شده است.

ـ «**تقویم تطبیقی ۱۲۵ ساله از ۱۲۵۶ هجری به بعد**»، **یازدهمین نشریهٔ مرکز مطالعات نیروی انسانی و آمار**.

ـ حسام سرلتی، **تقویم تطبیقی یکصد وچهل ویک سالهٔ قمری و شمسی ومیلادی، از ۱۲۵۷ قمری به بعد**.

ـ ابوالفضل نبئ، **سنجش ومبدأ زمان درنزدملل یا تاریخچهٔ تقویم**.

شروع سال ترکی		مطابق سال قمری
سیچقان ئیل		
اودئیل		
بارس ئیل		
توشقان ئیل	(۸۷۳)	۱۲ جمادی الاخر ۹۰۰
لوی ئیل	(۸۷٤)	۲۳ جمادی الاخر ۹۰۱
ئیلان ئیل	(۸۷۵)	٦ رجب ۹۰۲
یونت ئیل	(۸۷٦)	۱۷ رجب ۹۰۳
قوی ئیل	(۸۷۷)	۲۷ رجب ۹۰٤
بیچی ئیل	(۸۷۸)	۸ شعبان ۹۰۵
تخاقوی ئیل	(۸۷۹)	۲۰ شعبان ۹۰٦
ایت ئیل	(۸۸۰)	۲ رمضان ۹۰۷
تنگوز ئیل	(۸۸۱)	۱۳ رمضان ۹۰۸
سیچقان ئیل	(۸۸۲)	۲۲ رمضان ۹۰۹
اودئیل	(۸۸۳)	۵ شوال ۹۱۰
بارس ئیل	(۸۸٤)	۱۷ شوال ۹۱۱
توشقان ئیل	(۸۸۵)	۲۸ شوال ۹۱۲
لوی ئیل	(۸۸٦)	۹ ذی قعده ۹۱۳
ئیلان ئیل	(۸۸۷)	۱۹ ذی قعده ۹۱٤
یونت ئیل	(۸۸۸)	۲۹ ذی قعده ۹۱۵
قوی ئیل	(۸۸۹)	۱۲ ذیحجه ۹۱٦
بیچی ئیل	(۸۹۰)	۲٤ ذیحجه ۹۱۷
تخاقوی ئیل	(۸۹۱)	۳ محرم ۹۱۸
ایت ئیل	(۸۹۲)	۱٤ محرم ۹۱۹، ۹۲۰
تنگوز ئیل	(۸۹۳)	۲۵ محرم ۹۲۱
سیچقان ئیل	(۸۹٤)	۷ صفر ۹۲۲
اودئیل	(۸۹۵)	۱۷ صفر ۹۲۳
بارس ئیل	(۸۹٦)	۲۸ صفر ۹۲٤
توشقان ئیل	(۸۹۷)	۱۱ ربیع الاول ۹۲۵

شروع سال ترکی		مطابق سال قمری
لوی ئیل	(۸۹۸)	۲۱ ربیع الاول ۹۲۶
ئیلان ئیل	(۸۹۹)	۲ ربیع الاخر ۹۲۷
یونت ئیل	(۹۰۰)	۱۲ ربیع الاخر ۹۲۸
قوی ئیل	(۹۰۱)	۲۲ ربیع الاخر ۹۲۹
بیچی ئیل	(۹۰۲)	۵ جمادی الاول ۹۳۰
تخاقوی ئیل	(۹۰۳)	۱۶ جمادی الاول ۹۳۱
ایت ئیل	(۹۰۴)	۲۷ جمادی الاول ۹۳۲
تنگوز ئیل	(۹۰۵)	۹ جمادی الثانی ۹۳۳
سیچقان ئیل	(۹۰۶)	۱۹ جمادی الثانی ۹۳۴
اودئیل	(۹۰۷)	۲۹ جمادی الثانی ۹۳۵
بارس ئیل	(۹۰۸)	۱۰ رجب ۹۳۶
توشقان ئیل	(۹۰۹)	۲۲ رجب ۹۳۷
لوی ئیل	(۹۱۰)	۳ شعبان ۹۳۸
ئیلان ئیل	(۹۱۱)	۱۴ شعبان ۹۳۹
یونت ئیل	(۹۱۲)	۲۵ شعبان ۹۴۰
قوی ئیل	(۹۱۳)	۷ رمضان ۹۴۱
بیچی ئیل	(۹۱۴)	۱۷ رمضان ۹۴۲
تخلقوی ئیل	(۹۱۵)	۲۸ رمضان ۹۴۳
ایت ئیل	(۹۱۶)	۱۱ شوال ۹۴۴
تنگوز ئیل	(۹۱۷)	۲۱ شوال ۹۴۵
سیچقان ئیل	(۹۱۸)	۲ ذی قعده ۹۴۶
اودئیل	(۹۱۹)	۱۲ ذی قعده ۹۴۷
بارس ئیل	(۹۲۰)	۲۴ ذی قعده ۹۴۸
توشقان ئیل	(۹۲۱)	۵ ذیحجه ۹۴۹
لوی ئیل	(۹۲۲)	۱۷ ذیحجه ۹۵۰
ئیلان ئیل	(۹۲۳)	۲۷ ذیحجه ۹۵۱، ۹۵۲
یونت ئیل	(۹۲۴)	۸ محرم ۹۵۳

شروع سال ترکی		مطابق سال قمری
قوی ئیل	(۹۲۵)	۱۸ محرم ۹۵٤
بیچی ئیل	(۹۲٦)	۲۹ محرم ۹۵۵
تخاقوی ئیل	(۹۲۷)	۱۱ صفر ۹۵٦
ایت ئیل	(۹۲۸)	۲۲ صفر ۹۵۷
تنگوز ئیل	(۹۲۹)	٤ ربیع الاول ۹۵۸
سیچقان ئیل	(۹۳۰)	۱۵ ربیع الاول ۹۵۹
اودئیل	(۹۳۱)	۲٦ ربیع الاول ۹٦۰
بارس ئیل	(۹۳۲)	۷ ربیع الاخر ۹٦۱
توشقان ئیل	(۹۳۳)	۱۷ ربیع الاخر ۹٦۲
لوی ئیل	(۹۳٤)	۲۸ ربیع الاخر ۹٦۳
ئیلان ئیل	(۹۳۵)	۵ جمادی الاول ۹٦٤
یونت ئیل	(۹۳٦)	۲۰ جمادی الاول ۹٦۵
قوی ئیل	(۹۳۷)	۳۱ جمادی الاخر ۹٦٦
بیچی ئیل	(۹۳۸)	۱۰ جمادی الاخر ۹٦۷
تخاقوی ئیل	(۹۳۹)	۲۱ جمادی الاخر ۹٦۸
ایت ئیل	(۹٤۰)	۵ رجب ۹٦۹
تنگوز ئیل	(۹٤۱)	۱٦ رجب ۹۷۰
سیچقان ئیل	(۹٤۲)	۲۷ رجب ۹۷۱
اودئیل	(۹٤۳)	۸ شعبان ۹۷۲
بارس ئیل	(۹٤٤)	۱۹ شعبان ۹۷۳
توشقان ئیل	(۹٤۵)	۱ رمضان ۹۷٤
لوی ئیل	(۹٤٦)	۱۰ رمضان ۹۷۵
ئیلان ئیل	(۹٤۷)	۲۲ رمضان ۹۷٦
یونت ئیل	(۹٤۸)	۲ شوال ۹۷۷
قوی ئیل	(۹٤۹)	۱٤ شوال ۹۷۸
بیچی ئیل	(۹۵۰)	۲۵ شوال ۹۷۹
تخاقوی ئیل	(۹۵۱)	٦ ذی قعده ۹۸۰

شروع سال ترکی		مطابق سال قمری
ایت ئیل	(۹۵۲)	۱۷ ذی قعده ۹۸۱
تنگوز ئیل	(۹۵۳)	۲۷ ذی قعده ۹۸۲
سیچقان ئیل	(۹۵٤)	۸ ذیحجه ۹۸۳
اودئیل	(۹۵۵)	۲۱ ذیحجه ۹۸٤
بارس ئیل	(۹۵٦)	۱ محرم ۹۸۵
توشقان ئیل	(۹۵۷)	۱۲ محرم ۹۸٦
لوی ئیل	(۹۵۸)	۲٤ محرم ۹۸۷
ئیلان ئیل	(۹۵۹)	۳ صفر ۹۸۸
یونت ئیل	(۹٦۰)	۱٤ صفر ۹۸۹
قوی ئیل	(۹٦۱)	۲۵ صفر ۹۹۰
بیچی ئیل	(۹٦۲)	۷ ربیع الاول ۹۹۱
تخاقوی ئیل	(۹٦۳)	۱۸ ربیع الاول ۹۹۲
ایت ئیل	(۹٦٤)	۲۹ ربیع الاول ۹۹۳
تنگوز ئیل	(۹٦۵)	۱۰ ربیع الاخر ۹۹٤
سیچقان ئیل	(۹٦٦)	۲۲ ربیع الاخر ۹۹۵
اودئیل	(۹٦۷)	۲ جمادی الاول ۹۹٦
بارس ئیل	(۹٦۸)	۱۳ جمادی الاول ۹۹۷
توشقان ئیل	(۹٦۹)	۲٤ جمادی الاول ۹۹۸
لوی ئیل	(۹۷۰)	۵ جمادی الاخر ۹۹۹
ئیلان ئیل	(۹۷۱)	۱۷ جمادی الاخر ۱۰۰۰
یونت ئیل	(۹۷۲)	۲۷ جمادی الاخر ۱۰۰۱
قوی ئیل	(۹۷۳)	۸ رجب ۱۰۰۲
بیچی ئیل	(۹۷٤)	۲۰ رجب ۱۰۰۳
تخاقوی ئیل	(۹۷۵)	۲ شعبان ۱۰۰٤
ایت ئیل	(۹۷٦)	۱۲ شعبان ۱۰۰۵
تنگوز ئیل	(۹۷۷)	۲۲ شعبان ۱۰۰٦

شروع سال ترکی		مطابق سال قمری
سیچقان ئیل	(۹۷۸)	۳ رمضان ۱۰۰۷
اودئیل	(۹۷۹)	۱٤ رمضان ۱۰۰۸
بارس ئیل	(۹۸۰)	۲٤ رمضان ۱۰۰۹
توشقان ئیل	(۹۸۱)	۱۰۱۰
لوی ئیل	(۹۸۲)	۱۰۱۱
ئیلان ئیل	(۹۸۳)	۱ ذی قعده ۱۰۱۲
یونت ئیل	(۹۸٤)	۱۱ ذی قعده ۱۰۱۳
قوی ئیل	(۹۸۵)	۲۱ ذی قعده ۱۰۱٤
بیچی ئیل	(۹۸٦)	۳ ذیحجه ۱۰۱۵
تخاقوی ئیل	(۹۸۷)	۱٤ ذیحجه ۱۰۱٦
ایت ئیل	(۹۸۸)	۲۳ ذیحجه ۱۰۱۷، ۱۰۱۸
تنگوز ئیل	(۹۸۹)	۵ محرم ۱۰۱۹
سیچقان ئیل	(۹۹۰)	۱٦ محرم ۱۰۲۰
اودئیل	(۹۹۱)	۲۷ محرم ۱۰۲۱
بارس ئیل	(۹۹۲)	۹ صفر ۱۰۲۲
توشقان ئیل	(۹۹۳)	۲۰ صفر ۱۰۲۳
لوی ئیل	(۹۹٤)	۱ ربیع الاول ۱۰۲٤
ئیلان ئیل	(۹۹۵)	۱۲ ربیع الاول ۱۰۲۵
یونت ئیل	(۹۹٦)	۲۲ ربیع الاول ۱۰۲٦
قوی ئیل	(۹۹۷)	۳ ربیع الاخر ۱۰۲۷
بیچی ئیل	(۹۹۸)	۱٤ ربیع الاخر ۱۰۲۸
تخاقوی ئیل	(۹۹۹)	۲۵ ربیع الاخر ۱۰۲۹
ایت ئیل	(۱۰۰۰)	۷ جمادی الاول ۱۰۳۰
تنگوز ئیل	(۱۰۰۱)	۱۷ جمادی الاول ۱۰۳۱
سیچقان ئیل	(۱۰۰۲)	۲۸ جمادی الاول ۱۰۳۲
اودئیل	(۱۰۰۳)	۱۰ جمادی الاخر ۱۰۳۳
بارس ئیل	(۱۰۰٤)	۲۱ جمادی الاخر ۱۰۳٤

شروع سال ترکی		مطابق سال قمری
توشقان ئیل	(۱۰۰۵)	۳ رجب ۱۰۳۵
لوی ئیل	(۱۰۰۶)	۱۲ رجب ۱۰۳۶
ئیلان ئیل	(۱۰۰۷)	۲٤ رجب ۱۰۳۷
یونت ئیل	(۱۰۰۸)	۵ شعبان ۱۰۳۸
قوی ئیل	(۱۰۰۹)	۱۶ شعبان ۱۰۳۹
بیچی ئیل	(۱۰۱۰)	۲۷ شعبان ۱۰٤۰
تخاقوی ئیل	(۱۰۱۱)	۹ رمضان ۱۰٤۱
ایت ئیل	(۱۰۱۲)	۱۹ رمضان ۱۰٤۲
تنگوز ئیل	(۱۰۱۳)	۱ شوال ۱۰٤۳
سیچقان ئیل	(۱۰۱٤)	۱۲ شوال ۱۰٤٤
اودئیل	(۱۰۱۵)	۲۲ شوال ۱۰٤۵
بارس ئیل	(۱۰۱۶)	۳ ذی قعده ۱۰٤۶
توشقان ئیل	(۱۰۱۷)	۱٤ ذی قعده ۱۰٤۷
لوی ئیل	(۱۰۱۸)	۲۶ ذی قعده ۱۰٤۸
ئیلان ئیل	(۱۰۱۹)	۷ ذیحجه ۱۰٤۹
یونت ئیل	(۱۰۲۰)	۱۸ ذیحجه ۱۰۵۰
قوی ئیل	(۱۰۲۱)	۱ محرم ۱۰۵۱، ۱۰۵۲
بیچی ئیل	(۱۰۲۲)	۱۱ محرم ۱۰۵۳
تخاقوی ئیل	(۱۰۲۳)	۲۲ محرم ۱۰۵٤
ایت ئیل	(۱۰۲٤)	۳ صفر ۱۰۵۵
تنگوز ئیل	(۱۰۲۵)	۱۳ صفر ۱۰۵۶
سیچقان ئیل	(۱۰۲۶)	۲۳ صفر ۱۰۵۷
اودئیل	(۱۰۲۷)	۵ ربیع الاول ۱۰۵۸
بارس ئیل	(۱۰۲۸)	۱۷ ربیع الاول ۱۰۵۹
توشقان ئیل	(۱۰۲۹)	۲۷ ربیع الاول ۱۰۶۰
لوی ئیل	(۱۰۳۰)	۷ ربیع الاخر ۱۰۶۱
ئیلان ئیل	(۱۰۳۱)	۱۹ ربیع الاخر ۱۰۶۲

شروع سال ترکی		مطابق سال قمری
یونت ئیل	(۱۰۳۲)	۱ جمادی الاول ۱۰۶۳
قوی ئیل	(۱۰۳۳)	۱۲ جمادی الاول ۱۰۶٤
بیچی ئیل	(۱۰۳٤)	۲۲ جمادی الاول ۱۰۶۵
تخاقوی ئیل	(۱۰۳۵)	۳ جمادی الاخر ۱۰۶۶
ایت ئیل	(۱۰۳۶)	۱۵ جمادی الاخر ۱۰۶۷
تنگوز ئیل	(۱۰۳۷)	۲۵ جمادی الاخر ۱۰۶۸
سیچقان ئیل	(۱۰۳۸)	۶ رجب ۱۰۶۹
اودئیل	(۱۰۳۹)	۱۸ رجب ۱۰۷۰
بارس ئیل	(۱۰٤۰)	۱ شعبان ۱۰۷۱
توشقان ئیل	(۱۰٤۱)	۱۰ شعبان ۱۰۷۲
لوی ئیل	(۱۰٤۲)	۲۲ شعبان ۱۰۷۳
ئیلان ئیل	(۱۰٤۳)	۳ رمضان ۱۰۷٤
یونت ئیل	(۱۰٤٤)	۱۵ رمضان ۱۰۷۵
قوی ئیل	(۱۰٤۵)	۲۵ رمضان ۱۰۷۶
بیچی ئیل	(۱۰٤۶)	۵ شوال ۱۰۷۷
تخاقوی ئیل	(۱۰٤۷)	۱۷ شوال ۱۰۷۸
ایت ئیل	(۱۰٤۸)	۲۹ شوال ۱۰۷۹
تنگوز ئیل	(۱۰٤۹)	۹ ذی قعده ۱۰۸۰
سیچقان ئیل	(۱۰۵۰)	۱۹ ذی قعده ۱۰۸۱
اودئیل	(۱۰۵۱)	۱ ذیحجه ۱۰۸۲
بارس ئیل	(۱۰۵۲)	۱۲ ذیحجه ۱۰۸۳
توشقان ئیل	(۱۰۵۳)	۲۲ ذیحجه ۱۰۸٤، ۱۰۸۵
لوی ئیل	(۱۰۵٤)	٤ محرم ۱۰۸۶
ئیلان ئیل	(۱۰۵۵)	۱۶ محرم ۱۰۸۷
یونت ئیل	(۱۰۵۶)	۲۶ محرم ۱۰۸۸
قوی ئیل	(۱۰۵۷)	۶ صفر ۱۰۸۹
بیچی ئیل	(۱۰۵۸)	۱۸ صفر ۱۰۹۰
تخاقوی ئیل	(۱۰۵۹)	۱ ربیع الاول ۱۰۹۱

شروع سال ترکی		مطابق سال قمری
ایت ئیل	(۱۰٦۰)	۱۱ ربیع الاول ۱۰۹۲
تنگوز ئیل	(۱۰٦۱)	۲۱ ربیع الاول ۱۰۹۳
سیچقان ئیل	(۱۰٦۲)	۲ ربیع الاخر ۱۰۹٤
اودئیل	(۱۰٦۳)	۱٤ ربیع الاخر ۱۰۹٥
بارس ئیل	(۱۰٦٤)	۲٤ ربیع الاخر ۱۰۹٦
توشقان ئیل	(۱۰٦٥)	٥ جمادی الاول ۱۰۹۷
لوی ئیل	(۱۰٦٦)	۱۷ جمادی الاول ۱۰۹۸
ئیلان ئیل	(۱۰٦۷)	۲۸ جمادی الاول ۱۰۹۹
یونت ئیل	(۱۰٦۸)	۸ جمادی الاخر ۱۱۰۰
قوی ئیل	(۱۰٦۹)	۲۰ جمادی الاخر ۱۱۰۱
بیچی ئیل	(۱۰۷۰)	۱ رجب ۱۱۰۲
تخاقوی ئیل	(۱۰۷۱)	۱۳ رجب ۱۱۰۳
ایت ئیل	(۱۰۷۲)	۲٤ رجب ۱۱۰٤
تنگوز ئیل	(۱۰۷۳)	٤ شعبان ۱۱۰٥
سیچقان ئیل	(۱۰۷٤)	۱٦ شعبان ۱۱۰٦
اودئیل	(۱۰۷٥)	۲٦ شعبان ۱۱۰۷
بارس ئیل	(۱۰۷٦)	۸ رمضان ۱۱۰۸
توشقان ئیل	(۱۰۷۷)	۱۹ رمضان ۱۱۰۹
لوی ئیل	(۱۰۷۸)	۲۹ رمضان ۱۱۱۰
ئیلان ئیل	(۱۰۷۹)	۱۲ شوال ۱۱۱۱
یونت ئیل	(۱۰۸۰)	۲۲ شوال ۱۱۱۲
قوی ئیل	(۱۰۸۱)	۳ ذی قعده ۱۱۱۳
بیچی ئیل	(۱۰۸۲)	۱٥ ذی قعده ۱۱۱٤
تخاقوی ئیل	(۱۰۸۳)	۲٦ ذی قعده ۱۱۱٥
ایت ئیل	(۱۰۸٤)	٦ ذیحجه ۱۱۱٦
تنگوز ئیل	(۱۰۸٥)	۱۷ ذیحجه ۱۱۱۷، ۱۱۱۸
سیچقان ئیل	(۱۰۸٦)	۲۹ ذیحجه ۱۱۱۹

شروع سال ترکی		مطابق سال قمری
اودئیل	(۱۰۸۷)	۱۰ محرم ۱۱۲۰
بارس ئیل	(۱۰۸۸)	۲۱محرم ۱۱۲۱
توشقان ئیل	(۱۰۸۹)	۱ صفر۱۱۲۲
لوی ئیل	(۱۰۹۰)	۱۳ صفر۱۱۲۳
ئیلان ئیل	(۱۰۹۱)	۲۳ صفر۱۱۲٤
یونت ئیل	(۱۰۹۲)	۵ ربیع الاول ۱۱۲۵
قوی ئیل	(۱۰۹۳)	۱۵ ربیع الاول ۱۱۲٦
بیچی ئیل	(۱۰۹٤)	۲۷ ربیع الاول ۱۱۲۷
تخاقوی ئیل	(۱۰۹۵)	۸ ربیع الاخر۱۱۲۸
ایت ئیل	(۱۰۹٦)	۱۸ ربیع الاخر۱۱۲۹
تنگوز ئیل	(۱۰۹۷)	۱ جمادی الاول ۱۱۳۰
سیچقان ئیل	(۱۰۹۸)	۱۲ جمادی الاول ۱۱۳۱
اودئیل	(۱۰۹۹)	۲۳ جمادی الاول ۱۱۳۲
بارس ئیل	(۱۱۰۰)	۳ جمادی الاخر۱۱۳۳
توشقان ئیل	(۱۱۰۱)	۱۵ جمادی الاخر۱۱۳٤
لوی ئیل	(۱۱۰۲)	۲۵ جمادی الاخر۱۱۳۵
ئیلان ئیل	(۱۱۰۳)	۸ رجب ۱۱۳٦
یونت ئیل	(۱۱۰٤)	۱۸ رجب ۱۱۳۷
قوی ئیل	(۱۱۰۵)	۲۹ رجب ۱۱۳۸
بیچی ئیل	(۱۱۰٦)	۱۰ شعبان ۱۱۳۹
تخاقوی ئیل	(۱۱۰۷)	۲۱ شعبان ۱۱٤۰
ایت ئیل	(۱۱۰۸)	۲ رمضان ۱۱٤۱
تنگوز ئیل	(۱۱۰۹)	۱٤ رمضان ۱۱٤۲
سیچقان ئیل	(۱۱۱۰)	۲٤ رمضان ۱۱٤۳
اودئیل	(۱۱۱۱)	٦ شوال ۱۱٤٤
بارس ئیل	(۱۱۱۲)	۱٦ شوال ۱۱٤۵
توشقان ئیل	(۱۱۱۳)	۲۷ شوال ۱۱٤٦

شروع سال ترکی		مطابق سال قمری
لوی ئیل	(۱۱۱٤)	۹ ذی قعده ۱۱٤۷
ئیلان ئیل	(۱۱۱۵)	۲۰ ذی قعده ۱۱٤۸
یونت ئیل	(۱۱۱٦)	۳۰ ذی قعده ۱۱٤۹
قوی ئیل	(۱۱۱۷)	۱۲ ذیحجه ۱۱۵۰
بیچی ئیل	(۱۱۱۸)	۲۲ ذیحجه ۱۱۵۱، ۱۱۵۲
تخاقوی ئیل	(۱۱۱۹)	٤ محرم ۱۱۵۳
ایت ئیل	(۱۱۲۰)	۱۵ محرم ۱۱۵٤
تنگوز ئیل	(۱۱۲۱)	۲٦ محرم ۱۱۵۵
سیچقان ئیل	(۱۱۲۳)	٦ صفر ۱۱۵٦
اودئیل	(۱۱۲٤)	۱۷ صفر ۱۱۵۷
بارس ئیل	(۱۱۲۵)	۲۹ صفر ۱۱۵۸
توشقان ئیل	(۱۱۲٦)	۱۰ ربیع الاول ۱۱۵۹
لوی ئیل	(۱۱۲۷)	۲۱ ربیع الاول ۱۱٦۰
ئیلان ئیل	(۱۱۲۸)	۲ ربیع الاخر ۱۱٦۱
یونت ئیل	(۱۱۲۹)	۱۳ ربیع الاخر ۱۱٦۲
قوی ئیل	(۱۱۳۰)	۲۵ ربیع الاخر ۱۱٦۳
بیچی ئیل	(۱۱۳۱)	٦ جمادی الاول ۱۱٦٤
تخاقوی ئیل	(۱۱۳۲)	۱٦ جمادی الاول ۱۱٦۵
ایت ئیل	(۱۱۳۳)	۲۷ جمادی الاول ۱۱٦۷
تنگوز ئیل	(۱۱۳٤)	۸ جمادی الاخر ۱۱٦۸
سیچقان ئیل	(۱۱۳۵)	۱۹ جمادی الاخر ۱۱٦۹
اودئیل	(۱۱۳٦)	۱ رجب ۱۱۷۰
بارس ئیل	(۱۱۳۷)	۱۲ رجب ۱۱۷۱
توشقان ئیل	(۱۱۳۸)	۲۳ رجب ۱۱۷۲
لوی ئیل	(۱۱۳۹)	۳ شعبان ۱۱۷۳
ئیلان ئیل	(۱۱٤۰)	۱۵ شعبان ۱۱۷٤
یونت ئیل	(۱۱٤۱)	۲٦ شعبان ۱۱۷۵

شروع سال ترکی		مطابق سال قمری
قوی ئیل	(۱۱٤۲)	۷ رمضان ۱۱۷٦
بیچی ئیل	(۱۱٤۳)	۱۸ رمضان ۱۱۷۷
تخاقوی ئیل	(۱۱٤٤)	۲۹ رمضان ۱۱۷۸
ایت ئیل	(۱۱٤۵)	۱۰ شوال ۱۱۷۹
تنگوز ئیل	(۱۱٤٦)	۲۱ شوال ۱۱۸۰
سیچقان ئیل	(۱۱٤۷)	۲ ذی قعده ۱۱۸۱
اودئیل	(۱۱٤۸)	۱٤ ذی قعده ۱۱۸۲
بارس ئیل	(۱۱٤۹)	۲۵ ذی قعده ۱۱۸۳
توشقان ئیل	(۱۱۵۰)	۵ ذیحجه ۱۱۸٤
لوی ئیل	(۱۱۵۱)	۱٦ ذیحجه ۱۱۸۵
ئیلان ئیل	(۱۱۵۲)	۲۸ ذیحجه ۱۱۸٦، ۱۱۸۷
یونت ئیل	(۱۱۵۳)	۸ محرم ۱۱۸۸
قوی ئیل	(۱۱۵٤)	۱۸ محرم ۱۱۸۹
بیچی ئیل	(۱۱۵۵)	۱ صفر ۱۱۹۰
تخاقوی ئیل	(۱۱۵٦)	۱۲ صفر ۱۱۹۱
ایت ئیل	(۱۱۵۷)	۲۲ صفر ۱۱۹۲
تنگوز ئیل	(۱۱۵۸)	۳ ربیع الاول ۱۱۹۳
سیچقان ئیل	(۱۱۵۹)	۱٦ ربیع الاول ۱۱۹٤
اودئیل	(۱۱٦۰)	۲٦ ربیع الاول ۱۱۹۵
بارس ئیل	(۱۱٦۱)	۷ ربیع الاخر ۱۱۹٦
توشقان ئیل	(۱۱٦۲)	۱۷ ربیع الاخر ۱۱۹۷
لوی ئیل	(۱۱٦۳)	۲۹ ربیع الاخر ۱۱۹۸
ئیلان ئیل	(۱۱٦٤)	۱۱ جمادی الاول ۱۱۹۹
یونت ئیل	(۱۱٦۵)	۲۱ جمادی الاول ۱۲۰۰
قوی ئیل	(۱۱٦٦)	۱ جمادی الاخر ۱۲۰۱
بیچی ئیل	(۱۱٦۷)	۱٤ جمادی الاخر ۱۲۰۲
تخاقوی ئیل	(۱۱٦۸)	۲٤ جمادی الاخر ۱۲۰۳

شروع سال ترکی		مطابق سال قمری
ایت ئیل	(۱۱۶۹)	٦ رجب ۱۲۰٤
تنگوز ئیل	(۱۱۷۰)	۱٦ رجب ۱۲۰۵
سیچقان ئیل	(۱۱۷۱)	۲۸ رجب ۱۲۰٦
اودئیل	(۱۱۷۲)	۹ شعبان ۱۲۰۷
بارس ئیل	(۱۱۷۳)	۱۹ شعبان ۱۲۰۸
توشقان ئیل	(۱۱۷٤)	۲۹ شعبان ۱۲۰۹
لوی ئیل	(۱۱۷۵)	۱۳ رمضان ۱۲۱۰
ئیلان ئیل	(۱۱۷٦)	۲۳ رمضان ۱۲۱۱
یونت ئیل	(۱۱۷۷)	٤ شوال ۱۲۱۲
قوی ئیل	(۱۱۷۸)	۱٤ شوال ۱۲۱۳
بیچی ئیل	(۱۱۷۹)	۲٦ شوال ۱۲۱٤
نخاقوی ئیل	(۱۱۸۰)	۷ ذی قعده ۱۲۱۵
یت ئیل	(۱۱۸۱)	۱۷ ذی قعده ۱۲۱٦
نگوز ئیل	(۱۱۸۲)	۲۷ ذی قعده ۱۲۱۷
سیچقان ئیل	(۱۱۸۳)	۹ ذیحجه ۱۲۱۸
ودئیل	(۱۱۸٤)	۲۰ ذیحجه ۱۲۱۹، ۱۲۲۰
ارس ئیل	(۱۱۸۵)	۱ محرم ۱۲۲۱
وشقان ئیل	(۱۱۸٦)	۱۲ محرم ۱۲۲۲
ی ئیل	(۱۱۸۷)	۲٤ محرم ۱۲۲۳
یلان ئیل	(۱۱۸۸)	۵ صفر ۱۲۲٤
نت ئیل	(۱۱۸۹)	۱۵ صفر ۱۲۲۵
ی ئیل	(۱۱۹۰)	۲٦ صفر ۱۲۲٦
چی ئیل	(۱۱۹۱)	۸ ربیع الاول ۱۲۲۷
خاقوی ئیل	(۱۱۹۲)	۱۹ ربیع الاول ۱۲۲۸
ت ئیل	(۱۱۹۳)	۲۹ ربیع الاول ۱۲۲۹
گوز ئیل	(۱۱۹٤)	۱۰ ربیع الاخر ۱۲۳۰

شروع سال ترکی		مطابق سال قمری
سیچقان ئیل	(۱۱۹۵)	۲۲ ربیع الاخر ۱۲۳۱
اودئیل	(۱۱۹۶)	٤ جمادی الاول ۱۲۳۲
بارس ئیل	(۱۱۹۷)	۱۳ جمادی الاول ۱۲۳۳
توشقان ئیل	(۱۱۹۸)	۲۵ جمادی الاول ۱۲۳٤
لوی ئیل	(۱۱۹۹)	۷ جمادی الاخر ۱۲۳۵
ئیلان ئیل	(۱۲۰۰)	۱۷ جمادی الاخر ۱۲۳۶
یونت ئیل	(۱۲۰۱)	۲۷ جمادی الاخر ۱۲۳۷
قوی ئیل	(۱۲۰۲)	۹ رجب ۱۲۳۸
بیچی ئیل	(۱۲۰۳)	۲۱ رجب ۱۲۳۹
تخاقوی ئیل	(۱۲۰٤)	۲ شعبان ۱۲٤۰
ایت ئیل	(۱۲۰۵)	۱۲ شعبان ۱۲٤۱
تنگوز ئیل	(۱۲۰۶)	۲۳ شعبان ۱۲٤۲
سیچقان ئیل	(۱۲۰۷)	۶ رمضان ۱۲٤۳
اودئیل	(۱۲۰۸)	۱۶ رمضان ۱۲٤٤
بارس ئیل	(۱۲۰۹)	۲۶ رمضان ۱۲٤۵
توشقان ئیل	(۱۲۱۰)	۷ شوال ۱۲٤۶
لوی ئیل	(۱۲۱۱)	۱۹ شوال ۱۲٤۷
ئیلان ئیل	(۱۲۱۲)	۱ ذی قعده ۱۲٤۸
یونت ئیل	(۱۲۱۳)	۱۰ ذی قعده ۱۳٤۹
قوی ئیل	(۱۳۱٤)	۲۲ ذی قعده ۱۲۵۰
بیچی ئیل	(۱۲۱۵)	[illegible] ذ[illegible]حجه ۱۲[illegible]
تخاقوی ئیل	(۱۲۱۶)	۱٤ ذیحجه ۱۲۵[illegible]، ۱۲۵۳
ایت ئیل	(۱۲۱۷)	۲۵ ذیحجه ۱۲۵٤
تنگوز ئیل	(۱۲۱۸)	۶ محرم ۱۲۵۵
سیچقان ئیل	(۱۲۱۹)	۱۶ محرم ۱۲۵۶
اودئیل	(۱۲۲۰)	۲۷ محرم ۱۲۵۷

شروع سال ترکی		مطابق سال قمری
بارس ئیل	(۱۲۲۱)	۹ صفر ۱۲۵۸
توشقان ئیل	(۱۲۲۲)	۲۰ صفر ۱۲۵۹
لوی ئیل	(۱۲۲۳)	۱ ربیع الاول ۱۲٦۰
ئیلان ئیل	(۱۲۲٤)	۱۱ ربیع الاول ۱۲٦۱
یونت ئیل	(۱۲۲۵)	۲۳ ربیع الاول ۱۲٦۲
قوی ئیل	(۱۲۲٦)	٦ ربیع الاخر ۱۲٦۳
بیچی ئیل	(۱۲۲۷)	۱۵ ربیع الاخر ۱۲٦٤
تخاقوی ئیل	(۱۲۲۸)	۲۵ ربیع الاخر ۱۲٦۵
ایت ئیل	(۱۲۲۹)	۸ جمادی الاول ۱۲٦٦
تنگوز ئیل	(۱۲۳۰)	۱۸ جمادی الاول ۱۲٦۷
سیچقان ئیل	(۱۲۳۱)	۲۹ جمادی الاول ۱۲٦۸
اودئیل	(۱۲۳۲)	۱۰ جمادی الثانی ۱۲٦۹
بارس ئیل	(۱۲۳۳)	۲۱ جمادی الثانی ۱۲۷۰
توشقان ئیل	(۱۲۳٤)	۲ رجب ۱۲۷۱
لوی ئیل	(۱۲۳۵)	۱٤ رجب ۱۲۷۲
ئیلان ئیل	(۱۲۳٦)	۲٤ رجب ۱۲۷۳
یونت ئیل	(۱۲۳۷)	۵ شعبان ۱۲۷٤
قوی ئیل	(۱۲۳۸)	۱۵ شعبان ۱۲۷۵
بیچی ئیل	(۱۲۳۹)	۲۷ شعبان ۱۲۷٦
تخاقوی ئیل	(۱۲٤۰)	۹ رمضان ۱۲۷۷
ایت ئیل	(۱۲٤۱)	۲۰ رمضان ۱۲۷۸
تنگوز ئیل	(۱۲٤۲)	۱ شوال ۱۲۷۹
سیچقان ئیل	(۱۲٤۳)	۱۱ شوال ۱۲۸۰
اودئیل	(۱۲٤٤)	۲۳ شوال ۱۲۸۱
بارس ئیل	(۱۲٤۵)	۳ ذی قعده ۱۲۸۲
توشقان ئیل	(۱۲٤٦)	۱٤ ذی قعده ۱۲۸۳

شروع سال ترکی		مطابق سال قمری
لوی ئیل	(۱۲۴۷)	۲۵ ذی قعده ۱۲۸٤
ئیلان ئیل	(۱۲٤۸)	۷ ذیحجه ۱۲۸۵
یونت ئیل	(۱۲٤۹)	۱۸ ذیحجه ۱۲۸٦
قوی ئیل	(۱۲۵۰)	۲۹ ذیحجه ۱۲۸۷، ۱۲۸۸
بیچی ئیل	(۱۲۵۱)	۱۰ محرم ۱۲۸۹
تخاقوی ئیل	(۱۲۵۲)	۲۱ محرم ۱۲۹۰
ایت ئیل	(۱۲۵۳)	۲ صفر ۱۲۹۱
تنگوز ئیل	(۱۲۵٤)	۱۳ صفر ۱۲۹۲
سیچقان ئیل	(۱۲۵۵)	۲۳ صفر ۱۲۹۳
اودئیل	(۱۲۵٦)	۵ ربیع الاول ۱۲۹٤
بارس ئیل	(۱۲۵۷)	۱٦ ربیع الاول ۱۲۹۵
توشقان ئیل	(۱۲۵۸)	۲۷ ربیع الاول ۱۲۹٦
لوی ئیل	(۱۲۵۹)	۸ ربیع الثانی ۱۲۹۷
ئیلان ئیل	(۱۲٦۰)	۲۰ ربیع الثانی ۱۲۹۸
یونت ئیل	(۱۲٦۱)	۱ جمادی الاول ۱۲۹۹
قوی ئیل	(۱۲٦۲)	۱۱ جمادی الاول ۱۳۰۰
بیچی ئیل	(۱۲٦۳)	۲۲ جمادی الاول ۱۳۰۱
تخاقوی ئیل	(۱۲٦٤)	٤ جمادی الاخر ۱۳۰۲
ایت ئیل	(۱۲٦۵)	۱٤ جمادی الاخر ۱۳۰۳
تنگوز ئیل	(۱۲٦٦)	۲۵ جمادی الاخر ۱۳۰٤
سیچقان ئیل	(۱۲٦۷)	٦ رجب ۱۳۰۵
اودئیل	(۱۲٦۸)	۱۸ رجب ۱۳۰٦
بارس ئیل	(۱۲٦۹)	۲۹ رجب ۱۳۰۷
توشقان ئیل	(۱۲۷۰)	۱۰ شعبان ۱۳۰۸
لوی ئیل	(۱۲۷۱)	۲۰ شعبان ۱۳۰۹
ئیلان ئیل	(۱۲۷۲)	۲ رمضان ۱۳۱۰

شروع سال ترکی		مطابق سال قمری
یونت ئیل	(۱۲۷۳)	۱۳ رمضان ۱۳۱۱
قوی ئیل	(۱۲۷٤)	۲۳ رمضان ۱۳۱۲
بیچی ئیل	(۱۲۷۵)	۵ شوال ۱۳۱۳
تخاقوی ئیل	(۱۲۷٦)	۱٦ شوال ۱۳۱٤
ایت ئیل	(۱۲۷۷)	۲۸ شوال ۱۳۱۵
تنگوز ئیل	(۱۲۷۸)	۹ ذی قعده ۱۳۱٦
سیچقان ئیل	(۱۲۷۹)	۱۹ ذی قعده ۱۳۱۷
اودئیل	(۱۲۸۰)	۲۹ ذی قعده ۱۳۱۸
بارس ئیل	(۱۲۸۱)	۱۱ ذیحجه ۱۳۱۹
توشقان ئیل	(۱۲۸۲)	۲۲ ذیحجه ۱۳۲۰، ۱۳۲۱
لوی ئیل	(۱۲۸۳)	۳ محرم ۱۳۲۲
ئیلان ئیل	(۱۲۸٤)	۱٤ محرم ۱۳۲۳
یونت ئیل	(۱۲۸۵)	۲٦ محرم ۱۳۲٤
قوی ئیل	(۱۲۸٦)	۷ صفر ۱۳۲۵
بیچی ئیل	(۱۲۸۷)	۱۸ صفر ۱۳۲٦
تخاقوی ئیل	(۱۲۸۸)	۲۸ صفر ۱۳۲۷
ایت ئیل	(۱۲۸۹)	۱۰ ربیع الاول ۱۳۲۸
تنگوز ئیل	(۱۲۹۰)	۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۹
سیچقان ئیل	(۱۲۹۱)	۱ ربیع الثانی ۱۳۳۰
اودئیل	(۱۲۹۲)	۱۲ ربیع الثانی ۱۳۳۱
بارس ئیل	(۱۲۹۳)	۲٤ ربیع الثانی ۱۳۳۲
توشقان ئیل	(۱۲۹٤)	۵ جمادی الاول ۱۳۳۳
لوی ئیل	(۱۲۹۵)	۱٦ جمادی الاول ۱۳۳٤
ئیلان ئیل	(۱۲۹٦)	۲۷ جمادی الاول ۱۳۳۵
یونت ئیل	(۱۲۹۷)	۹ جمادی الاخر ۱۳۳٦
قوی ئیل	(۱۲۹۸)	۱۹ جمادی الاخر ۱۳۳۷

شروع سال ترکی		مطابق سال قمری
بیچی ئیل	(۱۲۹۹)	۲۹ جمادی الاخر ۱۳۳۸
تخاقوی ئیل	(۱۳۰۰)	۱۱ رجب ۱۳۳۹
ایت ئیل	(۱۳۰۱)	۲۲ رجب ۱۳٤۰
تنگوز ئیل	(۱۳۰۲)	٤ شوال ۱۳٤۱
سیچقان ئیل	(۱۳۰۳)	۱۵ شعبان ۱۳٤۲
اودئیل	(۱۳۰٤)	۲۵ شعبان ۱۳٤۳

عشایر از دیدگاه منابع نظامی معاصر (۱۳۰۰-۵۰)

کاوه بیات

سرکوب ایلات و عشایر ایران و نظارت برآنها، یکی از مشغله های عمدهٔ ارتش شاهنشاهی پهلوی بوده است. جنگها و برخوردهای عشایری در ده سال اول حکومت رضاشاه به صورت مستمر ادامه داشت و سالهای بعد نیز گذشته از شورشها و جنگهای گاه و بی گاه، اصولاً ایلهای ایران تحت حکومت نظامی بودند. از این رو، انتظار می‌رود که در نشریات نظامی و از خلال بررسی خاطرات و نوشته های نظامیان مطالب مربوط به عشایر در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد.

با اینکه تماس و گفتگوی عشایر با ارتشیان غالباً از لابلای گلوله و دود تفنگ بود و کمتر مجال تفحص و تحقیق دست می‌داد، با وجود این، هنوز هم یکی از مهمترین منابع تاریخی معاصر عشایر ایران را باید در اینگونه نوشته های نظامی جستجو کرد. ارزش برخی از این منابع تا حدی شناخته شده و مورد استناد و استفادهٔ محققان است. برخی از منابع دیگر نیز از نظر دور مانده و مورد توجه قرار نگرفته اند.

در این نوشتار صرفاً به بررسی پاره‌ای از آثار و منابع منتشر شده در فاصلهٔ سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۰ اکتفا شده است. نخست نشریات ادواری نظامی، سپس کتابهای رسمی نظامی و در آخر نوشته ها و خاطرات غیر رسمی نظامیان مورد توجه قرار می‌گیرد.

نشریات ادواری

مجلهٔ **قشون** در اول اسفند ۱۳۰۰ ش توسط محمد حسین میرزافیروز (از اعضای هیئت شورای قشون در بدو تشکیل ارتش متحدالشکل و افسران نظام) پایه گذاری می‌شود و

به مدیریّت سلطان افتخار نظام انتشار می‌یابد. این یکی از منظم‌ترین نشریات دوران رضاشاه بود که در اول و پانزدهم هرماه منتشر می‌شد. از شمارهٔ چهارم به بعد، مسئولیت طبع و انتشار آن به دستور رضاخان سردار سپه به دبیراعظم (بهرامی) رئیس دفتر وزارت جنگ محول شد[1]. مجلهٔ **قشون** در اوایل کار، گزارشهای جالب و متنوعی در مورد مسائل مختلف سیاسی و رویدادهای مملکتی منتشر می‌کرد و در واقع یکی از ارکان تبلیغاتی نظامیان تازه به قدرت رسیده بود. این تنوّع مطالب و جنبه‌های گستردهٔ موضوعی مجله، تا زمانی که هنوز آزادی مطبوعات تا حدودی وجود داشت، و نیاز به پاسخگویی به حملات مخالفان پهلوی احساس می‌شد، ادامه یافت. اما با گسترش استبداد، طبعاً گفتگو در مورد مسائل سیاسی جاری کمتر شد و مطالب مجله نیز بیشتر به مسائل فنّی نظامی و مقالات کلّیِ تاریخی محدود گردید.

آنچه اینک مورد توجه ماست، **قشون** در دو سه سال اول انتشار است. درآن سالها، حوزهٔ عملیات نظامی ها بیشتر به صفحات شمالی کشور محدود بود و از این رو اکثر گزارشهای مندرج در مجله نیز به شرح عملیات درآن خطه اختصاص داشت. در ماههای اول سال ۱۳۰۲، موضوع سرکوب عشایر شاهسون، عمده‌ترین مطالب نشریه را تشکیل می‌دهد. ظاهراً درج این مقاله ها و گزارشها مرهون علاقه‌ای است که امیر لشکر عبدالله خان طهماسبی، فرماندهٔ وقت قوای شمال‌غرب کشور، به «ثبت فتوحات» خویش داشته است [در بخش دیگری به سایر آثار او اشاره خواهد شد]. در این گزارشها چگونگی «تأدیب» طوایف مختلف، خلع سلاح و دادن تأمین به آنها آمده است. سرکوب ایلات ماکو و مسئلهٔ دستگیری اقبال السلطنهٔ ماکویی که درآن زمان انعکاس وسیعی یافت[2]. جنگ با کردهای شکاک و زدوخورد با افراد سردار رشید در روانسر، از جمله دیگر مسائلی هستند که مطرح شده‌اند. این گزارشها با آنکه رنگ تملق و چاپلوسی دارند، از لحاظ اطلاعات تاریخی بسیار سودمند هستند. همان گونه که اشاره خواهد شد، بیشتر کسانی که بعدها در مورد این دوره از تاریخ ایران قلم زدند ــ اکثراً بدون ذکر مأخذ ــ براین بخش از مطالب مجلهٔ **قشون** متکی بوده‌اند.

از اوایل سال سوم انتشار **قشون** (۱۳۰۳)، بتدریج «راپرتهای تلگرافی» و در مجموع، موضوعهایی از این قبیل، قطع شد و به جای آنها مقاله هایی درباب تاریخ ایران باستان، «تغییر و تبدیل کلمات بیگانه ــ عربی، ترکی، فرنگی ــ به واژه های اصیل پارسی»،

عظمت پادشاهان قدیم و... و مقاله‌هایی از این دست، چاپ شد. گذشته از چند مقاله‌ای که در ۱۳۰۴ به مناسبت تصویب قانون نظام وظیفه به چاپ رسید، هیچ گونه مطلب اجتماعی یا سیاسی دیگر در **قشون** منتشر نشد.

با شروع انتشار مقاله‌هایی در مورد جغرافیای نظامی ایران در مجلهٔ **قشون**، مطالبی هم درباب عشایر پدیدار گشت. نایب دوم احمدخان [احتسابیان]، نقشه‌بردار دایرهٔ عملیات ارکان‌حرب کل قشون، از شمارهٔ ۷ سال سوم **قشون** (تیرماه ۱۳۰۳) سلسله مقاله‌هایی را در مورد جغرافیای ایران به رشتهٔ تحریر درمی‌آورد که بخش عشایری آن در فاصلهٔ دی ماه ۱۳۰۴ تا فروردین ۱۳۰۷ در مجله به چاپ رسیده است.

در این مقاله‌ها عشایر کرد، لُر، بختیاری، قشقایی، خمسه و کهگیلویه... مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در مورد وجه تسمیهٔ طوایف و تیره‌های گوناگون هم نظریه‌هایی ابراز شده که در اعتبار پاره‌ای از آنها تردید است. علاقهٔ خاصی نیز به تعیین منشأ نژادی و انتساب اکثر آنها به «نژاد خالص آریایی» دیده می‌شود که لابد به امر سیاست روز مربوط می‌شود. جمعیت تقریبی و مسیر کوچ ایلها و محل اقامت عشایر اسکان یافته، ذکر شده و به وضعیت اقتصادی و نحوهٔ معیشت آنها نیز اشاراتی رفته است. متأسفانه در مورد تاریخ معاصر عشایر، مطلب چندانی به چشم نمی‌خورد. احتسابیان دراین مورد چنین می‌نویسد:

> «... تشریح جزئیات جغرافیای سیاسی و نظامی را با مسلک مجلهٔ شریفهٔ قشونی منافی دانسته و قارئین محترم نظامی را به کتب مخصوص مفصّلی که در آن جغرافیای سیاسی و نظامی هرخطه بدون تعمیه و تکلّف توضیح داده شده و قریباً از طبع خارج می‌شود وعده می‌دهد.»[۳]

البته لازم به توضیح نیست که چنین کتابهایی «قریباً از طبع» خارج نشد و اظهار نظر مقامات نظامی در مورد اینگونه مسائل به دوران بعد از شهریور ۱۳۲۰ موکول شد.

با این حال، در مقاله‌های مزبور در مورد ساخت سیاسی ایلات، رؤسای آنها در آن ایام و میزان فرمانبرداری یا نافرمانی آنها از حکومت مرکزی اطلاعات جسته گریخته‌ای منعکس شده است. تیره‌ها و طوایف گوناگون از لحاظ کارایی نظامی و نوع تسلیحات و استعداد رزمی ارزیابی شده‌اند. این مقاله‌ها را نایب احمدخان، بعدها که سرگرد احمد احتسابیان شده، به صورت یک کتاب، با عنوان **جغرافیای نظامی ایران** (تهران: مطبعهٔ باقرزاده، ۱۳۱۰) منتشر ساخت. مقاله‌های احتسابیان و بویژه بخش عشایریش در مقایسه

با تحقیقات جغرافیایی مسعود کیهان ــ **جغرافیای مفصل ایران**، (تهران: مطبعهٔ مجلس، ۱۱ــ ۱۳۱۰، ۳ج، ج ۲، ص‌ص ۱۱۲ــ ۵۵)ــ که از منابع معاصر مقاله‌های او به شمار می‌رود، از شرح و تفصیل بیشتری برخوردار است.

مجلهٔ **قشون** از سال پانزدهم انتشار دیگر به صورت معمولی منتشر نشد و به جای یک نشریهٔ واحد، هریک از رسته‌های پیاده، سوار، توپخانه، مهندسی و هواپیمایی نشریهٔ ماهانه‌ای را به خود و مسائل فنّیِ خاص خود اختصاص دادند و به دیگر مقوله‌ها التفاتی نشد.

در زمان حکومت رضاشاه، معمول چنین بود که در پی هر «ختم غائله» گزارشهای نظامیی در جراید وقت منتشر می‌شد. دراین گزارشها، فتوحات دولتی و جزئیاتی مانند نحوهٔ فریفتن و قتل سمیتقو (تیرماه ۱۳۰۹)، یا پایان عملیات جنوب (مرداد ۱۳۰۸)، بدون شرح و تفصیل چندانی در قالب متحدالمآلها و اعلامیه‌های نظامی ارائه می‌شد.

پس از حوادث شهریور ۱۳۲۰ و خلع رضاشاه از سلطنت، در ترکیب قوای مسلح ایران تغییرات اساسی به‌وجود نیامد، همان گونه که در ترکیب سایر ارکان مملکتی نیز تغییر و تحول چندانی روی نداد. ولی شکسته شدن جوّ خفقان و استبداد رضاشاهی در نشریات رسمی ارتش نیز بازتاب یافت. در طول چند سالی که تا تحکیم پایه‌های خودکامگی محمدرضا شاه به طول انجامید، مقاله‌های تاریخی وجغرافیایی متعددی دراین نشریات به چاپ رسید. از جمله وجوه مشخصهٔ اینگونه مطالب، یکی هم آن بود که هنگام گفتگو از مسائل عشایری، برخلاف دوران رضاشاه، سخن صرفاً به «قدرت سرنیزه» و «تأدیب اشرار و راهزنان» محدود نمی‌شد. حتی در پاره‌ای از مقاله‌ها برستم و دژخویی نظامیان نسبت به ایلات اشاره می‌رفت[5].

پس از اشغال ایران به دست نیروهای بیگانه در شهریور ۱۳۲۰، به مدت چهارماه هیچ گونه نشریهٔ نظامی منتشر نشد. آنگاه در دی ماه همان سال **مجلهٔ ارتش** زیر نظر ادارهٔ نگارش ارتش شروع به انتشار نمود. یکی دو سال نخست، فقط به درج مسائل فنّی نظامی گذشت. پس از چندی، با سبکتر شدن بار رسوایی شهریور ۱۳۲۰، بتدریج تنوّع مطالب نشریه بیشتر شد.

سرهنگ احمد احتسابیان ــ همان نایب احمدخان مجلهٔ **قشون**ــ نخستین گام را برای نگارش تاریخ ارتش برداشت. مقاله‌های او که در طول سالهای ۲۵ــ ۱۳۲٤ با عنوان

«تاریخچهٔ نیروی تأمینیهٔ (ارتش) ایران» در **مجلهٔ ارتش** منتشر شده. در مورد تشکیلات نظامی پیش از دوران پهلوی اطلاعات جدیدی دارد؛ ولی بخش مربوط به درگیری های عشایری دوران رضاشاه آن، بیشتر همان مطالبی است که در شماره های اولیهٔ **قشون** آمده است. ماجرای امیر مؤیّد سوادکوهی و جنگهای سمیتقو و لشکرکشی به لرستان و کردستان از آن زمره اند. یک مقاله نیز به بررسی نقش ایلات در کشور و به انتقاد از شیوه های گذشتهٔ نظامیان در خلع سلاح و اسکان اجباری عشایر اختصاص دارد[۶]. مقاله های احتسابیان نیز مانند مطالب شماره های نخستین **قشون**، بعدها بکرّات و بدون ذکر مأخذ مورد استفادهٔ مورخان نظامی و غیرنظامی قرار گرفت.

از آن پس نیز تلاشهای متعددی برای نگارش تاریخ ارتش به عمل آمد که تقریباً تمامی آنها بی نتیجه و ناتمام ماند. سرهنگ عزیزالله واثقی، با استفاده از شماره های اولیهٔ **قشون**، سلسله مقالاتی را با عنوان «ایران نو، تاریخ تشکیل ارتش جدید» به رشتهٔ نگارش درآورد که سه شماره بیشتر دوام نیاورد (**مجلهٔ ارتش**، اردیبهشت ـ مرداد ۱۳۳۸). سرهنگ ناصر فربد نخست سه مقالهٔ کوتاه با عنوان «تحقیقی دربارهٔ شاهنشاهی ایران و ارتش ایران» منتشر کرد (**مجلهٔ ارتش**، اسفندماه ۱۳۴۰ ـ فروردین ماه ۱۳۴۱)، سپس مطالبی نیز با عنوان «کشورهای بزرگ و موقعیت تاریخی ایران» در همان مجله نگاشت (**مجلهٔ ارتش**، خرداد ۱۳۴۱ ـ مهر ۱۳۴۲). دراین مقاله ها مباحثی کلّی مطرح شد و نکات تاریخی جدیدی ارائه نگردید[۷]. خاطرات سرتیپ جهان بیگلری (**مجلهٔ ارتش**، دی ۱۳۴۲ ـ اسفند ۱۳۴۳) صرفاً در مورد تاریخ نهضت جنگل اطلاعاتی دارد. سرهنگ جهانگیر قائم مقامی نیز مقاله هایی با عنوان «تاریخچهٔ تحولات ارتش ایران» (**مجلهٔ ارتش**، مرداد ـ آبان ۱۳۴۳) منتشر ساخت که پس از سه شماره انتشار، متوقف شد.

دراین مقاله ها بندرت اطلاعاتی در مورد مسائل عشایری ارائه شده است و اگر هم نکته ای دراین باب ذکر می شد، چندان در خور توجه نبود. در آذرماه هرسال، گهگاه مطالبی در مورد وقایع ۱۳۲۵ آذربایجان و کردستان منتشر می شد که به نقش ایلات و عشایر مخالف یا موافق دولت هم اشاراتی دارند. ماجرای «غائلهٔ جنوب» سالهای ۴۲ ـ ۱۳۴۱ نیز بار دیگر پای عشایر فارس را به صفحات **مجلهٔ ارتش** گشود. البته شرح و تفصیلی در کار نبود و مطلب به ایجاز و اختصار و غالباً به یادبودی از نظامیان مقتول محدود می شد.

مجلهٔ ارتش نیز سرانجام به سرنوشت سلف خویش مجلهٔ **قشون** دچار شد. یعنی با

گسترش دامنهٔ خودکامگی محمدرضاشاه، کمیّت و کیفیّت مقاله های تاریخی و اجتماعی مجله نیز اُفت کرد. البته با این تفاوت که اگر مجلهٔ **قشون** بیشتر در لاک مطالب فنّیِ نظامی فرو رفت، **مجلهٔ ارتش** به سطح یکی دیگر از هفته‌نامه های مبتذل دوران تنزل نمود.

ژاندارمری سالها پیش از قشون متحدالشکل پهلوی تشکیل شد و به علت وظایف خاص و ویژه‌اش در حفظ انتظام راهها و ولایات، با ایلات و عشایر ایران تماس مستمر ودائمی داشت. ولی این سازمان تا پیش از ۱۳۲۷ نشریه‌ای خاص خود نداشت. **نامهٔ ماهانهٔ ژاندارمری** از اسفند ۱۳۲۷ منتشر شد. از شمارهٔ اول آن، سرگرد هاشم شغفی نگارش سلسله مقاله هایی را با عنوان «جغرافیای عشایری» آغاز کرد. مقالهٔ نخست به شرحی کلی و مختصر از ایل قشقایی اختصاص داشت. در مقاله های دیگر او، ایلات و طوایف آذربایجان مورد بررسی قرار گرفته است. دراین مقاله ها در مقایسه با مطالب مشابه دورهٔ قبل، توجه بیشتری به اوضاع سیاسی و اجتماعی عشایر مبذول شده است و گذشته از تقسیم بندی های طایفه ای و موقعیّت جغرافیایی تیره ها و طوایف، رؤسای وقت هر تیره و جمعیت و استعداد نظامی و تعداد احشامشان نیز ذکر شده است. متأسفانه این مقاله های سودمند نیز تنها تا شمارهٔ نهم مجله (آذر ۱۳۲۸) دوام آوردند.

اقدام بعدی و ارزنده‌ترین کوششی که **نامهٔ ماهانهٔ ژاندارمری** در راه شناسایی ایلات و عشایر ایران مبذول داشت، سلسله مقاله هایی بود که سرگرد محسن ستّارمنش در فاصلهٔ مرداد ۱۳۳۱ تا شهریور ۱۳۳۸ دراین زمینه منتشر کرد. دراین تحقیقات، ایلات کرد کرمانشاه (طوایف منطقهٔ پاوه و کلهر و سنجابی و گوران و قلخانی)، عشایر لرستان، عشایر خوزستان (بویژه عربهای ایرانی آن سامان و لرهای حوزهٔ اداری خوزستان درآن زمان) مورد بررسی قرار گرفته اند. تقسیمات ایلی و طایفه ای، مذهب و آداب و رسوم و لباس، حرفه و نوع معیشت، استعداد نظامی و محل سکونت...، از جمله نکاتی هستند که دراین مقاله ها مورد توجه قرار گرفته اند. در مورد تاریخ معاصر این ایلات (گذشته از اشاراتی مختصر به عشایر پشتکوه)، مطلب چندانی نیامده است.

سرگرد کاتوزیان که مدتی در کهگیلویه مأموریت داشته، یادداشتهایی را در مورد عشایر محل به صورت ناتمام درچند شمارهٔ مجله (فروردین ــ تیر ۱۳۳۲) منتشر کرده است. دراین مقاله ها بیشتر به جنبه های جغرافیایی این موضوع توجه شده است.

گزارشهای جغرافیایی **نامهٔ ماهانهٔ ژاندارمری** از این چند مورد تجاوز نمی‌کند، اما

اطلاعات عشایری آن در اینجا خاتمه نمی‌یابد. رشته مقاله‌هایی که گه‌گاه درباب تاریخ ژاندارمری منتشر شده، در مورد عشایر ایران نیز مطالبی دارد.

تیمسار خسروداد (معاون ژاندارمری کشور در ۱۳۲۷) به نگارش مقاله‌هایی با عنوان «تاریخچهٔ تأسیس ژاندارمری کل کشور» دست زد. این مقاله‌ها که بیش از چهار شماره (اسفند ۱۳۲۷ ــ خرداد ۱۳۲۸) ادامه نیافت، به خاطرات شخصی مؤلف از چگونگی استقرار و تأسیس ژاندارمری در منطقهٔ فارس اختصاص یافته و از لحاظ تاریخ عشایر فارس درآن زمان نکات سودمندی دربردارد.

مقاله‌های سرگرد هاشم شغفی، با عنوان «تاریخچهٔ تأسیس ژاندارمری کل کشور در ایران از سال ۱۳۲۸ الی ۱۳٦۸ هـ.ق» از دیگر کوششهایی بود که دراین زمینه انجام گرفت. دراین مقاله‌ها که انتشار آنها از شهریور ۱۳۲۸ آغاز شده و تا اواخر ۱۳۳۳ ادامه می‌یابد، تأکید اصلی بر تحولات اداری و تشکیلاتی این سازمان است و مسائل عشایری درآن بازتاب چندانی ندارد. سرگرد هاشم شغفی درفاصلهٔ سالهای ۱۳۲٤ تا ۱۳۲۸ نیز گه‌گاه مقاله‌هایی با عنوان « به یاد شهدای ژاندارمری» منتشر کرد؛ از آنجا که اکثر این افراد در برخورد با ایلات و عشایر کشته شده بودند، نکته‌های جالبی درآنها مشاهده می‌شود.

سرلشکر کوپال نیز در ایام ریاست خود بر ژاندارمری، بخشی از خاطرات خود را منتشر کرد که بیشتر به سرکوب نهضت جنگل مربوط می‌شود (آذر۱۳۲۸ــ اردیبهشت ۱۳۲۹).

سلسله مقاله‌های سرتیپ حسین یکرنگیان با عنوان «یک صفحهٔ درخشان از تاریخ افتخارات ژاندارمری» سودمندترین بخش تاریخی **نامهٔ ماهانهٔ ژاندارمری** بود. سرتیپ یکرنگیان در این مقاله‌ها ضمن بیان چگونگی تشکیل ژاندارمری در ایران و شرح تحولات آن در جنگ جهانی اول، اشارات مبسوطی نیز به همکاری ایلات ایران درمبارزه با نیروهای بیگانه درآن سالها دارد. انتشار این مقاله‌ها از خرداد ۱۳۳٦ آغاز و در دی ۱۳۳۹ (به علت فوت مؤلف) پایان می‌گیرد. یکرنگیان آثار دیگری نیز دارد که در بخش دیگر این بررسی به یکی از آنها اشاره خواهد شد.

چند سال بعد نیز سرهنگ احمد رستم‌آبادی شرح مختصر و بی محتوایی از «تاریخچهٔ ژاندارمری ایران» نگاشت که از آخرین تلاشهای تاریخنگاری این نشریه بود (مرداد ــ شهریور ۱۳٤۱).

نامهٔ ماهانهٔ ژاندارمری نیز مانند **مجلهٔ ارتش** تقریباً هرسال به مناسبت سالگرد فروپاشی بساط دموکراتهای آذربایجان و کردستان مقاله‌هایی داشت که در آنها طبعاً اشاراتی بهٔ ایلات و طوایف منطقه رفته بود. در خلال شورشهای عشایری فارس در سالهای ۴۲ـــ۱۳۴۱ نیز مطالب مختصری در این باب منتشر شد. گذشته از این مطالب، هر از گاه در ستون «اقدامات تأمینی» مجله نیز گزارشهای مختصری در مورد تعقیب یا دستگیری یاغیان محلی نقاط مختلف کشور که اکثراً از عشایر بودند، انتشار می‌یافت. این مجله نیز در سالهای آخر دههٔ ۱۳۳۰ به سرنوشت **مجلهٔ ارتش** دچار شد و مقاله‌های باب روز جایگزین هر نوع تحقیق و تتبع گردید.

بررسی‌های تاریخی از ۱۳۴۵ به عنوان نشریهٔ ارگان ستاد بزرگ ارتشتاران منتشر شد. در شمارهٔ ٤ سال اول (۱۳۴۵) این نشریه سرهنگ جهانگیر قائم‌مقامی، سردبیر آن، طی مقاله‌ای با عنوان «عشایر ایران» ضمن اشاره به سپری شدن ایام کوچ‌نشینی و تأکید بر گردآوری و تدوین تاریخ عشایر ایران، فهرست مختصر و ناقصی از مقاله‌ها و کتابهای فارسی در این زمینه ارائه داده است؛ با وجود این، گذشته از ترجمهٔ مقالهٔ ریچارد تَپِر با عنوان «شاهسون» [شماره‌های ۵ و ٦، (۱۳۴۷)] هیچ اقدام دیگری دراین زمینه صورت نگرفت[۸].

کتابهای رسمی

در دورهٔ پادشاهی رضاخان برای تدوین تاریخ نظامی معاصر کشور، اقدامی صورت نگرفت. آنچه تاریخ می‌شد هنوز از مسائل حاد روز بود و جرئت و جسارتی در نگارش این تحولات، حتی به صورت ستایش آمیز وجود نداشت.

سفرنامهٔ خوزستان کتابی است که رضاخان سردار سپه در شرح لشکرکشی خود بر ضدّ شیخ خزعل نوشته است. گفته می‌شود که نگارندهٔ اصلی این کتاب، دبیر اعظم بهرامی است. در این کتاب که چندی پس از سرکوب قیام خزعل منتشر شد، در مورد تحولات سیاسی عشایر بختیاری و عرب و لُرهای پشتکوه درآن زمان مطالبی منعکس شده است؛ ولی چون این کتاب بیشتر جنبهٔ تبلیغاتی دارد، باید این اطلاعات را با قید احتیاط مورد استفاده قرار داد[۹].

در ۱۳۵۵، کتابی با عنوان **سفرنامهٔ مازندران** رضاخان منتشر شد[۱۰] (مرکز پژوهش و

نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی). رضاخان در پیش از ماجرای تغییر سلطنت، سفری به صفحات شمالی دارد و در بخشی از این سفرنامه در مورد ترکمن‌ها مطالبی (و همچنین عکسهایی) آمده است که می‌تواند محققینی را مفید افتد.

همان گونه که در بخش نشریات ادواری ملاحظه شد، در پی تحکیم مبانی قدرت رضاشاه سعی برآن شد که مسائل اجتماعی معاصر، بویژه موضوع تقریباً ممنوع عشایر، کمتر مورد توجه قرار گیرد. با این وجود، جای آن دارد که پیش از بررسی دوران بعد از شهریور ۱۳۲۰ به چند مورد پراکنده اشاره کنیم. سرهنگ شرف‌الدین قهرمانی در ۱۳۱۰ کتابی با عنوان **ختم غائلهٔ سمیتقو** (نشریهٔ وزارت جنگ) منتشر کرد که باید در نوع خود مفید باشد[۱۱]. سرهنگ غلامحسین مقتدر در کتابی با نام **قوای روحی** [نشریهٔ وزارت جنگ، ج ۲، (تهران، ۱۳۰۸)] فصلی را به ایلات و عشایر ایران اختصاص داد. دراین بخش، ضمن معرفی و توصیف مختصر تقسیمات ایلی و پراکندگی جغرافیایی عشایر سراسر ایران، تأکید اصلی بر خصوصیات اخلاقی و رسوم آنهاست. این تأکید نیز از آنجا ناشی می‌شود که یکی از هدفهای اصلی این کتاب، راهنمایی و توصیه در زمینهٔ آموزش نظامی ایرانیان است و مؤلف چنان توضیحاتی را سودمند پنداشته است.

سرلشکر محمد نخجوان در کتاب **جنگ بین‌المللی** (تهران، ۱۳۱۷)، تحولات جنگ بین‌المللی اول را مورد بررسی قرار داده است. در گوشه و کنار این کتاب، به حوادث ایران درآن ایام اشاره شده و یک فصل نیز به بررسی کوتاهی از این وقایع اختصاص یافته است (بخش سیزدهم). چندی بعد نیز سرگرد احمد وثوق کتابی با نام **تاریخ نظامی جنگ بین‌المللی** (تهران: چاپخانهٔ شرکت مطبوعات، ۱۹ـــ۱۳۱۸) منتشر کرد که فصل بیست و یکم آن به جنگ بین‌المللی در ایران اختصاص داشت. با اینکه دامنهٔ جنگ جهانی اول تقریباً سراسر ایران را دربر گرفت و عشایر ایران از نقش‌آفرینان اصلی آن بودند، در این دو کتاب تنها به وقایع غرب ایران توجه شده است. دراین نوشته نیز به هنگام سخن گفتن از عشایر غرب کشور، به عناوینی چون «سواران محلی» یا «نیروهای غیرمنظم» اکتفا می‌شود و بندرت نام اشخاصی یا طوایف خاصی به میان می‌آید. با اینکه مطالب این دو کتاب از لحاظ تاریخ کلی آن وقایع با ارزش‌اند، ولی در زمینهٔ اطلاعات عشایری ارزش خاصی ندارند.

بررسی کتابهای نظامی دوران بعد از شهریور ۱۳۲۰ را با جغرافیای نظامی سرتیپ

حاجعلی رزم‌آرا آغاز می‌کنیم. رزم‌آرا از اواخر ۱۳۱٤ به کفالت دایرهٔ جغرافیایی ستاد ارتش منصوب شد. پاره‌ای از تحقیقات و بررسی های جغرافیایی او قبلاً به صورت محدود منتشر شده بود[۱۲]، ولی دراین جزوه‌ها حتی به وجود عشایر نیز اشاره‌ای نشده است. با انتشار مجموعهٔ **کتابهای جغرافیای نظامی ایران** این نقیصه تا حدودی برطرف گردید، در بسیاری از این کتابها فصلی به ایلات و عشایر هر منطقه اختصاص یافت و طی آن، اغلب از تقسیمات ایلی و تعداد خانوارهای هر طایفه و حوزهٔ جغرافیایی آنها، استعداد نظامی، تعداد احشام و در پاره‌ای از موارد نیز خصوصیات اخلاقی و نژادی آنها سخن به میان آمده است.

آذربایجان باختری (۱۳۲۰): گذشته از فهرست طوایف ماکو، خوی، سلماس... مطالب مختصری در مورد تاریخ معاصر منطقه نیز آمده است. شورش شیخ عُبیدالله، جنگهای کردهای شکاک و آسوری ها در خلال جنگ جهانی اول و ماجرای اسماعیل آقای شکاک معروف به سمیتقو از آن زمره‌اند.

آذربایجان خاوری (۱۳۲۰): دراین کتاب به عشایر منطقه اشاره‌ای نشده است.

گرگان و دریای خزر (۱۳۲۰): طوایف مختلف ترکمن، یموت و آتابای و کوکلان و تقسیمات داخلی آنها و تعداد خانوارهای هر تیره ذکر شده است.

خراسان (۱۳۲۰): گذشته از اشاراتی به کوچاندن شادلوها در زمان شاه‌عباس به خراسان، اطلاعات عشایری دیگری ندارد.

مکران (۱۳۲۰): که بلوچستان را نیز شامل می‌شود، گذشته از ذکر اسامی طوایف عمدهٔ بلوچ و تعداد تقریبی خانوارهای هریک، در مورد عملیات نظامی بریتانیا دراین سامان در سالهای اول قرن حاضر اطلاعات مختصری دارد.

کرمان (۱۳۲۳): بخش مربوط به عشایر کرمان با توجه به کمبود اطلاعات نسبی دراین زمینه، فصل نسبتاً جالبی است. تنوّع نژادی و قومی این عشایر (ترک، عرب و بلوچ)، فهرست تیره‌های پراکندهٔ آنها و تعداد خانوارها و حوزه جغرافیایی آنها، از جمله موارد موجود هستند.

فارس (۱۳۲۳): ایل قشقایی بخش اعظم فصل عشایری این کتاب را به خود اختصاص داده است. وجه تسمیهٔ قشقایی، آداب و رسوم آن، احشام و کشت و زرع طوایف از جمله مطالبی است که پیش از فهرست طوایف و تعداد خانوارهای آن آمده است. به ایلات خمسه و ممسنی و کهگیلویه هم اشاره‌هایی شده است.

اصفهان و بختیاری (۱۳۲۵): بخش دوم این کتاب با تحقیقی راجع به ایل بختیاری آغاز می‌شود. سوابق تاریخی، وجه تسمیهٔ آن و جاده‌های منطقه از جمله مطالبی است که همراه با تقسیمات ایلی هفت لنگ و چهارلنگ آورده شده است. استعداد رزمی و مسیر ییلاق و قشلاق و تعداد روستاهای بختیاری‌نشین نیز از قلم نیفتاده است.

خوزستان (۱۳۲۰): طوایف عرب مرزنشین و نام رؤسای آنها درآن زمان و تعداد خانوارهایشان به اختصار آورده شده است.

لرستان (۱۳۲۰): بهترین تحقیق جغرافیایی و تاریخی رزم‌آرا و آشنایی نزدیک او با منطقه که در ایام خدمتش دراین سامان حاصل شده است، بخوبی در خلال این کتاب مشهود است. گذشته از اطلاعات مبسوط در مورد تیره‌ها و طوایف لرستان و نقشهٔ جامع منطقه، فصل اول کتاب به تاریخ معاصر لرستان و سرکوب لُرها به دست نیروهای دولتی در زمان رضاشاه و نحوهٔ خلع سلاح و اسکان آنها اختصاص دارد.

پشتکوه (۱۳۲۰): این کتاب مطالبی در مورد طوایف کرد و لُر و عرب پشتکوه و تقسیم بندی ایلی آنها دارد. در پایان کتاب نیز چند صفحه به والیان پشتکوه اختصاص یافته است.

کردستان (۱۳۲۰): دراین کتاب نیز در مورد طوایف منطقه براساس پراکندگی جغرافیایی آنها مطالب مختصری ذکر شده است. در اواخر کتاب چند صفحه به عملیات نظامی دوران پهلوی در کردستان اختصاص یافته است که با توجه به ابعاد واقعی ماجرا بسیار مختصر است.

کرمانشاه (۱۳۲۰): بخش عشایری این کتاب بسیار مختصر است.

رابطهٔ رزم‌آرا با عشایر هیچ‌گاه به رابطهٔ یک محقق با یکی از مضامین موضوع مورد مطالعه‌اش، یا حتی به رابطهٔ یکی از عناصر سرکوب ارتش با عشایر سرکوب شده محدود نبود. وی در طول خدمت نظامی خود در لرستان و کردستان، گذشته از اجرای دستورهای مرکز، رابطهٔ خاصی با عشایر منطقه برقرار کرد و گویا در ۱۳۱۳ به علت امتناع از اجرای حکم اعدام یکی از سران شورشی لُر در آستانهٔ محاکمهٔ نظامی قرار گرفت و در واقع پست کفالت دایرهٔ جغرافیایی ارتش برای او نوعی تبعید به‌شمار آمد[۱۳]. رزم‌آرا پس از حوادث شهریور ۱۳۲۰ فعالیّت سیاسی گسترده‌ای را آغاز کرد و از ابتدای کار بر روابط و آشنایی های عشایری خود تأکید خاصی داشت. وی قصد داشت با تحبیب و تسلیح پاره‌ای

از عشایر ایران، پای آنها را به برنامه های جاه‌طلبانهٔ خود باز کند. در مقایسهٔ آثار رزم‌آرا با اکثر نوشته های نظامی معاصر، می‌توان به «تفاوت لحن» او پی برد. این ویژگی گذشته از آنکه یکی از مظاهر آزادیی های نسبی بعد از شهریور ۱۳۲۰ بود، از توجه و التفات خاص رزم‌آرا به این مسئله نیز حکایت داشت. در صحبت از سنجابی ها به نقش آنها در مبارزه با روسها، ترکها و انگلیسی ها در جنگ جهانی اول نیز اشاره می‌شود. در مبحث پشتکوه، نقش تاریخی والی های آن سامان در جلوگیری از ورود موج مستمر حرکت طوایف عرب به قلمرو ایران ناگفته نمی‌ماند. در گفتگو از لُرها ظلم بی حد و تعدیّات فراوان دولتی ها (که خود نیز درآن نقش داشت) پرده‌پوشی نمی‌شود.

اکنون به کتابهای تاریخ نظامی این دوره می‌پردازیم. دراین سالها ارتش به یادبود افسران و درجه‌دارانی که از بدو تأسیس ارتش جدید ایران در طول جنگها و درگیری های داخلی و خارجی کشته شدند، کتابهایی با عنوان **تاریخ جاوید** منتشر کرد. چون اکثر قریب به اتفاق این افراد در جنگ و جدل با عشایر کشور کشته شدند، با وجود ایجاز و اختصار مطلب، بازهم می‌توان به گستردگی این درگیری ها، تاریخ دقیق وقوع آنها وحتی در پاره‌ای موارد به درگیری های نسبتاً ناشناخته ای که در دیگر منابع یادی از آنها نشده است، پی برد.

جلد اول **تاریخ جاوید** (تهران: دایرهٔ تعاون و انتشارات ستاد ارتش، ۱۳۲۵) بیشتر به نظامیانی اختصاص دارد که در مقابله با تعرض نیروهای شوروی و بریتانیا در شهریور ۱۳۲۰ کشته شدند. سایر مطالب کتاب به نظامیان مقتول در برخوردهای نظامی با عشایر بارزانی، فارس، بختیاری، بلوچ وخراسانی و دموکراتهای آذربایجان و کردستان درآن سالها اختصاص دارد. جلد دوم **تاریخ جاوید** [تهران: بی نا، بی تا (ظاهراً بین ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷ منتشر شده است)] به استثنای چند مورد نادر، تماماً به افسران و درجه داران مقتول در جنگهای عشایری دوران رضاخان اختصاص دارد؛ جنگهایی چون جنگهای سمیتقو، کردستان، لرستان، ترکمن صحرا، شاهسونها، عشایر فارس و بلوچستان. به نظامی های کشته شده در شورشهای نظامی سلماس و مراوه‌تپه (۱۳۰۵)ــ والبته به استثنای نظامیان شورشی که تیرباران شدندــ، وآنهایی که در سرکوب نهضت جنگل کشته شدند نیز اشاراتی شده است. در جلد سوم **تاریخ جاوید** (تهران، ۱۳۲۷) نیز شرح حال مختصری از دیگر نظامی های کشته شده در جنگ با سمیتقو وعشایرّ مناطق فارس، کردستان، ترکمن صحرا و مقتولین ماجرای ماژور ابوالقاسم خان لاهوتی و نهضت جنگل وشورش مراوه‌تپه ارائه شده است[۱۴].

دراین دوره، اکثر تلاشهایی که برای تدوین تاریخ تحولات نظامی ایران به عمل می‌آید، یا از مراحل پایانی دورهٔ قاجار فراتر نمی‌آیند[۱۵]، و یا مانند **تاریخ ارتش نوین ایران**[۱۶] بیشتر به سیر تحولات اداری و کیفیت رشد سازمانی ارتش و نوع تسلیحات وموارد مشابه می‌پردازند. در مقدمهٔ این کتاب (ص ۷) شرح عملیات و جنگهای این دوره به مجلدهای دیگری حواله شده است که هیچ گاه منتشر نشدند.

ارتشبد بهرام آریانا در فاصلهٔ اسفند ۱۳۴۱ تا تیر ۱۳۴۲، فرماندهی عملیات سرکوب برخی از عشایر شورشی فارس را برعهده داشت. وی با استناد به مدارک رسمی و آرشیوهای نیروهای جنوب و با استفاده از خاطرات شخصی خود، شرح این عملیات را در دو جلد با نام **تاریخچهٔ عملیات نظامی جنوب** (چاپخانه ارتش، ۱۳۴۲) و **نتایج عملیات جنوب** (ادارهٔ خدمات پرسنلی ــ چاپخانهٔ ارتش) منتشر کرد. این کتاب از معدود آثاری بود که یک فرماندهٔ نظامی دورهٔ پهلوی در تشریح یکی از عملیات نظامی داخلی کشور منتشر می‌کرد؛ تا این زمان و بعد از آن، در تمام آثار رسمی نظامی که تحولات معاصر کشور را دربر می‌گرفت، تأکید اصلی بر بی اهمیت و جزئی جلوه دادن ابعاد شورشها و حرکتهای عشایری بود. ولی نوشته های این افسر غیر متعارف ارتش، درست به جهت عکس سنت مرسوم تاریخنگاری نظامی تمایل داشت. آریانا که به ستایش از خود و خود بزرگ بینی مشهور بود[۱۷]، در مهم جلوه دادن «عملیاتش» به این شورش نسبتاً محدود و غیرمنسجم، ابعاد گستردهٔ حیرت انگیز و اغراق آمیزی می‌بخشد. در مورد عملیات عشایر بُویراحمد و کوهمرّهٔ سُرخی و پاره‌ای از طوایف عملهٔ قشقایی مطالبی آمده است که پس از مطابقت با اسناد و اطلاعات دیگر می‌تواند قابل استفاده باشد.

نیروهای نظامی و انتظامی کشور در ۱۳۵۵، به مناسبت پنجاهمین سال سلطنت پهلوی، هریک تاریخی از نحوهٔ تأسیس و چگونگی تحولات خود را منتشر کردند. **تاریخ پنجاه‌سالهٔ نیروی زمینی شاهنشاهی ایران** (آبان ۱۳۵۵) نوشتهٔ سپهبد کاظمی، سرهنگ البرز و سرهنگ وزیری، گذشته از ذکر شمه ای درباب تحولات اداری و تشکیلاتی ارتش دراین پنجاه سال، که نسبت به آثار مشابه قبلی مطلب تازه‌ای نداشت، بخشی را نیز به درگیری های عشایری دوران رضاشاه اختصاص داده است. دراین بخش، جنگهای نظامیان باسمیتقــو و شیخ خزعل و لُرها... به اختصار بررسی شده است. در مورد شورش عشایری فارس در سالهای ۹ــ۱۳۰۷ نیز مطالب نسبتاً جالبی آمده بود. (ص ص ۱۵ــ۱۰۱)

تاریخ ژاندارمری ایران، از قدیمی‌ترین ایام تا عصر حاضر (انتشارات ادارهٔ روابط عمومی ژاندارمری، ۱۳۵۵) را سرهنگ جهانگیر قائم‌مقامی با دقت فوق‌العاده واستفاده از اسناد و مدارک منتشر نشده و آثار منتشر شده تألیف کرده است، ولی متأسفانه مفاد کتاب به همان تحولات اداری و تشکیلاتی محدود است و به موضوع مورد بحث ما اشارهٔ قابل اعتنایی ندارد.

تاریخ نیروی هوایی شاهنشاهی (ستاد فرماندهی نیروی هوایی) نوشتهٔ سرهنگ مرتضی طلوعی از دیگر کتبی بود که به این مناسبت منتشر شد. با آنکه نیروی هوایی در مقایسه با نیروهای زمینی و ژاندارمری تماس و ارتباط کمتری با عشایر داشت، ولی مطالب تاریخی آن دراین زمینه جالب است. از جنگهای اولیهٔ لرستان و خوزستان، هواپیماها و خلبانهای خارجی در سرکوب عشایر به خدمت گرفته می‌شوند و از ۱۳۰۵ خلبانها و هواپیماهای ایرانی نیز وارد کار می‌شوند ــ در سالهای بعد، آذربایجان و کردستان و لرستان و بلوچستان و فارس صحنهٔ عملیات آنهاست. در این باب و در مورد پاره‌ای از وقایع سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ نیز درلابلای این کتاب مطالبی منعکس شده است.

خاطرات و نوشته‌های غیر رسمی نظامیان

این بخش را با آثار امان‌الله میرزا جهانبانی آغاز می‌کنیم. جهانبانی در ۱۳۰۷ فرماندهی نیروهای اعزامی به بلوچستان را برعهده داشت. **عملیات قشون در بلوچستان از تاریخ مرداد ماه تا بهمن ماه ۱۳۰۷** شرحی است که جهانبانی در مورد این عملیات نوشته است. سید حسن تقی‌زاده که در آن زمان استاندار خراسان بود، در مقدمه‌ای بر این کتاب، شرح مختصری از تاریخ بلوچستان از ادوار باستانی تا سالهای اخیر نوشت. دو فصل اول کتاب که شامل مقدمهٔ تقی‌زاده و اطلاعات جغرافیایی و عشایری بلوچستان می‌شد، طی دو ضمیمه بر شماره‌های ۱۳ و ۱٤ مجلهٔ **قشون** (مهر و آبان ۱۳۰۸) منتشر شد. ولی هنگامی که نوبت به شرح عملیات نظامی ۱۳۰۷ رسید، انتشار آن متوقف گردید. متن کامل این کتاب در مرداد ۱۳۳۶ در چاپخانهٔ مجلس منتشرشد[۱۸]. **عملیات قشون دربلوچستان** مهمترین منبع موجود دربارهٔ برخوردهای عشایری آن سامان در آن ایام است. در مورد تاریخچه و محل سکنای طوایف گوناگون بلوچ، تعداد خانوارها و رؤسای طوایف، زبان و مذهب و نحوهٔ معیشت آنها نیز اطلاعاتی مطرح شده است.

حدود سی سال بعد از این لشکرکشی، جهانبانی بازهم به بلوچستان رفت؛ این بار وی ریاست کمیسیون مرزی ایران را عهده‌دار بود. سرتیپ احمد احتسابیان نیز از جمله همراهان او بود. **سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن** (تهران ۱۳۳۸) از نتایج این سفر بود. جهانبانی دراین کتاب، گذشته از شرح مأموریت تعیین و تثبیت مرزهای ایران و پاکستان و جغرافیای مفصّل بلوچستان، اطلاعاتی نیز در مورد ایلات و عشایر منطقه ارائه می‌دهد که در مقایسه با کتاب قبلی او اطلاعات اضافه‌ای در بر ندارد.

بخش اعظم **خاطراتی از دوران درخشان رضاشاه کبیر** به خاطرات جهانبانی از جنگهای نظامیان با سمیتقو در سالهای ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۱، بویژه نبردهای شکریازی و ساری‌داش در مراحل آخر آن است. این بخش بدون تردید ذی‌قیمت‌ترین اثری است که دراین زمینه منتشر شده است. بخشی از خاطرات جهانبانی نیز به صورت مقاله‌های پراکنده در پاره‌ای از نشریات کشور منتشر شده‌اند؛ مقاله‌هایی چون «خاطراتی از فرماندهی لشکر شرق» [**سالنامهٔ دنیا** (۱۳۳٦)] که درآن به کردهای خراسان و ماجرای سردار معزز بجنوردی اشاراتی شده است.

سرلشکر حسن ارفع از دیگر نظامیانی بود که در زمینهٔ تاریخ عشایر ایران آثاری به یادگار گذاشته است. ارفع‌در خاطراتش باعنوان *Under Five Shahs* (**درخدمت پنج پادشاه**) که در ۱۹٦٤ به زبان انگلیسی منتشر شد در مورد تاریخچهٔ تأسیس و تحولات ارتش و بویژه جنگهای اولیهٔ آن با سمیتقو، عملیات ترکمن صحرا و پاره‌ای موارد دیگر که شخصاً در تمام آنها حضور داشته است، مطالبی نوشته است. یکی از ویژگی های این کتاب آن است که در مقایسه با آثار فارسی مشابه، طبعاً اصرار چندانی در بزرگداشت و ستایش از عملیات ارتش مشاهده نمی‌شود و مسائل، ابعاد واقعی‌تری دارند، دیگر کتاب ارفع، *The Kurds an Historical and Political Study* (**کردها: یک بررسی تاریخی و سیاسی**)[۱۹]، یکی از بهترین آثار موجود در مورد کردستان و حرکتهای سیاسی آن در قرن حاضر است. در این کتاب تحولات سیاسی کردهای ترکیه، ایران و عراق مورد بررسی قرار گرفته است. در بخش مربوط به کردهای ایران، خاطرات و تجربه‌های شخصی ارفع درمورد وقایع سیاسی آن سامان بروشنی مشهود است.

اصولاً اینگونه نوشته‌ها می‌توانند در رفع ابهام‌های فراوانی که در این زمینه از تاریخ معاصر سایه افکنده است، مفید واقع شوند. بخش اندکی از خاطرات سپهبد امیراحمدی که

نقش مهم و تأسف باری در لرستان برعهده داشت، در یک شماره از مجلهٔ **خاطرات وحید** (آبان ۱۳۵۰) منتشر شد، ولی انتشار خاطرات او که می‌توانست روشنگر برخی از مسائل باشد، ادامه نیافت.

خاطرات یک سرباز [تهران: بررسی های تاریخی (ارتش)، ۱۳۵۰] خاطرات سرتیپ حیدرقلی بیگلری است. جنگهای نظامیان باسمیتقو (۱۳۰۵)، لشکرکشی برای سرکوب کردها و شورشهای عشایری خراسان بعد از شهریور ۱۳۲۰، از جمله مواردی است که در این خاطرات منعکس شده است. این کتاب در مقایسه با سایر خاطرات مشابه که به تعریف و تمجید از پهلوی محدود بودند، لااقل در کنار این ستایشها، مطالب تاریخی ارزشمندی نیز دارد.

سرلشکر منوچهر ضرابی با استفاده از تجارب ایام خدمت در مورد طوایف کهگیلویه [**فرهنگ ایران زمین**، ج ۹، (۱۳٤۰)] طوایف میان‌آب [**فرهنگ ایران زمین**، ج ۱۰، (۱۳٤۱)] و کعب شادگان [**فرهنگ ایران زمین**، ج ۱۱، (۱۳٤۲)] مطالبی منتشر کرد که بویژه مقالهٔ نخست از لحاظ تاریخ معاصر آنها، نکات جالبی دربردارد.

سرهنگ حسین بایبوردی درمقاله هایی با عنوان «نقاط تاریخی آذربایجان» [**مجلهٔ ارتش**، (آذر و دی ۱۳۳۹ و خرداد و تیر ۱۳٤۰)] درمورد تاریخ و جغرافیای شمال غرب آذربایجان، مطالبی منتشر کرد. انتشار این مقاله ها در **مجلهٔ ارتش** ادامه نیافت، ولی سرهنگ بایبوردی متن کامل این مقاله ها را در کتاب **تاریخ ارسباران** (تهران: ابن سینا، ۱۳٤۱) منتشر کرد. در این کتاب در مورد طوایف ماکو و جلالی و... و اصولاً حرکتهای عشایری منطقه در طول تاریخ، مطالبی نوشته شده است[۲۰].

تاریخ ژاندارمری به دو علت با تاریخ عشایر ایران پیوند خورده است. یکی به علت نقش ژاندارمری به منزلهٔ عامل استقرار نظم و برخوردهایش با عشایر، و دیگری به علت نقشی که در نبردهای جنگ جهانی اول داشت و همکاری اش با نیروهای عشایری کشور. این بخش را با بررسی سه اثر از افسران ژاندارمری خاتمه می‌دهیم.

سرهنگ پرویز افسر در **تاریخ ژاندارمری ایران** (چاپخانهٔ قم، ۱۳۳۲) در مورد هر دو جنبهٔ فعالیتهای عشایری ژاندارمری، یعنی استقرار و تعارض آن با عشایر فارس، اصفهان، اطراف تهران و خراسان و آذربایجان بعد از جنگ جهانی اول و همچنین جنگهای مشترک عشایر و ژاندارمری با نیروهای بیگانه در جنگ جهانی اول، اطلاعات ذی‌قیمتی دارد.

رضاقلی قائم‌مقامی از افسران دوران اولیهٔ ژاندارمری بود. وی خاطرات خود از جنگ جهانی و فعالیتهای ژاندارمری در این ایام را در کتاب **وقایع غرب ایران** (اراک، ۱۳۳۲) به رشتهٔ تحریر درآورده است. نقش ایلات و عشایر منطقه در آن روزگار، از جمله نکات سودمند کتاب است.

در بخش مربوط به نشریات ادواری با پاره‌ای از آثار سرتیپ میرحسین یکرنگیان آشنا شدیم. **گلگون کفنان، گوشه‌ای از تاریخ نظامی ایران** (تهران: چاپخانهٔ علمی، ۱۳۳٦) از دیگر آثار پرارزش اوست. قسمت نهم این کتاب به ایلات و عشایر ایران اختصاص دارد. ولی این بخش که برداشت آزادی از اطلاعات عشایری مجموعهٔ **جغرافیای نظامی** رزم‌آرا است، مطلب تازه‌ای دربر ندارد. اطلاعات نسبتاً ارزشمند عشایری آن، در قسمت دهم کتاب (ص ٤۱۳ ــ ۳۳٦) آمده است که به برخوردهای نظامی حکومت رضاشاه با عشایر ایران اختصاص دارد.

از خلال این بررسی کوتاه و مختصر، آشکار است که با توجه به نقش مهم و مؤثری که نیروهای نظامی کشور در تاریخ معاصر عشایر ایران ایفا کردند، منابع منتشر شدهٔ نظامی گره‌گشای غوامض و ابهامات موجود در این زمینه نیستند. اینک که تعدادی از مراکز علمی و پژوهشی کشور، گنجینهٔ ارزشمندی از اسناد و مدارک را بر پژوهشگران گشوده‌اند، جای آن دارد که برای استفاده از بایگانی های راکد نظامی هم اقدامی به عمل آید. تحقیق جامع و اساسی در تاریخ دوران پهلوی، بویژه مراحل اولیه و بخشهای عشایری آن، بدون دسترسی به اسناد و مدارک منتشر نشدهٔ نظامی میسر نیست.

یادداشتها

۱. **مجلهٔ ارتش**، (اسفند ۱۳۳۹)، ص ۲۷.

۲. ر. ک: حسین مکی، **تاریخ بیست سالهٔ ایران**. (تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹)، ص ٤۱٦.

۳. **قشون**، س ۵، ش ۱۱، (شهریور ۱۳۰۵)، ص ۳۹۰.

٤. این کتاب با عنوان **جغرافیای ایران مخصوص مدارس نظام** (تهران: بی نا، بی تا) نیز منتشر شده است.

۵. **مجلهٔ ارتش**، شماره‌های ۱ و ۲ و ۳، (فروردین ــ خرداد ۱۳۲۵).

٦. **همان**.

۷. چندی بعد، این مقاله ها با عنوان **سرنوشت استعمار در ایران** (تهران: ابن سینا، ۱۳٤٤) و به صورت مفصلتر با عنوان **عصر استعمارزدایی** (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵٦) منتشر شد.

۸. در سالهای بعد از ۱۳۵۰ نیز یکی دو مقالهٔ عشایری بیشتر منتشر نشد.

۹. این سفرنامه در سال ۱۳۵۵ از سوی مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی تجدید چاپ شد.

۱۰. در مقدمهٔ آن آمده است که مفاد کتاب بر اساس یادداشتهایی تنظیم شده است که از سوی رضاخان «تقریر» و به وسیلهٔ فرج اله بهرامی «ضبط» شده است. این کتاب نیز همانند **سفرنامهٔ خوزستان** اثر بهرامی است.

۱۱. نگارنده این کتاب را ملاحظه نکرده است.

۱۲. ابراهیم صفایی، **نخست‌وزیران ایران**، (تهران: پخش از کتابفروشی نسخی، ۱۳۵۱)، ج ۱، ص ۲۲۴.

۱۳. **همان.**

۱۴. به گفتهٔ خانبابا مشار در **فهرست کتابهای چاپی فارسی**، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲)، ج ۱، ص‌ص ۸۱ــ۶۸۰، **لشکرنهم** اصفهان نیز نام نظامی های کشته شده‌اش را در فاصله سالهای ۱۳۰٤ تا ۱۳۲۷ و لشکر دوم فارس نیز اسامی کشته شدگان نظامیش را در کتابهایی با عنوان **تاریخ جاوید** (اصفهان، ۱۳۲۷ و شیراز، ۱۳۲۸) منتشر کرده اند که به نظر نگارنده نرسیده است.

۱۵. مانند: جمیل قوزانلو، **تاریخ نظامی ایران**، (تهران: ۱۳۱۵)، ۲ ج؛ غلامحسین مقتدر، **تاریخ نظامی ایران**، (تهران، ۱۳۲۰)؛ و جهانگیر قائم‌مقامی، **تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران**، (تهران: کتابفروشی علمی، ۱۳۲٦).

۱٦. نوشتهٔ هیئتی مرکب از سرتیپ علیقلی بیگلر پور، سعید نفیسی، سرهنگ جهانگیر قائم‌مقامی، (نشریهٔ شماره ۲ ستاد بزرگ ارتشتاران، بی تا).

۱۷. احتمالاً این عامل در مغضوب واقع شدن بعدی او بی‌تأثیر نبوده است.

۱۸. **جهانبانی** در مقدمهٔ کتابش می‌نویسد که چاپ آن در زمان (۱۳۰۸) پایان گرفت، ولی به علت سفرش به فرانسه هیچ‌گاه منتشر نشد (ص ۳). با وجود این، بعید نیست که علت واقعی عدم انتشار کتاب در بی‌میلی حکومت وقت به انتشار چنین مطالبی بوده باشد.

۱۹. ترجمهٔ ناقص و مغلوطی از این اثر در سالهای بعد از انقلاب به زبان فارسی شده است: **کردها و کردها، یک بررسی تاریخی و سیاسی**، (مهاباد: انتشارات سیدیان)، (تاریخ دقیق انتشار و نام مترجم ذکر نشده است).

۲۰. در مورد آذربایجان، نظامیان دیگری نیز آثاری منتشر کرده‌اند، ولی چون جنبهٔ نظامی خاصی نداشته و در واقع اقتباسی از منابع (غیرنظامی) موجود بیش نیست، در زمرهٔ کتب نظامی منظور نشده‌اند. مثلاً ر.ک: سروان احمد کاویان‌پور، **تاریخ رضائیه**، (تهران: آسیا، ۱۳٤٤) و **تاریخ عمومی آذربایجان**، (تهران: آسیا، ۱۳٤٦).

فصل دوم

خاطرات

کمیتهٔ مجازات و حسین لَلِه[1] *

بخش خاطرات

قبل از انقلاب مشروطه، بمب اندازی و موزربندی در ایران معمول نبود و ایرانی ها به‌طور کلّی از موضوع ترور و تروریسم آگاهی نداشتند. انداختن بمب و تروریسم را قوچی های قفقازی در صدر مشروطیّت از بادکوبه و قفقاز به ایران ارمغان آوردند.

قتل ناصرالدّین شاه در زاویهٔ مقدّس حضرت عبدالعظیم(ع) به دست میرزا رضای کرمانی، جنبهٔ تروریسم نداشت و عامل آن قتل، یک تروریست حرفه ای نبود[2].

اوّلین شخصی که ساختن بمب و بمب اندازی را در ایران مرسوم کرد، یکی از اهالی بادکوبه به نام حیدر عمواوغلی که در ایّام سلطنت مظفّرالدّین شاه، از روسیه به ایران آمد[3].

در صدر مشروطیّت، قریب هفتصد و یا هشتصد تن از قوچی های قفقاز به ایران آمدند و چند تن بر آن گروه از قفقازیان و گرجیان و ارمنیان، ریاست فائقه داشتند: یکی آقا میر قفقازی، که بعدها با یکی از خانواده‌های اشرافی ایران وصلت کرد و دختر حاجی ناصرالسّلطنهٔ دیبا را به زنی اختیار نمود درهمین خیابان از چهارراه یوسف‌آباد تا خیابان ولی‌عصر، که قبل از انقلاب اسلامی، خیابان شاه نام داشت و پیش از آن خیابان امیر منظم خوانده می‌شد ــ وامیر منظم لقبی است که در دوران کوتاه سلطنت احمدشاه به آقا میر

---

* بخشی از رسالت مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی، شناسایی، تهیه و تدوین اسناد و مدارک تاریخ شفاهی معاصر ایران است. در این خصوص، علاوه بر اسناد ومدارک و خاطرات موجود در آرشیو مؤسسه، از کلیهٔ افرادی که در زمینه‌های مختلف تاریخ معاصر ایران به‌طور مستند خاطراتی دارند استمداد می‌جوید.

مقالهٔ «کمیتهٔ مجازات و حسین لله»، بخشی از خاطرات محمدرضا آشتیانی زاده است که در بخش خاطرات از نوار استخراج گردیده و تصحیح و تنقیح شده و به همراه مآخذ و کتابشناسی موضوعی تقدیم می‌گردد.

قفقازی داده شد ــ؛ و دیگری مشهدی علی بادکوبه‌ای، که او در خیابان میدان مشق آن زمان، و خیابان سپه بعد، صاحب یک گاری‌خانه بود؛ و همچنین قره گُز، که او نیز به شغل گاری‌چی گری مشغول بود و دلاّل فروش اسبهای مالاکان و چرکسی بود؛ و یکی دیگر پیرم (یفرم) خان، از اعضای مؤثر حزب داشناکسیون و از ارمنیان متنفّذ قفقاز، که همراه همان هفتصد هشتصد تن قفقازی به ایران آمد و در صدر مشروطیّت به ریاست نظمیّه منصوب شد. همو بود که شیخ فضل الله نوری را در میدان توپخانه بردار آویخت[۴].

موزربندی و موزرکشی را همین هفتصد هشتصد تن قفقازی و ارمنی به ایرانی ها آموختند و تروریسم از آن به بعد در ایران باب شد. خود این گروه از قفقازی ها و ارمنیان، کسوت مجاهدین مشروطه طلب برتن کردند و مشغول خدمت به آزادی و مشروطه خواهی شدند.

اوّلین قربانی تروریسم، امین السّلطان اتابک اعظم بود. مردی به نام عبّاس آقا، برابر در مجلس شورای ملّی، اتابک را ترور کرد و او را به ضرب چند گلوله از پای درآورد و فرار کرد، ولی بعد از طی چند صد قدم در همان حین که می‌خواستند دستگیرش کنند، گلوله‌ای در مغز خود جای داد و به زندگی خویش پایان بخشید[۵].

بعد از قتل اتابک، سیّد عبدالله بهبهانی، از صدور برجسته و متنفّذ مشروطیّت را در بالاخانهٔ منزل خودش به ضرب چند گلوله کشتند[۶]. بعد از مدتی، تنی چند از تروریستها، صنیع الدوله، رئیس مجلس در دورهٔ اول تقنینیه و داماد مظفرالدین شاه، را هنگام عبور از خیابان در درشکهٔ خودش به ضرب گلوله از پای درآوردند[۷]. و طولی نکشید که علاءالدوله، پسرعموی عضدالملک نایب السلطنه امیر سلیمانی و برادر احتشام السلطنه، یکی از رؤسای دورهٔ اول تقنینیه را در برابر منزلش به قتل رساندند[۸]. و گفته شد که سید عبدالله بهبهانی و علاءالدوله را به دستور و القای تقی زاده به قتل رساندند ــ «تقی زاده گفت و شقی زاده کُشت»، مربوط به همین دو فقره قتل است[۹].

مقصود از ذکر این مقدمه، موضوع مطالبی است که من در سنین نُه سالگی از دو لب حسین لَله یکی از اعضای مؤثر «کمیتهٔ مجازات» و آدمکشان بی رحم و قهار آن، شنیده‌ام. حسین لله، در آغاز کار، شاگرد آبدار آقا بالاخان سردار، ملقب به سردار افخم بود و به ترقیاتی نایل شد و پس از فوت للهٔ عظام الملک، این شغل را به او سپردند و از همان جا معروف به حسین لله شد.

شاهزاده کامران میرزا نایب السّلطنه فرزند سوگلی ناصرالدّین شاه، هم وزیر جنگ بود و هم رئیس قورخانه و هم حاکم تهران و هم فرمانده کلّ افواج ساخلو در تهران و سردار افخم معاون او ــ که در قیام تنباکو فرمان شلیک به سوی مردم را صادر کرد، و از آن به بعد او را «قصّاب قیام تنباکو» نام نهادند[۱۰].

سردار افخم، در دوران سلطنت مظفرالدّین شاه، به ریاست نظمیّه منصوب شد[۱۱]. و بعد از فوت مظفرالدّین شاه و جلوس فرزندش محمّد علی میرزا، والی گیلان شد[۱۲].

بعد از قیام تنباکو و شکست قطعی ناصرالدّین شاه، سردار افخم مورد غضب مرحوم میرزای آشتیانی، جدّ ما، واقع شد و او کوشید تا روابط خود را با مرحوم میرزا بهبود بخشد و نسبت به او تقرّب جوید و مورد عفو او قرار گیرد. لذا سردار افخم وسایلی برانگیخت و خواهر زن خود را به عقد میرزا هاشم آشتیانی، پسر مرحوم میرزای آشتیانی، درآورد و بدین وسیله با خانوادهٔ ما منسوب شد و به مرحوم میرزای آشتیانی تقرّب جست. اینها جمله مقدّمه‌ای است برای شرح داستان کمیتهٔ مجازات و علّت تشکیل کمیتهٔ نامبرده و آدم کشی های آن کمیته و نام اعضای کمیتهٔ یاد شده.

سردار افخم، نُه یا ده ماه قبل از ظفر یافتن مشروطه‌طلبان و شکست مستبدّین، مقدار معتنابهی جواهر قیمتی و گوهرهای گرانبها آماده ساخته بود و در جعبهٔ آهنین بزرگی به همسرش، خانم مفتخرالسّلطنه، سپرده بود و بر آن سر بود که از رشت به انزلی رود واز راه روسیّه به اتریش پناهنده شود و در وین پایتخت اتریش اقامت گزینند.

چند روز قبل از اجرای این تصمیم، سردار افخم را در باغ مدیرالملک، خارج از شهر رشت، دعوت کردند و بعد از صرف ناهار، او باتنی چند از بزرگان و رجال گیلان مشغول به بازی آس شد و بدون خبر و اطلاع خود سردار افخم، یکی از نوکران او به چهل تن قزاق اسکورت سردار افخم پیغام داد: «حضرت اشرف فرموده اند که تا ساعت یک ساعت و نیم از شب گذشته، من در اینجا خواهم بود. شما به ادارهٔ ایالتی بازگردید و ساعت دو از شب گذشته به اینجا مراجعت نمایید. بعدها شنیدیم که دهندهٔ این پیام به آن چهل تن سوار قزاق اسکورت سردار افخم، شاگرد آبدار او حسین لله بوده است. به محض عزیمت آن چهل تن قزاق اسکورت، سردار محیی و گروهی از مجاهدین مشروطه طلب، قدم در باغ مدیرالملک نهادند و به ضرب هیجده گلوله، سردار افخم را از پای درآوردند[۱۳].

مجاهدین، خالهٔ من مفتخرالسّلطنه و دو دختر او و پسر سوگلی او عظام الملک و همهٔ

کلفتان و کنیزان و گیس سفیدان او را به اسارت گرفتند. مفتخرالسّلطنه با تمهیداتی توانست جواهر شوهر خود را در زیر چادر خود یا چادر تنی چند از کلفتهایش مخفی کند. هنگام عبور از خیابانهای رشت، قزاقهای سوار روس بر مجاهدین حمله‌ور شدند و مفتخرالسّلطنه و فرزندان او و کلفتهایش را از چنگ مجاهدین بیرون آوردند و به قنسولگری روس در رشت بردند و مدّتی آنها را همچنان در قنسولگری نگاه داشتند. سپس مفتخرالسّلطنه و فرزندان او و اهل بیت سردار افخم را همراه با پنجاه سوار قزاق نیزه‌دار روس، به تهران سوق دادند.

مفتخرالسّلطنه لدی‌الورود به تهران[۱۴]، آن جواهر را به رسم امانت به سفیر روس در تهران سپرد و خود همراه چند سوار قزاق روس به منزل دایی خود، عضدالملک نایب السّلطنه[۱۵]، رفت و در همان‌جا به تحصّن نشست. چندی بعد از تحصّن خارج شد و پارک محل اقامت سردار افخم را به فروش رسانید؛ قسمتی از آن پارک را وثوق‌الدّوله خرید و قسمت دیگر را یک تاجر زرتشتی.

آن تاجر زرتشتی در زیر چرخهای درشکه جان سپرد و تاجری دیگر از اهالی آذربایجان آن قسمت از پارک سردار افخم را از ورثه همان زرتشتی خرید و او نیز پارک را به فرمانفرما فروخت. بعد از جلوس رضاخان بر تخت سلطنت، فرمانفرما نمی‌دانم آن پارک را به عنوان هدیه تقدیم سردارسپه نمود یا سردارسپه به عنف و زور آن پارک را از فرمانفرما گرفت. به هر حال همان پارک را رضاشاه به فرزند خود، شاهپور علیرضا هدیه کرد و علیرضا در همان‌جا منزلی شکوهمند برای اقامت خویش بنیان نهاد. بعد از کشته شدن علیرضا، محمدرضا شاه آن پارک را خریداری کرد و ساختمان مجلس سنا را در همان پارک بنیان نهاد.

بعد از پایان گرفتن کار انقلاب مشروطه، اوضاع نسبتاً آرام شد، یک روز پدر همین ورقاء که از رؤسای بهائیه است، و در آن ایّام، مستخدم سفارت روس بود، همراه یک سلطان قزاق روسی و یک ستوان سالدات روس، همان جعبهٔ جواهر را نزد پدرم آوردند. مرحوم پدر من خاصّه به خاطر قتل برادرش میرزا مصطفی به دست آدمکشان محمّد علی شاه و صنیع حضرت[۱۶]، مشروطه‌طلبی متعصّب بود، و حامی و پشتیبان مفتخرالسلطنه برخلاف باجناق خود، سردار افخم، که او یکی از مستبدّین سرسخت بود.

ورقا و آن دو افسر روسی، در تالار اندرونی منزل ما حضور یافتند و آن جعبهٔ آهنی کذا، مُمتلی از جواهر را، همراه خود به منزل ما آورده بودند. مفتخرالسّلطنه نیز حضور داشت

و مادرم همچنین. ورقا فهرستی از جیب بیرون کشید و آن سلطان قزاق روس کلیدی، که با همان کلید ورقا در آن جعبهٔ آهنین پر از جواهر را گشود؛ و به یاد دارم که هنگام باز کردن درِ آن جعبه، آن جعبه زنگ هم می‌زد و من در آن ایام نه ساله بودم و در همان مجلس حاضر.

ورقا از روی همان فهرست یک یک اقلام آن جواهر و گوهرهای قیمتی را برمی‌خواند و آن افسر قزاق روس آنها را یک یک به دست پدرم می‌داد و پدرم تحویل خالهٔ من. بیست و هفت رشته مروارید درشت و غلتان و چند طبقه پنبه، و بر هر طبقه از آن پنبه‌ها، چهل یا پنجاه نگین پیاده، زمرد و یاقوت و برلیان و یاقوت کبود، و زیر آن پنبه‌ها پنجاه یا شصت قطعه جواهر گوناگون، از قبیل نیم‌تاجها و سینه‌ریزها و عقدروها و بازوبندها و انگشتری‌ها جمله مزیّن به زمرد و یاقوت و برلیان سفید یا یاقوت کبود.

حین تحویل و تحول آن جواهر به پدرم و خالهٔ من، حسین لله بر پلکان سرسرای منزل ما نشسته بود. به یاد دارم که پدرم او را دید و خطاب به خالهٔ من گفت: «این مرتیکهٔ لامذهب پدرسوخته اینجا چه می‌کند؟»، مفتخرالسّلطنه با لحنی تضرّع‌آمیز در پاسخ پدرم گفت: «شما می‌دانید که ما به عنوان مستبد و طرفدار محمدعلی شاه معروفیم، و حسین هم مجاهد است و هم از مشروطه‌طلبان متعصب. او حامی ماست و از ما پشتیبانی می‌کند». او همه کارهٔ مفتخرالسلطنه و مباشر اموال و املاک او بود. آن گوهرها و جواهر قیمتی را با تبانی و همدستی با مدیرالصنایع[۱۷] و چند دلال یهودی روسی به ثمن بخس فروخت. همهٔ ثروت خالهٔ ما به دست حسین لله بر باد رفت، لکن مع الوصف هنوز خالهٔ من بغایت توانگر بود و صاحب کالسکه و درشکه و ده نوکر و کلفت و اشیای گرانبها.

خالهٔ من، مفتخرالسلطنه، مرا بغایت دوست می‌داشت. و هر دو هفته یا هر یک ماه، با کسب اجازه از مادرم، مرا به منزل خود می‌برد و چند شبی نزد خویش نگاه می‌داشت.

در آن ایام مفتخرالسلطنه، پس از فروش پارک و عمارت کلاه‌فرنگی خود، دو باب خانه مشتمل بر یک حیاط بیرونی و یک حیاط باغ اندرونی نسبتاً وسیع و کالسکهٔ خانه و سرطویله و حمام سرخانه در کوچهٔ دکتر ابوالحسن‌خان بهرامی، واقع در خیابان استخر، خریداری کرد.

حسین لله اتاقی مفروش به عالی‌ترین فرشها در حیاط بیرونی مخصوص به خودش داشت و نوکری در آن اتاق به خدمت کمر بسته، و دست بر سینه ایستاده؛ کنار آن اتاق تشکی از پر قو گسترده و بر آن تشک یک مخدّهٔ قرمز مروارید دوزی شده و بر فراز آن مخدّه،

بر دیوار، انواع و اقسام سلاحهای گرم، از قبیل موزر و هفت‌تیر و براونینگ و پیشتووششلول و کاردها و شمشیرها بر دیوار آویخته بود.

حسین آقا هر شب قریب نیم ساعت از شب گذشته، وارد به آن اتاق می‌شد و بر زمین می‌نشست و هر دو پایش را دراز می‌کرد و آن نوکر خاص او پوتینها یا دو نیم چکمهٔ او را از دو پایش بیرون می‌آورد و هر دو جورابش را می‌کند؛ جورابها و پاهای حسین بوی گند می‌دادند، بویی متعفن‌تر از لش سگان مرده، سپس همان نوکر، هر دو پای حسین آقا را در لگنی با صابون می‌شست و با حوله‌ای که بر دوش انداخته بود، خشک می‌کرد. پاپونچهٔ حسین آقا را می‌آوردند و او پاپونچه را بر دوش می‌گرفت و سلان سلان تا آن تشک پر قو می‌خرامید و بر آن تشک جلوس می‌کرد و بر آن مخدهٔ تیرمهٔ مرواریددوزی تکیه می‌داد. بعد سینی دوای حسین آقا را می‌آوردند: دو سینی بزرگ نقره، بر سر یک سینی چند تُنگ بلورین مملو از شراب و عرق، که می‌گفتند دوای سفید و دوای سرخ و گیلاسهای متعدد کوچک و بزرگ بلورین، و بر سینی دیگر، دو بشقاب، یک بشقات کباب بره و بشقاب دیگر کباب جوجه. حسین آقا بر آن تشک می‌نشست و بر آن پشتی لم می‌داد و بعد از سر کشیدن متجاوز از ده پانزده گیلاس و تناول چند تکه کباب، تازه سر حال می‌آمد و شنگول می‌شد. رنگ صورتش برافروخته و هر دو چشمش سرخ چون خون می‌شد و سپس زبان به سخن می‌گشود و شِکر خرد می‌کرد که من اصلاً به حساب نمی‌آمدم و روی سخن او غالباً با عظام‌الملک بود. عظام‌الملک در آن ایام در مدرسهٔ سن‌لوئی تحصیل می‌کرد و مجبور بود که هر شب تکالیف مدرسهٔ خود را در حضور حسین‌آقا انجام دهد. من نیز ناچار در همان اتاق، در کنار عظام‌الملک می‌نشستم و تا پاسی از شب به سخنان حسین لله و پاسخهای عظام‌الملک گوش فرا می‌دادم. حسین لله پس از آنکه سر دماغ می‌آمد و پیان می‌شد، نخست به سرزنش و شماتت از عظام‌الملک می‌پرداخت و می‌گفت: «این درسها و این مشقها اصلاً به درد نمی‌خورد. تو باید برای خودت آدمی شوی. به این موزرها و هفت‌تیرها نگاه کن و اینها را ببین، باید حتماً فنّ تیراندازی را از من بیاموزی و تیراندازی ماهر شوی، تا اولاً بتوانی آخوند بکشی، و ثانیاً از خودت بتوانی دفاع کنی».

سپس روی به من می‌نمود، و می‌گفت: «تو که آخوندزاده‌ای و تکلیف آخوندها و آخوندزاده‌ها معلوم است. شنیده‌ام که پدر تو هم آخوند است و هم موزر بند. آخوندی که موزر هم ببندد، به‌به به‌به. باید آن موزر را از کمر پدر تو باز کرد و همهٔ گلوله هایش را در شکم و

سینهٔ او شلیک نمود و نسل آخوند و سید را باید از روی زمین برداشت».

البته من سکوت می‌کردم و چون عظام‌الملک از حسین لله می‌ترسید، من هم به تبع از او واهمه داشتم.

یک شب، داستان قتل سیّد عبدالله را برایمان نقل کرد.

گفت: «من و دو سه تن از دوستانم مأمور به درک واصل کردن سیّد عبدالله شدیم. سوار بر چهار اسب تا سرپولک تاختیم. در آنجا من و یکی از همکارانم از اسبها پیاده شدیم و دو اسب خود را به آن دو دوست دیگرمان سپردیم. ساعت دو و نیم از شب گذشته بود. از سرپولک وارد کوچهٔ سید عبدالله شدیم. هوا تاریک تاریک بود و پرنده در آن کوچه پر نمی‌زد. درِ خانه سیّد چهار طاق باز بود و ما دو تن بدون هیچ مانع و رادعی در نهایت آسانی و سهولت قَدم در حیاط بیرونی سیّد نهادیم. حیاط از کوچه تاریکتر بود. فقط یک چراغ نفتی در فانوسی مُلصق بر دیوار سوسو می‌زد و روشنایی ضعیفی از درِ آبدارخانهٔ سیّد به چشم می‌خورد که به محض ورود در آن حیاط، موزرها را از جیب بیرون کشیدیم و بانوک پنجهٔ پا، موزر به دست، وارد آبدارخانهٔ سیّد شدیم. سه تن از نوکران او سرگرم چاق کردن قلیان و آماده کردن چای بودند، چون آقا میهمان داشتند. ما با موزرهای خود آن سه نوکر سید عبدالله را تهدید کردیم و هر سه را در یکی از زیرزمینهای همان حیاط زندانی نمودیم، و در آن زیرزمین را از بیرون چفت کردیم. سپس همچنان موزر به دست، آهسته آهسته از پلکان بالاخانهٔ سیّد عبدالله بالا رفتیم و من نخست، قدم در آستانهٔ درِ اتاق سیّد نهادم. سیّد را دیدم که در میانِ تنی چند از بازاری‌های ریش حنایی و همکسوتان خودش، سیّد و آخوند، مشغول به صحبت است و بر صدر اتاق نشسته و بر یک پُشتی لَم داده، سینهٔ او برهنه است. بدون فوت وقت من سینهٔ او را نشان کردم. یک تیر بر سر او و دو تیر دیگر بر سینهٔ او شلیک نمودم. بوی دود باروت و فورانِ خون از سینهٔ آن سیّد به من وجد و نشاط داد. بعد از من آن دوستم دو تیر دیگر بر سر سیّد یا بر صورت او و یا بر سینهٔ او شلیک کرد. از خوف ما همهٔ آن هفت هشت ده‌تن میهمان سید عبدالله، دَمر بر زمین افتادند و تکان نخوردند و ما در کمال خونسردی پس از پایان بخشیدن کار، به همان گونه که از آن پلکان بالا آمده بودیم، آهسته آهسته پایین رفتیم و بی آنکه درِ آن زیرزمین را بگشاییم، از در خانهٔ سید خارج شدیم. و دوان دوان خود را به اسبها رسانده، سوار شده، تازان از آن مکان دور شدیم».

سالهای سال بعد از آن شبها، و بعد از واقعهٔ شهریور، یک روز من از مرحوم سیّد

محمد بهبهانی راجع به ماجرای قتل پدرش به پُرسش نشستم. آن مرحوم گفت که ما در شرکت حسین لله در قتل مرحوم پدرمان تردید نداریم و می‌دانیم که یکی از قاتلین مرحوم پدر ما، همان حسین لله بوده است. امّا شنیده‌ایم که رفیق او و آن قاتل دیگر یک نفر هندی بوده است.

در همان شب، حسین لَله ماجرای ترور مرحوم آقا میرزا مُحسن، برادر صدرالعلما و داماد سیّد عبدالله بهبانی و عموی همین دکتر محمّد سجادی را برای ما حکایت کرد.

حسین لَله گفت: «احسان الله خان و رشید السلطان و من از جانب کمیته مأمور ترور میرزا محسن شدیم و هر وقت ترور آخوندها به ما ارجاع می‌شد، ما از شادی در پوست خود نمی‌گنجیدیم. چون برای من و دوستان من کُشتن یک آخوند یا یک سیّد، بزرگترین خدمت به آزادی و وطن به‌حساب می‌آمد. ساعت سه قبل از ظهر، احسان الله خان و رشید السلطان و من به بازار صحافان رفتیم. احسان الله خان گفت که من می‌دانم آقا میرزا محسن تا ساعت سه و نیم یا چهار بعدازظهر از منزل خارج نخواهد شد و در آن ساعت باید حتماً در مجلس ترحیمی حضور یابد. قریب یک ساعت ما در بازار صحافان و بازار آهنگران تا چهار سوق بزرگ قدم زدیم. احسان الله‌خان روی به رشید السلطان و من کرد و گفت: من در منزل یکی از دوستانم به ناهار دعوت دارم. می‌توانم شما دو تن را نیز همراه خود ببرم. رشید السلطان از رفتن به آن میهمانی سرباز زد. اما من همراه احسان الله‌خان به منزل دوست او رفتم و ناهار صرف شد و ساعت دو بعدازظهر به بازار صحافان بازگشتیم. باز قریب یک ساعت به قدم زدن پرداختیم. رشیدالسلطان از سر کوچهٔ بن‌بست منزل میرزا محسن تکان نمی‌خورد. و دو چشمی مواظب درِ منزل او بود. ساعت سه و نیم بعدازظهر، قاطر سفید سیّد را آوردند و سیّد از خانهٔ خارج شد و بر قاطر خود سوار، و پنج تن نوکر از آنِ او به دُنبالش. نخستین گلوله را احسان الله‌خان بر پیشانی میرزا محسن شلیک کرد، دو تیر دیگر رشیدالسلطان بر صورت و سینهٔ او و تیر دیگر من؛ که سید غرق در خون از قاطر بر زمین افتاد و جان سپرد. از صدای شلیک موزرهای ما، کسبهٔ بازار صحافان دُکانها را بستند و عابرین همراه آنها پای به فرار نهادند و ما دوان دوان صحن مسجد شاه را پشت سر نهادیم و از آنجا شتابان به بازارچهٔ سقّاخانهٔ نوروزخان رسیدیم. و از آنجا دوان دوان به شمس‌العماره و در شمس‌العماره احسان‌الله‌خان در یک دُرشکه کرایه‌ای نشست و رشیدالسّلطان و من در درشکهٔ دیگر و از آن مکان دور شدیم.

حسین لله، شب دیگر داستان قتل کریم دواتگر را برای ما نقل کرد: نه برای من، برای عظام الملک.

گفت: «کریم دواتگر به کمیته خیانت کرد.

ابوالفتح زاده کریم دواتگر را فریب داد و به او گفت که کمیته حکم قتل منتخب الدّوله راصادرکرده است ومن وتومأمورانجام تروراین شخصیم؛ کریم دواتگرفریب خورده و در مصاحبت ابوالفتح زاده، منتخب الدّوله را، بی آنکه کمیته رأیی در قتل او صادر کرده باشد، به ضرب چند گلوله از پای درآوردند. بعد از انجام قتل منتخب الدّوله، کمیته به خاطر سر پیچی و تمرّد، خودِ کریم دواتگر را محکوم کرد و من و رشید السّلطان مأمور ترور او شدیم. کریم دواتگر در کوچه ای واقع در پشت تکیهٔ رجب‌علی خان زندگی می‌کرد. ساعت سه از شب گذشته، رشید السّلطان و من به در خانهٔ کریم دواتگر رفتیم. من در کوچه ایستادم و رشیدالسّلطان در زد. زنی در را گشود و رشید السّلطان را شناخت. رشید السّلطان به آن زن گفت: کریم آقا منزل است؟ آن زن گفت: بله. گفت: به او بگو که رشید السّلطان است و کار فوری با تو دارد. کریم دواتگر یکتای پیراهن، یک جفت گیوه بر دو پای، دَم در آمد. رشید السّلطان به او گفت پیامی از جانب کمیته برای تو دارم. بیا در همین کوچه قدم بزنیم و هنگام قدم زدن، من پیام کمیته رابه توابلاغ می‌کنم، که کریم دواتگر و رشید السّلطان مشغول قدم زدن در کوچه شدند و من پشت سر آن دو راه می‌رفتم. بعد از طی بیست یا سی قدم، من موزر را از جلد بیرون کشیدم و پنج گلوله بر گردن و سر و پشت کریم دواتگر شلیک کردم و او در دم کشته شد. سپس دوان دوان از آن مکان فرار کردیم و از انظار ناپدید شدیم».

عجیب آنکه من دُرست به خاطر دارم که حسین لّله نام و هویّت همهٔ همکاران کمیتهٔ مجازات خود را فاش می‌کرد، امّا هرگز نه نامی از عمادُالکُتّاب بُرد و نه نامی از کمال الوزاره‌ونه نامی از آن همدستش، قاتل سیّد عبداللّه. در حالی که حین سخن همواره مست و پیان و لایعقل بود.

کمیتهٔ مجازات را رسم بر این بود که برای آن اشخاص که قصد قتل آنها را داشتند، قبلاً شبنامه‌ای با ژلاتین و بر آن شبنامه علامتی از تصویر یک فشنگ می‌فرستادند و آن شبنامه را به دست کودکان خردسال می‌دادند. و آن کودک بی آنکه از علّت رساندن آن شبنامه به خانهٔ آن اشخاص اطلاعی داشته باشد، در برابر دستمزدی ناچیز، آن شبنامهٔ ژلاتین شده را از زیر در آن خانه به درون آن می‌سُرانید یا به دست نوکر آن شخص می‌داد و خود با

عجله پای به فرار می‌نهاد که یکی از این شبنامه‌ها را نیز برای پدرم **فرستادند؛** همچنین برای حاجی آقای شیرازی و سیّد محمّد صادق طباطبایی و سیّد حسن مُدرّس. امّا فرصت قتل این چند تن و شاید چند تن دیگر را که کمیتهٔ مجازات محکوم کرده بود، نیافتند.

یک روز، در دورهٔ پانزدهم مجلس[۱۸]، که محمود محمود از رفقای قدیمی تقی زاده، نمایندهٔ مجلس بود و عضو کمیتهٔ مرکزی حزب دمکرات ایران، صبح به مجلس آمد و دست حسن ارسنجانی و مرا گرفت و ما دو تن را در اتاق تنفُّس مجلس در دو سوی خود نشانید و روی به من و حسن ارسنجانی کرد و گفت: «من سِرّی دارم که تا امروز این سرّ را برای هیچ کس افشا نکرده‌ام. امّا چون دیشب عبّاس آریا فوت شد و این سرّ مربوط به اوست، امروز این سرّ را برای شما دو تن فاش می‌کنم».

حسن ارسنجانی گفت: «چرا برای ما دو تن؟ و این کدام سرّ است؟»

محمود محمود گفت: «شما دو تن جوانید و آتیه‌ای در انتظار شماست و از این گذشته سرتان بوی قورمه‌سبزی می‌دهد. دیشب عباس آریا فوت شد».

حسن ارسنجانی گفت: «غفر اللّه، به جهنم که مُرد».

گفت: «حسن گوش کن. این عبّاس آریا که صاحب میلیون‌ها ثروت شده و مدیر کلّ وزارت راه بود، قاتل متین السّلطنه، مدیر روزنامهٔ **عصر جدید**، نخستین قربانی کمیتهٔ مجازات است».

محمود محمود که بالأخص در این قبیل امور اطلاعات گسترده‌ای بویژه راجع به کمیتهٔ مجازات داشت، گفت: «بسیار بودند کسانی که تشکیل کمیتهٔ مجازات را به شعاع السّلطنه نسبت دادند که این دروغ محض است. تنها ابوالفتح‌زاده، یکی از آدمکشان کمیتهٔ مجازات، که خواهرش بانویی صاحب جمال و خوب‌روی بود و یکی از صیغه‌های سوگلی شاهزاده شعاع السّلطنه ــ امّا زن محترمه و صاحب منزلت شعاع السّلطنه او نبود، بلکه خواهر منتخب الدوله و دکتر امیرخان که بعدها ملقّب به امیراعلم شده بود ــ شاید می‌پنداشت که اگر منتخب الدّوله را به قتل برساند، آن هم بدون رُخصت سران کمیتهٔ مجازات، شعاع السّلطنه خواهرش را عقد خواهد کرد. و او جای خواهر منتخب الدّوله و امیراعلم را خواهد گرفت».

محمود محمود گفت: «من راجع به این موضوع یقین ندارم و می‌گویم و شاید،» و باز دوبار کلمهٔ «شاید» را تکرار کرد.

امّا قبل از آن ایّام در ۱۹۴۰ در جریان جنگ جهانی دوم، در آن روزها که من در پاریس در رستوران فوکِس با وثوق الدّوله ناهار صرف می‌کردم، و صحبت از کمیتهٔ مجازات به میان آمد، وی گفت: «تنی چند از ابلهان و خودسران که می‌پنداشتند با کُشتن این و آن ممکن است به آن نحو که آنها مایل اند. دمکراسی و آزادی را در ایران برقرار کرد و دست انگلیسها را از کشور ما کوتاه کرد، اقدام به تشکیل کمیتهٔ مجازات کردند و من بودم که اعضای این کمیتهٔ را دستگیر کردم و دو تن از آنان حسین لَلِه و رشیدالسّلطان را دستور دادم بردار کِشند».

من از وثوق الدّوله راجع به آنچه از پدرم شنیده بودم، در بارهٔ دخالت کمال الوزاره، که در آن ایّام یکی از صاحب منصبان عالی رتبهٔ وزارت مالیه بود و همچنین عمادالکُتّاب، و اینکه آیا در تشکیل کمیتهٔ مجازات انگلیسی ها دست داشتند یا نه، پرسش نمودم.

وثوق الدّوله لبخند زد و گفت: «این چند تن آدمکش روی احساسات و عقاید شخصی خود دست به آدمکشی زدند و کمال الوزاره و عماد الکّتاب، که هر دو از عُمّال سفارت انگلیس بودند، ریاست آن گروه را به عهده گرفتند. چنان که بعدها در دولت من و در ایّام حکومت و زمامداری من هیچ گونه اقدام شدیدی نسبت به کمال الوزاره و عمادالکُتّاب به عمل نیامد. امّا احسان اللّه خان فرار کرده بود و به میرزا کوچک خان ملحق شده بودواودرجنگهای جنگل دخالت مستقیم داشت».

لکن ملاقات من با وثوق الدّوله درپاریس قبل از دورهٔ پانزدهم بود و نه او راجع به عبّاس آریا سخن گفت و نه من در این باب اطّلاع داشتم. موضوع عبّاس آریا و دخالت این شخص را درقتل متین السّلطنه، از محمود محمود شنیدم. والعُهدة علی الرّاوی.

داستانی در اینجا نقل می‌کنم بین الهلالین، که این داستان مربوط به حسین لَلِه است و هم مضحک است و هم عجیب. بعد از چندی بر سر دخالتهای بی مورد حسین لَلِه در امور مایملک خالهٔ من، مادرم با خواهرش قهر کرد و مدّت دو سال این دو خواهر از هم قهر بودند و یکدیگر را نمی‌دیدند. یک روز ناگهان بدون خبر قبلی، خالهٔ من سراسیمه به منزل ما آمد و یکسره به سراغ مادرم رفت، اشک ریزان و نالان و گفت من باید شوهرت را حتماً ببینم. مادرم به دنبال پدرم فرستاد و پدرم نزد خانم مفتخرالسّلطنه شتافت، در حیاط اندرونی. مفتخرالسّلطنه در حالی که اشک می‌ریخت، گفت: «آقا، شما می‌دانید که این حسین لَلِه، دار و ندار مرا بر باد داد و من از اعمال ناشایسته و دزدی های او و دستبرد به

اموالم خسته و وامانده شده بودم. که او را طرد کردم و از خانهٔ خود بیرون راندم. امّا او به مُبارک‌آباد، تنها دهکده‌ای که از آن همهٔ قُرأ برای من باقی مانده بود رفت. کدخدای دهکدهٔ مرا به چوب بست و مباشرم را، و هزار رأس گوسفند از آنِ مرا به فروش رسانید و پولش را بالا کشید و رُعایا را تهدید می‌کند و آنجا نشسته است و مدعی است که او مالک مبارک‌آباد است. آقا به دادم برسید. من چه کنم و به چه کس پناه برم؟»

پدرم سخت متأثر شد. به یاد دارم که در دم به دنبال پانزده یا شانزده تن از لوطیان غداره بند و بزن بهادُرِ گلوبندک و سنگلج و پاچنار فرستاد، از آن جمله مرحوم شیخ حسین خان نمرهٔ یک آن لوطیان و باباشملان گردن کُلفتِ بزن بهادُر نزد پدرم آمدند و پدرم از آنها تقاضا نمود که به مُبارک‌آباد بروند و حسین لَلِه را از آن دهکده بیرون برانند. چند رأس از اسبهای آنِ خودش را به آنها داد و مبلغی پول و چند قبضه تفنگ، که بعضی از آنها هفت‌تیر و موزر داشتند و بعضی تفنگهای پدرم را گرفتند. آن لوطیان جوانمرد سوار بر اسب و قاطر روانهٔ مبارک‌آباد، نزدیک آب‌علی، شدند و حسین‌لَلِه را به ضرب پس گردنی از مُبارک‌آباد بیرون راندند. دو سه روز بعد از بیرون راندن حسین لَلِه از مُبارک‌آباد، بر سر سفرهٔ ناهار، پدرم لبخندزنان خطاب به مادرم گفت که حسین لله امروز تلفنی با من صحبت کرد و گفت: «آخوند آگاه باش و بهوش که من روز چهارشنبه به منزل تو خواهم آمد و حقّت را کف دستت خواهم نهاد. غروب، منتظر باش که می‌آیم و با دو گلوله حسابم را با تو تصفیه خواهم کرد».

روز چهارشنبه از صبح علی الطّلوع، پدرم دستور داد نوکرها در حیاط باغ اندرونی منزل ما تعداد زیادی ترکهٔ انار بُریدند و آن ترکه‌های انار را دسته‌دسته در حوضِ حیاط بیرونی انداختند. تابستان بود و هوا گرم و پدرم عصر آن روز بر سر یک تخت بزرگ چوبی روی حوض نماز می‌کرد. هنوز آفتاب غروب نکرده بود که، حسین لله، باز مست و لایعقل، تلوتلوخوران وارد حیاط بیرونی شد. و پدرم مشغول به نماز بود، تنها، بر سر همان تخت. حسین لله به سوی نیمکت کنار دیوار نزدیک آن تخت رفت و نشست و پدرم همچنان به نماز خود ادامه می‌داد و از زیر لب به نحوی که پدرم بشنود به او فحش و ناسزا می‌داد. نماز پدرم پایان یافت و نمازش را سلام داد و بعد از پایان نماز، هر دو دست را به هم کوبید چند بار، که پنج شش تن نوکر گردن کُلفت تفنگ به دست از آبدارخانه بیرون آمدند و دوان دوان خود را به حسین لَلِه رساندند و گریبان او را چسبیده بر زمینش کوفتند و هر دو پای او را در بند

تفنگ نهادند و بند تفنگ را بر مچ پاهای او پیچیدند و با همان ترکه های انار شروع بر زدن ضربت بر دو کف پای او نمودند که پس از چهل یا پنجاه ضربت چوب انار بر کف پاهای حسین لَلِه، او فریاد کنان می‌گفت: «وِلم کنید، پدرم را درآورید، غلط کردم، دست از سرم بردارید». پدرم گفت: «بس است. رهایش کنید. و او را بِکشید و بِکشید و به کوچه اندازید». که همین کار را کردند.

طولی نکشید که بعد از کوتاه مدّتی، وثوق الدّوله رئیس الوزرا شد و او حسین لَلِه و رشید السّلطان را در میدان توپخانه بر دار آویخت[19]. من در آن روز همراه لَلِه خود، در میدان توپخانه هنگام بردار زدن آن دو تن حضور داشتم. از عجایب اینکه همان حسین لَلِه که در آن روز زیر ضربات ترکه های انار عجز و لابه می‌نمود و فریادکشان می‌گفت «غلط کردم»، پای چوبهٔ دار برابر چشم هزاران تماشاچی، طناب دار را به گردن گرفت و بر آن بوسه زد و فریادکنان گفت: «زنده‌باد آزادی» و بر سر دار شد و رشید السّلطان نیز همین کار را کرد. و او نیز چون حسین لَلِه حلقهٔ طناب دار را به دست گرفت و چند بار فریادکنان گفت: «زنده‌باد آزادی، زنده‌باد آزادی» و بر سر دار شد[20].

یادداشتها

۱. در بارهٔ کمیتهٔ مجازات ر. ک: **تاریخ احزاب سیاسی ایران**، ص ٤ــ ۳۲؛ **یادداشتهای تاریخی**، ج ۱، ص ۲٦ــ ۱۱٦؛ **اسرار تاریخی کمیتهٔ مجازات؛ نظم و نظمیّه در دورهٔ قاجاریّه**، ص ۱۱ــ۲۰۷؛ **خاطرات و خطرات**، ص ۳۰۹؛ **دیده‌ها و شنیده‌ها**، ص ۸۹ــ ۲۸۵، ص ۹۲ــ ۳۸۹؛ **تاریخ رجال ایران**، ج ۱، ص ۱۳ــ ۱۱۲؛ **دایرة المعارف فارسی**، ج ۲، ص ۲۲٦۹؛ **خاطرات عبدالله بهرامی**، ص ۵۲۵ــ ٤۸۷.

قدیمترین سندی که از حسین لَلِه حکایت می‌کند، مربوط می‌شود به عکسی که در ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲٦ هـ. ق در تهران گرفته شده است. در این عکس جماعتی از مشروطه‌خواهان را می‌بینیم که گرفتار در زنجیرند و حسین لَلِه نفر سوم ایستاده از سمت چپ است که از او به نام «میرزا حسین خان گماشتهٔ آقابالاخان سردار» یاد شده است. این عکس در **تاریخ مشروطهٔ ایران**، ص ٦٦۲؛ **تاریخ بیداری ایرانیان**، ج ٤، مقابل ص ۱٤۷؛ و **تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران**، ج ٦، ص ۱۳۹۳ آمده است. دوّمین سند قدیمی موجود در بارهٔ حسین لَلِه، دو نامه از سپهدار تنکابنی به مستشارالدّوله، وزیر داخله، و یپرم‌خان، رئیس نظمیّه، در ایّام کابینهٔ دوم سپهدار (۱۳۲۹ هـ.ق) است. در این دو نامه، سپهدار از حسین لَلِه و اعمال او سخن گفته است؛ ر. ک: **اسناد مشروطیّت**، ص ۲٤ــ ۳۲۳.

۲. ۱۷ ذیقعدهٔ ۱۳۱۳ هـ.ق، ر. ک: **تاریخ بیداری ایرانیان**، **مقدّمه**، ص ۹۸؛ **تاریخ رجال ایران**، ج ٤، ص ۱۳۲؛ **دایرة المعارف فارسی**، ج ۲، ص ۱۹۸۳.

۳. **تاریخ مشروطهٔ ایران**، ص ٤٤۸؛ **تاریخ رجال ایران**، ج ۱، ص ٤٦۹ و ج ۲، ص ۲۸۸، ص ٤۲۵؛ **دایرة المعارف فارسی**، ج ۱، ص ۸۷۱؛ **حیدرخان عمواوغلی**؛ **اسناد و خاطره‌های حیدرخان عمواوغلی**.

٤. **یپرم‌خان سردار**، ص ۲٤۹، ۲۵۳؛ **تاریخ رجال ایران**، ج ٤، ص ۷٦ــ ٤۷۵؛ **مکتوبات... شیخ شهید فضل‌الله نوری در**

مشروطیّت، ص ٤ ــ ۲۹۳، ۳۰۵، ۹ــ ۳۰۸، ۳۱۲.

۵. ۲۱ رجب ۱۳۲۵ هـ.ق، ر.ک: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۳۷؛ تاریخ مشروطهٔ ایران، ص ٤٤۷؛ تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج ۳، ص ٤۹۰؛ واقعات اتفاقیّه در روزگار، ج ۱، ص ۳۷ــ ۱۳٦؛ ادوارد براون، انقلاب ایران، ص ۱٤۷؛ یادداشت‌های تاریخی، ج ۱، ص ۳٦ ــ ۳۵؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ٦، ص ۱۷۸۰؛ کتاب آبی، ج ۱، ص ٦۸؛ کتاب نارنجی، ج ۱، ص ۲۲؛ خاطرات احتشام‌السّلطنه، ص ۵۷۹؛ خاطرات و خطرات، ص ۱۵۷؛ گزارش ایران، ص ۱۹٦؛ دایرة‌المعارف فارسی، ج ۱، ص ۲۵٤؛ تاریخ رجال ایران، ج ۲، ص ۳۸۷، ص ۲۵ ــ ٤۲۳.

٦. ۸ رجب ۱۳۲۸ هـ. ق، ر. ک: تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج ٦، ص ۱۳۳۵؛ واقعات اتفاقیّه در روزگار، ج ۲، ص ۵٤۰؛ کتاب آبی، ج ٤، ص ۸۷۵؛ حیات یحیی، ج ۳، ص ۱۳۷؛ دیده‌ها و شنیده‌ها، ص ٤٤۳؛ خاطرات دولت‌آبادی، ص ۹٦؛ خاطرات و خطرات، ص ۱۵۵، ۲۱۱؛ گزارش ایران، ص ۱۸۵، ۲۵۳؛ تاریخ رجال ایران، ج ۲، ص ۲۸۸؛ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان، ص ۳۱ــ ۱۳۰؛ دایرة‌المعارف فارسی، ج ۱، ص ٤۷۷؛ خاطرات احتشام‌السّلطنه، ص ٦۰۵.

۷. ٦ صفر ۱۳۲۹ هـ. ق، ر. ک: منتخب‌التواریخ، ص ۲۳۷؛ تاریخ رجال ایران، ج ٤، ص ٦۸؛ روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسّلطنه، ص ۵٦۵، ص ۵۷۲؛ خاطرات و خطرات، ص ۲۲ــ ۲۲۰؛ گزارش ایران، ص ۲٦٤؛ تاریخ رجال ایران، ج ٤، ص ٦۹؛ خاطرات دولت‌آبادی، ص ۱۰۸؛ حیات یحیی، ج ۳، ص ۱٤۲ــ ۱٤۱؛ کتاب آبی، ج ۵، ص ۱۰۰۳؛ واقعات اتفاقیّه در روزگار، ج ۲، ص ۵۸۵؛ دایرة‌المعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۵۸۰؛ تشیّع و مشروطیّت در ایران، ص ۱۵۸.

۸. ۹ ذیحجهٔ ۱۳۲۹ هـ. ق، ر. ک: خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۸، ص ٦۰۱، ص ۷۰۷؛ تاریخ رجال ایران، ج ۱، ص ۸۹، کتاب آبی، ج ۱، ص ۸۰، ص ۱۷۸، ج ٦ ص ۷۷ــ۱۳۷٦؛ کتاب نارنجی، ج ۱، ص ۲۲، ۱٤۷، ۱۵۸، ۱٦۱؛ گزارش ایران، ص ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۸۵؛ خاطرات و خطرات، ص ۱۸۷؛ خاطرات دولت‌آبادی، ص ۱۵٤؛ دایرة المعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۷۵۵.

۹. گزارش ایران، ص ۲۵٤؛ خاطرات احتشام‌السّلطنه، ص ٦۵۰؛ تاریخ رجال ایران، ج ۱، ص ٤۷۰، ج ۲، ص ٤۲۵.

۱۰. ۳ جمادی‌الآخر ۱۳۰۹ هـ. ق، ر. ک: تاریخ مشروطهٔ ایران، ص ۱۷، ٤۷۷؛ خاطرات سیاسی امین‌الدّوله، ۵٤ــ ۱۵۱؛ تحریم تنباکو در ایران، ص ۱۳، ٤۷، ۱۳۷؛ گزارش ایران، ص ۱۸ ــ ۱۱٦؛ گیلان در جنبش مشروطیّت، ص ۱۰۹، تاریخ بیداری ایرانیان، مقدّمه، ص ۲۱؛ شورش بر امتیازنامهٔ رژی، ص ۹ــ ۱۰۷؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ج ۱، ص ۱۱۰؛ خاطرات احتشام‌السّلطنه، ص ۱٤۷؛ دایرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۱۰۷۹، ج ۲، ص ۲۱۵٤؛ روزنامهٔ خاطرات اعتماد السّلطنه، ص ۸٦ ــ ۷۸۵.

۱۱. منتخب التواریخ، ص ۳۹۳ و ۳۹۵.

۱۲. ٤ جمادی الثانی ۱۳۲٦ هـ. ق. ر.ک: خاطرات و اسناد ظهیرالدّوله، ص ۳۸۲.

۱۳. ۱٦ محرم ۱۳۲۷ هـ. ق، ر. ک: کتاب نارنجی، ج ۲، ص ۹۵ ــ ۹٤؛ کتاب آبی، ج ۲، ص ٤۲٦؛ اوراق تازه‌یاب مشروطیّت، ص ۲۱؛ تاریخ رجال ایران، ج ۱، ص ۱۸٤؛ واقعات اتفاقیّه در روزگار، ج ۲، ص ۹۱ ــ ۳۸۸؛ حیات یحیی، ج ۳، ص ۱۱۸؛ گیلان در جنبش مشروطیّت، ص ۲۱ــ ۱۱۷؛ دایرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۷۹ــ ۲۷۸، ص ۱۲۸٤؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ج ۱، ص ۹۹؛ نظم و نظمیّه در دورهٔ قاجاریّه، ص ۳۰ــ ۱۲۹؛ گزارش ایران، ص ۲۳۰؛ یپرم خان سردار، ص ۹۵ــ ۸۳.

۱٤. ۲۳ محرم ۱۳۲۷ هـ. ق، ر. ک: نظم و نظمیّه در دورهٔ قاجاریّه، ص ۱۳۰.

۱۵. مرگ عضدالملک نایب‌السّلطنه ۱۷ رمضان ۱۳۲۸ هـ. ق، ر. ک: گزارش ایران، ص ۲۵٤؛ خاطرات دولت‌آبادی، ص ۹۹؛ دایرة‌المعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۷٤۱؛ تاریخ رجال ایران، ج ۲، ص ٤۳۵.

۱۶. ربیع‌الاوّل ۱۳۲۷ هـ.ق، ر.ک: کتاب آبی، ج ۲، ص ۴۷۳؛ کتاب نارنجی، ج ۲، ص ۱۲۵؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۵، ص ۴۰ــ ۳۳۹؛ تاریخ مشروطهٔ ایران، ص ۹۰۱؛ واقعات اتفاقیه در روزگار، ج ۱، ص ۲۷۱؛ گزارش ایران، ص ۲۲۸.

۱۷. دیده‌ها و شنیده‌ها، ص ۱۴۹.

۱۸. تاریخ رجال ایران، ج ٤، ص ٤٤.

۱۹. ۱۸ ذیقعدهٔ ۱۳۳۵ هـ.ق، ر.ک: زندگی و آثار عمادالکُتّاب، ص ۵۱؛ تاریخ احزاب سیاسی ایران، ص ۳۳؛ دیده‌ها و شنیده‌ها، ص ۳۸۹.

۲۰. تاریخ احزاب سیاسی ایران، ص ۳۳؛ دیده‌ها و شنیده‌ها، ص ۳۸۹.

کتابشناسی

آدمیت، فریدون. شورش بر امتیازنامهٔ رژی؛ تحلیل سیاسی. تهران: پیام، ۱۳۶۰.

اسناد مشروطیّت مستشارالدوله. به کوشش ایرج افشار، چ ۱، تهران: فردوسی، ۱۳۶۲.

اعتماد السلطنه. روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه. با مقدمه و فهارس ایرج افشار. چ ۳. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶.

اوراق تازه یاب مشروطیّت و نقش تقی‌زاده. به کوشش ایرج افشار. چ ۱. تهران: جاویدان، ۱۳۵۹.

بامداد، مهدی. تاریخ رجال ایران. ٦ ج. تهران: زوّار، ۵۱ــ۱۳۴۷.

براون، ادوارد. انقلاب ایران. ترجمهٔ احمد پژوه. تهران: معرفت، [۱۳۲۹].

تبریزی، جواد. اسرار تاریخی کمیتهٔ مجازات. چ ۲. تهران: فردوسی و ایران و اسلام، ۱۳۶۲.

حائری، عبدالهادی. تشیّع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق. چ ۲. تهران: امیرکبیر، ۱۳٦٤.

خاطرات احتشام السلطنه. به کوشش سید محمد مهدی موسوی، چ ۲. تهران: زوار، ۱۳۶۷.

خاطرات سیاسی امین الدوله. به کوشش حافظ فرمانفرماییان. چ ۲. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۵.

خاطرات سیّد علی محمد دولت‌آبادی. چ ۱. تهران: فردوسی و اسلام و ایران، ۱۳۶۲.

خاطرات عبدالله بهرامی؛ از آخر سلطنت ناصرالدین شاه تا اول کودتا. تهران: علمی، ۱۳۶۳.

خاطرات و اسناد ظهیرالدوله. به کوشش ایرج افشار. چ ۱. تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۱.

دانشنامهٔ ایران و اسلام. زیر نظر احسان یارشاطر. جزء ۱. چ ۱. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵٤.

دایرةالمعارف فارسی. به سر پرستی غلامحسین مصاحب. ۲ ج. تهران: فرانکلین، ۵۶ــ۱۳۴۵.

دولت‌آبادی، یحییٰ. حیات یحییٰ. ٤ ج. چ ۲. تهران: عطار و فردوسی، ۱۳۶۱.

دیده‌ها و شنیده‌ها، خاطرات میرزا ابوالقاسم خان کحال‌زاده (منشی سفارت امپراتوری آلمان در ایران، دربارهٔ مشکلات ایران در جنگ بین‌المللی ۱۸ــ۱۹۱٤). به کوشش مرتضی کامران. چ ۱. تهران: نشر فرهنگ، ۱۳۶۳.

رائین، اسماعیل. اسناد و خاطره‌های حیدرخان عمواوغلی. ج ۲. چ ۱. تهران، ۱۳۵۸.

ـــــــ. حیدرخان عمواوغلی. تهران: مؤسسهٔ تحقیق رائین، انتشار و پخش از انتشارات جاویدان، ۱۳۵۲.

ـــــــ. یپرم‌خان سردار. چ ۱. تهران: زرّین، ۱۳۵۰.

علی راهجیری. زندگی و آثار عمادالکتاب. چ ۲. تهران: انجمن خوشنویسان ایران، ۱۳۶۲.

سیفی فمی تفرشی، مرتضی. نظم و نظمیه در دورهٔ قاجاریه. چ ۱. تهران: یساولی (فرهنگسرا)، ۱۳۶۲.

شریف کاشانی، محمدمهدی. واقعات اتفاقیه در روزگار. به کوشش منصورهٔ اتحادیه (نظام مافی) و سیروس معدونـدیان. ۳ ج. چ ۱. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.

فخرایی، ابراهیم. گیلان در جنبش مشروطیت. چ ۱. تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۲.

کتاب آبی؛ گزارشهای محرمانهٔ وزارت امور خارجهٔ انگلیس دربارهٔ انقلاب مشروطهٔ ایران. به کوشش احمد شبیری. ۷ج. چ ۱. تهران: نشر نو، ٦٦ــ۱۳٦۳.

کتاب نارنجی؛ گزارشهای سیاسی وزارت امور خارجهٔ روسیهٔ تزاری دربارهٔ انقلاب مشروطهٔ ایران. ۲ج. چ ۱و۲. تهران: نشر نو، ٦۷ــ۱۳٦٦.

کدی، نیکی ر. تحریم تنباکو درایران. ترجمهٔ شاهرخ قائم‌مقامی. چ ۲. تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۸.

کسروی تبریزی، احمد. تاریخ مشروطهٔ ایران. چ ٦. تهران: امیرکبیر، ۱۳٤٤.

ــــــــ. تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان. چ ۳. تهران: امیرکبیر، ۱۳٤٤.

محمود، محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم میلادی. ۹ج. تهران: اقبال، ۱۳۳۲.

مکتوبات، اعلامیه‌ها... و چند گزارش پیرامون شیخ شهید فضل‌الله نوری در مشروطیت. گردآوری محمد ترکمان. ج ۲. تهران: رسا، ۱۳٦۳.

ملک‌الشعرا بهار. تاریخ احزاب سیاسی ایران. تهران، ۱۳۲۳.

ملک‌زاده، مهدی. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. ۷ج. چ ۲. تهران: علمی، ۱۳٦۳.

ناظم‌الاسلام کرمانی. تاریخ بیداری ایرانیان. به اهتمام سعیدی سیرجانی. مقدمه و دوبخش وضمایم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ٤۹ــ۱۳٤٦.

هدایت، مهدی قلی (مخبرالسلطنه). خاطرات وخطرات. چ ۲. تهران: زوّار، ۱۳٤٤.

ــــــــ. گزارش ایران. به اهتمام محمدعلی صوتی. چ ۲. تهران: نشر نقره، ۱۳٦۳.

یادداشتهای تاریخی مستشارالدوله. به کوشش ایرج افشار. چ ۱. تهران: فردوسی، ۱۳٦۱.





سید جمال الدین اصفهانی و میرزا مصطفی آشتیانی



میرزا مصطفی آشتیانی و میرزا محسن صدرالعلما

فصل سوم

اسناد

برگهایی از تاریخ

محمد دهنوی

انتشار اسناد منتشر نشدۀ تاریخ معاصر ایران می‌تواند بسیاری از ابهامها را مرتفع و راز و رمز بسیاری از حوادث و تحولات مستور از نظر اکثریت افراد جامعه را در معرض دید و ارزیابی و نقادی مجدد قرار دهد. چه بسا انتشار سند و یا اسناد تاکنون منتشر نشده‌ای راجع به یک واقعه و یا یک شخص، برداشت ما را نسبت به آن واقعه و شخص از موضعی منفی به مثبت و یا برعکس متحول سازد.

سالیان درازی است که دست اندرکاران تاریخ ایران در دورۀ قاجاریه با گردآوری و نشر اسناد آن برهه از تاریخ کشور، بسیاری از زوایای تاریک آن دوران را از ظلمت خارج ساخته و خدمت ارزنده‌ای به تاریخ و فرهنگ کشور نموده‌اند. اما هنوز راهی بسیار طولانی تا وضع و تدوین تاریخی مستند، خالی از حُبّ و بغض، مبتنی بر واقعیت، پیراسته از شبهات و اتهامات و کژی ها و مطالب ناصحیح و تفسیر و تحلیلهای استعماری و عامیانه فراراه محققین مسائل تاریخی کشور قرار دارد.

تاریخ ایران در دورۀ سلطنت خاندان پهلوی نیز، به دلیل سال های سیاه حاکمیّت نظام استبدادی رضاخانی و سال های ظلمانی پس از کودتای انگلیسی-آمریکایی و ارتجاعی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که امکان تاریخ‌نگاری مستقل را محدود و بعضاً ناممکن می‌ساخت، و همچنین عدم عنایت درخوری که نسبت به انتشار اسناد این دوران از تاریخ میهن پس از سقوط نظام وابستۀ سلطنتی پهلوی رواداشته شده است، دارای نقاط ابهام فراوان و زوایای تاریک بسیاری می‌باشد.

اگر چه اسناد و آثار منتشر شده در فاصلۀ سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ و سالهای پس از

پیروزی انقلاب اسلامی گرانقدر بوده است، اما باید اذعان داشت که آنچه دراین باره نشر یافته است، در برابر آنچه باید منتشر شود، حکم قطراتی در برابر دریا را دارد.

اسناد گردآمده در مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی به عنوان بخش قابل توجهی از مدارک و اسناد بیش از یکصدسال تاریخ معاصر ایران، گنجینهٔ گرانبهایی است که انتشار آن می‌تواند افزون بر رشد و ارتقای بینش تاریخی مردم، به تدوین تاریخ مذکور یاری رساند و تاریخ و اصحاب آن را از منابع خارجی آلوده تا حدودی مصون بدارد.

کتاب اول **تاریخ معاصر ایران** به سهم خود می‌کوشد تا در هر شماره، با عنوان «برگ‌هایی از تاریخ»، متناسب با صفحات نشریه، تعدادی از اسناد مهم تاکنون منتشر ناشده را همراه با توضیحاتی کوتاه در اختیار علاقه‌مندان قرار دهد.

افزون براین، در هر شماره سعی خواهد شد دربارهٔ سند یا اسناد واقعه و یا موضع گیری شخصیتی که در پردهٔ ابهام قرار دارد، یا دچار تعابیر متناقض و مشمول اقوال و روایات سست و بی اساس و تفسیرهای ناصحیح است، بخشی اجمالی ارائه گردد.

✲

در این شماره، ١٤ سند به شرح ذیل به ترتیب تقدم در تاریخ تحریر، معرفی شده و انتشار می‌یابد:

۱. گزارشی از دوران ناصری راجع به جزایر خارک و قشم؛

۲و۳. دونامه از محمدعلی شاه قاجار به علیرضاخان عضدالملک ایلخانی قاجار (صفر ١٣٢٦)؛

٤. مکتوب سِر پرسی لورن، وزیر مختار انگلیس در تهران، به رضاخان میر پنج، رئیس الوزرا و وزیر جنگ، در تاریخ سوم اسفند ۱۳۰۲ ش؛

۵. مکتوب و دستورالعمل رضاخان میر پنج به امیرلشکر غرب در تاریخ سوم اسفند ۱۳۰۲ ش؛

٦. نامهٔ آیت‌الله کاشانی به رئیس شهربانی دربارهٔ استخدام ایرانی های زردشتی در آموزشگاه شهربانی و ضرورت عطف توجه به زردشتی ها در تاریخ ۱۵ خرداد ۱۳۳۱ ش؛

۷. نامهٔ شمس پهلوی به تاج الملوک پهلوی در تاریخ اول اسفند ۱۳۳۱ ش؛

۸و۹. دو نامه از مهرداد پهلبد، همسر شمس پهلوی، به تاج الملوک پهلوی در تاریخ ۲۸ فروردین ۱۳۳۲ و ۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۲ ش؛

۱۰. گزارش اللهیار صالح، سفیر ایران در واشنگتن، به دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر، در تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ش؛

۱۱. نامهٔ اشرف پهلوی به اسدالله علم، رئیس املاک سلطنتی، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲؛

۱۲. مکتوب محمد خلیل جواهری، از بنیانگذاران لُژ ماسونی پهلوی، به دکتر عباسعلی خلعت‌بری در تاریخ ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۳ش؛

۱۳. نامهٔ سفارت انگلیس در تهران به مهندس جعفرشریف امامی مبنی بر اعلان خبر و ارسال نشان شوالیهٔ صلیب بزرگ از سوی ملکهٔ انگلیس به وی، مورخ ۹ اسفند ۱۳۳۹ش.

۱٤. صورت درخواست حق عضویت مهندس جعفر شریف امامی در لُژ ماسونی تهران (تابع لُژ اعظم اسکاتلند) در سال ۱۳٤۵ش.

نخستین سند، گزارش کوتاهی است راجع به جزیرهٔ خارک و جزیرهٔ قشم در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم هجری که توسط نویسنده برای مقام ذیصلاحی ــ احتمالاً برای وزیر امور خارجه ــ ارسال شده است.

از محتوای مطالب این سند چنین استنباط می‌شود که نویسنده از نفوذ و حاکمیت بیگانگان بر جزایر مذکور، خصوصاً جزیرهٔ قشم و همچنین بی اعتنایی دولتمردان نسبت به اوضاع آن جزایر نگران و ناراحت است. نویسندهٔ گزارش، اشاره‌ای نیز به معلمان و راهنمایان دریایی خارکی دارد که در گذشته فعال بوده‌اند و در روزگار تحریر این سند به دلیلی که ذکر کرده است، دیگر به این کار که برای دولت نیز مداخلی داشته است، نمی‌پرداخته‌اند.

سلطهٔ اروپاییان استعمارگر از جمله پرتغالی ها، هلندی‌ها و انگلیسی ها بر خلیج فارس نه‌تنها رشد طبیعی مردم این منطقه را متوقف ساخت، بلکه موجب تلاشی و نابودی صنعت کشتی و قایق‌سازی وافول دریانوردی و تقلیل تجارت و تولید و جمعیت این منطقه گردید.

جلال آل احمد راجع به دوران حاکمیّت پرتغالی ها بر خلیج فارس چنین قضاوت می‌کند:

«حکومت پرتغالیان بر خلیج فارس و راه‌های دریایی ابریشم و ادویه ۱۲۰ سال طول

کشید. و دراین مدت پرتغالیان چنان چپاول و کشتاری از بنادر خلیج [فارس] وعمان کردند که روی مغولها سفید بادا.»[۱]

دربارهٔ دوران سلطهٔ شوم استعمارگران انگلیسی بر خلیج فارس نیز چنین بیانی صادق است.

نویسندگان ایرانی راجع به پیشینهٔ جزایر فوق و عظمت آنها از دوران باستان تا دو قرن اخیر مطالب بسیار تحریر کرده‌اند و با مقایسهٔ حال آنها با گذشته، بر احوال مردم جزایر فوق و بنادر و دیگر جزایر خلیج فارس ابراز تأسف نموده‌اند.

مؤلف کتاب **کلید خلیج فارس**، ضمن سکوت در مورد نقش استعمارگران اروپایی دراین باره چنین می‌نویسد:

«سیّاحان اروپایی که در خلیج فارس و دریای هندوستان رفت‌وآمد داشته‌اند از چالاکی و بی‌باکی و مهارت این مردم و آشنایی ایشان به اوضاع سواحل و بنادر و جزایر عربستان و عمان و هندوستان و افریقای خاوری از ابراز تعجب و تحسین خودداری نکرده‌اند. یکی از سیّاحان، مخصوصاً از قایقهای بزرگی که در جزیرهٔ قشم به دست بومیان آنجا ساخته می‌شده تعریف می‌کند و آنها را بهترین وسیلهٔ باربری دورهٔ خود می‌داند.
متأسفانه با وجود این مردم غیور و زحمتکش و منابع ثروتی که در بالا به آن اشاره شد، از دو قرن به این طرف، به واسطهٔ ناامنی و قاچاق اسلحه و دزدی دریایی و شیوع انواع امراض... و مخصوصاً بی اعتنایی دولتهای سابق به اوضاع این منطقه و مقررات بیجا و طاقت‌فرسا و اشکالات گمرکی، بیشتر مردم بنادر وجزایر ایران دچار فقر و پریشانی شده و برای تحصیل معاش ناچار به طرف مسقط وعمان و بحرین و کویت و دوبی و شارجه رفتند و می‌روند.»[۲]

احمد فرامرزی در تألیف خود با عنوان **جزیرهٔ خارک** با نقل احصائیهٔ هیئت آدمیرال‌تی در سال ۱۸۶۲ و بیان ناخدا عباس در سال ۱۹۰۸ و مشاهدات خود در سال ۱۳۲۷ ش در خارک، راجع به جزیرهٔ مذکور چنین می‌نویسد:

«در سال ۱۸۶۲ میلادی به وسیلهٔ مأمورین دریایی آدمیرال‌تی بررسی و تحقیقات کاملی راجع به این جزیره شد. بسیار که معمور بوده و مردم آن با ثروت و یازده هزار نفر جمعیت داشته است و در سال ۱۹۰۸ میلادی که خود ناخدا عباس مزبور به آنجا رفته، در حدود شش هزار نفر جمعیّت داشته است... در سال ۱۳۱۲ هجری شمسی، دولت جزیرهٔ

خارک را که ممکن بود در خلیج فارس به گلستانی مبدلش کرد، تبدیل به زندان یا تبعیدگاه مردم ساخت.
در سال ۱۳۲۷ شمسی که نگارنده به آنجا رفتم، چند زندانی سیاسی خارجی را که ظاهراً روسی بودند دیدم. ولی بعد از تبدیل آنجا به زندان، بقیهٔ سکنه که با تحمل تعدّی خوانین و مقررات سخت باقی مانده بودند، بنای مهاجرت گذاشتند و بر میزان خرابی جزیره افزوده شد.»[۳]

آل احمد در سفری که در سال ۱۳۳۷ ش به جزیرهٔ خارک کرده است، جمعیّت جزیره را به این شرح ذکر می‌کند: «صدو بیست خانوارند؛ در حدود پانصد و چهل نفری».[۴]
دریادار بایندر جمعیّت جزیرهٔ خارک را در سال ۱۳۱۷ ش «در حدود صدخانوار»[۵] ضبط کرده است.
کاپیتان استیف انگلیسی در گزارش سفر خود به خلیج فارس، راجع به گذشتهٔ خارک و کثرت ملاّحان کارآزموده و مجرّب مقیم در آنجا و جمعیّت جزیره در زمان سفرش چنین می‌نویسد:

«دهکدهٔ جزیره که در گوشهٔ پست شمال شرقی است، مسکن ماهیگیران است. این دهکده سالها مسکن ملاّحانی بوده است که در شطّ العرب آمد و رفت داشته‌اند و تمام کشتی هایی که به بصره می‌رفتند، از اینجا ملاّح راهنما استخدام می‌کردند.
جمعیّت جزیره در هنگام تهیهٔ این یادداشتها چهارصد مرد ماهیگیر با چند سرباز ایرانی [بودند]. غالب نقاط جلگه‌ای و بسیاری از درّه‌های جزیره کاشته بود و باغهای خرما داشت و در تپه ها گلهٔ چهار پایان رها بود... چندین قنات کوتاه یا کانالهای زیرزمینی در جزیره بود که آب را از تپه ها به زمینهای پست می‌رساند.»[۶]

جزیرهٔ قشم نیز دارای شرایط مشابهی بوده است. لرد کرزن به نقل از فریزر و منابع دیگر و مشاهدات خود، راجع به قشم چنین می‌نویسد:

«این جزیره در قرن شانزدهم ۳٦۰ ده و آبادی داشته و برآورد قرین اعتدال دیگری تعداد آبادی را به هفتاد تا محدود کرده است. جمعیّت آنجا قبل از آنکه دزدان دریایی[۷] در خلیج فارس تسلط یافته باشند به ۱۰,۰۰۰ تن می‌رسیده که بعداً خیلی کاهش یافته و در سالهای اخیر از زلزله صدمهٔ بسیار دیده است.»[۸]

مؤلف تاریخ سیاسی خلیج فارس نیز به نقل از صنیع الدوله در همین زمینه می‌نویسد:

«به قول صنیع الدوله، [قشم] روزی صاحب صد پارچه ده آباد بوده، ولی فعلاً جز چند قریهٔ کوچک که به دهکده شبیه‌تر است بیش ندارد...»[۹]

اینک پس از توضیحات فوق، به نقل سند موصوف، به شرح ذیل می‌پردازیم:

«جزیرهٔ خارک در مغرب بوشهر واقع است، تقریباً دو فرسخ دور این جزیره است، یک سمت او کوه دارد. آب قنات شیرینی در کمال گوارایی دارد. باغ خوبی مرحوم شیخ عبدالرسول خان[۱۰] ساخته است. درخت مرکبات و انگور دارد.

در بیست و شش سال قبل که چاکر در بار معدلت‌مدار به این جزیره رفت، دویست خانه‌دار رعیت داشت که شغل آنها معلمی جهازات و ماهیگیری بود. قدری هم از آب همان قنات پیاز و عدس و غیره زراعت کرده بودند.

در سنهٔ ۱۲۵٤ که شاهنشاه مبرور[۱۱] هرات تشریف داشت، دولت انگلیس این جزیره را محض تهدید اولیای دولت تصرّف کرده بود، چند اطاق برای نشیمن صاحب منصبان آنجا ساخته بود، بعد که تفنگچی دشتی و دشتستانی رفت و مأمورین انگلیس را خارج کردند، در و پنجرهٔ اطاق‌ها را کندند و سوختند، ولی دیوار و بنای اطاق‌ها باقی بود.

یک بتیمان[۱۲] مختصری با چهار برج کوچکی که انبار قورخانه بوده است از بناهای دولت ولندیز درآنجا باقی است.

سابق تا معلم خارکی نبود، هیچ کشتی وارد لنگرگاه بوشهر نمی‌توانست بشود، و سالی دویست تومان از این کسب مالیات می‌دادند. از وقتی که تجارت دول خارجه در بوشهر قوت گرفت، معلمها را اجیر کردند و داخل عملجات کشتی و در تحت حمایت خارجه شده‌اند. جزیرهٔ قشم در جنوب عباسی واقع شده است. از عباسی ممتد می‌شود تا محاذی دو فرسخی بندرلنگه. این قصبه که در محاذی عباسی است، اسم آن قشم است، وآن آبادی که در محاذی لنگه است، اسم آن باسعید است. میانهٔ این دو آبادی، بعضی دهات کوچک هم هست که تابع حکومت قشم است، و امتداد این جزیره تقریباً شش فرسخ می‌شود که در تواریخ و نقشه‌ها تمام این جزیره را جزیرة الطویل می‌نویسند.

این آبادی محاذی لنگه را مدتی است دولت انگلیس اول انباری برای زغال سنگ کشتی های دولتی ساخته‌اند، کسی مزاحم نشده است. بعد بتدریج افزوده‌اند. حالا جمعیّتی و بناهای زیادی و مستحفظ و همه قسم مأمور دارند، به قسمی که با هیچ یک از جزایر متصرّفهٔ دولت خودشان فرقی ندارد، و ابداً از جانب دولت علیّه در این یک قطعه مداخله و تصرّفی نیست.»

٭

دومین و سومین سند، دو دستخط منتشر نشده و مهم از محمد علی شاه قاجار خطاب به علی رضاخان عضدالملک ایلخانی قاجار است که پس از سوءقصد نافرجام عناصر تحت رهبری حیدرخان عمواوغلو و هیاهوی بر پا شده از سوی جراید و انجمنها برله متهمین به سوءقصد و قتل که در بازداشت به‌سر می‌برده‌اند، تحریر یافته بوده است.

این اسناد، به ترتیب تقدم، به شرح ذیل می‌باشند:

«جناب اشرف عضدالملک

بعضی مطالب به علاءالدوله[۱۳] گفته‌ام به شما خواهد گفت. این کاغذ را هم محرمانه می‌نویسم، ملاحظه نمایید. به خدا قسم از روی اطلاع صحیح می‌نویسم. آن‌طرف[۱۱] بکلّی رفته، یک قدری دل داشته باشیم و خودمان را نبازیم به طور خوب می‌توانیم جواب طرف مقابل را بدهیم. این سه چهار نفر وکلایی که می‌آیند می‌خواهند بازبا همان صحبتهای سابق خانه‌ها را خراب کنند. این دفعه اگر از میدان در رفتیم باید یکدفعه برویم. مبادا مبادا خودتان [را] ببازید. با کمال قوت قلب جواب بدهید.

وضع شهر و انجمنها را ملاحظه می‌کنید که ابداً با آنها کسی نیست و همه رو به طرف ما هستند، ولی به خدا اگر از این طرف سُستی شد، تمام به آن طرف می‌روند.

اگر درباب رضا بالا[۱۵] رئیس نظمیه مطلبی گفتند، شما جواب بدهید، حالا اول مرتکب قتل و قاتل و بُم [بمب] ساز را معین کنید به سزای خودشان برسانید، آن وقت اگر رضا بالا مقصر شد، البته مجازات خواهد شد. اگر برای امیرجنگ[۱۶] وغیره گفتگو کردند، آن هم جواب سخت بدهید. این کاغذ محرمانه باشد، خواهش دارم احدی نداند.»

«جناب اشرف عضدالملک

امروز ظلمی که به من شده، تا حال در حق احدی نشده است. رئیس نظمیه می‌رود قاتل و بمب‌انداز و بُم [بمب] ساز را بگیرد، برای او تقصیر ثابت می‌کنند. من به اطمینان حق‌شناسی وزرا و امرا گفتم برود به اطاق خورشید[۱۷] را پورت خودش را بدهد، حالا او را آنجا نگاه‌داشته‌اند که استنطاق ناتمام است، باید فردا استنطاق شود.

در این صورت به چه اطمینان می‌شود در این شهر زندگی کرد[؟] از شما سؤال می‌کنم، تکلیف من حالا چه چیز است [؟].»

[روی پاکت:] امضای محمد علی شاه قاجار.

دربارهٔ موضوع اسناد مذکور، در پایان، با عنوان «واقعهٔ ترور محمد علی شاه قاجار» سطوری را خواهیم آورد.

*

چهارمین سند، مکتوب سر پرسی لورین، وزیر مختار انگلیس در تهران، است به رضاخان سردار سپه، رئیس الوزرا و وزیر جنگ، به تاریخ سوم اسفند ۱۳۰۲ش، به شرح ذیل:

۳ حوت ۱۳۰۲ — نشان انگلیس

۲۲فوریهٔ ۱۹۲٤ — سفارت انگلیس

تهران

«رئیس الوزرای عزیزم

مذاکراتی را که در صبح ۱۳ فوریه (۲٤ دلو)[۱۸] با حضرت اشرف داشتم[۱۹] و اشعاراتی را که برای یک کمیسیون مختلط جهت انجام مسائل معوقهٔ فی مابین دولتین ایران و انگلیس نمودم و قبولی حضرت اشرف را دراین باب به صدراعظم و وزیرامور خارجهٔ اعلی حضرت پادشاه انگلستان اطلاع داده ام.

جواباً معزی الیه خواسته اند اطلاع دهم که آنچه را با حضرت اشرف مذاکره نموده ام و اقداماتی که مصمم شدیم که اتخاذ شود، تصدیق نموده اند و راپرت شخصی که پس از ورودم در لندن خواهم داد و مسلکی را که حضرت اشرف و جنابان وزیر امور خارجه و وزیر مالیه در کنفرانسهای مزبور اتخاذ می‌نمایند مأخذ عقیدهٔ جناب معظم له خواهد بود. از احساسات و لیاقت هیأت دولت حالیه در اینکه روابط فی مابین مملکتین را بر یک اساس متین رضایت بخشی قرار دهند[.] ایام شوکت مستدام باد[.]

[امضا:] پرسی لورین

نامهٔ وزیر مختار انگلیس به سردار سپه در دوران اوج گیری قدرت رضاخان و تهیهٔ مقدمات «جمهوریت» و خلع قاجاریه نشانگر روابط صمیمانهٔ طرفین در آن ایام است.

*

پنجمین سند، عبارت است از مکتوب و دستورالعمل رضاخان سردار سپه به امیرلشکر غرب[۲۰] در تاریخ سوم اسفند ۱۳۰۲ش.

دستورالعمل مذکور به امضای شخص رضاخان است. مکتوب دیگری با همین مضامین و همین امضا به امیرلشکر جنوب نیز در اسناد مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی

موجود است. این مکاتیب، اندکی قبل از غائلهٔ «جمهوریخواهی» (در اواخر اسفند ۱۳۰۲ و اوایل فروردین ۱۳۰۳) ارسال شده است و نشاندهندهٔ فرمایشی بودن آن «حرکت» است که برخی را نیز درآن ایام فریب داده بوده است.

از جمله جانبداران جمهوری رضاخانی فراکسیونهای «تجدد» به رهبری سید محمد تدیّن و فراکسیون «سوسیالیست» مجلس شورای ملّی به رهبری میرزا سلیمان‌خان اسکندری و سید محمد صادق طباطبایی بودند که بشدّت همراه با رؤسای قشون و برخی مدیران جراید همچون علی دشتی با ایجاد جوّ اختناق و رعب و وحشت برای برقراری جمهوری به زعامت رضاخان فعالیّت می‌کردند.

غائلهٔ مزبور به دلایل متعدد، از جمله فشار و تعجیل بیش از اندازهٔ جناح هوادار رضاخان و مخالفت اقلیّت مجلس به رهبری مرحوم سیدحسن مدرّس به شکست انجامید، و رضاخان نیز پس از مسافرت به قم و ملاقات و مذاکره با مرحومان شیخ عبدالکریم حائری، سید ابوالحسن اصفهانی و نایینی موقتاً یک گام به عقب برداشت تا در فرصت آتی دوگام به پیش بردارد و با این انگیزهٔ در تاریخ ۱۲ فروردین ۱۳۰۳ بیانیه‌ای منتشر ساخت و در ضمن آن از جمله اعلام کرد: «مقتضی است عنوان جمهوری موقوف گردد.»[۲۱]

متن دستورالعمل سردار سپه به امیر لشکر غرب به شرح ذیل است:

نشان شیر و خورشید
تاریخ ۳ برج حوت‌ئیل ۱۳۰۲
وزارت جنگ
اداره [:] کابینه
دایره [:] خصوصی و شخصی
نمره [:] ۱٦٥٤١

خیلی محرمانه و خصوصی است

امیرلشکر غرب، البته جراید مرکز را ملاحظه کرده و موضوع تغییر رژیم مملکت را که با چه شدتی تعقیب می‌نمایند دیده‌اید[.] برای اینکه دنبالهٔ این کار به یک انقلاب خونینی منجر نشود و سلب امنیت از مردم نشود همه دست به دامن شده‌اند که با عقاید آنها همراهی کرده و من هم برای اینکه افتخارات جدیدی برای عموم نظامیان تحصیل نمایم بالأخره مجبور شدم که وعدهٔ مساعدت به آنها بدهم[.] و این است که درضمن این مختصر شما را متوجه می‌سازم که موضوع جمهوریّت یک امری است ملّی و باید با صدای

ملّت و دست ملّت صورت اجرا پذیرد.

در میان مردم سه طبقه هستند که مدخلیّت تمام در پیشرفت کار دارند[:]

اول تجار و اصناف بازار که در موقع لزوم بازارها را بسته [،] دویم روزنامه‌نویسها که معایب قاجاریه ومحاسن جمهوریّت را شدیداً و بدون ترس پروپاگاند کرده[،] سوم سلسلهٔ روحانیون و علما که فتواهای لازم در این مورد صادر کرده و عامه را به تغییر رژیم یا تثبیت امور مملکت تهییج نمایند[.]

شما باید بدون اینکه کسی بفهمد از طرف نظامیان مداخلهٔ مستقیمی می‌شود خیلی محرمانه اما با کمال جدیّت سه طبقهٔ فوق را در تمام خطهٔ غرب دلگرم و تشویق کرده و بالاخره طوری موضوع را ساخته و پرداخته داشته باشید که به مجرد اینکه تلگراف رمز من به شما رسید فوراً با یک آهنگ از تمام خطهٔ غرب به توسط نمایندگان خود به مجلس شورای ملّی و دولت فشار آورده و اختیار تام به وکلای همین مجلس بدهند که قانون اساسی را تبدیل و رژیم مملکت را به جمهوریّت تغییر نمایند[.]

این امر به طوری عاقلانه و ملّی باید صورت پذیرد که کمترین توهّمی هم از طرف من و شما و نظامیان ظاهراً در ضمن آن متصوّر نباشد[.]

لازم است فوری شروع به اقدام و عمل کرده منتظر دستور تلگرافی من باشید[.]

[محل امضای رضاخان]

سند فوق، نوشتهٔ عبدالله مستوفی را راجع به نقش قشون در ارسال تلگرافهای جمهوریخواهانه به مرکز به شرح ذیل، مستند می‌سازد:

«حسب الامر، هر قدر ماه حوت نزدیکتر به آخر می‌رسید، تلگرافات جمهوریخواهان ولایات که جز املای نظامیان چیزی نبود، زیادتر و شدیداللحن‌تر، و جنبهٔ نشر و تشدد آن بیشتر می‌شد...»[۲۲]

ششمین سند، نامه‌ای است از مرحوم آیت‌الله کاشانی به سرلشکر کوپال، رئیس شهربانی کل کشور، در تاریخ نیمهٔ خرداد ۱۳۳۱ مبنی براین که زردشتی ها از ملل متنوعه و از افراد ایرانی اصیل هستند که باید نسبت به انجام تقاضاهای مشروع آنان عطف توجه گردد.

آیت‌الله کاشانی در مکتوب فوق، از وفاداری و خدمتگزاری زردشتی ها نسبت به کشور نیز تجلیل کرده است.

آنچه در این سند بیش از همه قابل توجه و تقدیر است، توجه آیت‌الله کاشانی به ضرورت حفظ وحدت ملّی و دلگرمی صاحبان مذاهب مختلف به حفظ حقوق اساسی آنان در زادگاه خود ایران است. تاریخ دو قرن اخیر جهان تحت سلطه، شاهد صادقی است بر کوشش های استعمارگران که از هیچ اقدامی، هرچند غیر انسانی، برای ایجاد بدبینی و افشاندن تخم نفاق و کدورت در میان اقوام و مذاهب مختلفی که در یک واحد سیاسی زندگی می‌کنند، خودداری نکرده‌اند تا به اهداف شوم خود که عبارت است از تضعیف و تجزیه و غارت و چپاول کشورهای مذکور، دست یابند. تنها با برخورد صحیح و منطقی و برخاسته از موضع رحمت و پافشاری بر حفظ وحدت ملّی است که می‌توان سدّ راه استعمارگران در سوءاستفاده از تفاوتهای قومی و مذهبی گردید.

در تاریخ معاصر ایران بارها اتفاق افتاده است که عالمان دینی به هنگام مشاهدهٔ دستهای مرموزی که درصدد ایجاد خصومتهای مذهبی و تحریک و تهییج عوام برای دستیابی به آمال نامشروع خود بوده‌اند، بدون هیچ گونه تعللی به دفاع از امنیّت و آسایش و پاسداری از حقوق ملل متنوع ساکن کشور پرداخته اند و توطئه های دشمنان کشور و مردم آن را نقش برآب ساخته‌اند. در همین خصوص، به عنوان نمونه می‌توان از تلگراف تشکر انجمن ناصری زردشتیان یزد در شوال ۱۳۲٤ هـ.ق به آقایان سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی و حاج شیخ فضل‌الله نوری به دلیل اقدامات ایشان در حفاظت و صیانت از حقوق زردشتی های یزد یاد کرد.[۲۳]

مکتوب آیت‌الله کاشانی به سرلشکر کوپال نمونه‌ای دیگر از مساعی مذکور است که متن آن را در ذیل ملاحظه می‌فرمایید:

۳۱/۳/۱۵

تیمسار سرلشکر کوپال، رئیس محترم شهربانی کل کشور، دام اقباله

پس از سلام، عرض می‌شود جماعت زردشتیان ایران اظهار می‌دارند که آموزشگاه شهربانی جوانان آنها را برای تحصیل در آموزشگاه شهربانی به نام ملل متنوعه نمی‌پذیرد. در صورتی که زردشتی ها از افراد ایرانی اصیل هستند و اقتضا ندارد آنها را در ردیف افراد ملل متنوعهٔ خارجی قرار داد. به نظر این جانب هیچ مانعی ندارد که آنها را در آموزشگاه بپذیرند، مخصوصاً اینکه این جماعت همه وقت نشان داده‌اند که نسبت به کشور وفادار و خدمتگزار[ند] و در ایرانی بودن و اصیل بودن آنها

شبهه و تردیدی نیست. توجه جناب‌عالی را در انجام منظور انتظار دارد.

ایام به کام باد

سیدابوالقاسم کاشانی

لازم به تذکر است که از اقدام فوق، تحت عنوان «در آستانهٔ تحول» در ش ۷ (دورهٔ سوم) سال ۱۳۳۱ مجلهٔ **هوخت** منتشره از سوی جمعی از زردشتی ها به قلم «فرهنگ مهر» به شرح ذیل قدردانی و تشکر شده است:

«نمونهٔ بارز موضوع، شرکت جوانان زرتشتی در آموزشگاه شهربانی است چندی قبل شنیدم که آیین‌نامهٔ جدید آموزشگاه شهربانی حق ورود به کادر افسر شهربانی [را] از ایرانیان غیر مسلمان سلب نموده بود. پس از اینکه جوانان زرتشتی داوطلب خدمت در دستگاه پلیس، جریان این بی‌عدالتی را به استحضار مقامات مربوطه و حضرت آیت‌الله کاشانی می‌رسانند، معظم‌له و مقامات مربوطه دستور رفع این تبعیض را می‌دهند. این باید اطمینان امیدبخشی باشد که برادران‌ما درهرموقع با طیب خاطر حاضرند از حقوق برادران زرتشتی خود حمایت و پشتیبانی کرده و ما را در آغوش پر مهر خود تقویت کنند. بانیان نهضت امروز ایران می‌دانند که سیاست «جدایی بینداز و حکومت کن» باید یک بار برای همیشه از سرزمین ما برافکنده شود...»

*

اسناد هفتم تا نهم شامل یک نامه از شمس پهلوی به مادرش در تاریخ اول اسفند ۱۳۳۱ و دو نامه از مهرداد پهلبد، همسر شمس، به مادر مشارالیها در تاریخ ۲۸ فروردین ۳۲ و ۲۱ اردیبهشت همان سال است. اسناد فوق که از آمریکا به اروپا، محل اقامت تاج‌الملوک پهلوی، ارسال شده است مربوط به ایامی است که اکثریّت اعضای خاندان پهلوی به دلیل محدودیت در اعمال نفوذ در وزارتخانه ها و دوایر دولتی و مجلس، مخالفت دکتر مصدق با دخالت آنان در دسایس ضدّ میهنی و ممانعت از اعمال نامشروع آنان، ایران را ترک گفته و در اروپا و امریکا به سر می‌بردند[۲۴].

در سه نامه، از جمله به مسائل ذیل اشاره شده است:

۱. خرابی وضع روحی و مالی خانوادهٔ سلطنتی؛

۲. اظهار ناراحتی برای شاه به جهت اتفاقاتی که در آخرین روز بهمن ۱۳۳۱ در ایران رخ داده است؛

۳. اظهار این مطلب توسط مهرداد پهلبد که «کار ما اغلب این است که پای رادیو بنشینیم و منتظر باشیم تا از تهران خبری برسد».

٤. تعقیب اخبار مربوط به مخالفت اقلیّت مجلس با دولت و همچنین تشکیل نشدن جلسات، مجلس؛

۵. اطلاعاتی دربارهٔ تعداد ۱۱۰ عدد قالی گران قیمت که توسط مادر شاه به آمریکا ارسال شده است؛

٦. اطلاعاتی راجع به سه صندوق اشیای قیمتی متعلق به مادرشاه در گمرک لوس آنجلس؛

۷. تعقیب اخبار ایران از طریق جراید آمریکایی؛

۸. عدم پیش بینی آینده و اظهار این مطلب که «اوضاع ایران نامشخص است و معلوم نیست عاقبت در کجا خواهیم رفت و کجا زندگی خواهیم کرد» و در همین مورد، بیان این نکته که «شاید در آینده به منزل واقع در لوس آنجلس احتیاج باشد»؛

۹. شکایت از بی توجهی و عدم جواب سفارت ایران در واشنگتن به درخواستهای خاندان سلطنتی.

متن اسناد مذکور به ترتیب به شرح ذیل است.

نشان تاج **اول اسفند ۳۱**

شمس پهلوی

«مادر عزیز و بهتر از جانم را قربان می‌روم[،] امروز درست ١٦ روز است که مادر عزیزم ما را ترک کرده‌اید[.] یقیناً مهرداد در سه کاغذی که به آن مادر مهربان نوشته تا حدّی تأثر و دلتنگی ما را از جدایی مادر عزیز شرح داده است[.] این است که من نوشتن شرح حالت روحی خود را به آن مادر نازنین دیگر زاید می‌دانم[.] همان‌قدر می‌نویسم ای کاش اصلاً مادر عزیز اینجا نمی‌آمدید و من آنقدر به آن وجود عزیز انس نمی‌گرفتم که از دوری مادر مهربانم غصه بخورم[.] باری مادر بی همتا خیلی متعجبم که چطور آن مادر عزیز پس از یک هفته هنوز با تلفن با من صحبت نکرده اید[؟]اگر مطمئن بودم که شما تلفن نخواهید کرد، من حتماً با وجود وضعیّت خرابی که داریم با مادر بی مانندم با تلفن صحبت خواهم کرد.

از دیروز صبح تا حالا خیال ما برای ایران و مخصوصاً برادر بی همتایم خیلی ناراحت است[.] لابد همان موقعی که مادر رادیو آن اخبار را شنیدیم، همان موقع نیز مادر عزیزم

از جریان اتفاقاتی که افتاد مسبوق شدید[.] خوشا به‌حال مادر عزیزم که می‌تواند اگر بخواهد هم با برادر عزیزم و همچنین با شاهپور با تلفن صحبت کنید و کاملاً از حقیقت مطلب مطلع شوید[.] در هرحال من که غیر از غصه خوردن و دعا برای سلامتی و سعادت برادر و آن مادر مهربان کار دیگری از دستم برنمی‌آید.
از حالت ما خواسته باشید الحمدلله نسبتاً همگی سلامتیم[.] شهرآزاد حالش خوب است و کم کم می‌تواند تنها بنشیند. شکلش هم همان‌است که بود[.] موشی هم الحمدلله خوب است، فقط شهباز از امروز صبح تب کرده و گمان می‌کنم گریپ سختی شده است[.] شهناز نیز کمی زکام است، اما الحمدلله تب نکرد. عفت و فخرالملوک نیز حالشان خوب است و روی هم رفته همگی سلامتیم. مهرداد چند عکس از شهرآزاد گرفته که انشاءالله اگر خوب شده باشند برای مادر عزیزم خواهم فرستاد.»
هر میز هروقت که اینجا می‌آید راجع به آن مادر عزیز خیلی صحبت می‌کند و همیشه سلام می‌رساند. وضعیّت مالی ما بی‌نهایت بد است و یکی از این روزها ممکن است ما را حبس ببرند چون از هر طرف طلبکارها سر ما ریخته و طلبشان‌را مطالبه می‌کنند. بیش از این سر مادر عزیزم را درد نیاورده و کاغذم را به‌امید دیدار مادر بی همتایم تمام می‌کنم. مادر عزیزم، شهناز به‌آن مادر عزیزم خیلی سلام رسانید و روی ماهتان را می‌بوسد. مهرداد نیز دستهای مادر عزیز را بوسید[ه] فخرالملوک و عفت نیز سلام فراوان دارند. از طرف من‌هم به همهٔ همراهان سلام برسانید قربان مادر عزیزم.»

لوس آنجلس ــ جمعه ۲۸ فروردین ۳۲

«علیاحضرت ملکهٔ بسیار عزیز و مادر پر مهر و گرامی تمام فامیل

اکنون که مهین مهربان رخت سفر بسته است و انشاءالله بزودی دستهای نازنین آن وجود گرامی را خواهد بوسید لازم دیدم که با عرض این چند سطر خود را یادآوری نماید. آرزومندم هنگامی که این نامه دستهای مبارکتان را می‌بوسد خوشحال و خرم و خندان باشند و بار غم از دلشان برطرف شده باشد.

قبل از همه چیز باید [از] سوغاتی هایی که برای عید نوروز ارسال فرموده بودند تشکر کنم... باید تشکر کنم ولی نمی‌دانم به چه زبان. همه از سوغاتی هایشان خوشحال شدند[،] نه برای اینکه سوغاتی بود[،] بلکه برای اینکه علیاحضرت فرستاده بودند.

زندگی ما در اینجا وضع عجیبی به خود گرفته است[.] مثلاً امروز در منزل جز والاحضرت و بنده و علی کس دیگری نیست[.] حالا خودشان حدس بزنند که چقدر تنها هستیم. فخرالملوک رفته به فارمزر مارکت برای خرید شوید[.] مادام و مهرشید هم

رفته‌اند برای انجام کارهای مربوط به پاسپورتشان[،] عفت هم همان‌طوری که خاطر گرامیشان مسبوق است چند روز پیش حرکت [کرد] و الآن در واشنگتن است.

کار ما اغلب این است که پای رادیو بنشینیم و منتظر باشیم تا از تهران خبری برسد و این روزها نیز موضوع مخالفت اقلیّت مجلس و تشکیل نشدن جلسات است.

الآن در اتاق کتابخانه نشسته‌ایم[،] یک ملافهٔ بزرگ وسط اطاق روی زمین پهن کرده‌اند یک طرف شهر آزاد چهاردست و پا روی ملافه قرار گرفته و خیره خیره به یک آینه که طرف مقابل روی ملافه است نگاه می‌کند. یکدفعه یک خیز برمی‌دارد و چند انگشت به آینه نزدیک می‌شود[،] آخر چون نمی‌تواند بسرعت جلو رود ملافه را به طرف خودش جمع می‌کند و بتدریج آینه به او نزدیک می‌شود. والاحضرت همیشه جای علیاحضرت را خالی می‌کنند[،] چون شهر آزاد به طور واضح بزرگ شده است.

شبها همیشه یک پا برای کاناستا کم داریم[.] مگر شاهدخت یاسیمین بیایند والا باید دورهم بنشینیم و به تلویزیون نگاه کنیم[.]

دلیل اینکه تا به حال تتمهٔ حساب علیاحضرت را نفرستاده‌ام این است که از انباری که اسبابهای علیاحضرت در آن است صورتی آمده در حدود ششصد دلار که البته خیلی زیاد است[،] از پرداخت آن خودداری کرده‌ام[.] این مبلغ را برای حمل و نقل اسبابها به انبار[،] باز کردن قالی ها[،] نفتالین زدن و بستن آن [و] اجارهٔ چندماه مطالبه می‌کنند. البته مشغول زدوخورد و چانه‌زدن هستم تا انشاءالله نتیجه بگیرم[.]

ضمناً موضوع دیگر این است که هنگامی که قالی ها را یکی یکی باز می‌کردند[،] اندازه می‌گرفتند و بعد می‌بستند مشاهده شد که تعداد قالی ها فقط ۱۱۰ عدد است[.] مطابق صورتی که از تهران رسیده دو عدد کم است[،] متأسفانه غیرممکن است معلوم کرد که دو عدد قالیچه کم است یا قالی[.] چون همانطور که خاطر گرامیشان مسبوق است برای فرشهای ارسالی از تهران هیچ معلوم نکرده‌اند که اندازه هرکدام چقدر است و مشخصات آن را نداده‌اند[.] چنانچه دستور بفرمایند که نوروزی دومرتبه موضوع را مورد توجه قرار داده و تحقیق کند یا تعداد ۱۱۲ فرش فرستاده شده یا ۱۱۰ عدد و به بنده خبر دهند[،] البته خیلی بمورد خواهد بود.

مطابق صورتی که اکنون در دست است و بعداً تقدیم خواهم کرد در حال حاضر تقریباً چهارصد دلار از حساب علیاحضرت نزد این بنده موجود است[.] می‌خواهم خاطر عزیزشان را آگاه سازم که از این به بعد هنوز مخارجی در لوس‌آنجلس دارند از قبیل پرداخت ماهیانه برای اسبابها[،] سه عدد صندوقی که هنوز در گمرک است و باید به انبار حمل شده و برای آنها نیز ماهیانه پرداخت شود[.] همچنین اسبابهایشان که در

گاراژ است و در مورد فروش این منزل می‌بایستی به انبار منتقل کرده و برای آنها نیز ماهیانه پرداخت شود. می‌دانم که باز خیالشان ناراحت خواهد شد و حق هم دارند چون انصافاً خرجهای بی‌موردی است ولی بنده ناچارم این حقایق را به عرضشان برسانم[.] شاید هم دراین مخارج که اکنون زاید به نظر می‌رسد مصلحتی است که از نظر ما مخفی است.

به هرحال راجع به مبلغ باقی مانده که قبلاً عرض شد و مقدار قطعی آن را با فرستادن صورت حساب قطعی معین خواهیم کرد هرطور دستور بفرمایید اطاعت می‌کنم.

بیش از این بر نگرانی های علیاحضرت عزیزم نمی‌افزایم و مصدع اوقات گرانبهایشان نمی‌شوم[.]

مهرداد

[مجدداً:]

راجع به سه صندوقی که با هواپیما حمل شده و هنوز در گمرک است فکر هم نمی‌کنم به این زودی‌ها اجازهٔ استخلاص آن صادر شود چنانچه اجازه می‌فرمایید با تشریفات گمرکی آن را از گمرک خارج کنم [.]»

امضا

لوس آنجلس ۱۱ ماه می
[۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۲ش]

«علیاحضرت ملکهٔ بسیار عزیز و مادر مهربان تمام فامیل

امروز ششمین روزی است که از تلفنی که فرموده‌اند می‌گذرد. تقریباً دو هفته پیش نامه‌ای حضورتان عرض کرده‌ام که از قرار معلوم هنوز نرسیده است[،] فکر می‌کنم دلیل آن عوض شدن آدرس علیاحضرت است[.] چون همهٔ نامه‌ها تاکنون به آدرس هتل فرستاده می‌شد و متأسفانه قبلاً نیز از آدرس جدید آن مادر گرامی و پر مهر اطلاعی نداشتم و ناچار این نامه را نیز به توسط سفارت تقدیم خواهم کرد.

مدتها بود که از تهران هیچ گونه خبری نداشتیم[.] نه از تهران روزنامه می‌رسید و نه در روزنامه‌های اینجا خبری بود. همین امروز فقط مقدار زیادی روزنامهٔ تایمز لوس آنجلس راجع به وقایع اخیر مجلس و موضوع بیرون کردن روحی نوشته بودند که ما را تا اندازه‌ای به وضع فعلی آشنا کرد.

الآن در همان اطاق کذایی (تلویزیون) نشسته‌ایم[.] شاهدخت فاطمه هم اینجاست (با شکم قدری جلوآمده) دریک گوشهٔ دیگر روی همان صندلی علیاحضرت[،]

والاحضرت و شهرآزاد نشسته‌اند. شهرآزاد غذاش تمام شده و مشغول دادوبیداد کردن و بازی کردن است[.] شاهدخت فاطمه مشغول خواندن مقاله‌ای دربارهٔ علیاحضرت ثریاست و مسافرتشان به ایتالیا که امروز در روزنامهٔ اینجا طبع شده است[،] چون مقالهٔ خوبی نیست بهتر است دربارهٔ آن عرض نکنم.

اطاق ما امروز قدری تمیزتر [از] معمول است[،] چون یک نفر مشتری برای دیدن منزل صبح آمده بود و والاحضرت با جدیّت هرچه تمامتر تصمیم به فروش منزل گرفته‌اند[.] البته دلیلش هم این است که فکر می‌کنند دور بودن از علیاحضرت هم برای ایشان سخت است و هم برای علیاحضرت. ولی دراین موقع که اوضاع ایران نامعلوم است و معلوم نیست که عاقبت در کجا خواهیم رفت و کجا زندگی خواهیم کرد گمان نمی‌کنم که فروش منزل صلاح باشد[.] چون احتمال دارد هم علیاحضرت و هم والاحضرت به چنین منزلی در اینجا احتیاج داشته باشند (البته خدا نکند).

دوشنبهٔ گذشته هم پرویز اینجا بود[،] تمام صحبت راجع به علیاحضرت[،] آن وجود عزیزوگرامی بود[،] درعین حال فخری هم قدری کشک بادمجان درست کرده بود که به قدری پرویز [را] خوش آمد [که] درعرض چند ساعت تمام شد[.]

اخیراً نوروزی نامه‌ای نوشته بود که چنانچه والاحضرت میل داشته باشند به کارهای ایشان رسیدگی کنند[.] نمی‌دانم کارهای علیاحضرت را به چه ترتیب نگهداری و سرپرستی می‌کنند[؟] آیا [با] وکالت‌نامه کارهایشان را انجام می‌دهد؟ منظورم این است که والاحضرت هم مثل علیاحضرت عمل نمایند.

راجع به سه صندوقی که هنوز گمرک آنها را رها نکرده و قرار بود چنانچه ممکن است گمرک آن پرداخته شود[،] علیاحضرت هم تصویب فرموده بودند[،] اقدام کردم[.] گمرک ادعای پنجاه درصد حق گمرک می‌کند و می‌گوید باید اول محتوی صندوقها تقویم شود و بعدهم پنجاه درصد گمرک پرداخت شود. چون یقین دارم تعداد زیادی خواهد شد دستور دادم فعلاً اقدامی نکنند. به آژانسی که کارهای علیاحضرت را تاکنون انجام داده است گفتم یک نامهٔ دیگر به سفارت بنویسید[.] مطابق اظهارات او این نامهٔ چهارمی است که می‌نویسد و یقیناً هم بدون جواب خواهد ماند. تنها راهش این است که ایزدی از طرف علیاحضرت بنویسد تا انشاءالله جواب مثبتی گرفته شود. گرچه فکر نمی‌کنم فروش این منزل صلاح باشد ولی باور بفرمایید که تمام فکر و حواسم این است که شاید وسایلی فراهم آید که ما همگی به زیارت آن وجود پرمهر و نازنین و گرامی نائل آئیم[.] دیگر مزاحم ایام ذیقیمتتان نمی‌شوم[.]

مهرداد

*

دهمین سند، گزارش مهم و تاکنون منتشر نشده‌ای است از مرحوم اللهیار صالح، سفیر کبیر ایران در واشنگتن، به دکتر محمدمصدق، نخست وزیر وقت ایران، دربارهٔ ملاقات خود با جرنگان، قائم‌مقام معاون وزارت خارجهٔ امریکا، در تاریخ ۲۰ مردادماه ۱۳۳۲ ش.

سند مذکور حاوی اطلاعات تازه‌ای از کوششهای نافرجام دولت دکتر مصدق در زمینهٔ جلوگیری از دنباله‌روی سیاست آمریکا در ایران از سیاست انگلستان و چگونگی برخورد دستگاه دیپلماسی آمریکا با مسئلهٔ ایران در آخرین روزهای مردادماه ۱۳۳۲ و همچنین نشانگر مظلومیّت مردم ایران و ظلمی است که از سوی انگلیس و آمریکا برای تداوم غارت منابع نفتی منطقه براین مردم رفته است.

طبق مندرجات این سند، سفیر ایران در واشنگتن از جانب رئیس دولت مأمور می‌شود تا با کفیل یا معاون وزارت امور خارجهٔ آمریکا راجع به تحولات روابط دو کشور و مواضع مقامهای آمریکایی در برابر خواستهای عادلانهٔ مردم ایران صحبت کند. به دلیل عذرتراشی مقامهای مذکور، در تاریخ ۲۰ مرداد ۱۳۳۲ ملاقاتی با آقای جرنگان، قائم‌مقام آقای بایرود، معاون وزارت خارجهٔ آمریکا، صورت می‌گیرد. دراین ملاقات مذاکراتی بین سفیر ایران و جرنگان انجام می‌گیرد که محورهای اساسی آن عبارت‌اند از:

□ سفیر ایران در واشنگتن:

۱. بعد از آخرین مسافرت رسمی ایدن، وزیر خارجهٔ انگلستان، به واشنگتن در مناسبات آمریکا و ایران برودت احساس می‌شود و این سردی روابط، شکافی بین ما ایجاد کرده است که در صورت عدم جلوگیری محتمل است عواقب سوئی داشته باشد.

۲. بعد از عدم موافقت دولت ایران با آخرین پیشنهاد[۲۵] انگلستان، اولیای درجهٔ اول آمریکا از خود نوعی حالت خشم و عصبانیّت نسبت به ایران ابراز می‌دارند و رویهٔ بی اعتنایی پیش گرفته و در هر فرصت، اظهاراتی غیردوستانه نسبت به ایران می‌کنند.

۳. کوشش برای تماس با مقامات بالا تر وزارت خارجهٔ آمریکا که در نتیجهٔ تغییر دولت[۲۶] روی کار آمده‌اند همیشه با مشکلاتی روبه‌رو بوده است.

٤. اگر وزیر امور خارجهٔ آمریکا[۲۷] از فعالیت کمونیستها در ایران نگران است، با چه منطقی دولت فرمودهٔ ملت ایران را که به استقلال و حاکمیّت ملّی ایران علاقه‌مندند از کمکهای خود محروم می‌کند؟

۵. چرا دولت آمریکا به جای اینکه راجع به صحّت و سقم برخی مطالب از مجاری دیپلماتیک اقدام کند، اینگونه مطالب را در مصاحبه های مطبوعاتی[۲۸] مطرح می‌سازد؟

٦. اعتراض به اظهارات وزیرخارجه و همچنین سخنان رئیس جمهور آمریکا در انجمن حکام ایالات و بیان این نکته که اظهار اینگونه سخنان موجب تیره‌تر شدن روابط دو کشور و قطع امید ایرانی ها به آمریکا و گرایش افرادی بی خبر به کمونیسم خواهد شد.

□ قائم مقام معاون وزارت خارجهٔ آمریکا:

۱. تأیید بیانات سفیر ایران راجع به برودت در مناسبات دو کشور؛

۲. اساس جریان اخیر و سردی روابط دو کشور از موضوع نفت سرچشمه گرفته است.

۳. آمریکا دو سال برای جستجوی راه‌حلی برای مسئلهٔ نفت کوشید، اما توفیقی نیافت.

٤. تصمیم دولت ایران در آخرین مرحلهٔ مذاکرات نفت و ردّ پیشنهاد انگلستان، به نظر ما غیرمنطقی است.

۵. قبول پیشنهاد اخیر انگلستان که آمریکا واسطهٔ آن بود، به سود ایران بود.

٦. در صورتی که ایران با انگلیس به توافق می‌رسید، آمریکا از مخمصه، فعلی خارج شده و برای کمک به ایران درمقابل دوست و متفق خود انگلستان محذوری نداشت.

۷. چون دولت ایران پیشنهاد انگلیس را نپذیرفت و راه دیگری هم که موردپسند انگلیس باشد ارائه نکرد، ما خود را کنار کشیدیم.

۸. پیشنهاد ایران راجع به حل مسائل خود با انگلیس در مورد محدود ساختن غرامت به تأسیسات موجود، مورد مخالفت آمریکا نیز قرار دارد. چون این رویه به منافع آمریکا در منطقه ضرر وارد خواهد ساخت و هر کشوری می‌تواند با پیش کشیدن عنوان ملّی کردن و تبعیت از ایران، اساس نقشهٔ سرمایه‌داری و مخصوصاً امنیت سرمایه های آمریکایی را در کشورهای بیگانه متزلزل سازد.

۹. انتقاد به مماشات دکتر مصدق با کمونیستها؛

۱۰. توجیه اظهارات وزیر خارجه و رئیس جمهور آمریکا در بارهٔ خطر کمونیسم در ایران.

□ سفیر ایران در واشنگتن:

۱. دفاع از موضع ایران در ردّ پیشنهاد انگلیسها در مسئلهٔ نفت و ذکر این نکته که

مقامات آمریکایی به جای عصبانی شدن و... باید موضعی منطقی و اصولی و از روی حزم و احتیاط پیش گیرند.

۲. موضع فعلی آمریکا در مقابل ایران جلوگیر توسعهٔ نفوذ کمونیسم نیست و بهتر است دولت آمریکا در سیاست خود تغییری بدهد.

۳. در عین اینکه برخلاف تصور بعضی از آمریکایی ها دکتر مصدق نمی‌خواهد با تهدید آمریکا، دوستی آن کشور را جلب کند، لازم به تذکر است که ایرانی ها هم مانند ملّت آمریکا دارای احساسات تند و تیزند و همان‌طوری که از محبت تحت تأثیر قرار می‌گیرند، از بی اعتنایی و حرفهای زننده نیز می‌رنجند و ممکن است دست به اقدامات خطرناکی بزنند.

٤. دولت آمریکا با اوضاع فعلی اگر نمی‌تواند کمکی به التیام زخمهای ایران بنماید، خوب است از پاشیدن نمک بر جراحات ایرانی ها نیز خودداری کند.

سفیر ایران در پایان گزارش خود می‌نویسد: «مذاکرات فوق با تظاهر خصوصیت از طرف جرنگان...» خاتمه یافت.

لازم به ذکر است که دولت آمریکا از مدتها پیش، یعنی از اسفند ۱۳۳۱ و به تعبیری از ۳۰ تیر ۱۳۳۱[۲۹] تصمیم به همکاری با انگلستان در جهت سرنگونی دولت دکتر مصدق گرفته بود. سی.ام.وودهاوس، جاسوس انگلیسی، در شرح کودتای ۲۸ مرداد در کتاب **عملیات چکمه**، دراین باره چنین می‌نویسد:

«وقتی مصدق یکی دیگر از پیشنهادهای انگلستان و امریکا را در زمینهٔ مسئلهٔ نفت رد کرد، سرانجام کاسهٔ صبر دولت آمریکا لبریز شد. در هجدهم مارس [۲۷ اسفند ۱۳۳۱]، ما در لندن پیامی از ونرنر دریافت کردیم که طی آن تأکید ورزیده بود که سیا از هر جهت برای مذاکره با ما و بررسی تفصیل تاکتیکهای لازم در جهت سرنگونی دکتر مصدق آماده است. این مطالب در اواسط آوریل [هفتهٔ آخرفروردین ۱۳۳۲] به وسیلهٔ پیام دیگری که از سوی بیدل اسمیت از واشنگتن به ما رسید تأیید شد.»[۳۰]

تصمیم فوق در اسفندماه ۱۳۳۱ طیّ مسافرت نُه روزهٔ آنتونی ایدن، وزیر خارجهٔ انگلستان، به آمریکا و مذاکرات وی با آیزنهاور و جان فوستر دالس اتخاذ شده بوده است. ایدن خود دراین باره می‌نویسد:

«در پایان مذاکرات... من معتقد بودم بهتر است به این فکر باشیم که برای مصدق

جانشینانی جستجو کنیم، نه آنکه بکوشیم او را بخریم. درآخرین مذاکرات با آمریکایی ها، دربارهٔ این مطلب باهم توافق کردیم.»[۳۱]

دکتر مصدق راجع به علت شرکت دولت آمریکا در برنامهٔ انگلیس چنین می‌نویسد:

«... ایدن، وزیر خارجهٔ دولت محافظه کار انگلیس، که پس از مدتی انتظار، به محض اینکه استالین از بین رفت و زمینهٔ زورگویی برای دول استعمار[گر] بیشتر فراهم گردید، سفری به آمریکا نمود و رئیس جمهوری آمریکا، آیزنهاور را موافق نمود که آزادی یک ملّتی را با چهل درصد سهام کنسرسیوم مبادله کند...»[۳۲]

اکنون پس از ذکر توضیحات فوق، به نقل متن گزارش سفیر ایران در واشنگتن به شرح ذیل می‌پردازیم:

شماره: ۲۰۱٦	نشان شیر و خورشید وتاج
تاریخ: ۲۱مرداد ۱۳۳۲	سفارت کبرای شاهنشاهی ایران
پیوست: ـــ	واشنگتن

محرمانه

جناب آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر

در تعقیب تلگراف رمز شمارهٔ ۱۳۹ مورخ دیروز، اینک گزارش تفصیلی خود با آقای جرنگان، قائم‌مقام معاون وزارت خارجهٔ آمریکا، را تقدیم می‌دارد:

پس از اینکه تلگراف رمز شمارهٔ ۳۸۰ مورخ ۱۳۳۲/۵/۱۹ وزارت امور خارجه دایر به ابلاغ دستور جناب‌عالی راجع به ملاقات با کفیل یا معاون وزارت خارجه واصل گردید[،] فوراً از وزارت خارجهٔ امریکا تقاضا نمودم که درظرف امروز و فردا موقعی را برای ملاقات با آقای ژنرال بیدل اسمیت[۳۳] معاون کل وزارت خارجه تعیین [کرده] و اطلاع دهند. بعد از نیم ساعت جواب رسید که متأسفانه آقای بیدل اسمیت گرفتاری زیاد دارد و از ملاقات معذور است[،] آقای بایرود معاون هم در شهر نیست (ظاهراً به مرخصی رفته) لذا آقای جرنگان قائم‌مقام بایرود ساعت یازده و نیم صبح روز سه‌شنبه (دیروز) شما را خواهد پذیرفت.

طبعاً از اینکه شخص معاون کل بهانه‌ای پیدا کرده و از ملاقات این جانب عذر خواسته متأثر شدم[،] عکس‌العمل باطنی خودم این بود که از ملاقات با جرنگان خودداری نمایم و از رفتن به وزارت خارجه صرف‌نظر کنم[،] ولی چون جرنگان از دوازده سال قبل که برای اولین دفعه به آمریکا آمدم جزو دوستان نزدیک این جانب بوده و

همیشه آنچه می‌تواند در کمک به کارهای ما مضایقه ندارد و ممکن بود دلتنگ شود[،] بعلاوه چنین اقدامی از طرف این جانب دراین موقع بخصوص در بهبودی مناسبات بین دو کشور مقتضی نبود بلکه احتمال داشت تأثیرات سوئی هم داشته باشد به این جهت دعوت ایشان را پذیرفته در ساعت مقرر به وزارت خارجه رفتم [و] به طوری که در تلگراف فوق عرض شده مذاکرات ما در حدود یک ساعت و نیم طول کشید.

خلاصهٔ اظهارات این جانب به آقای جرنگان این بود که از تاریخ آخرین مسافرت رسمی ایدن وزیر خارجهٔ انگلستان به واشنگتن من احساس می‌کنم که بتدریج یک نوع برودت در مناسبات بین ما و آمریکا حاصل می‌شود و به جای اینکه بیش از پیش با یکدیگر نزدیک شویم و در تشیید مناسبات بین دو کشور کوشش نماییم متدرجاً شکافی بین ما ایجاد می‌گردد و اگر فکر عاجلی برای جلوگیری از آن نکنیم محتمل است [عواقب] سوئی در برداشته باشد. و سپس توضیح دادم که بعد از عدم موافقت دولت ایران با آخرین پیشنهاد انگلستان[،] اولیای درجهٔ اول آمریکا ظاهراً از خود یک نوع حالت خشم و عصبانیت نسبت به ایران ابراز می‌دارند [و] به جای اینکه با دلسوزی و همدردی مشکلات ما را درنظر بگیرند و راه چاره‌ای برای حل آن بیندیشند[،] از یک طرف رویهٔ بی اعتنایی پیش گرفته و از طرف دیگر هروقت فرصتی به دست می‌آید به بهانه‌ای اظهارات غیر دوستانه نسبت به ایران می‌نمایند[،] و برای من که در تمام دورهٔ زندگانی اجتماعی خود نهایت عشق و علاقه‌را به توسعهٔ روابط بین ایران و آمریکا داشته و تقریباً عمر خود را صرف این کار نموده[ام] اکنون نهایت موجب تأسف است که ملاحظه می‌کنم در عهدی که سمت سفارت کبرای ایران در واشنگتن به عهدهٔ این جانب می‌باشد و ایران بیش از هر موقع دیگر در تاریخ خود به مناسبات حسنه با آمریکا احتیاج دارد یک چنین وضعی پیدا شده که محتمل است به نتایج وخیم برسد. به این جهت خواستم بار دیگر کوشش خود را بنمایم و با جلب توجه اولیای درجهٔ اول وزارت خارجهٔ آمریکا به این موضوع سعی نمایم هرگاه سوءتفاهماتی برای دولت شما پیش آمده [به] رفع آن اقدام و از ادامهٔ جریان فعلی در صورت امکان جلوگیری شود[،] وچون امثال شما و همکاران پایین‌تر از خودتان سابقهٔ طولانی در کارهای ایران دارید و محتاج به این توضیحات نیستید[،] لذا درصدد برآمدم با آقایان بالاتر یعنی کسانی که در نتیجهٔ تغییر دولت روی کار آمده تماس بگیرم[،] متأسفانه دراین قسمت همیشه با مشکلاتی برمی‌خوریم واکنون که آقای وزیرخارجه در مسافرت هستند انتظار داشتم آقای معاون که سمت کفالت وزارتخانه را دارند این جانب را بپذیرند و مطالب ما را به گوش خود بشنوند. اکنون از شما تمنّا دارم که عین اظهارات این جانب را به اطلاع بالاترین مقامات وزارت خارجه

برسانید و خاطر آنها [را] به وضع نامطلوب فعلی متوجه سازید تا موقع از دست نرفته اقدامی برای جبران گذشته به عمل آید.

سپس راجع به اظهاراتی که آقای وزیر خارجه قبل از مسافرت خود به کره ضمن یک

اولاً آقای وزیر خارجه می‌دانند یگانه جمعیتی که در ایران کمونیست تشخیص داده شده حزب سابق توده است که غیرقانونی اعلام گردیده و هیچ یک از دسته های افراطی چپ خود را توده یا کمونیست نمی‌خوانند و دولت چگونه می‌تواند به صرف اینکه جمعیتهایی شعارهای افراطی به کار می‌برند آنها را کمونیست بشناسد و برعلیه آنها اقدام کند[؟]

ثانیاً درصورتی که آقای وزیر خارجه از فعالیت کمونیستها در ایران نگران می‌باشند منطق ایشان برای عدم کمک به ایرانیان چیست[؟] زیرا معزی‌الیه بخوبی می‌دانند که دولت فعلی هیچ گونه تمایلی به کمونیزم ندارد و احزاب ملّی ایران نیز که از دولت پشتیبانی می‌کنند با کمونیستها مخالف هستند و تودهٔ ملّت ایران هم به علّت سوابق تاریخی و مذهبی خود به استقلال و حاکمیّت ملّی ایران علاقه‌مند می‌باشد[،] بنابراین چه می‌شود که به جای کمک به چنین دولتی و تقویت بنیهٔ اقتصادی ملّت ایران برای مقاومت [در] مقابل کمونیزم[،] دولت امریکا به عنوان وجود فعالیتهای کمونیستی[،] ایران را از مساعدتی که اکنون برای نجات خود محتاج به آن می‌باشد محروم می‌کند[؟]

ثالثاً به فرض اینکه دولت شما به صحیح یا غلط نظری اتخاذ نموده [از] اعلام آن به وسیلهٔ این قبیل طرق غیردوستانه چه نتیجه می‌گیرد[؟] و آیا به جای مصاحبهٔ مطبوعاتی بهتر نیست مطالب خود را توسط این جانب یا مستقیماً در تهران به دولت ایران اظهار بدارند[،] زیرا به نظر من نه فقط دولت آمریکا از روش اخیر خود به شکلی که آقای وزیر خارجه اقدام نموده و یا جناب آقای رئیس جمهور در سخنرانی انجمن حکام ایالات بیان فرموده نتیجه‌ای برای رفع مشکلات فعلی نخواهد گرفت[،] بلکه برعکس بشدّت اوضاع می افزاید و امید ایرانیان به دوستی آمریکا تدریجاً سلب می‌شود و با مسدود شدن این روزنهٔ امید طبیعی است که افراد بی چاره و بی خبر به دامن کمونیزم می افتند.

آقای جرنگان قسمتی از اظهارات این جانب راجع به علائم برودت در مناسبات بین دو کشور را با اظهار تأسف تصدیق کرد و گفت خود ما هم دروزارت خارجه‌پیوسته به این فکر هستیم که چگونه می‌شود وضع فعلی [را] اصلاح نمود و با اینکه اوقات بسیار صرف نموده[ایم] هنوز راهی به نظر ما نرسیده است[.] زیرا اساس جریان اخیر از موضوع نفت سرچشمه می‌گیرد که دولت ایران بخوبی می‌داند ما دو سال برای پیدا کردن راه حل کوشش نمودیم و زحمات ما به جایی نرسید و دولت شما درآخرین مرحله از مذاکرات

تصمیمی اتخاذ کرد که به نظر [ما] غیرمنطقی [است،] زیرا با قبول پیشنهاد اخیر انگلستان که ما واسطهٔ مذاکرهٔ آن بودیم دولت ایران اولاً تمام عملیات مربوط به اکتشاف و استخراج و تصفیهٔ نفت را در دست خود می‌گرفت و آزاد بود که از هر کشوری که مصلحت بداند کارشناس برای حوائج خود استخدام نماید.

ثانیا برای فروش محصولات نفتی ایران [...] که مخالف قانون و احساسات ملّی ایرانیان نبود بازار پیدا می‌شد وعایدات سرشاری نصیب ایران می‌گردید.

ثالثاً یک دادگاه بین‌المللی و بی‌طرف به اختلافات طرفین راجع به غرامت و مطالبات رسیدگی می‌کرد و ترتیب کار طوری پیش‌بینی شده بود که در صورت مدیون شدن ایران بار سنگینی بر خزانهٔ مملکت تحمیل نمی‌شد [و] در ظرف مدت محدودی ایران می‌توانست ذین خود را به وسیلهٔ تسلیم جنس (یعنی محصولات نفتی) بپردازد.

بعلاوه به مجرد اینکه قراری بین ایران و انگلستان گذاشته می‌شد و ما از مخمصهٔ فعلی که وجه[؟] اختلاف بین ایران و انگلستان است خلاص می‌شدیم آمریکا دیگر در مقابل دوست و متفق خود انگلستان محظوری [محذوری] نداشت و می‌توانست به وسایل و اشکال مختلف به ایران کمک نماید[،] ولی چون دولت شما این پیشنهاد را قبول نکرد و راه دیگری هم که موردپسند انگلستان باشد به نظر نرسید ما ناچار شدیم که خود را کنار بکشیم.

در این موقع اضافه نمود که[:] من باید صریحاً و با کمال صداقت یک حقیقت دیگری را هم به شما بگویم [وآن] این است که اصرار دولت ایران به اینکه پرداخت غرامت محدود به تأسیسات موجود باشد مورد قبول خود ما هم نیست[.] زیرا آمریکا در عربستان سعودی و نقاط دیگر دارای امتیازات نفت است و هرگاه این سابقه از طرف ایران گذاشته شود فردا صدای دیگران هم درخواهد آمد و هر کشوری راه را برای خود باز خواهد دید که عنوان ملّی کردن را پیش گیرد و به ما پیشنهاد نماید تا خود را به قبول غرامت دربارهٔ تأسیسات موجوده قانع سازیم و این امر اساس نقشهٔ سرمایه‌داری ومخصوصاً به کار بردن سرمایه‌های آمریکایی در کشورهای بیگانه را متزلزل می‌سازد.

از این موضوع که بگذریم مشکل حزب کمونیست توده است که هرچند غیرقانونی اعلام شده ولی همچنان تحت عناوین مختلف به فعالیت خود ادامه می‌دهد و روز به روز بر قوت آن افزوده می‌شود و متأسفانه دولت ایران نه فقط در مقابل آن عکس‌العملی نشان نمی‌دهد بلکه ادارات انتظامی ایران اجازه می‌دهند که دسته‌های توده رسماً در خیابانها تظاهر بنمایند.

البته برای ما تردیدی نیست که دکتر مصدق میلی به کمونیزم ندارد و شخص من از

جمله کسانی هستم که به قدرت رهبری ایشان معتقد می‌باشم و ایمان دارم که در میان رهبران خارجی که با فعالیت کمونیستها در ممالک خود مواجه هستند هیچ کس بهتر از آقای مصدق از عهدهٔ کمونیستها برنمی‌آید[،] ولی این نکته هم برای ما آمریکاییان بخصوص کارشناسانی که مربوط به تاریخ توسعهٔ کمونیزم در دنیا هستند مسلم می‌باشد که تا به حال هیچ دسته یا حزبی که با کمونیستها همکاری نموده جان به سلامت درنبرده و به علت تشکیلات منظم و تعلیمات مؤثر که به کمونیستها داده می‌شود همیشه موفق می‌شوند کسانی را که قصد همکاری و مماشات با آنها [را] دارند مضمحل و خود را بر آنها مسلط می‌سازند. لذا نگرانی ما از این است که آقای مصدق به این امر پی نبرده و با کمال علاقه‌مندی که به حفظ استقلال کشور خود دارند ممکن است تدریجاً زمام اختیار را از دست بدهند و کمونیستها بر ایران مسلط گردند و البته شما می‌دانید که مهمترین مشکل آمریکا در دنیای امروز مسئلهٔ کمونیزم است و مردم و دولت آمریکا از هیچ امری بیش از کمونیزم وحشت ندارند[.] لذا بسیار طبیعی است که چون یک مخبر روزنامه [از] وزیر خارجه در مصاحبهٔ مطبوعاتی سؤالی دراین باب می‌نماید وزیر خارجه نگرانی درونی خود را اظهار می‌دارد و یا آنکه چون رئیس جمهور در مقابل حکام ایالات می‌خواهد خطر توسعهٔ کمونیزم را توضیح و اقدام امریکا برای جلوگیری از آن را خاطرنشان سازد در نطقی؛ که قبلاً حاضر نکرده و راجع به اوضاع کشور[های] آسیایی بحث می‌کند طبعاً اشاره‌ای به فعالیت کمونیستها در ایران هم می‌نماید بخصوص که در جراید هر روز و قبل از رفتن به کنفرانس حکام خبر مهمی دربارهٔ فعالیت کمونیستهای ایران به نظر ایشان در روزنامه[ها] رسیده بود.

خلاصه آنکه آقای وزیر خارجه و آقای رئیس جمهور به هیچ‌وجه قصد ندارند بر مشکلات ایران بیفزایند بلکه برعکس[،] پیوسته به فکر ایران بوده و درصدد چاره‌جویی هستند.

این جانب اظهار داشتم فعلاً قصد وارد شدن در گفتگوی نفت و یا مباحثه راجع به قدرت کمونیستها و اینکه درآینده چه خطری از جانب آنها برای ایران متصور است ندارم[،] همین اندازه می‌گویم که دولت آمریکا با قبول مقام رهبری در میان کشورهای غربی و با تصدیق به خطر کمونیزم برای دنیا به نظر این جانب نباید موضوع ایران را به عنوان اینکه یک مشکل لاینحل می‌باشد بکلی کنار بگذارد. بعلاوه به جای اینکه در نتیجهٔ ردّ پیشنهاد اخیر انگلیس خشمگین یا عصبانی شود باید مانند یک پزشک عالی‌مقام با صبر و حوصلهٔ کامل به مشکلات موجود ایران هم توجه نماید و از روی همدردی و ملاطفت تأمل کند که چرا دولت پیشنهاد انگلیس را قبول ننمود و با وجود

بحران اقتصادی فعلی از پذیرفتن شرایطی که به نظر شما منطقی ومنصفانه بوده خودداری کرده، آن‌وقت خواهید فهمید که ردّ این پیشنهاد از طرف ایران روی هوا و هوس نبوده بلکه هیچ دولتی در مقابل افکار عمومی ملّت ایران قادر به قبول آن نخواهد بود.

در مسئلهٔ نفوذ حزب توده هم به نظر من دولت شما باید ببیند آیا از ادامهٔ روش فعلی یعنی بی اعتنایی دربارهٔ ایران و ادای جملات غیردوستانه چه نتیجه‌ای خواهد گرفت[؟] و هرگاه تصور می‌نمایند با ادامهٔ این روش بر مشکل مزبور فائق خواهند آمد البته مختارند هر سیاستی را می‌خواهند دربارهٔ ایران اتخاذ کنند[،] ولی چنانچه تصدیق دارید سیاست فعلی جز ناامید ساختن ایرانیان از دوستی با آمریکا و توسعهٔ نفوذ کمونیستها نتیجه‌ای ندارد بهتر است تا فرصت باقی است و دولت ایران این اندازه مایل به حفظ مناسبات خود با آمریکا می‌باشد روش خود را تغییر بدهید [و] در خاتمه تذکر دادم[:]

بعضی از آمریکاییان تصور کرده‌اند آقای دکتر مصدق عمداً تظاهراتی به همکاری با کمونیستها و یا نزدیکی به جماهیر شوروی می‌نماید تا آمریکاییان را بترساند و بدین‌وسیله مساعدت مالی برای خود از آمریکا به دست آورد و اضافه نمودم این امر کاملاً برخلاف واقع بوده و ما ایرانیان بخصوص آنهایی که مثل من تاریخ ملّت آمریکا را خوانده و از جنگهای ملّت قهرمان آمریکا با اطلاع می‌باشند بخوبی می‌دانند که دوستی آمریکا را نمی‌شود به وسیلهٔ تهدید جلب نمود. درعین حال این نکته را می‌خواهم بگویم که ایرانی ها نیز مانند ملّت آمریکا دارای احساسات تند و تیز می‌باشند و همان‌طور که از کوچکترین بی اعتنایی یا حرفهای زننده می‌رنجند و ممکن است دست به اقدامات خطرناک بزنند[،] در مقابل جزئی ترین محبت تحت تأثیر قرار می‌گیرند[.] لذا با همهٔ این اوضاع و احوال که امروز صحبت آن را نمودیم هرگاه اولیای دولت شما نمی‌توانند دراین موقع کمکی به التیام زخمهای ایران بنمایند خوب است با بی اعتنایی و ادای جملات غیردوستانه نمک به این جراحات نپاشند و سعی نمایند دراین موقع بحران مناسبات دوستانه بین ما محفوظ بماند.

مذاکرات فوق با تظاهر به خصوصیت از طرف آقای جرنگان و احوالپرسی از یک یک اعضای خانوادهٔ این جانب خاتمه یافت و در موقع خداحافظی گفت این مذاکره بسیار مفید بوده و این را هم می‌خواهم به شما اطمینان دهم که آقای ژنرال بیدل اسمیت معاون کل در نپذیرفتن شما تعمدی نداشته بلکه چون آقای وزیر خارجه دیشب از مسافرت مراجعت نموده و قرار بود امروز به وزارتخانه بیایند ایشان فرصت ملاقات شما را نداشت.

به این ترتیب با قائم‌مقام معاون وزارت خارجه خداحافظی نمودم و عصر دیروز هم که ایشان را در میهمانی سفارت هاشمی اردن دیدم بار دیگر از این ملاقات و

صحبتهای آن روز [در متن اشتباهاً «امروز» تایب شده است.] اظهار خوشوقتی کرد.

سفیر کبیر ـ اللهیار صالح

محل امضا

*

یازدهمین سند، نامهٔ اشرف پهلوی است از فرانسه به امیر اسدالله علم، مسئول املاک سلطنتی. این نامه تاریخ ندارد، ولی از محتوای آن استفاده می‌شود که مربوط به بعد از کودتای ۲۸ مرداد و قبل از ورود وی به ایران تحریر یافته است.

اشرف به دلیل شرکت در حادثهٔ ۲۳ تیر ۳۰ و ارتباط با اقلیت دورهٔ شانزدهم و تحریک آنها و... مورد اعتراض دکتر مصدق واقع گردید و به همین علت در تابستان ۱۳۳۰ به اروپا رفت[۳۴] و در آنجا به توطئه علیه دولت پرداخت. در تیرماه ۱۳۳۱ که کشور آبستن حوادثی بود، به تهران آمد و در روزهای ۲۴ و ۲۷ تیر با قوام‌السلطنه ملاقات کرد. در نیمهٔ دوم سال ۱۳۳۱ به دلیل اعتراض دکتر مصدق به عملیات وی و مادرش، به خارج از کشور رفت و در سازماندهی عملیات ۲۸ مرداد از سوی خارجی ها به کار گرفته شد. اشرف مدتی قبل از کودتا به عنوان رابط هیئت خارجیِ طرّاح کودتا و شاه، به نام اشرف شفیق وارد تهران گردید و به دلیل اعتراض دکتر مصدق مجبور شد پس از ٤۸ ساعت مجدداً به خارج برود.

اشرف دراین نامه مخارج ماهانهٔ خود و فرزندش را ۵ هزار دلار درماه می‌نویسد. منطقی است که شخصی با این مخارج گزاف در ۳۵ سال قبل، آن هم دریک کشور دچار فقر، نتواند زندگی شرافتمندانه‌ای داشته باشد و مجبور شود تا در توطئه های ضدّ میهنی شرکت جوید.

اشرف دراین نامه پس از اشاره به مشکلات مادّی خود، از «دولت پیش» گلایه کرده و می‌نویسد: «این تمام ضررها نیست که من از دولت پیش خوردم، پس این دولت موظف است که جبران کند.»

در این نامه اشرف از ارتباطش با رشیدیان، یکی از عوامل انگلیسها در ایران، پرده برمی‌دارد. از نصرتیان که رابط اشرف و مادرش و مخالفان دولت دکتر مصدق بوده است نیز نام می‌برد. متن این نامه، به شرح ذیل است:

«آقای علم

چندین کاغذ به شما نوشتم و از این همه مزاحمت معذرت می‌خواهم. ولی آیا به من حق می‌دهید[؟] مدت یک ماه تمام است که من در شهر پاریس بدون دیناری پول

مانده‌ام و واقعاً مستأصل شدم و هرچه هم تلگراف می‌زنم به تهران[،] به دربار[،] به نخست‌وزیر[،] به شما[،] جوابی ندارم و پولی نمی‌رسد. دیگر واقعاً کم‌مانده یقه‌ام را پاره کنم. تصور نمی‌رود در شهر غربت بی‌پولی تا چه اندازه سخت است[؟] آقای علم دو موضوع را می‌خواستم یادآوری کنم[:]

یکی موضوع طلب من از زاره آقایان و خانم نی‌نی آقایان است که روی هم یکی ٦ میلیون و نیم فرانک فرانسه است و دیگری ۵۰ هزار تومان. زاره آقایان الآن در تهران است و این بهترین موقع برای تصفیه حساب من است.

دیگری موضوع املاک نصرتیان است که باید متوجه باشید. این شخص مقداری از املاک و مرغوبترین قسمتهای این املاک را به اسم پسرش کرده و من واقعاً دراین معاملهٔ یک میلیون و دویست هزار تومان[،] صدهزار تومان عایدم شده[،] چون دویست هزار تومان هم که خودم دستی دادم. دراین موقع که بحمدالله وضعیت تغییر کرده و اعلی حضرت در عین عظمت هستند[،] می‌توانید اقدام کنید و این مقدار املاکی که این شخص به اسم پسرش کرده به من بازگردانید. با آقای رشیدیان تماس بگیرید و موضوع فروش منزل را حل کنید.

قبل از هرچیز برای من این ماهیانهٔ دوماهه را بفرستید که از گرسنگی نمیریم تا ببینیم چه می‌شود. سلامتی شما را از خداوند خواهانم.

[امضا] اشرف پهلوی

مخارج پسرم و خود من همان‌طور که قبلاً هم نوشتم ۵ هزار دلار درماه است[،] و من دوماهه از شما طلبکارم. صورت[...] را با نخست‌وزیر[...] و یک ترتیبی بدهید شاید این مبلغ را دولت به ارز بپردازد.

این تمام ضررها نیست که من از دولت پیش خوردم [،] پس این دولت موظف است که جبران کند.»

✿

دوازدهمین سند، نامهٔ محمد خلیل جواهری، مؤسس لُژ ماسونی پهلوی[۳۵]، است به دکتر عباسعلی خلعت‌بری در تاریخ ۱۳۳۳/۲/۲۲. از نکات مهم این سند، ذکر موافقت محمدرضا پهلوی با شرکت ارنست پرون و دکتر احمد هومن در کنگرهٔ ماسونی گراند اوریان است که نشانگر اطلاع و دخالت محمدرضا پهلوی در فعالیتهای ماسونی است.

نکتهٔ مهم دیگری که دراین سند قابل توجه است، آیات و عناوین و اشکال به کار رفته در کاغذی است که نامه بر روی آن نوشته شده است. ظاهراً عناوین مذکور برای پیشگیری از افشای ماهیّت ماسونی جریان فوق به کار برده می‌شده است. متن این سند به

شرح ذیل است:

تهران ۱۳۳۳/۲/۲۲

جناب آقای دکتر خلعت‌بری

برادر عزیز: نامهٔ محبت‌آمیز جناب‌عالی و دعوت‌نامهٔ لژ گراند اوریانت فرانسه رسید. تا امروز دراین خصوص مطالعه می‌کردم و تصمیم گرفتم که دو برادر از تهران برای شرکت دراین کنگره بفرستم. این دو برادر آقایان ارنست پرون و دکتر هومن می‌باشند و اعلی‌حضرت همایونی نیز موافقت فرموده‌اند... جواب نامهٔ گراند اوریانت را هفتهٔ آینده توسط جناب‌عالی تقدیم خواهم نمود. البته مقصود بنده از انتخاب و فرستادن دو برادر از تهران فقط از این جهت است که مدتی است شما از ایران دور هستید و از جریانات و تحولات اخیر ما اطلاعاتی ندارید، همچنین آقایان مهندس هومن و آقای اقبال. ولی در نامه‌ای که به گراند اوریانت نوشته می‌شود نام شما سه برادر درآن ذکر خواهد شد. تمام برادران به شما سلام می‌رسانند. خدمت آقایان اقبال و مهندس هومن سلام بنده [را] ابلاغ فرمایید.

با احترامات برادرانه

[محل امضا:] محمد خلیل جواهری

*

سیزدهمین سند، نامه‌ای است از سفارت انگلیس در تهران به مهندس جعفر شریف امامی، نخست‌وزیر وقت ایران، در تاریخ ۹ اسفندماه ۱۳۳۹ ش، مبنی بر اعلان خبر و ارسال نشان شوالیهٔ صلیب بزرگ مقام سنت مایکل و سنت جورج اهدایی ملکهٔ انگلیس به وی.

«این مدال در ۱۸۱۸م برای اعطا به شهروندان جزایر یونی و مالت که بتازگی تحت‌الحمایهٔ انگلیس شده بودند و همچنین اتباع انگلیسی که درآن جزایر خدمات شایانی انجام داده بودند معین شده بوده است.

پنجاه سال بعد که جزایر یونی به یونان واگذار شد، یعنی در سال ۱۸۶۹، حوزهٔ این مدال گسترش یافت و معمولاً برای خدماتی که در کشورهای مشترک‌المنافع انجام می‌شد، بویژه برای دیپلماتها و مقامات اداری کشورهای مشترک‌المنافع اختصاص یافت.»[۳۶]

در هر صورت اعطای نشان مذکور از سوی ملکهٔ انگلیس به شریف امامی نشانگر ارتباط و خدمات وی به آن کشور است.

متن سند به این شرح است:

نشان انگلیس

سفارت کبرای انگلیس

تهران

۹ اسفند ماه ۱۳۳۹

«جناب آقای نخست‌وزیر

حسب الامر ملکه، محترماً به اطلاع جناب‌عالی می‌رسانم که علیاحضرت با مسرّت خاطر انتصاب آن جنات را به عنوان نایت گراند کراس آف داردر آف سینت مایکل اند سینت جورج (افتخاری) تصویب فرموده‌اند.

با کمال مسرّت نشان مزبور را به پیوست ایفاد می‌دارم.

ممنون خواهم شد چنانچه لطفاً برگ ضمیمه را امضا و به این جانب اعاده دهید تا فرمان انتصاب به وسیلهٔ دفتر مرکزی نشانهای شوالری تهیه گردد.

موقع را مغتنم شمرده، احترامات فائقهٔ خود را تجدید می‌نمایم.

سفیر کبیر علیاحضرت ملکهٔ انگلستان»

چهاردهمین و آخرین سند، صورت درخواست حق عضویّت مهندس جعفر شریف امامی در لُژ فراماسونی تهران (تابع لُژ اعظم اسکاتلند) به تاریخ ۵ مهر ۱۳۴۵ است که توسط خزانه‌دار لُژ تهران (مصطفی عامری) برای شریف امامی ارسال شده بوده است.

نکتهٔ قابل توجه اینکه در جلد سوم فراماسونری اثر رائین، ذیل اسامی اعضای لُژ تهران، نام مهندس شریف امامی ضبط نشده است.

متن سند به شرحی است که در اصل اسناد ملاحظه می‌فرمایید.

یادداشتها

۱. جلال آل احمد، خارک، دُرّ یتیم خلیج فارس، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱)، ص ۹۳.

۲. غلامحسین مقتدر، کلید خلیج فارس، (تهران، ۱۳۳۳)، ص ص ۵۱ـــ ۱۵۰.

۳. احمد فرامرزی، جزیرهٔ خارک، به کوشش حسن فرامرزی، (تهران، ۱۳۴۷)، ص ص ۲۲و۲۵.

۴. آل احمد، همان، ص ۵۷.

۵. غلامعلی بایندر، خلیج فارس، (بی تا، بی جا)، ص ٦٤.

۶. آل احمد، **همان**، ص ۱۵۳.

۷. کرزن، آن چنان که از سیاستمداری چون او انتظار می‌رود، عامل ویرانی جزیره قشم را «دزدان دریایی» و... معرفی می‌کند. باید پرسید چه عاملی را مخرّبتر از سلطه و مداخلهٔ بیگانگان در خلیج فارس در طی قرون اخیر می‌توان شناسایی کرد؟

کافی است تنها به ذکر عملکرد یکی از هموطنان کرزن در قشم به نقل از خود او بپردازیم تا مشخص گردد که منطقهٔ خلیج فارس، عناصر و عواملی مخرّبتر از تامس هرتون‌ها به خود ندیده است.

کرزن می‌نویسد:

«وقتی داستانی خوانده‌ام که از قرار معلوم بی حقیقت نیست، و آن راجع به یک انگلیسی ازدین برگشته[!] است که در اوایل قرن حاضر ماجرای گستاخی و جنایت را در لباس شیخ مسلمان قشم به نهایت رسانید. این مرد خارق‌العاده که نام اصلی او تامس هرتون بود، زندگانی خود را با کار شاگرد نجاری در نیوکاسل آغاز کرد و طیّ عمر خود، ابتدا در قشون سوئد سرباز و بعد سردستهٔ دزدان تاتار در کریمه و بازرس روسی در کرانهٔ دریای خزر، یک حاجی مسلمان و تاجر برجستهٔ بصره و نمایندهٔ کمپانی هند شرقی در این بندر، و فرمانده نیروی بحری شیخ قشم شد و طیّ سال‌های مزبور، از هیچ گونه جنایت (دادگاه روسی او را به مرگ محکوم کرده بود) و جرم و گناه که در دفتر ما نوشته‌اند قصور ننمود، و در پایان تبهکاری‌های خود، بر ضدّ ارباب عربش در قشم قیام، و او را سرنگون و معدوم کرد و عیال بیوه‌اش را به زنی گرفت و خود را شیخ جزیره نامید و یک ربع قرن با سختگیری و کامیابی فرمانروایی نمود و به واسطهٔ رفتار قرین عدل و داد[!] محبوبیّت[!] یافت.

وی هیچ گاه به زبان اصلی خویش حرف نمی‌زد، بلکه مثل مسلمان متعصبی رفتار می‌نمود، ولی هنگامی که یک کشتی انگلیسی در سواحل جزیرهٔ او به خاک نشست، از هموطنان خود با بزرگواری تمام پذیرایی کرد و چون شنیده بود که تعداد افسر و ملوان کشتی صدوبیست نفر است، با سخاوت بسیار، برابر همین عده زنان اسیر را به رسم پیشکش روانهٔ کشتی ساخت» (**ایران وقضیهٔ ایران**، ج ۲، ص ۴۹۶.)

۸. جرج. ن. کرزن، **ایران وقضیهٔ ایران**، ترجمهٔ دکتر غلامعلی وحید مازندرانی، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰)، ج ۲، ص ۴۹۴.

۹. صادق نشأت، **تاریخ سیاسی خلیج فارس**، (تهران: شرکت نسبی کانون کتاب، ۱۳۴۴)، ص ۴۱۳.

۱۰. شیخ عبدالرسول خان بوشهری، پسر شیخ نصرخان، پس از درگذشت پدرش در سال ۱۲۱۵ قمری به حکومت بوشهر و مضافات آن منصوب گردید. وی در سال ۱۲۲۲ قمری معزول گشته به شیراز آمد و در سال ۱۲۲۴ قمری دوباره به حکومت بوشهر منصوب گردید.

در ۱۲۴۸ در محاصرهٔ خوانین دشتستان پس از کشته شدن همراهانش در حالی که به برجی پناهنده شده بود خود را به قتل رساند (به نقل از: مهدی بامداد، **تاریخ رجال ایران**، ج ۵، ص ۱۴۶).

۱۱. محمد شاه قاجار

۱۲. Batiment (ساختمان)؛ مؤلف **فارسنامهٔ ناصری**، حاجی میرزا حسن فسایی، در گزارشی که از سفر خود به خارک در سال ۱۲۹۷ هـ.ق به رشتهٔ تحریر درآورده است، راجع به این ساختمان می‌نویسد: «... عمارتی قریب به انهدام از طایفهٔ ولندیز (هلندی) دراین جزیره باقی است...» (به نقل از: آل احمد، **همان**، ص ۱۶۰).

۱۳. میرزا احمدخان علاءالدوله؛ در شب ۱۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ هـ.ق بمب بزرگی در خانهٔ علاءالدوله توسط حیدرخان عمواوغلی برای ایجاد رعب و وحشت در میان مخالفان منفجر شد و بعدها نیز وی مورد سوءقصد قرار گرفت و براثر جراحات وارده بعد از مدتی درگذشت.

علاءالدوله چون در سفر لرد کرزن به خلیج فارس حاضر نشده بود به عنوان نمایندهٔ دولت ایران، تحقیر وی را پذیرا گردد و با خیرمقدم گفتن به نایب السلطنهٔ هند در داخل کشتی انگلیسی، حیثیت و استقلال کشور را جریحه‌دار سازد، مورد غضب سیاست انگلیسی بود.

۱٤. نمایندگان و انجمنها و جراید تندرو و افراطی.

۱۵. معتضد دیوان رئیس نظمیهٔ تهران؛ وی تا تصرّف تهران ریاست نظمیهٔ پایتخت را برعهده داشت.

۱٦. حسین پاشاخان امیربهادر، وزیر جنگ.

۱۷. سعید نفیسی راجع به «عمارت خورشید» می‌نویسد: «تا چندی پیش درتهران روبه روی کاخ دادگستری کنونی تالار بسیار بزرگی از همان زمانهای آغاز دوران قاجارها بود که آن را عمارت خورشید می‌گفتند و به جای آن دو ساختمان آجری وزارت دارایی را که اکنون هست ساخته اند. (تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر، ج ۱، ص ٤۸).

۱۸. ۲٤ بهمن

۱۹. در کتاب بیست سال با اعلی حضرت رضاشاه، خاطرات سلیمان بهبودی، صفحهٔ ٦۷، نامی از لورین جزو ملاقات کنندگان با رضاخان در تاریخ مذکور ضبط نگردیده است. مورد دیگر ملاقات لورین در تاریخ ۷ آبان ۱۳۰۳ش با سردار سپه است که در کتاب مزبور قید نگردیده است (ر. ک. به: سر پرسی لورین، شیخ خزعل وپادشاهی رضاخان، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی‌ه (تهران: انتشارات فلسفه، ۱۳٦۳)، ص ۱۱۹.

۲۰. سپهبد امیراحمدی.

۲۱. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من؛ تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه، (تهران: زوار، ۱۳٤۳)، ج ۳، ص ٦۰۱.

۲۲. همان، ص ۵۸۸. برای اطلاع بیشتر از غائلهٔ جمهوریخواهی ر. ک به: همان، ص ص ٦۰۳ــ ۵۸۳.

۲۳. روزنامهٔ مجلس، ش ۸، (۲۲ شوال ۱۳۲٤ ق.).

۲٤. ثریا اسفندیاری، همسر سابق محمدرضا پهلوی، دربارهٔ علت خروج مادر و خواهران شاه از ایران در مرداد سال ۱۳۳۱ در خاطرات خود چنین می‌نویسد:

«سوم اوگوست [۱۲ مرداد ۱۳۳۱] مصدق یادداشت تهدیدآمیزی به ملکهٔ مادر و اشرف فرستاد و از آنها خواست که تا بیست و چهارساعت کشور را ترک کنند، وگرنه به خاطر دسیسه و خیانتشان دستگیر خواهند شد. شاه چون نتوانست خویشان خود را یاری دهد، آنها جامه‌دانهایشان را بستند. ملکهٔ مادر به همراه شمس به کالیفرنیا پرواز کرد. گرچه شمس [در متن اشتباهاً «اشرف» ضبط شده است] تبعید نشده بود، ولی وی نخواست مادرپیرش را در چنین شرایطی ترک گوید. آنها خانه‌ای در بورلی هیلس اجاره کردند. اشرف به سوی پاریس پرواز کرد.» [ص ۸، ترجمهٔ موسی مجیدی (چاپ وانتشارات سعادت)].

۲۵. آخرین پیشنهاد انگلستان دربارهٔ نفت، در تاریخ اول اسفند ۱۳۳۱ توسط هندرسن، سفیر آمریکا در تهران، تسلیم مصدق شد. دکتر مصدق در ۲۹ اسفند ۱۳۳۱ دریک پیام رادیویی خطاب به ملّت ایران، دلایل رد پیشنهاد دولت انگلستان را اعلام کرد. بنابر اظهارات دکتر مصدق، پیشنهاد مذکور در الفاظ با پیشنهادهای سابق تفاوت داشت، نه درمعنا.

۲. اشاره به روی کار آمدن حزب جمهوریخواه دارد.

۲۷. جان فوستر دالس

۲۸. اشاره به مصاحبهٔ ۷ مرداد وزیر خارجهٔ آمریکا ومصاحبهٔ مطبوعاتی ۱۵ مرداد آیزنهاور دارد. در مصاحبه‌های فوق، نسبت به تشدید فعالیّت حزب توده ابراز نگرانی شده بود.

۲۹. ریچارد کاتم آمریکایی می‌نویسد: «از ژوییهٔ ۱۹۵۲ تا ۱۹ اوت ۱۹۵۳ [تیر ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲] یعنی زمانی که سرانجام مصدق سرنگون شد، نه در مورد دشمنکامی انگلیسی ها وآمریکاییان نسبت به مصدق کوچکترین پرده‌پوشی به‌عمل آمد و نه هویت جانشین احتمالی مصدق، سرلشکر فضل الله زاهدی، زیاد مورد شک و تردید قرار گرفت.» کاتم ریچارد، ایالات متحدهٔ آمریکا، ایران و جنگ سرد، ترجمهٔ محمدعلی آتش برگ، (تهران: شرکت تعاونی ترجمه و نشر بین الملل، ۱۳۶۲)، ص ص ۸۱ و ۸۲.

۳۰. سی. ام. وودهاوس، عملیات چکمه، ترجمهٔ فرحناز شکوری، به کوشش و با مقدمهٔ احمد بشیری، (تهران: نشر نو، ۱۳٦٤)، ص ص ٥٤ و ٥٥.

۳۱. آنتونی ایدن، خاطرات ایدن، ترجمهٔ کاوهٔ دهگان، (تهران: انتشارات فرزانه، ۱۳۵۷)، ص ۳۰۱.

۳۲. محمد مصدق، خاطرات وتألمات مصدق، با مقدمهٔ دکتر غلامحسین مصدق [و] به کوشش ایرج افشار، (تهران: انتشارات علمی، ۱۳٦۵)، ص ص ٩٦ـــ۳۹۵.

۳۳. ژنرال بیدل اسمیت قبل از ریاست جمهوری آیزنهاور در رأس سازمان سیا قرار داشت. سپس در سمت معاون وزیر به وزارت امور خارجه منتقل شد (در دوران جان فوستر دالس). وی از مخالفان دولت ایران بود و بنابر نوشتهٔ وودهاوس، در ماه ژانویه و پیش از ترک سر پرستی سیا، نزد [کرمیت] روزولت گله کرده بود که حرکت بریتانیایی ها بسیار بطیء است...» (عملیات چکمه، ص ۵۳).

۳٤. نگاه کنید به: فرازهایی از زندگی شهید دکتر سید حسین فاطمی، فصل «یادداشتهای دکتر فاطمی در اختفا» ذیل عنوان «نامهٔ دکتر مصدق و مسافرت اول شاهدخت اشرف» (تهران: نشر صمدیه، ۱۳۵۸)، ص ص ۳۵ـــ۳٤.

۳۵. معروف به لُژ همایون.

۳٦. با تشکر از آقای کاوهٔ بیات که این مطلب را با مراجعه به فرهنگ نشانها در اختیار این بنده قرار دادند.

[illegible]

سند شمارهٔ ۱

قربان آن آستان عصمت ملک

بعضی مطالب بعد از ... کلمه زیاد ... است ... ایشان

را هم مخبر ... مینویسم ملاحظه شود

تمام امشب را از روی ... صبح میرسم ... طرف ... رسیده

یک قرن دل داشته بهم ... بی‌نیاز ... بطور خوب

میرسانیم ... طرف ... را ... ایشان ...

و ... که می‌آید ... [illegible] ... صاحب ...

... [illegible] ... گذشته ... دفعه ...

... در ... هر یکه ... بروم ... [illegible]

... [illegible] ... قلب ... جواب

[illegible]

سند شمارهٔ ۲

ریست

صباح نور دالجمها لو ملکلمی سکه ده ایرا ۲۴ تا

ده رودیلر قت شهه ولکنیه ا ارکار ای طای سیس

شه تمام ایطرف بیرینه

اکر حکاک رضا ماندرینی تعلیم سلطنتی کعشر تا جبلت پرسه لا ادل

هر مکیه قیمی و قدر دم ما ز نوسیس که تبرای چمال

زنجیر اومک اکر رضا بد تقصیر شر اتمه مکار ات

حقه شر اکر بعض بر جنک دخی تکفر گنه انم

جوار سمت پر آیه ام کا هم عوده باشه خواهش ایدیم

امری مرادر

[illegible]

[illegible]

حاجی اشرف عضدالملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سند شمارهٔ ۳

British Legation,
Tehran.

بنده نوازا دوستا مهربانا

مذاکراتی را که در صبح ۱۳ ژوئیه (۲۲ تیر) با حضرت اشرف داشتم و اشاراتی را که راجع به تشکیل کمیسیون
مختلط جهت انجام مسائل معوقه فیمابین دولتین ایران و انگلیس نمودم و قبول حضرت اشرف را در این باب
بحضور رئیس الوزراء و وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان تلگراف داده‌ام جواباً مسرورم که بحضرت اشرف
اطلاع دهم که آنچه را با حضرت اشرف مذاکره نموده‌ام دولت متبوعه متفقم شده‌اند که اقدام شود تصدیق نموده‌اند
و در اثبات شخصی که پس از ورودم در لندن خواهم داد دستوری را که حضرت اشرف و جناب آقای وزیر
امور خارجه و وزیر مالیه در کنفرانسهای زیر اتخاذ نمایند تا حد عقیده جناب معظم‌له خواهد بود ارائه
دقایق مثبت دولت ثانیه در تشکیل روابط فیمابین مملکتین را بر پایه اساس متین رفاقت تحکیم دارند

ایام شوکت مستدام باد

Percy Loraine

سند شمارهٔ ٤

تاریخ ۳ برج حوت ئیل ۱۳۰۲

ضمیمه

وزارت جنگ

اداره کابینه

دایره مخصوص ارکان حرب

نمره ۱۲۵۴۱

خیلی محرمانه و مخصوص است

امیر لشکر شرق — البته جراید مرکز را ملاحظه کرده موضوع تغییر رژیم مملکت را که باعث شده تا مدتی مباحثه دیده اید. برای اینکه دنباله اینکار رشته انقلاب به خونریزی منجر نگردد و تبعه [illegible] از مردم نگردد همه دسته به دسته حاضر شده اند که با عقاید ایشان همراهی کرده و من هم برای اینکه افکارات جدیدی برای [illegible] که وعده داده شده به ایشان بدهم لازم است که در ضمن [illegible] تلگرافات که در موضوع جمهوریت که امری است ملی و باید با [illegible] ملت و دست ملت صورت اجرا پذیرد

در میان مردم سه طبقه هستند که مدخلیت تام در پیشرفت کار دارند

اول کسبه و اصناف بازار که در مرحله اول بازارها را بسته

دوم روزنامه نویس ها که مطالب [illegible] جمهوریت را بنویسند و بدون ترس پروپاگاند کرده

سوم طبقه روحانیون و علما که فتواهای لازم در این [illegible]

سند شمارهٔ ۵

بنابراین دولت با کمک یگانه از تمام طبقات خوب در ترتیب نمایندگان خود به مجلس شورای ملی
و دولت فشار آورده و مختار تام به اکثریت بیش مجلس بدهند که قانون اساسی را
تعدیل و رژیم سلطنت را به جمهوریت تبدیل نمایند
این امر بطوری که ملاحظه شد فقط باید صورت پذیرد که کمترین توهینی به شخص
من و مقام سلطنت وارد نیاید و در ضمن آن مستمری باشد
لازم است فوری شروع به اقدام و عمل کرده منتظر دستور دیگر از من نباشید

۱۵/۳/۴۱

تیمسار سرلشگر کوبال رئیس محترم شهربانی کل کشور دام عالیه

پریروز سه نفر از جماعت زردشتیان ایران اظهار میدارند
در آموزشگاه شهربانی جوانان آنها را برای تحصیل در آموزشگاه
شهربانی بنام ملل متنوعه نمی‌پذیرند در صورتیکه زردشتیان از
افراد ایرانی محسوب میشوند و تقاضا دارند آنها را در ردیف
افراد ملل متنوعه خارجی قرار ندهند نظر بآنکه اینجانب هم مایلم
که آنها را در آموزشگاه بپذیرند مخصوصاً آنکه اینجماعت
همه وقت نشان داده‌اند که نسبت بکشور وفادار و خدمتگزار
و در ایرانی بودن و اصیل بودن آنها شبهه و تردیدی
نیست توجه جنابعالی را در اینکار منعطف میدارد.

ایام بکام باد
سید ابوالقاسم کاشانی

سند شماره ٦

اول اسفند ۴۱

شمس پهلوی

مادر عزیز و مهربانم از جانم را قربانت میروم امروز درست

۱۶ روز است که مادر عزیزم ما را ترک کرده‌اید یقیناً مهرداد

در سه کاغذیکه بآن مادر مهربان نوشته آمدن تا تمام

دلتنگی ما را از جدائی مادر عزیز شرح داده است اینجانب

نوشتن

من شرح حالت روحی خود را بآن مادر نازنین دیگر باز بیان نمایم

همانقدر بنویسم ای کاش اصلاً مادر عزیز اینجا نیامده بودید و من اینقدر

بآن وجود عزیز انس نمیگرفتم که از دوری مادر مهربانم غصه بخورم

بدون مادر بهشت هم جهنمی است حالا آن مادر عزیز پس از مراجعت

بتهران با طفول باز صحبت کرده‌اید اگر مطمئن بودم

شما تلفن نخواهید کرد ، حتماً با وجود وضعیت خرابی که

دارم با مادر بیچاره‌ام با تلفن صحبت خواهم کرد.

از دیروز صبح تا حالا خیالم برای ایران و مخصوصاً برادر بیچاره‌ام

خیلی ناراحت است لابد همان موقعی که در رادیو آن را

را شنیدم همان موقع نزد مادر عزیزم از جریان آنچه اتفاق

افتاد مسبوق شدید خوشحالم مادر عزیزم هم میتواند

اگر بخواهید هم با برادر عزیزم و همچنین با شاهید تلفن

کنید و که طلا از حقیقت مطلب مطلع شوید در هر حال خیلی

تر از غصه خوردن و دعا برای سلامتی و سعادت ما

جان مادر مهربان کاری که از دستم برنمی‌آید

از حالم ، خواسته باشید الحمدالله نسبتاً همگی سلامتیم

شهرآزاد حالش خوب است دیگر کم می‌تواند تنها بنشیند.

کوچکتر هم هفته پیش بود مریض هم الحمدالله خوب

فقط شهناز از امروز صبح تب کرده. و گلویش مسلم گریپ

سرما شده. البته شهناز نیز کمی زکام است اما

الحمدالله تب نکرد. عفت دختر الملوک نیز حالش

خوب است دیروز رفته همگی سلامتیم. بهرداد چند عکس

از شهرآزاد گرفته تهران است و الله اگر خوب شده باشد

برای مادر عزیزم خواهم فرستاد.

بالاخره دو هفته اینجا هستیم. راجع تابستان مادر عزیزم خیلی
صحبت میکنیم و همه سلام میرسانند. وضع تابستان
، اینجا جالب است و یکی از این روزها [illegible]
را حس بزنند چون از همه طرف طلبکارها سر رسیده
و طلبشان را مطالبه میکنند. بیش از این سواد عزیزم را درد
نیاورده و سلامتم را به مهدیار، در بهشتیم [illegible]
مادر عزیزم مشهد زنان مادر عزیزم خیلی سلام رسانید
و روی ماهتان را میبوسد. مهرداد نیز دست مادر عزیز را میبوسد
خبر الهی کن دعوت نیز سلام فراوان دارند. از طرف
منهم به همه همراهان سلام برسانید. قربان مادر عزیزم

لس‌انجلس - جمعه ۲۸ فروردین - ۲۲

[illegible]

[illegible]

سند شمارهٔ ۸

هنگامیکه تابلوها [illegible] از بمبئی اندازه گرفته شده بود [illegible] دقیق شده و تعداد تابلوها [illegible] است

فقط ۱۱۰ عدد است [illegible] تابلوهای مربوط از تهران رسید [illegible] عدد است

[illegible] است [illegible] عدد تابلو است [illegible] چون [illegible] از [illegible]

برای [illegible] از تهران [illegible] اندازه [illegible] است [illegible]

[illegible] در [illegible] مربوط [illegible] و [illegible] تعداد ۱۱۲ [illegible]

۱۱۵ عدد [illegible] - [illegible] است [illegible]

[illegible] خواهم کرد [illegible] چهارصد دلار [illegible] موجود است

[illegible] در [illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible] است [illegible]

[illegible] هم [illegible] که [illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible] شود [illegible]

چون [illegible] هست [illegible] که [illegible]

[illegible]

Mehrdad Pahlabod

777 Sarbonne Road, Los Angeles 24, Calif.

[illegible] ۱۱ [illegible]

علیاحضرت ملکه [illegible] عزیز و مادر [illegible]

امروز ششمین روزیست که از [illegible] حرکت کرده‌ایم. تقریباً [illegible] هفته [illegible] است [illegible]

[illegible] که از قرار معلوم هنوز نرسیده است [illegible] عرض [illegible]

چون همه [illegible] تا [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]

دیروز اطلاعی داشتم [illegible] این نامه را نیز [illegible] [illegible]

[illegible] نداشتیم. از تهران روزنامه‌ای رسید [illegible] روزنامه‌های [illegible] امروز

شماره [illegible] در روزنامه Times [illegible] مجلس [illegible] [illegible]

که [illegible] اندازه‌ای [illegible] رفع [illegible] کرد. [illegible] ([illegible])

[illegible] هم [illegible] ([illegible]) [illegible] علیاحضرت [illegible]

[illegible] نشسته‌اند. [illegible] مشغول [illegible] [illegible] است

[illegible] مشغول [illegible] مقاله‌ای درباره [illegible] امروز [illegible]

[illegible] درباره [illegible] . [illegible] تا امروز [illegible]

[illegible] چون [illegible] برای [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است

سند شمارهٔ ۹

هم برای [illegible] . دو تا امریکایی که از اوضاع ایران معلوم است بی‌اطلاع است و کتاب

دیگر خواهم رفت برای اینکه خواهم [illegible] گمان نکنم که چیزی [illegible] معلوم [illegible] چون احوالاتی دارد

[illegible] هم دارم [illegible] نشر داده‌ای احتیاج داشته باشند (البته خدا نکند)

[illegible] نوشته شده [illegible] ۱۷ [illegible] [illegible] این [illegible] [illegible]

[illegible] ۲ [illegible] [illegible] [illegible] بوده [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] داشته باشد [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دارد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ۳ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و قرار [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اقدام کردم [illegible] [illegible] [illegible]

باید اول [illegible] صندوق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چون [illegible]

تعداد زیادی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۲٤۱

سفارت کبرای شاهنشاهی ایران

واشنگتن

شماره ـ ۲۰۱۶
تاریخ ـ ۲۱ مرداد ۱۳۳۲
پیوست ـ
محرمانه

جناب آقای دکتر مصدق نخست وزیر

در تعقیب تلگراف رمز شماره ۱۳۹ مورخ دیروز اینک گزارش تفصیلی ملاقات خود با آقای جرج قائم مقام معاون وزارت خارجه امریکا را تقدیم میدارد :

پس از اینکه تلگراف رمز شماره ۳۸۰ مورخ ۱۹/ ۵/ ۱۳۳۲ وزارت امور خارجه دایر بابلاغ دستور جنابعالی راجع بملاقات باکفیل یا معاون وزارت خارجه واصل گردید فورا ازوزارت خارجه امریکا تقاضا نمودم که در ظرف امروز وفردا موقعی را برای ملاقات باآقای ژنرال بیدل اسمیت معاون کل وزارت خارجه تعیین واطلاع دهند . بعد ازنه ساعت جواب رسید که متاسفانه آقای بیدل اسمیت گرفتاری زیاد دارد وازملاقات معذور است آقای بایرود معاون هم در شهر نیست (ظاهرا بمرخصی رفته) لذا آقای جرنگان قائم مقام بایرود ساعت یازده ونیم صبح روز سه شنبه (دیروز) شما را خواهد پذیرفت.

طبعا از اینکه شخص معاون کل بهانه ای پیدا کرده وازملاقات اینجانب عذر خواسته متاثر شد عکس العمل باطنی خودم این بود که ازملاقات باجرنگان خود داری نمایم وازرفتن بوزارت خارجه صرفنظر کنم ولی چون جرنگان ازدوازده سال قبل که برای اولین دفعه بامریکا آمدم جزو دوستان نزدیک این بوده وهمیشه آنچه میتواند درکمك بکارهای ما مضایقه ندارد وممکن بود دلتنگ شود بعلاوه چنین اقدام طرف اینجانب در اینموقع بخصوص در بهبودی مناسبات بین دوکشور مقتضی نبود بلکه احتمال داشت تاثیرات سوئی هم داشته باشد باینجهت دعوت ایشان را پذیرفته در ساعت مقرر بوزارت خارجه رفت بطوریکه در تلگراف فوق عرض شده مذاکرات ما در حدود یکساعت ونیم طول کشید .

خلاصه اظهارات اینجانب به آقای جرنگان این بود که ازتاریخ آخرین مسافرت رسمی این وزیر خارجه انگلستان بواشنگتن من احساس میکنم که بتدریج یکنوع برودت در مناسبات بین ما و شما حاصل میشود وبجای اینکه بیش ازپیش بایکدیگر نزدیك شویم ودر تشدید مناسبات بین دوکشور کوشش نمائیم متدرجا شکافی بین ما ایجاد میگردد واگر فکر عاجلی برای جلوگیری ازآن نکنیم محتمل است سوئی دربرداشته باشد . وسپس توضیح دادم که بعد ازعدم موافقت دولت ایران بآخرین پیشنهاد

سند شمارهٔ ۱۰

انگلستان اولیاء درجه اول امریکا ظاهراً از خود یکنوع حالت خشم وعصبانیت نسبت بایران ابراز میدارند بجای اینکه باد لسوزی وهمدردی مشکلات ما را در نظر بگیرند وراه وچاره ای برای حل آن بیابند یشند ا یکطرف رویه بی اعتنائی پیش گرفته وازطرف دیگر هروقت فرصتی بدست میآید ببهانه ای اظهارات غیر دوستانه نسبت بایران مینمایند وبرای من که در تمام دوره زندگانی اجتماعی خود نهایت عشق وعلاقه را بتوسعه روابط بین ایران وامریکا داشته وتقریبا عمر خود را صرف اینکار نموده اکنون نهایت موجب تاسف است که ملاحظه میکنم در عهدیکه سمت سفارتکبرای ایران در واشنگتن بعهده اینجانب میباشد و ایران بیش از هرموقع دیگر در تاریخ خود بمناسبات حسنه باامریکا احتیاج دارد یك چنین وضعی پیدا شده محتمل است بنتایج وخیم برسد . باینجهت خواستم بار دیگر کوشش خود را بنمایم وبا جلب توجه اولیاء درجه اول وزارت خارجه امریکا باینموضوع سعی نمایم هرگاه سوء تفاهماتی برای دولت شما پیش آمده رفع آن اقدام و ازادامه جریان فعلی درصورت امکان جلوگیری شود وچون امثال شما و همکاران بائین از خودتان سابقه طولانی درکارهای ایران دارید ومحتاج باین توضیحات نیستید لذا درصدد برآمدم با آقایان بالاتر یعنی کسانیکه درنتیجه تغییر دولت روی کارآمده تماس بگیرم متاسفانه در این قسمت همیشه بامشکلاتی برمیخوریم و اکنونکه آقای وزیرخارجه درمسافرت هستند انتظار داشتم آقای معاون که سمت کفالت وزارتخانه را دارند اینجانب را بپذیرند ومطالب مارا بگوش خود بشنوند . اکنون ازشما تمنادارم که عین اظهارات اینجانب را باطلاع بالاترین مقامات وزارت خارجه برسانید و خاطر آنها بوضع نامطلوب فعلی متوجه سازید تاموقع ازدست نرفته اقدامی برای جبران گذشته بعمل آید .

سپس راجع باظهاراتیکه آقای وزیرخارجه قبل ازمسافرت خود به کره ضمن یك مصاحبه مطبوعات نموده وگفته بود بعلت فعالیت کمونیستها درایران واینکه دولت درمقابل آنها بردباری مینماید دولت امریکا ازمساعدت بیشتر نسبت بایران خودداری خواهد نمود اشاره و اظهار کردم که برای من حقیقتاً حیرت است اولا آقای وزیرخارجه میدانند یگانه جمعیتی که در ایران کمونیست تشخیص داده شده حزب سابق توده است که غیرقانونی اعلام گردیده وهیچ یك ازدسته های افراطی چپ خود را توده یا کمونیست نمیخوانند ودولت چگونه میتواند بصرف اینکه جمعیتهائی شعارهای افراطی بکار میبرند آنها را کمونیست بشناسد وبرعلیه آنها اقدام کند . ثانیاً درصورتیکه آقای وزیرخارجه ازفعالیت کمونیستها درایران نگران میباشند منطق ایشان برای عدم کمك بایرانیان چیست زیرا معزی الیه بخوبی میدانند که دولت فعلی هیچگونه تمایلی به کمونیزم ندارد واحزاب ملی ایران نیزکه ازدولت پشتیبانی میکنند با کمونیستها مخالف هستند وتوده ملت ایران هم بعلت سوابق تاریخی ومذهبی خود با ستقلال وحاکمیت ملی ایران علاقمند میباشد بنابراین چه میشودکه بجای کمك بچنین دولتی وتقویت بنیه اقتصادی ملت ایران برای مقاومت

مقابل کمونیزم دولت امریکا بعنوان وجود فعالیت های کمونیستی ایران را ازمساعدتیکه اکنون برای نجات خود محتاج بآن میباشد محروم میکند . ثالثا بفرض اینکه دولت شما بصحیح یا غلط نظری اتخاذ نموده اعلام آن بوسیله این قبیل طرق غیر دوستانه چه نتیجه میگیرد و آیابجای مصاحبه مطبوعاتی بهترنیست مطالب خود را توسط اینجانب یامستقیما در تهران بدولت ایران اظهار بدارند زیرا بنظر من نه فقـ‍ـد دولت امریکا از روش اخیر خود بشکلی که آقای وزیر خارجه اقدام نموده ویا جناب آقای رئیس جمهور در سخنرانی انجمن حکام ایالات بیان فرموده نتیجه ای برای رفع مشکلات فعلی نخواهد گرفت بلکه برعکـ‍ـ بشدت اوضاع میافزاید وامید ایرانیان بدوستی امریکا تدریجا سلب میشود و با مسدود شدن این روزنـ‍ـ امید طبیعی است که افراد بیچاره وبی خبر بدامن کمونیزم می افتند .

آقای جرنگان قسمتی ازاظهارات اینجانب راجع بخلاء برودت در مناسبات بین دوکشور راباا‌ٔ تاسف تصدیق کرد وگفت خود ماهم در وزارت خارجه پیوسته با ین فکرهستیم که چگونه میشود وضع فعلـ‍ـ اصلاح نمود و با اینکه اوقات بسیار صرف نموده هنوز راهی بنظر مانرسیده است زیرا اساس جریان اخیـ‍ـ ازموضوع نفت سرچشمه میگیرد که دولت ایران بخوبی میداند ما دوسال برای پیدا کردن راه حل کوشش نمودیم و زحمات ما بجائی نرسید ودولت شما در آخرین مرحله ازمذاکرات تصمیمی اتخاذ کرد که بنظر غیر منطقی بود زیرا باقبول پیشنهاد اخیر انگلستان که ما واسطه مذاکره آن بودیم دولت ایران اولا تمـ‍ـ عملیات مربوط به اکتشاف واستخراج و تصفیه نفت را در دست خود میگرفت و آزاد بود که ازهرکشوری کـ‍ـ مصلحت بداند کارشناس برای حوائج خود استخدام نماید . ثانیا برای فروش محصولات نفتی ایران بنـ‍ـ که مخالف قانون واحساسات ملی ایرانیان نبود بازار پیدا میشد وعایدات سرشاری نصیب ایران میگرد ثالثا یك دادگاه بین المللی وبیطرف باختلافات طرفین راجع بخسارات و مطالبات رسیدگی میکرد وترتیـ‍ـ کار طوری پیش بینی شده بود که درصورت مدیون شدن ایران بار سنگینی برخزانه مملکت تحمیل نمیشـ‍ـ درظرف مدت محدودی ایران میتوانست دین خود رابوسیله تسلیم جنس (یعنی محصولات نفتی) بپردازد . بعلاوه بمجرد اینکه قراری بین ایران و انگلستان گذاشته میشد و ما ازمخمصه فعلی که وجـ‍ـ اختلاف بین ایران و انگلستان است خلاص میشدیم امریکا دیگر در مقابل دوست و متفق خود انگلستـ‍ـ محظوری نداشت ومیتوانست بوسائل واشکال مختلف بایران کمك نماید ولی چون دولت شما این پیشـ‍ـ راقبول نکرد و راه دیگری هم که مورد پسند انگلستان باشد بنظر نرسید ماناچار شدیم که خود را کنـ‍ـ بکشیم . در اینموقع اضافه نمود که من باید صریحا وبا کمال صداقت یك حقیقت دیگری راهم بشما بگویم

اینستکه اصرار دولت ایران باینکه پرداخت غرامت محدود به تاسیسات موجود باشد مورد قبول خود ما نیست زیرا امریکا در عربستان سعودی و نقاط دیگردارای امتیازات نفت است وهرگاه این سابقه از ا ز ایران گذاشته شود فردا صدای دیگران هم درخواهد آمد وهرکشوری راه را برای خود باز خواهد دید ک عنوان ملی کردن راپیش گیرد وما پیشنهاد نماید تا خود راپقبول غرامت درباره تاسیسات موجوده قانـ . سازیم واین امراساس نقشه سرمایه داری ومخصوصا بکاربردن سرمایه های امریکائی درکشورهای بیگا را متزلزل میسازد ۰ ازاینموضوع که بگذریم مشکل حزب کمونیست توده است که هرچندغیر قانونی اعلام ش ولی همچنان تحت عناوین مختلف بفعالیت خودادامه میدهد وروزبروز برقوت آن افزوده میشود ومتاسفانـ دولت ایران نه فقط درمقابل آن عکس العملی نشان نمیدهد بلکه ادارات انتظامی ایران اجازه میدهند که دسته های توده رسما درخیابانها تظاهر بنمایند ۰ البته برای ما تردیدی نیست که دکترمصدق میلـ به کمونیزم ندارد وشخص من ازجمله کسانی هستم که بقدرت رهبری ایشان معتقد میباشم و ایمـــ دارم که درمیان رهبران خارجی که با فعالیت کمونیستها درممالك خود مواجه هستند هیچکس به ازآقای مصدق ازعهده کمونیستها برنمیآید ولی این نکته هم برای ما امریکائیان بخصوص کارشناسانیکـــ مربوط بتاریخ توسعه کمونیزم دردنیا هستند مسلم میباشد که تابحال هیچ دسته یاحزبی که با کمونیستهـ همکاری نموده جان بسلامت درنبرده وبعلت تشکیلات منظم وتعلیمات موثرکه به کمونیستها داده مید همیشه موفق میشوند کسانی را که قصد همکاری و سازش با آنها دارند مضمحل وخود رابر آنها مسلـ میسازند ۰ لذا نگرانی ما ازاینست که آقای مصدق باین امرپی نبرده وبا کمال علاقمندی که بحفـــ استقلال کشورخود دارند ممکن است تدریجا زمام اختیار را ازدست بدهند و کمونیستها برایران مسلـ گردند والبته شما میدانید که مهمترین مشکل امریکا دردنیای امروز مسئله کمونیزم است و مردم و د امریکا ازهیچ امری بیش ازکمونیزم وحشت ندارند لذا بسیار طبیعی است که چون یك مخبر روزنامه وزیرخارجه درمصاحبه مطبوعاتی سئوالی دراین باب مینماید وزیرخارجه نگرانی درونی خود راا میدارد ویا آنکه چون رئیس جمهور درمقابل حکام ایالات میخواهد خطرتوسعه کمونیزم را توضیح اقدام امریکا برای جلوگیری ازآنرا خاطرنشان سازد درنطقی که قبلا حاضرنکرده و راجع باوضاع کشو آسیائی بحث میکند طبعا اشاره ای بفعالیت کمونیستها درایران هم مینماید بخصوص که درجراید روز وقبل ازرفتن بکنفرانس حکام خبرمهمی درباره فعالیت کمونیستهای ایران بنظرایشان در روزنا رسیده بود ۰ خلاصه آنکه آقای وزیرخارجه و آقای رئیس جمهور بهیچ وجه قصد ندارند برمشکلات ا بیافزایند بلکه برعکس پیوسته بفکرایران بوده ودرصدد چاره جوئی هستند ۰

اینجانب اظهارداشتم فعلاً قصد وارد شدن در گفتگوی نفت ویا مباحثه راجع بقدرت کمونیستها و اینکه در آینده چه خطری ازجانب آنها برای ایران متصوّر است ندارم همین اندازه میگویم که دولت امریکا باقبول مقام رهبری در میان کشورهای غربی وباتصدیق بخطر کمونیزم برای دنیا بنظر اینجانب نباید موضوع ایران رابعنوان اینکه یک مشکل لاینحل میباشد بکلی کنار بگذارد . بعلاوه بجای اینکه در نتیجه رد پیشنهاد اخیرانگلیس خشمگین یا عصبانی شود باید مانند یک پزشک عالیمقام باصبر وحوصله کامل بمشکلات موجود ایران هم توجه نماید و از روی همدردی وملاطفت تامل کند که چرا دولت پیشنهاد انگلیس راقبول ننمود وباوجود بحران اقتصادی فعلی ازپذیرفتن شرائطی که بنظر شما منطقی ومنصفانه بوده خود داری کرده . آنوقت خواهید فهمید که رد این پیشنهاد ازطرف ایران روی هوی و هوس نبوده بلکه هیچ دولتی در مقابل افکار عمومی ملت ایران قادر بقبول آن نخواهد بود . در مسئله نفوذ حزب توده هم بنظر من دولت شما باید ببینند آیا ازادامه روش فعلی یعنی بی اعتنائی درباره ایران وادای جملات غیر دوستانه چه نتیجه ای خواهد گرفت و هرگاه تصور مینمایند با ادامه این روش بر مشکل مزبور فائق خواهند آمد البته مختارند هر سیاستی را میخواهند درباره ایران اتخاذ کنند ولی چنانچه تصدیق دارید سیاست فعلی جز ناامید ساختن ایرانیان ازدوستی باامریکا وتوسعه نفوذ کمونیستها نتیجه ای ندارد بهتر است تافرصت باقی است و دولت ایران این اندازه مایل بحفظ مناسبات خود با امریکا میباشد روش خود را تغییر دهید در خاتمه تذکر دادم بعضی ازامریکائیان تصور کرده اند آقای دکتر مصدق عمداً تظاهراتی بهمکاری با کمونیستها ویا نزدیکی بجماهیر شوروی مینماید تا امریکائیان را بترساند و بدینوسیله مساعدت مالی برای خود ازامریکا بدست آورد واضافه نمودم این امر کاملاً برخلاف واقع بوده و ماایرانیان بخصوص آنهائیکه مثل من تاریخ ملت امریکا را خوانده و ازجنگهای ملت قهرمان امریکا بااطلاع میباشند بخوبی میدانند که دوستی امریکا را نمیشود بوسیله تهدید جلب نمود . درعین حال این نکته راهم میخواهم بگویم که ایرانیها نیز مانند ملت امریکا دارای احساسات تند وتیز میباشند و همانطورکه ازکوچکترین بی اعتنائی بحرفهای زننده میرنجند وممکن است دست باقدامات خطرناک بزنند در مقابل جزئی ترین محبت تحت تاثیرقرار میگیرند لذا با همه این اوضاع و احوال که امروز صحبت آنرا نمودیم هرگاه اولیاء دولت شما نمیتوانند دراینموقع کمکی به التیام زخمهای ایران بنمایند خوب است بابی اعتنائی و ادای جملات غیر دوستانه نمک بر جراحات نپاشند وسعی نمایند دراینموقع بحران مناسبات دوستانه بین ما محفوظ بماند .

مذاکرات فوق با تظاهر بخصومیت ازطرف آقای جرنگان و اخوالپرس ازیک یک اظهارات اینجانب خاتمه یافت ودرموقع خداحافظی گفت این مذاکره بسیار مفید بوده و این راهم میخواهم بشما

اطمینان دهم که آقای ژنرال بیدل اسمیت معاون کل در نپذیرفتن شما تعمدی نداشته بلکه چون آقای وزیرخارجه دیشب ازمسافرت مراجعت نموده و قرار بود امروز بوزارتخانه بیایند ایشان فرصت ملاقات شمارا نداشت. باین ترتیب باقائم مقام معاون وزارت خارجه خداحافظی نمودم و عصر دیروز که ایشان را درمیهمانی سفارت هاشمی اردن دیدم باردیگر ازاین ملاقات و صحبتهای امروز اظهار خوشوقتی کرد.

سفیرکبیر – اللهیار صالح

Paris le 19
HOTEL DE CRILLON
PLACE DE LA CONCORDE
Ad. Télég. "CRILLON OTEL"

آقای علم

چندی که نامه به شما ننوشتم و از تهیه فراغت معذرت
میخواهم. ولی آیا به این حق سپرده، مدت کمی تمام
است که من در شهر پاریس بودن دیداری داشتم ولی
با شما هم واقعاً مشغول شدم و بر هم اینکه از
مینویسم طهران به دربار به سمت وزیر به شما
جواب ندارم و پول نیست. دیگر واقعاً کم اثر
شده‌ام سعی بکنم. تصور میکنید در شهر غربت
بی پول ماندن چقدر سخت است. آقای علم در این
ده روز که خواهم آمد که یکی سرمایه طلب کن
از زود آقایان و خانم‌ها آقایان است
که زود هم یکی و بیرون دیگر و اکنون فرا

است در دیگری [illegible] هزار تومان [illegible] آنها [illegible]

الان در لحظه‌ای است دارای بهترین موقع برای تعقیب

صاحبش است. دیگری مرض املاک غصبی [illegible]

است. که باید ترتیب بشه. این شخص مقداری

از املاک در مرغوب‌ترین قسمتها [illegible] این املاک به

اسم پسرش کرده. دومی دادگاه در این [illegible]

یک پسر و دو دست [illegible] از زنان [illegible]

عاشق شد. چون [illegible] هزار تومان [illegible]

دست دادم. در این موقع که [illegible] وضعیت

تغییر کرد. و [illegible]

پیرانه اقدام [illegible] و این مقدار املاک [illegible]

شخص به اسم پسرش کرد [illegible]

با آن [illegible] [illegible]

فروش [illegible] حل کنید. [illegible]

ETTEHAD ESLAM

Daily Politic and Religious Paper

DIRECTOR

Mo. Khalil Djavahiri

AVENUE KAKH № 212

Teheran. Iran

سردبیر و مدیر مسئول

محمد خلیل جواهری

روزنامه یومیه سیاسی دینی اخلاقی

اتحاد اسلام

Teheran .... تهران

بسم الله الرحمن الرحیم.

انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم

اطیعوا الله و رسوله و لا تنازعوا فتفشلوا

و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا

صدق الله العظیم.

آدرس | خیابان شاه چهار راه کاخ
شماره ۲۱۲

جناب آقای دکتر خلعت بری

برادر عزیز: نامه محبت آمیز جنابعالی و دعوتنامه لژ گراند اوریانت فرانسه رسید تا امروز در این خصوص مطالعه میکردم و تصمیم گرفتم که دو برادر از تهران برای شرکت در این کنگره بفرستم. این دو برادر آقایان ارنست پرون و دکتر هومن میباشند و اعلیحضرت همایونی نیز موافقت فرموده اند. این نامه گراند اوریانت را هم که آمده توسط جنابعالی تقدیم خواهم نمود. البته مقصود بنده از انتخاب و فرستادن دو برادر از تهران فقط از این جهت است که مدتی است شما از ایران دور هستید و از جریانات و تحولات اخیر ما اطلاعاتی ندارید هم چنین آقایان مهندس هومن و دکتر آقای اقبال. ولی در نامه‌ای که گراند اوریانت نوشته میشود نام شما سه برادر در آن ذکر خواهد شد. تمام برادران بشما سلام میرسانند. خدمت آقایان اقبال و مهندس هومن سلام ما ابلاغ فرمائید.

با احترامات برادرانه:

[signature]

سفارت کبرای انگلیس
طهران

۹ اسفندماه ۱۳۳۹

جناب اقای نخست وزیر

حسب الامر ملکه محترما باطلاع جنابعالی میرسانم که علیاحضرت با مسرت خاطر انتصاب انجناب را بعنوان نایت گراند کراس آف د اردر آف سینت مایکل اند سینت جورج (افتخاری) تصویب فرموده اند .

با کمال مسرت نشان مزبور را بپیوست ایفاد میدارم.

ممنون خواهم شد چنانچه لطفا برگ ضمیمه را امضا ء و باینجانب اعاده دهید تا فرمان انتصاب بوسیله دفتر مرکزی نشانهای شوالری تهیه گردد .

موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه خود را تجدید مینمایم.

سفیر کبیر علیاحضرت ملکه انگلستان

جناب اقای مهندس جعفر شریف امامی

BRITISH EMBASSY,
TEHRAN.

February 28, 1961.

Your Excellency,

By command of The Queen, I have the honour to inform you that Her Majesty has been graciously pleased to approve your appointment as a Knight Grand Cross of the Order of Saint Michael and Saint George (Honorary).

I have great pleasure in sending you herewith the Insignia of the Order.

I should be grateful if you would be so good as to sign the enclosed form and to return it to me in order that a Warrant of Appointment may be prepared by the Central Chancery of the Orders of Knighthood.

I avail myself of this opportunity to renew to Your Excellency the assurance of my highest consideration.

G. W. Harrison

H.M. Ambassador

His Excellency
Engineer Ja'far Sharif Emami

سند شمارهٔ ۱۳

لـــز تهـــران

تابع لـز اعظـــم اسـكـاتلـنـد

هران ـ بتـاريخ ۱۳٤

برادر محترم ......

ق عضويت سـال ۱۳٤   ۱۸۰۰/ـ ريـال

سایر مطالبـات

....   ٤۰۰/ـ ريـال

....   ريـال

....   ريـال

جمـع بـد هـی   ۲۸۰۰/ـ ريـال

بلغ فوق الذکر باید به خزانه دار پرداخت گردد .

آدرس خزانه دار ـ

مصطفـی عـامـری

فتر ـ خیابان شاهرضا ـ خیابان انوشیروان دادگر شماره ٦٦

نزل ـ خیابان زرین نعـل شماره ٦۰

فن دفتر ـ ٤٤۹۱۳

فن منزل ـ ۳۳٦۱۲

سند شمارهٔ ۱٤

تهران

انجمن رازی

تهران - شاهرضا

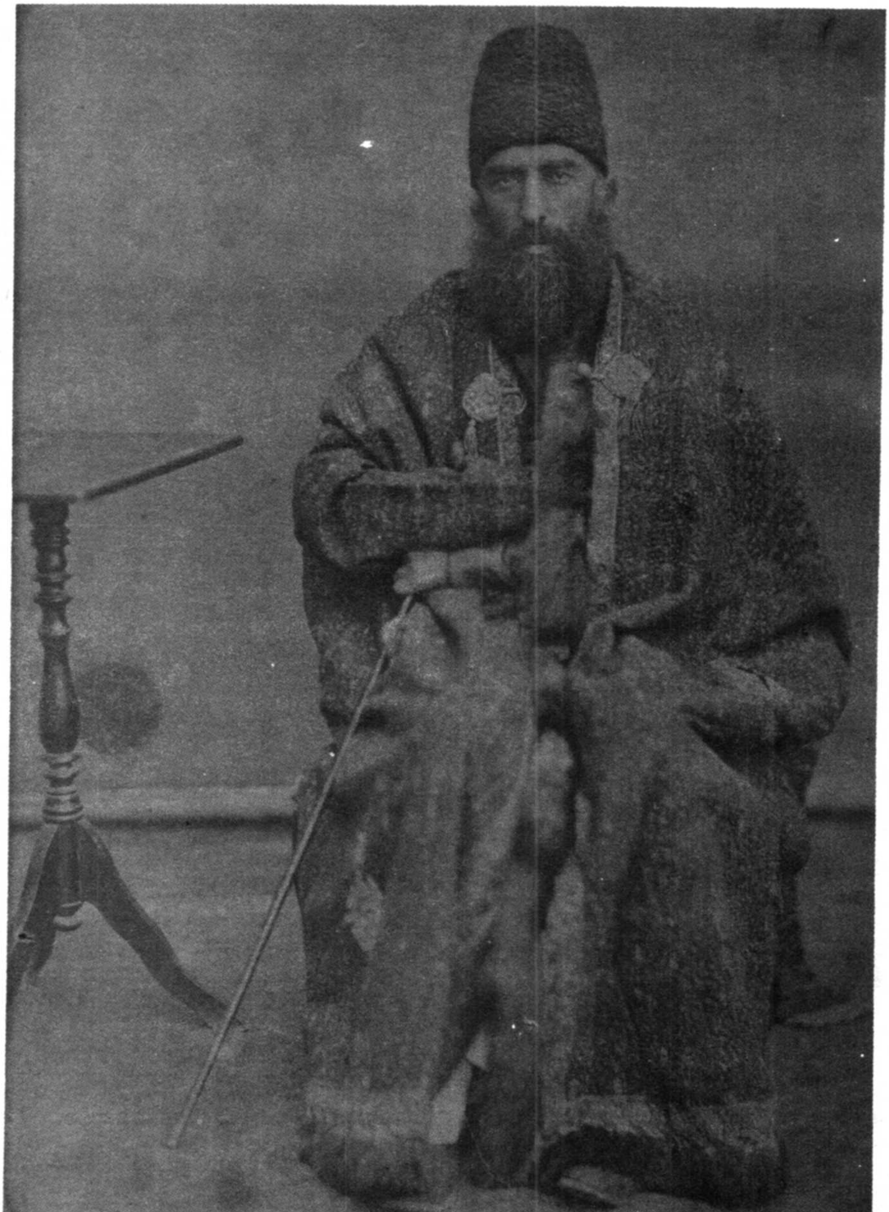
خیابان انوشیروان دادگر. شماره ۶۶

خیابان تخت جمشید بعد از میدان کاخ شماره ۱۶۴

جناب آقای مهندس شریف امامی



محمدعلی شاه



علیرضا خان عضدالملک



عباسعلی خلعتبری در جمع لُژ فراماسونری

گزیدهٔ اسناد اشرف پهلوی

واحد آرشیو

اشرف پهلوی، همزاد محمدرضا پهلوی، در سال ۱۲۹۸ ش، هنگامی که پدرش جزء افسران قزاق بود، از همسر دوم او، تاج الملوک، در محلهٔ سنگلج به دنیا آمد.

نام اشرف در صحنهٔ تاریخ سیاسی ایران در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ تا سقوط سلطنت خاندان پهلوی و استقرار جمهوری اسلامی در ایران (۲۲ بهمن ۱۳۵۷) برای دست اندرکاران و علاقه‌مندان سیاست و محققین مسائل تاریخی نامی آشناست. نام این «شاهدخت»، بدون درنگ واژه‌ها و مفاهیمی همچون فساد و هوسرانی، نیرنگ و تزویر، رشوه‌خواری، برتری‌جویی، دسیسه‌چینی، غارت و چپاول اموال ملّی، دخالتهای نامشروع در امور کشور، قتل مخالفین و... را به ذهن آشنایان با او، متبادر می‌سازد.

اشرف و خواهرش شمس در سال ۱۳۱۷ دریک نمایش تشریفاتی و اجباری، به ترتیب به عقد علی قوام و فریدون جم درآمدند. اشرف از علی قوام صاحب فرزندی به نام شهرام شد. طولی نکشید که شیرازهٔ زندگی زناشوییِ اشرف مانند زندگی زناشوییِ خواهرش شمس ــ از آنجا که مبتنی بر عواطف انسانی نبود و براساس زدوبندهای سیاسی شکل گرفته بود ــ از هم گسست. اشرف اندکی پس از جدایی از علی قوام، باز هم براساس یک معاملهٔ سیاسی، به‌همسری احمد شفیق درآمد و از او صاحب پسری به‌نام شهریار و دختری موسوم به آزاده گردید. مدتی نیز به‌عقد مهدی بوشهری درآمد.

اشرف در سالهای پس از شهریور ۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲، به نوشتهٔ نزدیکان دربار، نقشی چشمگیر در امور کشور و جایگاه ویژه‌ای در تنظیم روابط محمدرضا پهلوی با همسر اولش (فوزیه) و همسر دومش (ثریا) داشته است.

در سالهای پس از مرداد ۱۳۳۲ تا ازدواج محمد رضا پهلوی با فرح و سالهای پس از آن، که همزمان با تغییرات عمیقی در ساختار اقتصادی کشور ــ به دلیل افزایش درآمد نفت و وابستگی به قدرتهای اقتصادی مسلّط جهان ــ بود، اشرف بتدریج صحنهٔ بازیگری خود را از دربار به خارج از آن منتقل ساخته و به ایفای نقش دلال و واسطه در معاملات بزرگ و کار چاق کنی برای شرکتها، مقاطعه کارها، بانکها و مؤسسات بزرگ و همچنین شرکت در کنفرانسها و کنگره‌های بین المللی به عنوان نماد «زن آزاد ایرانی» پرداخت.

اشرف پس از سقوط رژیم پهلوی، به‌رغم کوششی که برای منزه جلوه دادن خود با تحریر کتاب **چهره‌هایی در آیینه، خاطرات در تبعید** به‌خرج داده است، اعترافات مهمی را نیز شخصاً با تشریح و تبیین دخالتهای ناروایش در امور کشور و همکاری با سازمانهای جاسوسی انتلیجنت سرویس انگلیس و سیای آمریکا در کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و... ضبط تاریخ نموده است.

اگر چه این اعترافات پس از انتشار کتابهای جاسوسان انگلیسی و آمریکایی و افشای بیش از پیش نقش اشرف در کودتا منتشر گردیده است، ولی به دلیل تصدیق شخص اشرف مستند و معتبر بوده و ارزشی مضاعف می‌یابد.

از دیگر اعترافات وی در کتاب مذکور که قابل ذکر است، دخالت او در انتصاب عبدالحسین هژیر در سمت نخست‌وزیری و شرکت وی در سقوط دولت احمد قوام‌السلطنه در سال ۱۳۲۷ است.

اشرف در قاچاق مواد مخدر نیز شرکت داشت و در همین خصوص پلیس سوئیس پرونده‌ای برای او تشکیل داده بود و شرح این ماجرا مدتها نقل جراید غربی بود.

با اوج گیری مبارزات ضدّ سلطنتی مردم مسلمان ایران در سال ۱۳۵۷، اشرف که قبلاً یک بار در سالهای ۳۲ــ ۱۳۳۰ مجبور به اقامت در خارج از کشور گردیده بود، این بار با اکثریت اعضای دربار و برادرش که دیگر پایگاهی در وطن نداشتند، به خارج از کشور پناهنده شد تا به گذراندن باقیماندهٔ عمر خود بپردازد.

چند سال پیش نیزپسرش شهرام در پاریس به قتل رسید و او که سالها فرزندان مردم این مرز و بوم را به مسلخ می‌فرستاد، در سالهای آخر عمر در صورتی که ریشهٔ احساسات انسانی در او خشک نشده باشد، غم تلخ از دست دادن فرزند را تجربه کرد.

در گنجینهٔ مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، اسناد مهمی در مورد اشرف موجود

است که برخی از آنها در اولین نمایشگاه مؤسسه به مناسبت دهمین سالگرد استقرار جمهوری اسلامی، در بهمن ماه ۱۳٦۷ به نمایش گذاشته شد، و بخشی نیز در مقالهٔ «برگهایی از تاریخ» مندرج در مجموعهٔ حاضر، آمده است؛ همچنین سیاههٔ گزیده‌ای از اسناد مرتبط با وی که توسط بخش آرشیو مؤسسه تهیه شده است، به شرح ذیل تقدیم خوانندگان می‌گردد.

۵۵٤ الف کارت دعوت اتحادیهٔ بازرگانان ایران و آمریکا از اشرف پهلوی، ۱۹٤۷/۱۰/۲
۲۹ ۵،۱ ص: اصل، انگلیسی، ۱٦×۲۳ س م.
۱ شمارهٔ ثبت: ۱٦۲

دعوت به ضیافت شام به مناسبت تودیع با اشرف پهلوی در محل هتل والدورف نیویورک است. ضمناً اسامی میهمانان خارجی و ایرانی شامل رابرت اف. واگنر، وزیر مسکن و شهرسازی آمریکا، باسیل ا. کنور، رئیس صلیب سرخ آمریکا، همسر فرانکلین روزولت، رئیس جمهور اسبق آمریکا، ال.آی. استرین، رئیس اتحادیهٔ بازرگانان ایران و آمریکا، موسی نوریِ اسفندیاری، وزیر امورخارجه، و اعضای اتحادیه شامل مهدی دیلمقانی، س.م. امیری، الکساندر آواکیان، احمد سعیدی، هری ام. موران، م خسروشاهی، ا.ای. کینگ، قاسم صدقیانی به پیوست موجود است. عکسی از اشرف نیز به امضای خودش ضمیمه است.

۵۵٤ الف نامهٔ رسمی هادی هدایتی، وزیر مشاور و معاون اجرایی نخست‌وزیر، به اسدالله علم،
۳۲ وزیر دربار، ۱۳۵۲/۷/۳
۱ ٤،۱ص. رونوشت، فارسی، ۱۵×۲۱ س م.
شمارهٔ ثبت: ۱٦۳

نامه درخصوص ارسال هزینهٔ سفر اشرف پهلوی به مبلغ ۳٫۳۸۷٫۵۰۰ ریال هم ارز ریالی پنجاه هزار دلار است. در نامه های پیوست که بکلّی سرّی است، هزینهٔ سفر، مبلغ ۱٦٫۹۳۷٫۵۰۰ ریال معادل ۲۵۰٫۰۰۰ دلار ذکر شده است.

ضمناً نامه های پیوست از سوی امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر، به اسدالله علم، وزیر دربار، و نیز از سوی علم به علی ایزدی، رئیس دفتر اشرف پهلوی، است.

۵۴۴ الف نامهٔ رسمی اسدالله علم، وزیر دربار، به امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر، ۱۳۵۳/٤/۱۹
۳۲ ۱،۲ص: اصل، فارسی، ۱٤×۲۲س م.
۲ شمارهٔ ثبت: ۱٦٤

نامهٔ محرمانه ــ مستقیم علم درخصوص پرداخت مبلغ ۴۰۰،۰۰۰ دلار به اشرف پهلوی جهت مسافرت به سازمان ملل متحد و چهار کشور اروپایی است.

به پیوست نامه هادی هدایتی وزیر مشاور و معاون اجرایی نخست‌وزیر به علم و نامهٔ علم به هدایتی موجود است.

۵۵٤ الف نامهٔ علی ایزدی رئیس دفتر اشرف پهلوی به امیرعباس هویدا نخست‌وزیر، ۱۳۵۳/۱۱/۲۲
۳۲
۳ ۲ص: اصل، فارسی، ۲۱×۳۰س.م.
شمارهٔ ثبت: ۱٦۵

نامه درخصوص پرداخت مبلغ ۱،۲۰۰،۰۰۰ ریال هزینهٔ سفر اشرف پهلوی به پاکستان است.

ضمناً صورت‌حساب هزینه‌های مربوط به ایاب‌وذهاب و خریداری جواهر مورد نیاز... ضمیمه است.

۵۵٤ الف نامهٔ رسمی امیرعباس هویدا به عبدالکریم ایادی (سپهبد)، ۱۳۵۳/۱۱/۲۳
۳۲ ۱،٦ص: اصل، فارسی، ۱٤×۲۱س م.
٤ شمارهٔ ثبت: ۱٦٦

نامه درخصوص هزینهٔ مسافرت اشرف پهلوی به مبلغ ۵۰۰،۰۰۰ دلار جهت شرکت در دو کنفرانس بین‌المللی سال زن در نیویورک و مکزیک است.

در نامهٔ پیوست به اعتراض شاه نسبت به زیاد بودن مبلغ و تصحیح مطلب توسط هویدا که مبلغ درخواستی جهت کلیهٔ مسافرت‌های اشرف در سال ۱۹۷۵ است و در نهایت، تصویب مبلغ مورد درخواست، اشاره شده است.

۵۵٤ الف نامهٔ رسمی غلامرضا گلسرخی، پیشکار اشرف پهلوی، به امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر، ۱۳۵۵/٤/۲۹
۳۲

۵ ۲،۱۴ ص: اصل، فارسی، ۱۴×۲۱ س م.
شمارهٔ ثبت: ۱۶۸

نامه درخصوص پرداخت مبلغ ۸٫۰۰۵٫۷۳۶ ریال هزینهٔ سفر رسمی اشرف پهلوی و هفت نفر همراهان به انگلستان است.

به پیوست صورت‌حساب مخارج مختلف از جمله هدایای خریداری شده، تصویب‌نامهٔ هیئت وزیران و نامه‌های اسدالله علم، وزیر دربار، و پرویز راجی، سفیر ایران در انگلستان، و کلیهٔ فاکتورهای مربوط موجود است.

۵۵٤الف نامهٔ رسمی علی ایزدی، رئیس دفتر اشرف پهلوی، به امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر،
۳۲ ۱۳۵٤/۵/٦
٦ ٤،۳ ص: اصل، فارسی، ۲۱×۲۸ س م.
شمارهٔ ثبت: ۱٦۷

نامهٔ محرمانه‌ای درخصوص پرداخت مبلغ ۱۱٫۸۹٤٫۸۲۵ ریال باقیماندهٔ مخارج سفر اشرف پهلوی به مکزیک و کل هزینهٔ سفر وی به کره است.

به پیوست صورت مخارج مختلف از جمله کادوهای خریداری شده، تصویب‌نامهٔ هیئت وزیران موجود است.

۵۵٤الف نامهٔ رسمی غلامرضا گلسرخی پیشکار اشرف پهلوی به امیرعباس هویدا نخست‌وزیر،
۳۲ ۱۳۵۵/٦/۲۸
۷ ۲،۱ ص: اصل، فارسی، ۱٤×۲۱ س م.
شمارهٔ تبت: ۱٦۹

نامه درخصوص پرداخت مبلغ ۵٫٦۱۱٫۹۷۰ ریال بابت هزینهٔ سفر رسمی اشرف پهلوی و ده نفر همراهان وی به چین است.

به پیوست صورت هزینه‌های مختلف از جمله هدایای خریداری شده و نامهٔ هادی هدایتی، وزیر مشاور و معاون اجرایی نخست‌وزیر، به اسدالله علم، وزیر دربار، جهت دستور مقتضی موجود است.

۵۵٤ الف نامهٔ رسمی غلامرضا گلسرخی، پیشکار اشرف پهلوی، به امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر،
۳۲ ۱۳۵۵/٦/۳
۸ ۱۰،۱ ص: اصل، فارسی، ۱٤×۲۱ س م.
شمارهٔ ثبت: ۱۷۰

نامه درخصوص پرداخت مبلغ ۵۰۰٬۰۰۰ دلار بابت هزینهٔ مسافرت های رسمی اشرف پهلوی و همراهان به پاریس و آمریکا جهت شرکت در یونسکو و سازمان ملل متحد است.

به پیوست تصویب نامهٔ هیئت وزیران و نامهٔ اسدالله علم، وزیر دربار، به امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر، و نیز نامهٔ محرمانه یدالله شمسیان، مدیرکل دفتر حفاظت وزارت امور اقتصادی و دارایی، موجود است.

۵۵٤ الف نامهٔ رسمی غلامرضا گلسرخی پیشکار اشرف پهلوی به اسدالله علم وزیر دربار،
۳۲ ۱۳۵۵/۱۰/۲۷
۹ ۱۳،۱ ص: اصل، فارسی، ۱۵×۲۱ س م.
شمارهٔ ثبت: ۱۷۱

نامه درخصوص پرداخت مبلغ ۲۰٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال بابت هزینهٔ مسافرتهای رسمی اشرف پهلوی به کشورهای عربستان سعودی، عراق، مصر و تایلند است.

به پیوست تصویب نامهٔ هیئت وزیران و موافقت با پرداخت ۱۰٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال (به دلیل مسافرت اشرف تنها به دو کشور عراق و عربستان سعودی بنابه اظهار شاه) و همچنین نامهٔ علم به امیرعباس هویدا که هزینهٔ سفر به دو کشور فوق ۱٦٬۵۱۷٬۱۲۰ ریال ذکر گردیده، موجود است.

ضمناً تصویب نامهٔ هیئت وزیران جهت پرداخت الباقی هزینه ضمیمه است.

۵۵٤ الف نامهٔ رسمی غلامرضا گلسرخی، پیشکار اشرف پهلوی، به امیرعباس هویدا، وزیر دربار،
۳۲ ۱۳۵٦/۹/۲۹
۱۰ ۱٤،۱ ص: اصل، فارسی، ۱۸×۲۷ س م.
شمارهٔ ثبت: ۱۷۲

نامهٔ محرمانه‌ای درخصوص پرداخت مبلغ ۳۰۰٬۰۰۰ دلار بابت هزینهٔ سفر رسمی اشرف پهلوی به کشورهای سویس (جهت شرکت در جلسات کنفرانس حقوق بشر) و تایلند

(برای شرکت در جلسات کنفرانس بانکوک، کمیسیون‌های اقتصادی و اجتماعی برای آسیا و اقیانوس آرام ـ اسکاپ) است.

به پیوست نامهٔ خیلی محرمانهٔ هویدا به جمشید آموزگار، نخست‌وزیر، تصویب‌نامه محرمانهٔ هیئت وزیران، برنامه‌های تنظیمی مسافرتهای اشرف به پنج کشور فرانسه، سوئیس، هندوستان، تایلند و عربستان سعودی و نیز اسامی همراهان وی شامل ماریانوش انصاری، غلامرضا گلسرخی، علی محمد شاپوریان، مهدی احساسی، آلن شانتر، عبدالرضا انصاری، مرسدهٔ ذوالفقاری، هدایت ذوالفقاری، روشنک اعتماد، فرید سینمایی، شهرام پهلوی‌نیا، نیلوفر پهلوی‌نیا، محسن طیبی، فرخ‌پناه ایزدی، سناتور علی رضایی، نادر بیجارچی، خانم سیف، ایران قهرمانی، محمود زنگنه و بانو است.

۵۵٤الف نامهٔ رسمی مسیح دانشی، معاون امور درمانی و بهداشتی سازمان شاهنشاهی خدمات
۳۲ اجتماعی، به عبدالرضا انصاری، مدیرعامل سازمان مذکور، ۱۳۵۷/۳/۲٤
۱۱ ۱، ۲ص: اصل، فارسی، ۲۱×۲۷ س م.
شمارهٔ ثبت: ۱۷٦.

نامهٔ درخصوص تقاضای دکتر ا.اچ. طبا رئیس منطقهٔ مدیترانهٔ شرقی سازمان بهداشت جهانی از شجاع‌الدین شیخ‌الاسلام‌زاده است مبنی بر قبول سر پرستی و ریاست هیئت نمایندگی ایران توسط اشرف پهلوی در سمیناری که در سپتامبر ۱۹۷۸ به میزبانی شوروی در آلماآتا تشکیل می‌شود.

به پیوست رونوشت نامهٔ طبا به شیخ‌الاسلام‌زاده موجود است.

۵۵٤الف نامهٔ رسمی غلامرضا گلسرخی، پیشکار اشرف پهلوی، به امیرعباس هویدا، وزیر دربار،
۳۲ ۱۳۵۷/٤/۷
۱۲ ۱، ۲۱ص: رونوشت، فارسی، ۲۱×۲۸ س م.
شمارهٔ ثبت: ۱۷٤

نامه درخصوص پرداخت مبلغ ۱[illegible]۰۰ دلار هزینهٔ سفر رسمی اشرف پهلوی به چهار کشور فرانسه (شرکت در یونسکو ـ پاریس)، برزیل (شرکت در یازدهمین کنگرهٔ بین‌المللی تغذیه ـ ریودوژانیرو)، شوروی (کنفرانس بین‌المللی در زمینهٔ خدمات و بهداشت اولیه ـ آلماآتا) و آمریکا (شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل متحد ـ نیویورک) است.

به پیوست اسامی محافظین، نامهٔ ارسال چک مبلغ درخواستی از سوی علی فرشچی، معاون نخست‌وزیر، به گلسرخی، اسامی همراهان شامل: آزادهٔ شفیق، نیلوفر پهلوی‌نیا، ماریانوش انصاری، مرسدهٔ ذوالفقاری، خانم ظفر، عبدالحسین سمیعی، هدایت ذوالفقاری، غلامرضا گلسرخی، علی محمد شاپوریان، مهدی احساسی، فرید سینمایی، روشنک اعتماد و مجید رهنما موجود است.

تاریخ ۲۵۳۶/۴/۲۰
شماره ۴-۲۰۱م/۳۲۵

نخست وزیر

تصویب نامه هیئت وزیران

هیئت وزیران درجلسه مورخ ۲۵۳۶/۴/۲۰ تصویب نمودند مبلغ سی‌وپنج میلیون‌وسیصدوهفتادوپنجهزار (۳۵٬۳۷۵٬۰۰۰) ریال هم ارزریالی پانصدهزار (۵۰۰٬۰۰۰) دلارهزینه های مسافرت والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی بکشورهای فرانسه وآمریکاجهت شرکت دریونسکووسازمان ملل‌متحد ازمحل اعتبارسال‌جاری دولت تامین‌ودراختیارامورمالی دربارشاهنشاهی گذارده شود .

	موافق	ممتنع	مخالف
نخست وزیر			
وزیرمشاور ـ جمشیدآموزگار			
وزیرامورخارجه			
وزیرفرهنگ وهنر			
وزیرمشاورومعاون اجرائی نخست وزیر			
وزیرکشاورزی وعمران روستائی			
وزیراموراقتصادی ودارائی			
وزیرمشاور ـ اصفیا			
وزیرمشاورورئیس سازمان برنامه وبودجه			
وزیرمشاور ـ محمدیگانه			
وزیرجنگ			
وزیرکشور			
وزیردادگستری			
وزیرصنایع ومعادن			
وزیرپست وتلگراف وتلفن			
وزیرمشاور ـ مهدوی			
وزیرمسکن وشهرسازی			

۸۰۸۱

بایگانی اداره کل حفاظت نخست وزیری
شماره ۷٤

وزیر	موافق	ممتنع	مخالف
وزیربهداری وبهزیستی			
وزیرمشاوروهاون پارلمانی نخست وزیر			
وزیرمشاوردرامورزنان			
وزیربازرگانی			
وزیراطلاعات وجهانگردی			
وزیرکارواموراجتماعی			
وزیرراه وترابری			
وزیرآموزش وپرورش			
وزیرعلوم وآموزش عالی			
وزیرنیرو			

تهران ـ [illegible] ماه [illegible]

شماره ـ [illegible]

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

پیشکاری

سرورگرامی جناب آقای هویدا

وزیر محترم دربار شاهنشاهی

پیرو نامه شماره ۳۹۰۰ مورخ [illegible]/۴/۲۵۳۷ راجع به مسافرت والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی بکشورهای مذکور در نامه مزبور باستحضار عالی میرسد ۰

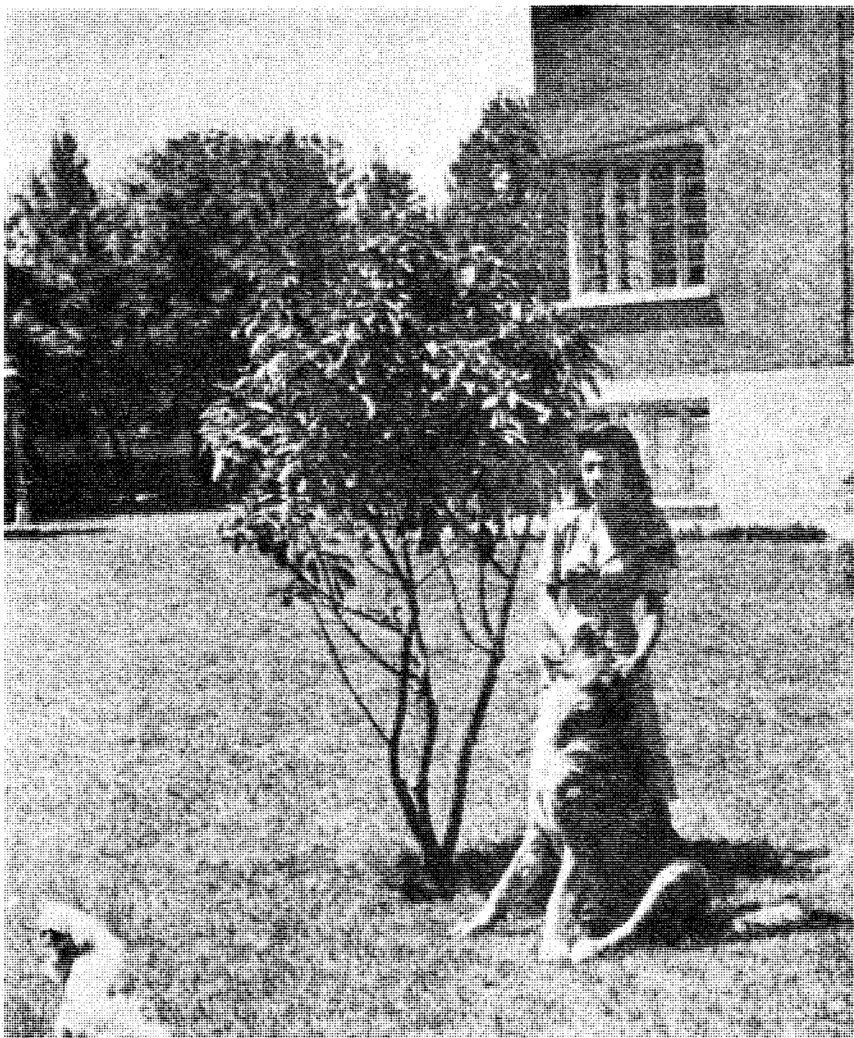
معظم لها از تاریخ ۲۴ امرداد ۲۵۳۷ بفرانسه و از آنجا با بیست نفر همراهان در تاریخ ۲۹ امرداد ماه الی ۷ شهریور ماه برای شرکت در یازدهمین کنگره بین المللی تغذیه به برزیل تشریف خواهند برد و از برزیل برای شرکت در ژوری جایزه محمد رضا شاه پهلوی و نادژداکروپسکایا (یونسکو) از ۸ تا ۱۰ شهریور با همراهان به پاریس مراجعت خواهند فرمود و از آنجا به شوروی (آلماآتا) از تاریخ ۱۲ لغایت ۲۱ شهریور ماه با همراهان مذکور جهت شرکت در کنفرانس بین المللی در زمینه خدمات درمانی و بهداشتی عزیمت خواهند فرمود و با مراجعت به تهران از ۲۷ شهریور تا ۱۴ آذر ماه با ۱۵ نفر همراهان جهت شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به نیویورک تشریف فرما خواهند شد و مبلغ یک میلیون و دویست هزار دلار درخواستی شامل کلیه مخارج از بلیط هواپیما ـ عوارض خروجی ـ میهمانیها ـ تهیه کادوهای متناسب برای هر یک از کشورها میباشد . لذا استدعا دارد با کسب اجازه لازم از پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر دستور پرداخت آنرا باین پیشکاری صادر فرمائید ۰

[illegible]

با تقدیم احترام

غلامرضا گلسرخی

پیشکار والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی



اشرف پهلوی

بررسی یک سند تاریخی عصر افشاریه

رضا شعبانی

سندیابی و سندشناسی شاید از مهمترین ابزارهای کار و وسایلی باشد که در پژوهش های تاریخی مورد استفاده قرار می‌گیرد و برای بازسازی صحیح و مقرون به حقیقت لحظه هایی از عمر گذشتهٔ یک فرد و یا جامعه به کار می‌آید. تردید نیست که تفریق اسناد مکتوب و غیرمکتوب، منقول و غیرمنقول، و نیز واقعی و غیرواقعی، و طبقه بندی آنها برحسب درجات ارتباط با حوادث، امری پیچیده و حساس وعلمی است و نیاز به مراحلی از آگاهی و وقوف و تجربه و تخصص دارد، و در همان حال، در تبیین وقایع تاریخی هر دوره اعم از مسائل فرهنگی، سیاسی، نظامی، اقتصادی، مذهبی، اجتماعی و... وارائهٔ دقیق آنها نقش عظیمی برعهده می‌گیرد. بحقیقت، پس از یافتن هر سند و تعیین صحت آن، تعیین جایگاه ارزش و حدود ارتباطی آن با اصل وقایع، حائزاهمیّت است و تاریخ نگار به ابزاری تجهیز می‌شود که عینی و ملموس و واقعی است و در تکوین مجدد «امر تاریخی» مفید واقع می‌شود و مؤید قوای فکری و عقلی می‌گردد.

متأسفانه باید اذعان کرد که با وجود دلایل متقن و آشکار بر لزوم تدوین اسناد مهم هر عهد و تنسیق امور ملک در هر مرحله ای از حیات ملّی در ادوار قبل و بعد از اسلام، و وجود سازمان های دیوانی قدرتمندی که شاید هم از قدیمی ترین روزگارانِ به عرصه آمدنِ عنصر ایرانی در بسیط کشور، وجود داشته و بی شبهه شالودهٔ مهام امور سرزمین ها و ملل مختلف تابع را پی ریزی و مرتب و منسجم می‌نموده است، نگاهداری از مدارک تاریخی، سابقهٔ درخشانی در ایران ندارد. رفت وآمدهای مکرر سلسله هایی که غالباً با یکدیگر در تضاد و عناد می‌زیسته اند و علی الرسم از باقی گذاری هرگونه نشانه ای از سلالهٔ پیشین ناخشنود

بوده‌اند، همراه با هجوم های مکرر غارتگران بی فرهنگی که جز امحای نفوس و خونریزی و قلع و قمع بلاد و آبادی ها هدفی را جستجو نمی‌کرده‌اند و با زبان نادانی و بی تمیزی حکومتهای متعددی که هم اینان تحت نامهای ترک و مغول و تاتار به‌وجود می‌آورده‌اند و قریب ده قرن متوالی از تاریخ پرحادثهٔ بعد از اسلام ایران را رقم زده‌اند، موجب شده است که مستندات مهم حیات ملّت از میان برود و برخلاف برخی از ملل عالم، وسیله هایِ مطمئنی برای توضیح حوادث تاریخی درمیان نباشد. اینها از موارد افسوسی است که بی چاره مانده است و محققان ناگزیرند که به بایگانی های اسناد ملل و مردم دیگری روی آورند که در خلال مراوده‌های دائمی خود با ایران و ایرانیان، لامحاله برخی از مکاتیب و مراسلات را نگاهداری کرده‌اند و با امعان به مصالح خاص خویش، ذکر و یادی نیز از ما داشته‌اند.

براین اساس، وجود اسنادی که بیش و کم از روزگار تشکیل دولت ملّی[۱] برجاست، و ملاحظهٔ روزافزونیِ آنها، از ایام افشاریه و زندیه و بالاخص قاجاریه به بعد، حائز نهایت اعتبار واهمیت است. چه بسا که هم امروز نیز بتوان با تجسس در خانواده‌های ریشه‌دار ایران و پی گیری و ردیابی مراکزی که به هرنحو و واسطه، اسنادی را گردآوری و نگاهداری کرده‌اند، مجموعه‌ای فراهم آورد و با ارزیابی و نقد و طبقه‌بندی و انتشار منظم آنها، جامعهٔ علمی و بویژه محققان هررشته را در جریان رویدادهای صحیح قرار داد. این کار، در نهایت ضرورت و درحقیقت از اهم واجبات مطالعاتی و تحقیقاتی است. امید شخص بنده نیز این است که علاقه‌مندان فاضل و دست اندرکاران مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی و همکاران صمیم ایشان، به هر طریق که میسر است، تشویق شوند و خدمات ذیقیمت و کم اجر و مزد خود را پی گیرند، که نیّت خیری است و بی گمان، آثار متعدد دارد. خود نیز از باب ارائهٔ همکاری ناچیزی که این ایام میسّر است و مقدور، یک سند بازمانده از عصر افشاری را که در بایگانی اسناد سازمان اسناد ملّی ایران نگاهداری و حفاظت می‌شود، برای ملاحظهٔ ارباب علاقه، تقدیم می‌دارم و امیدوارم که توضیحات مختصر همراه، اجتماعی نویسان آن دورهٔ کوتاه از عمر ملّت ایران را مفید افتد و به کار آید.

این متن، سند واگذاریِ کدخداییِ جماعت صوفیانلو به شاهوردی بیک[۲] است به تاریخ ۱۱۵۰ ق و نشان می‌دهد که مانند دوران صفوی، رؤسا و کدخدایان ایلات به وسیلهٔ سلاطین مرکزی انتخاب می‌شده‌اند و بالطبع می‌باید وابستگی خود را به کانون مرکزی قدرت حفظ کنند. متن سند بدین قرار است:

«بسم الله الرحمن الرحیم [فرمان همایون] آنکه بنابر شفقت شاهانه و مرحمت از حد افزون خسروانه، دربارهٔ روفت و معالی‌پناه شاهوردی بیک از ابتدای شش‌ماههٔ هذه‌السنه ئیلان ایل، به دستور قدیم کدخدایی جماعت صوفیانلو را به مشارالیه شفقت فرمودیم که در هر باب متوجه امنیّت و ضابطهٔ ایل خود بوده، در مراسم خدمتگذاری و سایر امور مقرره در هیچ باب خود را معاف ندارند. جماعت صوفیانلو مشارالیه را کدخدای بالاستقلال نموده، هیچ از سخن و صلاح حسابی او بیرون نروند و... تمام درعهده شناسند. تحریراً فی ۱۷ شهر جمادی‌الاول سنه ۱۱۵۰هـ.ق.»

نادر که خود مردی ایلی است و طبیعی می‌نماید که رسوم و مقررات عشایری روزگار خود را بشناسد و به ترتیباتی که دست کم از عصر صفوی مجری بوده است، وفادار بماند[۳]، سیاق و نهج مقبول و جاافتادهٔ کهن را در نظر داشته است و با وجود وقت کمی که برای تنسیق امور ملک می‌یافته و اتکایی که بشخصه بر قبضهٔ شمشیر خویش داشته است، باز مهام ایلی را مدّنظر قرار می‌داده و سلسله مراتب معتبری را که در میان قبایل و عشایر کوه‌نشین ساری و جاری بوده، معمول می‌کرده است.

آنچه در متن فرمان چشمگیر است، «حفظ امنیّت» و نیز «ضابطهٔ ایلی» است که بالطبع در روزگاری چنان آشفته، که از پایان کار صفویان برجای مانده بود، مهمترین مسئولیتهای متصدیان امور تلقی می‌شده است؛ دو عنصر کارسازی که بی‌شک هردو به یکدیگر پیوسته بودند و حفظ نظام ایلی و تنسیقات وزین تجربی و تاریخی شدهٔ ادارهٔ امور جماعات دامدار و کوه‌نشین را امکان‌پذیر می‌ساختند.

متأسفانه از عصر نادری، اسناد زیادی دردست نیست که حریم و حوزهٔ اقدامات دیگر پادشاه افشار و بازماندگان او را در مدّت کم فرمانروایی بر ایران و صفحاتی از آن مشخص گرداند. به قیاس سندی که مذکور افتاد، و نیز تربیت مخصوص شخص بنیادگذار این سلسله در دامان کوه و صحرا، می‌توان استنباط کرد که نظم ایلی، کماکان برجای خود استوار بوده است و جماعاتی که بتقریب در ادوار قبل و بعد از اسلام ایران، حدود یک سوم ساکنان کشور را تشکیل می‌داده‌اند، از ترتیبات ثابت و مستمر و منطبق بر مجموع ساز و کارهای فعّال محیطی و اجتماعی و سیاسی مربوط برخوردار می‌شده‌اند. درست است که نادر همهٔ عناصر موجود در حیات ملّی را به خدمت می‌خوانده و جای جای از وجود آنان نیز بهره می‌گرفته است، ولی از آنجا که مشغولیات عمدهٔ ذهنی و فعالیّتی وی، عموماً به امور

نظامی متوجه بوده[۴]، چندان دور نیست که ایلات مستعد جنگ و ستیز را کماکان مشمول ملاحظات خاص می‌شمرده است.

در مجموع می‌توان براین باور بود که سند مزبور نمونه‌ای از عنایات شاه به قشور ایلی کشور است و فی نفسه، بردوکارکرد[۵] ممتاز و متمایز ساختار عشایری[۶] ایران که نظام عمدهٔ حیاتی آنان را در فراخنای تاریخ رقم می‌زند، یعنی امنیّت و نظمِ متکی بر سلسله مراتب، اعتنا می‌ورزد. هرچند که سند مورد اشاره در اصل، به ایل کوچکی مربوط می‌شود، ولی با توجه به اساس برداشتها و ملاحظات تاریخی، شاید بتوان نکات ودقایق آن را به ایلهای کوچک و بزرگ دیگر مطیع سازمان حکومت مرکزی ایران عصر افشاری تعمیم داد.

یادداشتها

۱. عنوان کتابی است که والتر هینتس آلمانی بر روی «دولت صفوی» نهاده و سوابق دویست سالهٔ تلاش اسلاف شاه اسماعیل را برای قبضهٔ اقتدار سیاسی، بادیدی واقع‌بینانه شرح داده است: **تشکیل دولت ملی در ایران (حکومت آق‌قویونلو و ظهور دولت صفوی)**، ترجمهٔ کیکاوس جهانداری، چ ۲، (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱).

۲. به شمارهٔ تحویل ت ۱۷ ۲ــ مورخ ۱۱۵۰ هـ.ق. سازمان اسناد ملّی ایران.

۳. ایل افشار، اگر از سوابق تاریخی آن بگذریم که به تعبیر ابوالقاضی، در زمرهٔ ترکمانانی هستند که هم از عصر سلجوقیان به ایران آمده‌اند و در مناطق مختلف ایران و از جمله کهگیلویه و خوزستان مأوا گرفته‌اند، دست‌کم در شمار هفت ایل بزرگ شاملو، روملو، ذوالقدر، ورساق، قاجار و استاجلو است که از بدو روی کارآمدن سلسلهٔ صفوی با آن دودمان همکاری کرده‌اند و در تخت نشانیدن احفاد شیخ صفی‌الدین اردبیلی، نقشی کارساز برعهده داشته‌اند. ر.ک: رضا شعبانی، **تاریخ اجتماعی ایران درعصر افشاریه**، ج ۱، چ ۲، (تهران: سازمان انتشارات نوین، ۱۳۶۵)، ص‌ص ۵۴ــ۵۱.

٤. صرف نظر از اقبالی که بزرگان نظامی عالم چون ناپلئون به نادر نشان می‌داده‌اند، در سنوات اخیر نیز محققانی مانند لکهارت، این مرد نامدار و نابغهٔ نظامی را در ردیف کبیرترین کبیرهای جهان استراتژی و تاکتیک تلقی کرده‌اند. ر.ک:

L. Lockhart, *Nadir Shah* (London, 1938).

5. Function

6. Tribal Structure

آنکه بنابر شفقت و عنایت شاهانه و مرحمت روزافزون خسروانه درباره رعایای محال

معتمدین که از ابتدای هشتاد و هفت و هشتاد و هشت ملازمان تهران به دستور قدیم کفر لیه حمایت و مرحمت فرمودیم

مبادرت شفقت فرمودیم که در هر باب مقرر است و مقامیم ایشان در مراکز صدر مکرم القدر و مستوفیان

در این باب حفظ و ملاحظه نماید حمایت و مستوفیان و مشار الیهم بالله تعالی

فی شهر ... سنه ۱۲۷۱

اسناد منتشر نشده‌ای از:

مسئلهٔ هرات و افغانستان

احمد موسوی بجنوردی

از قرن گذشته، سیاست روسیه و انگلستان در ایران بر دو اصل استوار بود: هدف روسیه راه یافتن به دریای آزاد از طریق دستیابی به خلیج فارس، و هدف انگلستان جلوگیری از ایجاد هر گونه مرز مشترکی در متصرفات خود در شبه قارّهٔ هندوستان با سرزمین امپراتوری روسیه بود، تا بدین‌ترتیب هندوستان در مقابل حملهٔ احتمالی روسیه دارای موقعیت دفاعی مناسبتری باشد. این دو اصل، تعیین کنندهٔ مشی سیاسی دودولت مذکور در ایران بود. بدین‌ترتیب، در حالی که روسیهٔ تزاری سعی می‌کرد متصرفات خود را به سمت جنوب، یعنی به طرف خلیج فارس از طریق گرجستان و داغستان گسترش دهد، انگلستان می‌کوشید که با قدرت هر چه تمامتر وضع موجود را حفظ کند.

اما نکتهٔ مهم و در عین حال قابل توجه آنکه با وجود این تضاد هدفها که برخورد منافع و رقابتهای شدید را باعث می‌شد، سیاست استعماری دولتهای انگلستان و روسیهٔ تزاری در ایران دو هدف مشترک را نیز دنبال می‌کردند که عبارت بود از:

۱. جلوگیری از توسعه و پیشرفت ایران در تمام زمینه‌ها؛

۲. ممانعت از پای گیری نفوذ یک قدرت سوم در ایران[۱].

در بخش اول و در جهت تحقق آن، استقلال سیاسی ــ اقتصادی ایران در محاق کامل این دو قدرت فائقهٔ جهانی قرار گرفت. پس از جنگها و دسیسه‌های فراوان، نخست روسها توانستند با امضای عهدنامهٔ گلستان و ترکمانچای ایران را از حالت یک کشور مستقل خارج کرده و عرصهٔ تاخت و تاز و میدان رقابت سیاسی ــ اقتصادی کشورهای اروپایی کنند ودرمرحلهٔ بعد، جهت جلوگیری از پای گیری یک قدرت سوم در ایران، ضعف

روسها در ۱۹۰۷ منجر به قرارداد معروف «ایجاد منطقهٔ نفوذ» گردید.

دولت تزاری برای منحرف کردن توجه و نیروی ایران از ماورای قفقاز، مناسب می‌دانست که از دعاوی ایران در هرات پشتیبانی کند. این سیاست به تقویت نفوذ روسیه در دربار شاه مساعدت کرد. محمدخان، شاه جدید قاجار، به استظهار از حمایت روسیه متمایل شد و به مشورت با سرهنگ سیمونیچ، مأمور روسیه در ایران، توجه و تمایل ابراز کرد[۲]. و با این تاکتیک، نیروی ارتش ایران در جهت منافع روسیه در تضاد با انگلیس وارد صحنه گردید.

در آن زمان، هرات نمایشگر معدودی از خان‌نشینهای افغانی بود که از لحاظ موقع استراتژیک جاده‌هایش واجد اهمیت بود. هرات بر مدخل جاده‌ای که از کابل به گردنهٔ خیبر و از آنجا به پیشاور می‌رود، یعنی جادهٔ تاریخی هند، مسلّط است و این همان جادهٔ تاریخیِ حملاتی است که نسبت به هند به عمل آمده است[۳]. از زمان اسکندر تا دوران نادرشاه و به استثنای حملات فتحعلی‌شاه، ۱۹ مهاجم بیگانهٔ این سرزمین زرخیز را مورد تاخت و تاز قرار داده‌اند.

تکمیل استیلای انگلیس بر هند، تحرّکی تازه بر توسعه‌طلبی استعماری انگلیس در ایران و افغانستان بخشید. استعمارگران انگلیس از هندوستان و همچنین از مرکز همه سیستمهای استعماری مربوط به انگلستان، در نواحی غربی چین و خان‌نشینهای آسیای میانه نفوذ کردند. و روسیه تزاری در کشورهای آسیای میانه رقیب مهم انگلیس بود. اما هر دو رقیب چنانکه گذشت در مورد عقب نگه‌داشتن ایران همفکر بوده و تشریک مساعی می‌کردند.

سرگور اوزلی، اولین سفیر مقیم انگلستان در دربار ایران، از پطرزبورگ در تاریخ ۱۵ اکتبر سال ۱۸۴۴ میلادی به وزارت خارجهٔ انگلستان دربارهٔ ایران چنین می‌نویسد:

«عقیدهٔ صریح و صادقانهٔ من این است که چون مقصود نهایی ما حفظ صیانت هندوستان می‌باشد، در این صورت مهمترین سیاست این خواهد بود که کشور ایران را در همین حال ضعف و توحش و بربریّت نگاه داریم.[۴]»

برای درک بهتر جزئیات سیاست و منویّات سیاستمداران وقت انگلیس دربارهٔ هرات، نظریات سر واستین هنری‌لایارد، سیاستمدار برجستهٔ انگلیس (فرانسوی‌الاصل)،

راهگشاست:

«... در آغاز سیاستهای استعماری دولتهای روسیه و انگلیس در آسیا در مرحلهٔ اول شهر هرات، مورد توجه انگلیسی ها بود. این دولت تمام کوشش خود را مصروف نمود تا بتواند شهر هرات را از ایالات شرقی ایران جدا کند، زیرا تا زمانی که این دول کشور وسیع و زرخیز هندوستان را به عنوان یکی از مستعمرات امپراتوری بریتانیای کبیر در زیر سلطهٔ استعماری خود درآورده بود، صلح و آرامش در این قارهٔ عظیم از دنیا رخت بربسته و تمام کشورهای این منطقه از جهان ناخودآگاه به دایرهٔ سیاست بین المللی کشانیده شده بودند. نفوذ بریتانیا در شبه قارهٔ هند نه‌تنها سکون و آرامش نسبیِ کشورهای این قارّه را به هم زد، بلکه آن کشور به تبعیّت از سیاست استعماری خود دنیای آن روز را به جان هم انداخت تا خود فارغ البال به طور دائم بر این مستعمرهٔ وسیعی که به‌طور رایگان به‌دست آورده حکومت کند.

کشور ایران به جرم همسایگی با هندوستان نیز در حیطهٔ تحریکات استعماری این کشور قرار گرفت و مصائب و بدبختی های فراوانی را تحمل نمود...

دولت انگلیس هر گاه منافع استعماری خود را در هندوستان در معرض مخاطره می‌دید، باب مراوده و دوستی را با ایران باز می‌کرد. و هر وقت مقتضیات و مصالح سیاسی تحویل آنها می‌نمود، دربار بی اطلاع تهران غافل از تحریکات و دسیسه های قدرتها و امکانات نظامی خود مبارزه می‌نمود. نتیجهٔ این مبارزات بی حاصل که بیشتر با تحریکات انگلیسی ها سرچشمه می‌گرفت، قراردادهای شوم و ننگین گلستان و ترکمانچای را برای ملّت ستمدیدهٔ ایران به ارمغان می‌آورد.

گسترش قلمرو ایران تا رود سند که مرزهای شناخته شده ایران در زمان نادرشاه بود، برای انگلیسی ها ناگوار و غیرقابل تحمل بود. تردید نداشت که قشون کشی عباس میرزا به آن حدود (خراسان و افغانستان) باعث خواهد شد که تمام آن قسمتها جزء لاینفک خاک کشور ایران درخواهد آمد. سرجان مکدونال، وزیر مختار انگلیس در تهران، وقتی متوجه شد که دولت ایران برآن است که امنیت را در خطهٔ خراسان برقرار سازد، آرتور کونولی را که مخصوصاً از لندن به همین منظور به ایران اعزام شده بود، به اتفاق سیّد کرامتعلیِ هندی مأموریت داد که به عنوان تجارت به استرآباد (گرگان) و بخارا بروند و آنها را بر ضدّ دولت ایران تحریک نمایند. این دو مسافر طبق دستور سفارت انگلیس چهارماه در میان تراکمه به سر بردند و از آنجا به خراسان مسافرت نمودند... و از آنجا در معیّت یارمحمدخان، وزیر هرات، که برای دیدن والی (استاندار) خراسان به مشهد آمده بود، به اتفاق ملاّ محمد آخوندزاده و ملا حسین به هرات عزیمت نمودند.

عباس میرزا با کمال لیاقت و کاردانی امنیّت کامل را در خراسان برقرار نمود و انگلیسها را سخت دچار هراس و وحشت کرد. آنها از این لشکرکشی به طرف خراسان سخت ناراضی بودند، زیرا تصوّر می‌کردند که روسها باعث شدند که دولت ایران به خراسان و از آنجا به افغانستان لشکرکشی کند، و این لشکرکشی را یک نوع خطر جدّی برای هندوستان تلقی می‌کردند. به همین علّت در صدد جلوگیری برآمدند.

در همین سالهاست که می‌بینیم جاسوسان انگلیسی بدون هیچ گونه مانع و مشکلاتی وارد کشور ایران شده و رؤسای قبایل و متنفّذین محلّی را به یاغی گری و ضدّیت با دولت ایران تشویق می‌نمایند. این سیاست استعماری انگلیسها بود که در مرو، تراکمه را به تصرّف گرگان تشویق نمودند و در خراسان افغانها را برای تصرّف سیستان محرّک شدند و در بغداد عثمانی ها را برای تصرّف قسمتی از خاک ایران تحریک نمودند[۵].»

در این مورد نظریات سر دنیس رایت مکمّل عقاید فوق است:

«انگلستان در پی ارضای هوسهای کشورگشایی خود نبود. درگیریش در تعیین مرزهای ایران مربوط به یک مقصود دوراندیشانه در مورد دفاع از هند و توسعه‌طلبی روسیه در آن جهت بود... گرچه ایرانیان از مرزهایی که با پافشاری انگلیسیان تعیین می‌شد سخت ناخشنود بودند، به هر صورت در نیمهٔ اول سدهٔ نوزدهم، اگر نه به هیچ دلیل دیگری، دست کم به خاطر رقابت با بلندپروازی‌ها و تحریکات روسیه، از دخالت انگلیس خوشحال بودند. بر اثر اصرار ایران، در عهدنامهٔ ۱۸۱٤ ایران و انگلیس مطلبی بدین شرح گنجانده شد که حدود متصرفات دو دولت ایران و روسیه برحسب توافق بریتانیای کبیر و ایران و روسیه تعیین خواهد شد.[۶]»

و در نتیجه، تثبیت مرزهای طولانی ایران در غرب دولت عثمانی که سالها بر سر آن اختلاف وجود داشت در دستور کار قرار گرفت. و در این جهت کشمکش ایران و عثمانی، نه به نفع قلمرو تازهٔ روسیه (یعنی قفقاز) بود و نه به سود منافع بریتانیا در خلیج فارس و هند. هر دو دولت بزرگ با همهٔ رقابتی که داشتنددرصددمیانجی گری برآمدند و بر اساس آن در سال ۱۸٤۳ در ارزروم یک کمیسیون مختلط مرزی تشکیل گردید که هر چهار دولت در آن عضویّت داشتند.

اما مرزهای شرقی ایران بیشتر مورد علاقهٔ مستقیم انگلیس بود، چون در مدخل هند قرار داشت. این مرز از گوشهٔ خراسان در شمال شرقی تا سواحل مکران، از کنار افغانستان و

سیستان و بلوچستان می‌گذشت و ایران روزگاری بر هر یک از آنها حکومت می‌کرد. اما امروز در نقش پاسدارخانه های هند بر سر راه ایران و روسیه درآمده بودند.

مصائب و بلایایی که بر اثر جنگ با روسیه و شکست در آن متوجه ایران شده بود، در اوضاع داخل کشور خصوصاً در خراسان تأثیر بسزائی گذاشت. انگلیسها و روسها خود به کمک گسستگی افکار عمومی از دولت مرکزی شتافتند و در این میان، اعادهٔ امنیّت و دفاع از حقوق ایران در این ناحیه این بار بر عهدهٔ عباس میرزا محوّل گردید.

هرات در این موقع مانند یک حوزهٔ مستقل به وسیلهٔ کامران میرزا، فرزند محمودشاه، اداره می‌شد و وزیر محیّل او یارمحمدخان، به مأموریتی نزد ولیعهد ایران فرستاده شد. در بازگشت، کامران میرزا نسبت به دربار ایران جواب طفره‌آمیزی داد و بدین ترتیب لشکرکشی افغانستان شروع گردید[۷]. عباس میرزا در سال ۱۲۴۹ هـ. ق به پسرش محمدمیرزا دستور داد در رأس سپاهی عازم تسخیر هرات گردد و خود نیز با قائم‌مقام در مشهد ماند.

یک افسر لهستانی موسوم به بروسکی شاهزادهٔ جوان را یاری می‌نمود، ولی درست در آستانهٔ سقوط شهر هرات، خبر مرگ ناگهانی عباس میرزا به اردوی نظامی محمدمیرزا رسید. محمدمیرزا که بر اساس مادهٔ هفتم قرارداد ترکمانچای کاندیدای مقام ولایتعهدی بود، ناگزیر برای کسب مقام با کامران میرزا صلح کرده، به تهران شتافت. یک سال بعد فتحعلی شاه در اصفهان درگذشت (۱۲۵۰ هـ. ق). وی ابتدا در تبریز جلوس کرد و پس از سرکوب شورشهای فرزندان فتحعلی شاه درتهران و به کمک قائم‌مقام فراهانی، بر تخت جلوس کرد[۸].

نقش روسها برای جلب رضایت محمدشاه و القای حمایت از وی در تهران افزایش یافت و کنت سیمونیچ به عنوان نمایندهٔ سیاسی روسیه در دربار ایران نقش ماهرانه ای را ایفا می‌کرد. کار تفاهم میان ایران و روس به‌حدی بود که انگلیسها را نگران کرده بود. محمدشاه پس از اینکه با حمایت روسها بر تخت سلطنت جلوس کرد، هنگامی که عازم هرات بود، نیکلای اول تزار روسیه مسافرتی به قفقاز نمود تا ایالاتی را که در حدود ده سال قبل از ایران گرفته بود بازدید کند و به جلب قلوب و تحبیب مردم آن سرزمین بپردازد. تزار به محض رسیدن به قفقاز اظهار اشتیاق به ملاقات با پادشاه ایران نمود. اما محمدشاه که در راه سفر هرات بود و مجالی برای رفتن به قفقاز نداشت، ولیعهد خود ناصرالدین میرزا را که طفلی شش ساله بود به جای خود مأمور ملاقات با تزار کرد. ناصرالدین میرزابه اتفاق میرزا

تقی خان فراهانی (امیرکبیر) پیشکارش و عده‌ای همراهان در اکتبر ۱۸۳۷ در حوالی ایروان با نیکلای اول ملاقات کرد. تزار نهایت محبت و ملاطفت را نسبت به ولیعهد ایران و همراهانش معمول داشت و اظهار دوستی و نزدیکی فوق العاده به ایران نمود[۹].

خبر ملاقات، محمدشاه را مسرور کرد و در سال ۱۲۵۳ هـ. ق بدون برخورد با مانع مهمی به اطراف هرات رسید و شهر را محاصره نمود. در این جنگ، سرهنگ سیمونیچ در اردوی شاه بود، الدرد پاتینجر، افسر انگلیسی، به لباس مبدّل دفاع از قلعهٔ هرات را به عهده داشت.

سرجان مک نیل، سفیر انگلیس، به محمدشاه اعلام کرد که تصرّف هرات را از طرف ایران، به عنوان اقدامی خصمانه تلقی خواهد کرد. میسیون انگلیس نیز پس از این اخطار، ایران را ترک کرد. در همین اوان، نیروهای کمپانی هند شرقی به بندر بوشهر حمله کردند و جزیرهٔ خارک را در خلیج فارس به اشغال خود درآوردند[۱۰].

محمدشاه پس از ده ماه محاصرهٔ هرات، بر اثر تهدیدات انگلستان که طبق نوشتهٔ لایارد، یکی دیگر از آنها، قیام آقامحمدخان محلاتی، حاکم کرمان، بود که به تحریک انگلیسی ها قصد کرد کرمان و سیستان را از ایران منتزع نماید، ناگزیر روز نهم جمادی الاول ۱۲۵٤ هـ. ق دست از محاصرهٔ هرات برداشت و بدون نتیجه‌ای مراجعت نمود.

> «... به مجردی که محمدشاه به هرات لشکرکشی کرد، آقاخان در جنوب طغیان و آشوبی بر پا نمود و قصد داشت که قسمتی از خاک ایران (کرمان و سیستان) را به تحریک انگلیسها از ایران منتزع نماید. آقاخان محلاتی در این قیام در کرمان توفیقی نیافت و با ناکامی و شکست مواجه شد. انگلیسها لامحاله درصدد برآمدند که وی را از راه قندهار به هندوستان ببرند و در آنجا طرح و سیاست تازه‌ای را برای او پی ریزی نمایند. آقاخان به همین دلیل راهی قندهار شد و ماژور راولینسون معروف... ازاو استقبال شایانی کرد.[۱۱]»

آقاخان محلاتی در ۱۲۵۷ هـ. ق وارد قندهار شد[۱۲]. و خود او می‌نویسد: «خرج میهمانی ما را خشکه از قرار روزی سه روپیه مقرر کردند.[۱۳]» سر پرسی سایکس در خصوص محاصرهٔ هرات می‌گوید:

> «باید دانست که این مسئله عکس العمل بسیار نامطلوبی در موقعیّت سیاسی هندوستان

بخشید. شایعات زیادی راجع به لشکرکشی مسلمین، بازارهای هند را پر کرد و بهای وثیقه‌های عمومی و ملّی تنزل نمود. همه پیش‌بینی می‌کردند که بزودی حکومت هندوستان از دست انگلیسها خارج خواهد شد.[۱۴]»

لرد اوکلند، فرمانروای هندوستان، و مشاورین وی، به عنوان مقابله با این وضع چاره‌ای اندیشیده و شاه شجاع را علیه دوست محمدخان تحریک کرده، وی را به سلطنت نشانیدند.

محمدشاه نیز که از کودکی گرفتار نقرس بود و اختلافات او با انگلیس، شکست در حملهٔ به هرات و کشتن قائم‌مقام فراهانی صدراعظم لایق و کاردان ایران تمامی عرصه‌ها را بر وی تنگ کرده بود، در سال ۱۲٦٤ درگذشت. انگلیسها از پیش به وسیلهٔ پزشک معالج او اطلاع داشتند که شاه بیش از چند ساعت دیگر زنده نیست، این بود که توسط قاصد مخصوص خود جریان را به تبریز نوشتند. و این در حالی بود که هنوز از دربار تهران خبری به تبریز نرسیده بود.

ناصرالدین شاه در ۱۹ شوال حرکت نمود، و روز ۱۲ ذیقعده در تهران رسماً به تخت سلطنت جلوس نمود[۱۵]. مرحوم میرزا تقی‌خان امیرکبیر نیز صدارت عظما یافت. سیاست امیر با سایرین متفاوت بود. او برای تجدید وحدت ایران و افغان و از میان برداشتن مرزهای مصنوعی دست به کار شد. امیر برخلاف انگلیسها، به روحیهٔ جنگجویی و غرور ذاتی افغانها کاملاً واقف بود و می‌دانست از راه لشکرکشی و جنگ یا اصلاً نتیجه‌ای به دست نخواهد آمد و یا خیلی سطحی و کم‌دوام خواهد بود و از سرگذشت عبرت‌زای قشون‌کشی انگلیسها هم درس دیگری آموخته بود و از سوی دیگر می‌دانست که انگلستان به خاطر هندوستان در مقابل لشکرکشی هر کشور دیگری به افغانستان، آرام و منفعل نخواهند ماند و همانند زمان محمدشاه و دوران فتحعلی شاه کارشکنی و مخالفت خود را خواهد کرد.

این اطلاعات و تجارب، امیرکبیر را واداشت که از راه تحبیب و جلب اطمینان مردم و امرای افغان، آنها را کاملاً با دولت ایران یکدل و یکرنگ نماید و از این راه فواصل و مرزهایی را که توسط استعمارگران بین دولت مرکزی ایران و آن منطقه به‌وجود آمده بود، از میان بردارد[۱۶]. خیلی ماهرانه و استادانه روابط دولت را با امرای افغان بر اساس رابطهٔ حوزهٔ مرکزی حکومت با حوزه‌های فرعی قرار داد و بازار تبادل نامه‌ها، رفت و آمد پیکها، رد و بدل

هدایا و تحف و اعطای نشان ولقب از طرف دولت ایران، بیش از هر وقت دیگری رواج پیدا کرده بود[۱۷].

پیشرفت سیاست ایران در هرات به حدّی رسید که سفارت انگلیس هیچ وسیلهٔ کسب خبر از اوضاع آنجا نداشت. حتی شیل از خبر مرگ یارمحمدخان سه روز پس از آنکه دربار آگاهی یافت، اطلاع پیدا کرد[۱۸]. این امر کارگذاران دیپلماسی انگلیس در هند و اروپا را دچار سردرگمی شدیدی کرد و شیل تا پایان نتوانست از امیر تضمینی مبنی بر عدم لشکرکشی به هرات به‌دست آورد.

سیاست خارجی امیر جهات مختلف داشت و مجموعاً سیاست ملّی او را به‌وجود می‌آورد. نخستین برخوردش با سیاست روس و انگلیس این بود که دست مداخلهٔ آنان را در امور داخلی ایران برید. شیل در سفر دوم خود به ایران، برای پالمرستون چنین نوشت[۱۹]:

«شیوهٔ امیر این است که هر پیشنهادی از جانب خارجیان بشود رد می‌کند.»

امیر سالانه مبلغ ۲۶۰ هزار تومان از مالیات سیستان و غور را جهت بازسازی نیروی نظامی هرات اختصاص داد و در سال ۱۲۶۷، برای سرکوب شورش سیستان، از سپاه تجهیز شدهٔ یارمحمدخان استفاده کرد و چندین مرتبه در هرات به نام ناصرالدین‌شاه سکه زده شد[۲۰]. سرانجام امیرنظام در ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸ در کاشان به قتل رسید.

در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله، معاهده‌ای به ایران تکلیف شد که به موجب آن، دولت ایران متعهد شد که به هیچ اسمی نیرو به قلمرو هرات نفرستد، مگر که آنجا از طرف یک دولت خارجی مورد حمله قرار گیرد. اگر چه ایران به امضای این معاهده تن درداد، اما شکی نیست که برای شاه نامطبوع بود و از آن هیچ رضایت نداشت. در حوادثی که بعداً رخ داد، معاهدهٔ مزبور بی‌تأثیر نبوده است[۲۱].

انگلیسها برای رام کردن دربار قاجار، در سال ۱۲۷۱ سر چارلز موری را روانهٔ ایران می‌کنند. اما دیری نپایید که به بهانهٔ میرزا هاشم‌خان[۲۲]، روابط سیاسی میان ایران و انگلیس به تیرگی گراییده و قطع گردید و بنابر این، موجبات آغاز جنگ هرات فراهم آمد.

چارلز موری با ارسال نامه های بی ادبانه، دربار ایران را به موضع گیری کشانید و این قسمتی از نقشهٔ تنظیم شدهٔ انگلیس برای حل و فصل نهایی مسئلهٔ هرات و افغانستان بود که مطابق برنامه صورت گرفت. کار کشمکش بدانجا کشانده شد که ناصرالدین شاه به

عنوان واکنش در برابر چند نامهٔ رسمی وهن‌آور چارلز موری در نامه‌ای خطاب به صدراعظم خود، وزیر مختار انگلیس را به صفات «احمق، نادان، دیوانه، بی ادب، بی معنی و بی باک» متصف کرد و در پایان نوشت:

«... تا خود ملکهٔ انگلستان عذرخواهی کامل از بی ادبی و جسارت نمایندهٔ خود نکند، ما هرگز راضی نخواهیم شد نمایندهٔ احمق ملکه را [به] دربار خود بپذیریم.[۲۳]»

مرحلهٔ دوم عملیات انگلیسها پس از قطع روابط سیاسی با ایران، تحریک دوست محمد، حاکم کابل و قندهار، برای تسخیر هرات بود. سرانجام ناصرالدین شاه نیز دستور حمله به هرات را صادر کرد و در سال ۱۲۷۳ قلاع هرات به دست ایرانی ها سقوط کرد. بلافاصله انگلیسها این حرکت ایران را نقض معاهدهٔ سال ۱۲۶۹ قلمداد کرده، در بیانیه ای که در کلکته منتشر کردند، حالت جنگ بین دو کشور را اعلام داشتند.

به دنبال صدور این اعلامیه، ناوگان انگلیس در خلیج فارس مرکب از هشت کشتی جنگی و تعدادی ناوگان بخاری و بادی تحت فرماندهی دریادار استاکر به ایران تجاوز نموده، جزیرهٔ خارک را متصرّف گردیدند. پنج روز بعد، یک تیپ مختلط از قوای انگلیسی و هندی در حوالی بوشهر به خاک ایران پیاده شدند و شروع به پیشروی به سوی شیراز نمودند. ایرانی ها برازجان را تخلیه کردند و در نبردی که در خوشاب بین قوای ایرانی و انگلیسی درگرفت، انگلیسها در نتیجهٔ نظم و انضباط و تفوّق نظامی، موفق شدند سپاه ایران را بسختی شکست داده، تار و مار کنند[۲۴].

عملیات بعدی، حمله به خوزستان بود. سپاه ایران به فرماندهی خانلر میرزا احتشام الدوله مقاومت اندکی کرد و نیروی انگلیس پس از ورود به کارون، محمره (خرمشهر) و اهواز را اشغال کرد. مقارن این وقایع، سید سعید، حاکم مسقط و عمان، نیز به دستور انگلیسها به بندرعباس حمله کرد و موقعیّت بسیار نامساعدی را برای دولت ایران به وجود آوردند.

دولتهای روسیه و فرانسه که از یک سو تضعیف ارتش ایران و حاکمیّت مرکزی را مدّ نظر داشتند و در این مورد با انگلیسها هم‌عقیده بودند، ولی از سوی دیگر با سقوط ایران در برابر انگلیس موافق نبودند، به ناصرالدین شاه پیشنهاد میانجی گری کردند و به وی توصیه کردند که از هرات عقب بنشینند. شاه نیز چنین کرد و تقاضای صلح نمود.

پیمان صلح پاریس

در این بحبوحه، آقاخان نوری که خود نیز در جریان بخشی از توطئه های انگلیس در ایران قرار داشت، بلافاصله فرخ‌خان امین‌الملک را که در ذیقعده ۱۲۷۲ برای مذاکره با انگلیسها عازم دربار عثمانی شده بود، جهت پیگیری مسئله صلح مجدداً روانهٔ دربار عثمانی کرد تا درآنجا از سفیر انگلیس شرایط صلح را جویا شود.

لرد استراتفورد رادکلیف، سفیر انگلستان، شرایط بسیار سنگینی برای انعقاد معاهدهٔ صلح ارائه کرد که تحویل بندرعباس به مسقط و عدم مداخله در امور داخلی هرات و عزل آقاخان نوری، صدراعظم، جزء آن بود. شاه شرایط اعلام شده را نپذیرفت. مذاکرات فرخ‌خان با سفیر آمریکا نیز مؤثر واقع نشد؛ بناچار به دستور ناصرالدین شاه عازم پاریس شد تا شاید با میانجی گری دولت مزبور، انگلستان حاضر به صلح شود. دستورالعملی که توسط آقاخان نوری صادر و برای فرخ‌خان ارسال شد، چنین بود:

«شما اختیار دارید در هر مسئله‌ای که مورد تقاضای انگلیسی هاست موافقت کنید مگر در دو مورد، یکی سلطنت ناصرالدین شاه و دیگری صدارت من»[۲۵]

طبق عهدنامه‌ای که در ۷ رجب ۱۲۷۳ بین فرخ‌خان و لرد کاولی به امضا رسید و اسناد آن در بغداد مبادله گردید، انگلیسها متعهد شدند قوایشان را در مدت کوتاهی از خاک ایران خارج سازند و اسرای جنگی ایران را آزاد کنند. در مقابل، دولت ایران متعهد گردید بی درنگ هرات را تخلیه و ازهرگونه ادعای حاکمیت نسبت به هرات و سایر نقاط افغانستان صرف‌نظر کند و در امور داخلی آن کشور هیچ گونه دخالتی ننماید. دو دولت حق افتتاح کنسولگری در شهرهای مهم یکدیگر را به رسمیّت شناختند. و قرار شد با امام مسقط هم ترتیبی در بارهٔ اجارهٔ بندرعباس داده شود.[۲۶]

گرچه معاهدهٔ صلح پاریس قبل از اشغال خاک ایران توسط انگلیسها در جنوب به امضا رسید، ولی به زعم انگلیسها نبودن وسایل مخابراتی موجب این اشغال گردید و تلفات و ضایعات جانی و مالی فراوانی به‌بار آورد. به هر حال بوشهر و خارک و اهواز و محمّره از قوای انگلیسی تخلیه شد. با سلطان مسقط هم قراردادی منعقد گردید که به موجب آن، چابهار و بندرعباس به مدت بیست سال و در برابر سالی ۱۶ هزار تومان به اجارهٔ وی درآمد و حق مالکیت ایران بر جزایر هرمز و قشم به رسمیت شناخته شد. سر چارلز موری، وزیر مختار

انگلیس، به تهران مراجعت کرد و مجدداً سفارت دایر شد. متقابلاً فرخ‌خان هم طیّ اقامت خود در فرانسه، سفارت ایران در پاریس را تأسیس کرد و سپس به انگلستان رفت و با ملکه ویکتوریا ملاقات کرد[۲۷].

در میان اسناد مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، سندی به خط ناصرالدین شاه خطاب به امین‌الملک موجود است که چند ماه پس از امضای معاهده پاریس نوشته شده است:

«امین‌الملک. حالا که بحمدالله تعالی نقار و کدورت دولتین ایران و انگلیس مبدل به دوستی و مخادنت گردید، خدا عالم است که ما از روز اول هم کمال انزجار خاطر را از این قسم اتفاقات ناگوار داشتیم. خدا خیر ندهد اشخاصی را که سبب این کیفیّات شدند. والاّ می‌دانستیم و می‌دانیم که از برای ما و دولت ما بهتر از انگلیس دوست خیرخواه خوش‌عقیده به هم نمی‌رسد و این را هم می‌دانیم که رفاقت و اتحاد دولت ایران از برای دولت انگلیس به هر ملاحظه باشد، خالی از منفعت و مصلحت نبوده و نیست و باید اولیای دولت انگلیس بدانند که تنها اعتقاد و عقیدهٔ ما به دوستی آن دولت مثمر ثمرات عمده و نتایج مهمه نخواهد بود، باید قسمی بشود که ملّت ایران هم در بارهٔ دولت انگلیس به عقیده و اعتقاد سابق خود بیایند. دیگر ما نمی‌دانیم وتکلیف ما هم نیست که بگوییم چه قسم در مقام تعمیر قلوب ملت ایران برآیند، البته خود می‌دانند و به ملزومات آن اقدام خواهند کرد. چیزی که تذکار آن بر ما لازم بود این است که دولت روس بعد از آنکه با دولت ایران چندین سال جنگید و این اواخر چند توپ از این طرف گرفتند، با اینکه امپراتور روس عوض آن را توپهای خوبتر و بهتر و بیشتر به رسم هدیه از برای پادشاه ایران فرستاد، باز در نظر ملّت و خلق ایران جلوه نکرد؛ که چرا توپ این دولت را بردند و عوض دادند. و همیشه این عقده‌ای است در دل این ملّت. قشون انگلیس که به آن تفصیل وارد بوشهر و محمّره شد، چند توپ در این دو محل به دست آنها افتاد. چنان تصوّر می‌کردم که دولت انگلیس بدون خواهش ما هم به ملاحظه اینکه تقویت ایران را منظور دارد، توپهای مزبوره را اگر چه حق هم داشته باشد ببرد، نخواهد برد وادر جای خودش خواهد گذاشت. از قراری که معلوم شد، توپهای بوشهر را حمل کشتی های انگلیس کرده، برده‌اند و یا در کار بردن هستند. به نظر ما چنان می‌آید که از اولیای آن دولت خواهش نماید که توپهای محمره و بوشهر را نبرند و یا اگر برده باشند، در کمال مهربانی و اتحاد منّتی بر ملّت ایران گذاشته، رد نمایند که این معنی البته در نظر ملّت ایران امر عمده خواهد بود. زیاده حاجت ترقیم نخواهد بود. در سایر کارها هم چنانکه جناب

اشرف امجد ارفع صدراعظم به تودستورالعمل داد، باید تمام کنی و دوستی این دو دولت را کامل نموده که یحتمل انشاءالله خلل‌پذیر نباشد، و بعد از اطمینان مراجعت نما، حرّر فی شهر شوّال ۱۲۷۳.»

شگفتا که دو ماه قبل از صدور این نامه، معاهدهٔ پاریس توسط امین‌الملک و به وساطت ناپلئون سوم به امضا رسیده و هشت ماه قبل در هفتم صفر ۱۲۷۳ که هرات فتح شد، حسام‌السّلطنه در نامه‌ای که به شاه و صدراعظم نوشت، به شورش سپاهیان در هند اشاره کرد و موقعیت انگلیسها را در منطقه بسیار ضعیف ارزیابی کرده، درخصوص مناسب بودن شرایط جهت ادامهٔ عملیات نظامی تا هند دستورالعمل خواست. امّا به رغم این، و وجود مشکلات جانبی دیگر در آسیای میانه و چین که انگلیسها را در آستانهٔ یک جنگ بزرگ قرار داده بود، شاه و صدراعظم دستور عقب‌نشینی صادر کرده، به فرخ‌خان در مورد پیشبرد صلح در پاریس تأکید کردند و این درست موافق و مطابق خواست و میل انگلیسها بود. اما به رغم این، کار تا بدین‌جا خاتمه نیافته، ناصرالدین شاه برای بازپس گیری چند قبضه توپ به غنیمت گرفته شده به دریوزگی افتاد.

مسئلهٔ دیگر در مورد این نامه که شاه از آن غافل بوده و یا نسبت به آن تغافل کرده است، نقش بنیادین سیاست انگلیس در ایران مبنی بر تضعیف بنیه و قوای نظامی ایران بوده است. در این واقعه، انگلیسها ضمن بردن توپهای ساحل جنوب و بی دفاع کردن ایران، از آنها به عنوان پشتیبانی و تقویت نیروی دریایی خودی برای سرکوب شورش سپاهیان در هند استفاده کردند.

به هر حال سند فوق مدرک گویایی از میزان درماندگی یک شاه است در برابر استعمار انگلیس، تنهایی او در راهی که رفته است و خوف از ملّت خود در برابر سازش با دشمنی که خود به ضعف گراییده و ادوات و استحکامات او را از بین برده است.

سر پرسی سایکس چنین می‌گوید:

«از نظر انگلیسها مناسبات آنها با ایران پس از جنگ بهتر شد و ایرانیان خیلی کم از این جنگ به تلخی یاد می‌کنند و چون در چند هفته بعد شورش هند شروع گردید، خیلی خوب بود که نیروهای انگلیس در ایران و یا در افغانستان گرفتار نبودند.»[۲۸]

هرات تا چند سال بعد در دست امرای محلی بود تا اینکه در ۱۲۷۹ هـ. ق، دوست

محمدخان که از طرف افغانها به امیرکبیر ملقب شده بود، آن ایالت را به‌طور قطع ضمیمهٔ افغانستان کرد، ولی دو هفته پس از پیروزی درگذشت. دولت ایران وجود دوست‌محمدخان را در سرحدات خراسان با تشویش خاطر و دلواپسی می‌نگریست و بار دیگر رفت و آمد دیپلماتیک بین ایران و انگلیس برقرار گردید.

محمودخان ناصرالملک[۲۹] که در سال ۱۲۷۹ هـ . ق به سمت وزیر مختاری ایران در انگلستان معین شده بود، مسئولیت مذاکره با مقامات دولت انگلیس را برعهده داشت.

در میان اسناد ومدارک موجود در مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی، کتابچهٔ دستورالعمل ناصرالدین شاه و وزیر دول خارجه به ناصرالملک در لندن موجود است:

«هو الله تعالی، جنابا، دستورالعملی که در حین مأموریت لندن برحسب امر و فرمایش سرکار اعلی حضرت شاهنشاهی روحنا فداه راجع به فقرهٔ هرات و وضع حالیهٔ افغانستان به آن جناب داده شد، صحیح و درست است. البته تا حال وارد محل مأموریت شده و از آن قرار با اولیای دولت انگلیس گفتگو کرده و دور هم نیست که شرحی در این باب به اولیای دولت علیه قلمی و روانهٔ سمت دارالخلافه نموده باشد.

چون نیّت پاک و خیال تابناک اقدس همایون در این مسئله فقط مصروف بر حفظ انتظام حدود و داخلهٔ ممالک شرقیهٔ دولت علیه و بقای اقتدار و پیشرفت امور دولت در آن ممالک است و چنان که زیاده بر این معنی نسبت به داخلهٔ افغانستان هیچ خیالی و مداخله ندارند، کمتر از آن را هم در حیز امکان و تحمل خودشان ملاحظه نمی‌فرمایند. به این معنی که با داشتن حقوق عهدنامهٔ منعقده مابین دولتین ایران و انگلیس به مقام چاره برنیامده، تمکین و تسلیم به خطراتی فرمایند که با وجود علم و احاطهٔ سابق آن جناب احتیاج به تجدید و تفصیل آنها در ضمن این مراسله نمی‌باشد، لهذا غالباً افکار همایون در این باب متوجه بر این است که مهما امکن راهی برای حصول منظورات مهمهٔ مزبوره پیدا شود، که در اثبات صفای نیّت اولیای این دولت علیّه و موافقت اولیای دولت انگلیس با نیّت مزبوره بیشتر مدخلیت داشته باشد. به این جهت، این‌طور مأموریت به من مرحمت فرمودند که آدمی از وزارت امور خارجه مخصوصاً از اینجا تا لندن به چاپاری مأمور، و این شرح به صحابت او نزد آن جناب ارسال شود. و اکنون حسب‌الامر الاقدس الاعلی می‌نویسم که مضمون فصل ٦ و ۷ عهدنامهٔ منعقده در پاریس[۳۰] این است که در صورت ظهور تشویش و پریشانی از طرف افغانستان نسبت به دولت ایران، دولت انگلیس به رفع آن بپردازد. و همچنین در صورت تجاوز از جانب رؤسای افغان به حدود دولت ایران، اگر اهتمامات دوستانهٔ دولت انگلیس مفید فایده نباشد، دولت ایران خودش لشکر

کشیده، متعدی را دفع و مراجعت نماید. این فصل عهدنامه را وقتی که سفیر کبیر دولت علیهٔ ایران قبول و امضا کرد، حکومتهای افغانستان منقسم بود. سهل است که او می‌خواست منقسم بودن حکومتهای افغانستان را به اقسام ثلثه داخل فصول معاهده نماید. و اگر داخل نکردند، اولیای دولت انگلیس از تمکین به این مطلب در ضمن مذاکرات شفاهیهٔ رسمیه مضایقه و استنکاف هم نمودند. چنان که این مطلب از کمال وضوح محتاج بیان و برهان نیست، در این صورت آن فصل و آن معاهده برای دولت ایران بی‌خطر است. و امروز هم دولت ایران جز این حرفی ندارد که هرات به استقلال سابق خود باقی ماند، لیکن حالا که دوست محمدخان در محاصرهٔ هرات به این اصرار و ثبات قدم نشسته، و از جانب دولت انگلیس هم تا حال با همهٔ اظهارات و اصرارات محقانهٔ این دولت به هیچ وجه اقدامی در رفع تشویش و مراجعت دادن دوست محمدخان نشده است، از تحمل دولت ایران خارج است که به اطمینان مضمون آن فصل سکوت اختیار نماید. زیرا که بعد از استیلای دوست محمدخان به هرات و تمامی افغانستان و ترکستان، متقاعد شدن و آرام نشستن دولت ایران به امیدواطمینان چنان فصل عهدنامه، دور از رسم حزم و مآل اندیشی است. زیرا که در صورت تجاوز همسایهٔ قوی و بی تربیت به داخلهٔ این دولت، آخرین چاره منحصر بر این خواهد شد که دولت ایران به واسطهٔ لشکرکشی به مقام چاره برآید. پس در این صورت چگونه دولت ایران ساکت بوده، آنقدر به دشمن خود فرصت بدهد که اوجمیع تهیه و خودسازی خود را تمام نماید. از کجا در چنان حالتی دولت ایران بلاشک بر او غالب خواهد آمد. شاید زور طرف مقابل زیادتی کرد، آن وقت باید از خراسان و کرمان و ممالک شرقیه صرف نظر نمود. حقیقت این است که هیچ ذی انصافی نمی‌تواند چنین تکلیف را به دولت ایران نماید. آن جناب حسب الامر الاقدس الاعلی مأمور است که بعد از ورود این چاپار، اگر مقصود دولت متبوعهٔ معظمه خود را از دستورالعمل پیش و گفتگوهای سابق حاصل نکرده باشد، مخصوصاً با جناب لاردجان رسمی ملاقات کرده، یکی از سه شق آتیه را از او خواهش نماید:

یا دولت انگلیس موافق شرایط عهدنامه و از روی حقوق صریحهٔ دولت علیه رفع تشویش و پریشانی از دولت ایران نماید و آن هم از روی دلیل محقق و ثابت است که بدون مراجعت دوست محمدخان و گذاشتن هرات به استقلال سابق خود مقدور نخواهد بود و دولت ایران از هرات هیچ توقعی ندارد مگر وضعی که سابق بر اینها داشت، حتی به حالت زمان حکومت صید محمدخان پسر یارمحمدخان هم که بدتر از آن حاکمی نمی‌شود راضی است.

و یا اینکه حرفی نداشته باشد تا دولت ایران هر دم که چاره از دستش بیرون نرفته و

کار به اشکال نکشیده است به قدر کفایت قشون فرستاده مدعی را که بالاخره مایهٔ هزار خطرات خواهد شد از حالا دفع کرده و هرات را به استقلال خود بیاورد و مراجعت نماید.

و یا فصل عهدنامه را با دولت علیه تغییر داده و در آن ضمن ضمانت از بقای استقلال حدود و خاک ممالک شرقیهٔ این دولت نماید و برعهده بگیرد که نخواهد گذاشت اسباب ضعف و اغتشاش از آن حدود از افغان و غیره نسبت به خاک و ملک این دولت واقع و فراهم آید، آن وقت دولت ایران رجوعی بر این نخواهد داشت که دوست محمدخان یا دیگری صاحب تمامی افغانستان شود یا نه، و در داخلهٔ افغانستان اوضاعی برخلاف مصلحت دولت فراهم آید یا نیاید و دولت انگلیس هم از این معنی یقین حاصل کند که دولت ایران منظوری ندارد مگر حفظ خود از خطرات آینده، چرا که اگر برای این مقصودی می‌داشت نمی‌بایست به این شق ثالث راضی باشد.

آن‌جناب می‌باید در طبق یکی از این شقوق ثلثه جواب صریح از دولت انگلیس گرفته، بزودی برای اولیای دولت علیه قلمی دارد، والّا نه از آن طرف دوست محمدخان را از این بلندپروازی و زیاده‌روی ممنوع دارند و نه هم راضی شوند که دولت ایران تا وقتی باقی است به مقام دفع او و رفع تشویش، خود برآید و آخرالامر وقتی که دوست محمدخان بر جمیع منظورات خود رسید و قدرت همه قسم زیادتی و تعدی بر خراسان و آن حدود را به دست ملّت بی تربیت افغان و ترکمان و غیره پیدا کرد بگویند که اهتمامات دولت انگلیس فایده نبخشید.

حالا خود دولت ایران دفع دشمن خود را بکند تکلیفی است که از تحمل خارج است و از دوستی دولت انگلیس هرگز آن توقع نمی‌رود که چنین حالتی را برای این دولت روا دارند. در این صورت دولت ایران هیچ چاره نخواهد داشت که حقاً و عهداً اگر هم تا آن وقت قلعهٔ هرات به تصرّف دوست محمدخان آمده باشد، به هر قسمی که مقدور است تهیه دیده و قشون کشیده، شرّ او را از خود دور کند و آسوده باشد.

و البته بعد از همهٔ اصرار و اظهارات به دولت انگلیس و مکاتبه و مکالمهٔ یکساله با اولیای آن دولت و اقامهٔ جمیع دلایل حقانیت و لابدی که در این مسئله برای دولت علیه موجوداست، آخر از این طرف اقدام به چاره و علاجی نشود که دولت را شاید از این همه خطرات محفوظ دارد در نزد احدی حمل بر آن نخواهد شد که از جانب دولت ایران خدا نکرده اقدام به کار و رفتار خارج از شرایط عهدنامه شده است.

آن جناب زیاده بر ده روز این چاپار را در لندن معطل نکرده، انشاء الله تعالی با جواب شافی و قطعی مراجعت خواهد داد. جناب استوک صاحب شارژدفر آن دولت نیز مراتب را از اولیای دولت علیه استماع نموده، به دولت خود نوشته است. تحریراً فی ۱۵

شهر شعبان المعظم ۱۲۷۹»

سواد دستخط همایون

«ناصرالملک، این کتابچهٔ مختصر مفید را به حکم ما وزیر دول خارجه نوشته، با آدم مخصوصی روانهٔ لندن می‌کند. شما هم مأمور هستید که بعد از ورود این کتابچه بدون حالت معطلی وزیر امور خارجهٔ انگلیس را ملاقات کرده، فقرات این کتابچه را تماماً بدون صرف نظر از یک نقطهٔ آن، برای وزیر امور خارجهٔ آن دولت بخواند و درست حالی بکند. حقیقت این است امروز دولت ایران لابد و ملجأ است از قبول کردنِ دولت انگلیس یکی از این سه شق را:

یا اذن بدهد تا وقت باقی است دولت ایران خود چارهٔ کار خود را به هر قسمی که می‌داند و مصلحت می‌داند بکند و این دشمن بی تربیت تازهٔ خود را که هنوز قوامی نگرفته است به جای خود بنشاند.

اگر به این امر راضی نمی‌شود خود در چارهٔ این کار اقدام کرده، موافق عهدنامه دفع دوست محمدخان را بکند و دولت ایران از تشویش آتیه آسوده دارد و هرات را به استقلال سابق خود عود دهد.

این را هم نمی‌کند فصل عهدنامه را که در فقرهٔ تشویش افغانستان نوشته شده است، عوض نماید و به طور ضمانت و تعهد حفظ خاک حالیهٔ ایران را که در سرحدات افغانستان واقع است به عهدهٔ خود بگیرد.

آن فصل سابق که نوشته شده است با اوضاع حالیهٔ افغانستان به کار دولت ایران نمی‌خورد و حتی آن فصل صحیح و بی عیبی بود که هرات دست دوست محمدخان یا کابلی نباشد، بلکه قندهار هم، اما با یک کاسه بودن افغانستان آن فصل که برای رفع تشویش ایران نوشته شده است به هیچ وجه مثمر ثمری نیست. حالا که انگلیس در صورت هرزگی و تخطی افغان خدمات دوستانه می‌کند، اگر افغان قبول نکرد خود دولت ایران برود با او بجنگد. حالا که می‌توانیم پدر افغان را آتش بزنم دست مرا می‌بندی، می‌گویی حرف نزن، گاه است پس‌فردا طوری بشود نتوانیم از عهدهٔ او برآیم. خلاصه شما مأمور هستید که ده روزه جواب این حکم را بزودیِ زود بفرستید. یا قبول یکی از آن دو تکلیف، یا تغییر فصل عهدنامه و ضمانت و تعهد حفظ و امنیّت ممالک ایران که در سرحدات افغانستان واقع است از کرمان و بلوچستان ایران گرفته، الی آخر خاک خراسان. بجز قبول یکی از این سه شق ما به هیچ وجه تمکین نخواهیم کرد.

یا **شق** رابع، و آن این است که به شما که سفیر ایران هستید صریح و واضح بگویند که ما بی انصافانه و جبرانه به هیچ یک از این تکالیف ایران راضی نمی‌شویم، و جواب

درست نمی‌دهیم و عهدنامه و غیر عهدنامه را نمی‌دانیم وافغان را بر دولت ایران ترجیح می‌دهیم. روز است روز و پاسبرد شما را داده بالمرّة صرف نظر از دوستی ایران کرده، چشم بپوشند.

و حقیقت این است که بعد از این از قِبَل یکی از این سه تکلیف شما مأذون نیستید دقیقه[ای] در لندن اقامت بکنید، البته به طرف ایران بیاید. همین دستخط مرا هم برای وزیر امور خارجهٔ انگلیس ترجمه بکنید.»

۱۵ شهر شعبان المعظم ۱۲۷۹ از طهران

مطابق است با اصل دستورالعمل که مصحوب چاپار مخصوص فرستاده شد.

[محل مهر] وزیر دول خارجه

و در پایان، انگلیسها به شق رابع پیشنهاد ناصرالدین شاه عمل می‌کنند و بالمآل دسیسهٔ خارجی با فساد و وابستگی دربارقرین گشته و هرات را که در سده های میانه مهمترین شهر خراسان به شمار می‌رفت، از ایران تجزیه می‌کنند. امیدواریم در آینده به اسناد نویافتهٔ دیگری دست یازیده و گوشه های ناگفتهٔ تجزیهٔ هرات را بازگو کنیم.

یادداشتها

۱. همایون الهی، **اهمیت استراتژیکی ایران**، (تهران: نشر دانشگاهی)، ص ۱۸
۲. محمد علی مهمید، **پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران**، ص ۱۸۴.
۳. کارلوتر نزیو، **رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان**، ترجمهٔ عباس آذرین. (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی)، ص ۳۹.
٤. دنیس رایت، **ایرانیان درمیان انگلیسی ها**، ترجمهٔ منوچهر طاهرنیا، ص ۱۰.
٥. سرهنری لایارد، «**خاطرات یا سفرنامهٔ** سرهنری لایارد»، ترجمهٔ مهراب امیری. وحید. ج ۲.
٦. دنیس رایت، **انگلیسیان در ایران**، ترجمهٔ غلامحسین صدری افشار، ص ۱۳٤.
۷. سر پرسی سایکس، **تاریخ ایران**، ترجمهٔ محمدتقی فخرداعی گیلانی، ج ۲، ص ٤۷۰.
۸. **همان**، ص ص ۷۳ــ ٤۷۱.
۹. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، **تاریخ روابط خارجی ایران**، ص ۲۵۱.
۱۰. محمدعلی مهمید، **پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران**، ص ۱۸۵.
۱۱. لایارد، **همان**.
۱۲. فریدون آدمیت، **امیرکبیر و ایران**، (تهران، خوارزمی)، ص ص ۱۰ــ ۲۰۹.
۱۳. آقاخان محلاتی، **عبرت افزا**، دفتر ۱، ص ۲۹.
۱٤. سایکس، **همان** ص ٤۸۱.

۱۵. محمود محمود، **تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس درقرن ۱۹**، ج ۲، ص ۵۹۰.

۱٦. اکبر هاشمی رفسنجانی، **امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار**، ص ۲۸٦.

۱۷. **همان**، ص ۲۸٦.

۱۸. آدمیت، **همان**، ص ٦۲۷.

۱۹. همان، ص ٤٦۵.

۲۰. هاشمی رفسنجانی، **همان**، ۲۸۹.

۲۱. سایکس، **همان**، ص ٤۹۹. همچنین متن کامل این معاهده در **تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس درقرن ۱۹**، ج ۲، ص ص ٥٦ ــ ٦٤۹ آمده است.

۲۲. برای توضیح بیشتر رجوع کنید به: محمود، **همان**، ج ۲، ص ص ۸۸ ــ ٤۷۷.

۲۳. مهمید، **همان**، ص ۲۱۰.

۲٤. هوشنگ مهدوی، **همان**، ص ۲۷٤.

۲۵. همان، ص ۲۷٦.

۲٦. **همان**.

۲۷. فرخ‌خان کاشی ملقب به القاب امین‌الملک، وزیر حضور، امین‌الدوله، نام اصلیش در دربار فتحعلی شاه ابوطالب بود که پس از اینکه پیشخدمت خاصه می‌گردد، لقب فرخ می‌گیرد. فرخ‌خان در زمان فتحعلی‌شاه و محمدشاه جزء عملهٔ خلوت و پیشخدمت مخصوص بود و در عصر ناصرالدین شاه ترقی کرد و مشاغل صندوقدار وجوه خاصه، مهردار شاه، رئیس عملهٔ خلوت و... را متصدی بود. در سال ۱۲۵۲ هـ. ق به علت شورش مردم ساری علیه مظالم حاکم وقت، از سوی دربار جهت آرام کردن و اسکات مردم روانهٔ منطقه شد و با تغییر فضلعلی خان بیگلربیگی قراباغی توانست بر اوضاع مسلط گردد. در ۱۲۵۳ همین کار را نیز در اصفهان تکرار کرد. در سال ۱۲۵٦ نیز به رشت اعزام شد و در ۱۲۷۲ ملقب به امین‌الملک شد. در همین سال جهت پیش بردن مذاکرات ایران و انگلیس روانهٔ اسلامبول شد. فرخ‌خان پس از انعقاد قرارداد ننگین پاریس در مورد مسئلهٔ هرات در سال ۱۲۷٤ هـ. ق، به سمت ایلچی کبیر در دربار عثمانی تعیین گردید.

پس از عزل آقاخان نوری از صدارت، امین‌الملک در ربیع‌الاول ۱۲۷۵ هـ. ق از سفارت اسلامبول بازگشته و به سمت وزیر حضور (وزارت دربار)، مهردار شاه و ریاست عملهٔ خلوت شاه منصوب گردید و ملقب به امین‌الدوله شد. عزل و نصب کلیهٔ حکام ایالات و ولایات با مشاوره و صوابدید امین‌الدوله صورت گرفت. در سال ۱۲۸۳ هـ. ق در تشکیلات جدید حکومتی ناصرالدین شاه سمتهای وزارت حضور، ادارهٔ امور حکومتی کاشان و نطنز و اصفهان و فارس و تمام گمرکات مملکت را به عهده گرفت.

فرخ‌خان امین‌الدوله بسیار سیاس و مرتبط با سیاستهای اروپایی بود که روزگار سه شاه قاجاری را درک کرده‌ودر سال ۱۲۸۸ هـ. ق در تهران درگذشت و در قم مدفون گشت. (به نقل از: مهدی بامداد، **شرح حال رجال ایران**، ج ۳، ص ص ٦ ــ ۸۰.)

۲۸. سایکس، **همان**، ص ۵۰٦.

۲۹. محمودخان ناصرالملک فرمانفرما از بزرگان طایفهٔ قره‌گزلوی همدان و از رجال معروف دورهٔ سلطنت قاجاریهٔ و جدّ ابوالقاسم خان ناصرالملک نایب‌السلطنهٔ احمدشاه، بود. در سال ۱۲٦۹ هـ. ق نایب اول سفارت ایران در سن‌پترزبورگ بود. بعد از سالهای ۷۰ به تهران بازگشت و در سال ۱۲۷۵ هـ. ق که منصبش میر پنج بود، ملقب به

ناصرالملک گردید و پس از عزل آقاخان نوری و انتخاب وزرای شش گانه، ناصرالملک هم برای وزارت تجارت و صنایع در سال ۱۲۷۶ انتخاب شد و سپس به عضویت شورای دولتی منصوب شد. در سال ۱۲۷۷ از طرف ناصرالدین شاه مأمور به اتمام کار ساختن راه گیلان گردید. در سال ۱۲۷۹ هـ.ق به سمت وزیر مختاری ایران در انگلستان معین و رهسپار لندن گردید. در سال ۱۲۸۸ هـ . ق به عضویت دارالشورای کبرای مملکتی درآمد. در ۱۲۸۹ به معاونت میرزا حسین خان مشیرالدوله، صدراعظم، در کارهای وزارت جنگ و سپهسالاری برگزیده شد و ریاست شورای عسکریه (شورای جنگ) را نیز عهده‌دار گردید. در ۱۲۹۲ هـ . ق به حکومت گیلان منصوب گردید. در ۱۲۹۵ هـ . ق در سفر دوم ناصرالدین شاه به اروپا ملتزم رکاب بود. در سال ۱۲۹۹ هـ . ق به حکومت کردستان و کرمانشاهان از سوی ظل السلطان منصوب شد. در سال ۱۳۰۱ پس از درگذشت میرزا سعیدخان انصاری(مؤتمن الملک) به اشاره و مساعی انگلیسها وزیر خارجه شد. در ۱۳۰۳ هـ . ق استاندار خراسان گشته و لقب فرمانفرما گرفت و در ۸ ربیع الثانی سال ۱۳۰۵ هـ . ق در تهران سکته کرد.

۳۰. صورت عهدنامهٔ مصالحه میان ایران وانگلیس که در پاریس تحریر شده است:

فصل ششم : اعلی حضرت شاهنشاه ایران راضی می‌شود که ترک بکند کل ادعای سلطنتی را بر خاک و شهر هرات و ممالک افغان و هرگز مطالبه نکند از رؤسای هرات و ممالک افغان هیچ علامت اطاعت مثل سکه و خطبه و باج و نیز اعلی حضرت ایشان تعهد می‌کنند که بعد از این از هر مداخله در امورات داخلی افغانستان اجتناب نماید. اعلی حضرت ایشان وعده می‌دهند که استقلال هرات و تمام افغانستان را اعتراف نماید و هرگز به استقلال ممالک مزبوره مداخله نکند، در صورت ظهور منازعه فیما بین دولت ایران و ممالک هرات و افغانستان دولت ایران تعهد می‌کند که اصلاح آن را رجوع به اهتمامات دوستانهٔ انگلیس نماید و اقدام به جنگ نکند، مگر در صورتی که اهتمامات دوستانهٔ دولت انگلیس مثمرثمری نشود. از طرف دیگر دولت انگلیس تعهد می‌کند که همه وقت اعتبار خود را در ممالک افغان به کار برد و نگذارد که از آنها و هیچ یک از آنها باعث هیچ نوع تشویش و پریشانی دولت ایران بشود و اگر دولت ایران در وقوع مشکلات رجوع به دولت انگلیس نماید، دولت انگلیس نهایت کوشش را خواهد نمود که منازعات فیمابین را موافق حق و مطابق شأن دولت ایران اصلاح نماید.

فصل هفتم: در صورتی که از جانب هرات و ممالک افغان بر سرحدات ایران تجاوزی بشود، هرگاه ترضیهٔ شایسته داده نشود، دولت ایران حق خواهد داشت که به جهت دفع و تنبه جانب متعدی اقدام به حرکات جنگ نماید. اما این صراحت معلوم و مقبول است که هر لشکری که از جانب دولت ایران که به جهت مقصود مزبور از سرحد بگذرد و به محض اجرای مقصود خود مراجعت به خاک خود خواهدکردو استعمال حق مزبور نباید بهانهٔ توقف دائمی عساکر دولت ایران یا الحاق شهری یا یک جزو ممالک مزبوره به ممالک ایران بشود. [میرزا محمدتقی سپهر (لسان الملک)، ناسخ التواریخ؛ دورهٔ کامل تاریخ قاجاریه، ص ص ۳۵۴ــ۵۷].

امین الملک — حالا که بحمدالله تعالی غبار کدورت دولتین ایران و انگلیس مبدل به دوستی

و مخالفت [?] که دیده عالم است که ما از روز اول هم کمال انزجار خاطر را از [illegible] اتفاقات

ناگوار داشتیم خدا خیر دهد اشخاصی را که سبب این کدورات شدند والا ما نیستیم و میدانیم که

از برای ما و دولت ما بهتر از انگلیس دوست خیرخواه خوش عقیده بهم نمیرسد و این را هم میدانیم

که رفاقت و اتحاد دولت ایران از برای دولت انگلیس بی ملاحظه باشد خالی از منفعت و مصلحت نبوده و نیست

باید اولیای دولت انگلیس بدانند که به ما حقیقت و عقیده ما به دوستی آن دولت ثمرات عمده و نتایج خوب بخواهد

باید قسمی بشود که ملت ایران هم درباره دولت انگلیس عقیده و اعتقاد سابق خود را پیدا نمایند دیگر ما نمیخواهیم [illegible]

که بگوییم چه قسم در نظام تغییر و ترتیب سلطنت [illegible] البته خودشان [illegible] خواهند [illegible]

بر ما لازم [illegible] دولت روس [illegible] لذا که به دولت ایران [illegible]

[illegible]

[illegible]

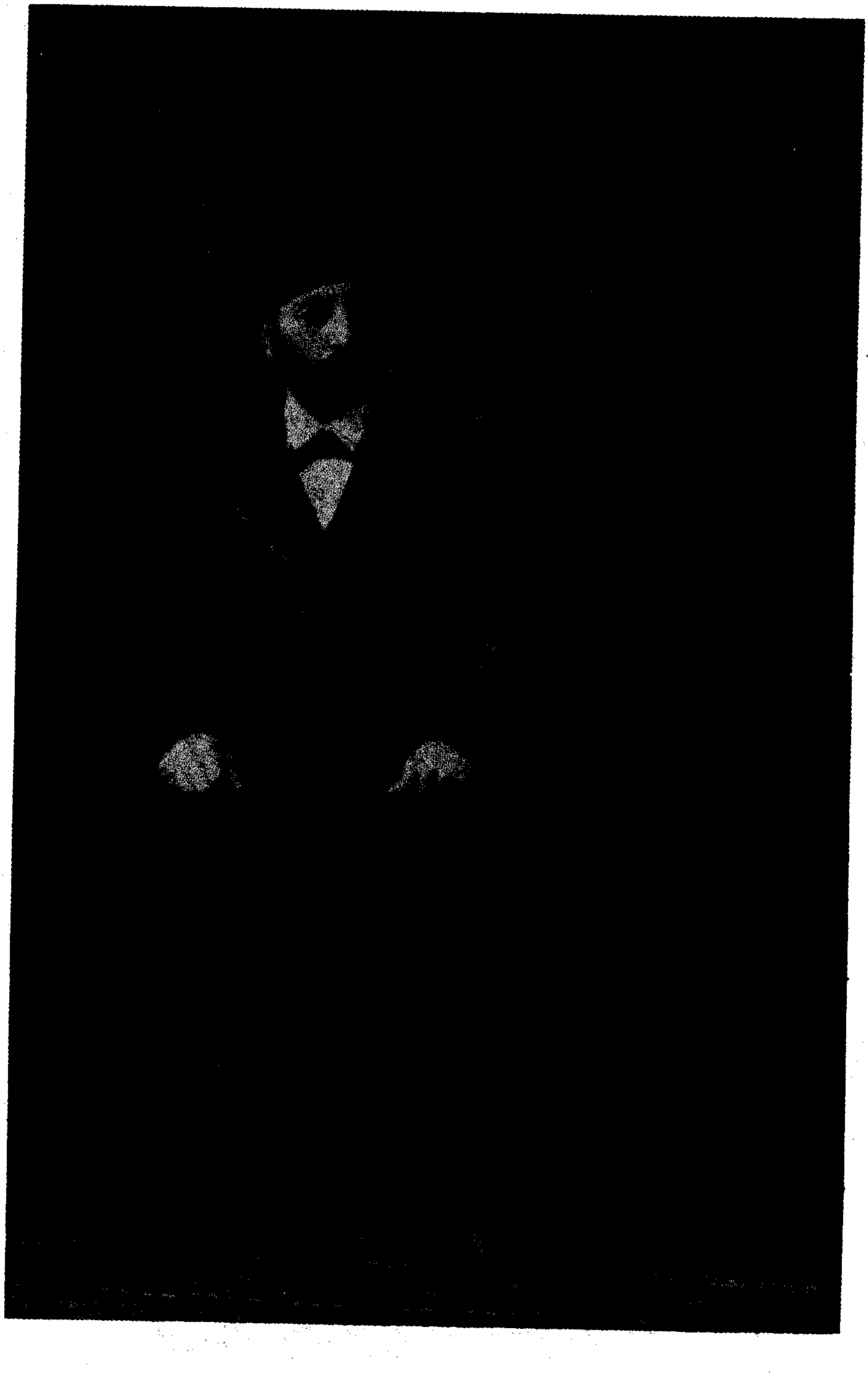
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



محمود خان ناصرالملک

سواد دستورالعمل جناب امین الملک

به [illegible]

جنابا دستخطهای همایون در حین مسافرت لندن بر حسب اراده و فرمایش کارگذاران علیه [illegible]

و در خصوص اوضاع راجع بنقطه هرات و وضع حالیه افغانستان با کتابچه های [illegible] صحیح و مطابق است

البته تا حال وارد حضور مبارک شده و از مذاکراتی که با اولیای دولت انگلیس گفتگو کرده و [illegible]

هم نسبت شرحی در این باب به اولیای دولت علیه عرض [illegible]

چون فرصت کم و خیال تا بابک اقرب هاران در آینده نقطه مصروف [illegible]

اسلام صدها هزار مسلمان ممالک [illegible] دولت علیه و ابقای استقلال و شرف امور

دولتی در آن ممالک است و چنانکه زمانی بر بعضی نقاط رابطه افغانستان با

خیالی در رابطه منعقد نکرد از آن بود هم در حفظ ملک ان و تحمل خونریزان [illegible]

نمی فرمایند با تمیز [illegible] حقوق عهدنامه منعقده مابین دولتین ایران

و انگلیس بمقام چاره برآیند تمکین [illegible] بخطرات قریبه [illegible] با وجود علم

و اطلاع سابق آن جناب احتیاج بتجدید و تفصیل آنها در نظر [illegible]

نیست [illegible] اظهار [illegible] در این باب [illegible] برای است [illegible]

برای حصول مقصود [illegible] [illegible] در این باب [illegible]

اولیای دولت علیه و در موافقت اولیای دولت انگلیس با [illegible]

با نجابت ایلچی با مأموریت مخصوص حرکت فرموده‌اند آدمی از وزارت امور خارجه آمده بود

از ایشان تأکید نمایید مأمور و این شرح مطالب را به انگلیس در باب هرات

و اکنون حسب الامر الاقدس الاعلی عموم و مضمون فصل عهدنامه منعقده

در باب این است که در صورت تعدی و ادعائی از طرف افغانان

نسبت به دولت ایران دولت انگلیس به رفع آن برآیند و اهتمام در این باب

بکوشند و از جانب رؤسای افغان به دولت ایران تکرار ادعاات و اهتمامات دولت

انگلیس مفید فایده نباشد دولت ایران خود شخصاً متعرض رفع

در این باب نماید این فصل عهدنامه بود و قرار تغییر که دولت علیه ایران قبول

و امضا کرد که عدم مداخله در افغانستان منعقد بود مدتی است که اولیای دولت

منعقد بودن عهدنامه افغانستان را اعلام نشده و در هر صورت ملاحظه نماید

و تکرار داده‌اند اولیای دولت انگلیس از تکالیف ایلچی و ضمن مذاکرات شفاهیه

رسمیه سفارتیه و استکشاف هم نمودند چنانکه ایلچی از تکالیف و حقوق

باب در ایران نیست در این صورت آن فصل و ملاحظه برای دولت ایران

به خط است و امروز هم دولت ایران به همین حرف برقرارند و مراعات

با تعلق سابق حق ... لکن چاره و قدرت هرگاه در محافظه است

با همین اصرار و ثابت قدم گذشته و از جانب دولت انگلیس هم اقدام به اظهارات

۱۱ امرداد

و اصرار است که قاطبهٔ دولت بهیه اقدامی در رفع تشویش و رهبت
ملازمان حضرت شهریاری نشده است از جهت دولت ایران خاطرجمع است که اطمینان
مصدوق اتفاق [illegible] حاصل نماید زیرا که بعد از استیلای حضرت شهریاری بر هرات
و تمامی افغانستان و ترکستان متصل شدن و آرام نشستن دولت ایران
باید دولتین [illegible] عهدنامه که در اوایل سنه [illegible] است را که
در معاهدت [illegible] همسایه قوی و بی ترحم [illegible] انگلیس [illegible]
برای [illegible] دولت ایران و رابطه [illegible] [illegible] چاره برآید [illegible]
چگونه دولت ایران ساکت بوده آنقدر [illegible] [illegible]
سازی خواهند نمود [illegible] از کجا در چنان حالتی دولت ایران [illegible]
[illegible] اگر شاید روزی طرف مقابل [illegible] کرد آنوقت باید از [illegible]
[illegible] صرف نظر نمود حقیقت این است که [illegible]
چنین تکلیف شود به دولت ایران نماید [illegible] امور
[illegible] [illegible] مقصود دولت [illegible] خواهند شد از [illegible]
و گفتگوهای سابق حاصل کرده [illegible] [illegible] جناب [illegible]
کرده یکی از [illegible] آینده [illegible] خواهش نماید [illegible] انگلیس [illegible]
عهدنامه و از روی حقوق [illegible] دولت علیه رفع تشویش و [illegible] از [illegible]

ایران نماید و آنچه از روی دلایل محقق و ثابت است که دولت مراجعت به
و گذاشتن هرات باستقلال سابق خود مقدور ممکن نبود و دولت ایران
از هرات هیچ توقعی ندارد مگر وصول سالیانه برای نگاهداشت امنیت
زمان حکومت صید محمدخان پسر یار محمدخان هم که برادرزادگان عالی‌نژاد
راضی است و با اینکه وقتی نوشته می‌شد تا دولت ایران معلوم که باره از
دست بیرون رفته و کار بکلی تغییر یافته است. اینقدر کفایت قوت و نیازه
مرحوم را مبالغه خود باید از خطرات نگهداشته از جانب دفع اراده هرات
باستقلال خود باز آورد و مراجعت نماید و اتفاقی عهدنامه که سابقاً با انگلیس
تغییر بدهد در اکثر خسارت زیرا که استقلال هرات بود و نقض حکم
شرقیه انگلیس نماید و بر عهده گیرد که نگهداشت اسباب ضعف
و غفلت از آنکه خود از افغان و غیره قبلت یک مملکت آسیا واقع
و خواهم آمد اگر وقت دولت ایران رجوعی بر این نگهداشت در هرات خیر ما
یا دیگری صاحب تمامی افغانستان گردد باید همه افغان‌ها از عهده
معلوم دولت خواهم آمد یا باید و دولت انگلیس هم از این اتفاق حاصل کند
که دولت ایران منظوری ندارد مگر حفظ خود از خطرات آسیه دیگر
و در این مقصود هیچ تشویشی نمی‌باشد. با همه اینها رفع کردن اسباب

چنانچه در طی یکی از این تلگرافات جواب صریح از دولت انگلیس گرفته بر فرض

برای اراده دولت علیه مخفی نماند و الّا نه از انگلیس دولت عثمانی بلکه

از این جلوگیری و نظیر رویه ممنوع دارند و نه هم راضی بشوند که دولت

ایران هر وقت لازم است بمقام دفع او و رفع تشویش خود برآید و اگر اولیای

دولت عثمانی بر جمیع ملاحظات خود رسیده و قدرت هم قوه زیاده

و تعدی بر خراسان و اکثر خود را بسمت حدود بر ترجیح افغان و ترکمان

وغیره هم اگر دیگر سبب اهمالات دولت انگلیس فایده بخشید حاصله

خود دولت ایران دفع دشمن خود را بکند تکلیف این است از این جهت فارغ است

وزرای دولت انگلیس هرگز این توقع نمیدهند که چنین حالی بروز بدهد این دولت

روا ملاحظه در ضعیف بودن دولت ایران هیچ فایده نخواهد داشت بلکه حقاً و معقولاً

لکن هم تا آن وقت عقیده این است بمقرعت دولت عثمانی آنچه بیشتر بهر جهت

مقدور است تهیه دیده و قشون کشیده نزد اولیای خود حرکت و اگر دو جنگ

وابسته هرچند همه اصرار است و اظهار رفت به دولت انگلیس و ملاحظه و مکالمه

ملکیاله با اولیای آن دولت و اقامه جمیع دلایل حقانیت ولایت در این

مسئله برای دولت علیه مرجح است لکن از ملاحظات اقدام کارها و عهدی بوده

دولت را شاید از آنچه خطرات عقوبه دارد در نزد امری برای ایران

نکرده‌اند و از جانب دولت ایران خبر کرده اقدام کلی در رفتار خارج
از شرایط عهدنامه نشده است اگر جناب ژنرال در روز ... یا جاهای دیگر
در لندن تعطیل کرده آن را در قالب با جواب شافی و قطعی مراجعت
حکم چهار جناب الیسون صاحب شارژ دافر انگلیس نیز مراتب را
از اولیای دولت علیه استماع نموده به دولت متبوعه خود نوشته است تحریراً فی
۱۵ شهر شعبان المعظم ۱۲۷۹

سواد دستخط همایونی

ناصر الملک این کتابچه مختصر مفید است که باید وزیر دول خارجه نوشته
با آدم مخصوص روانه لندن می‌کند تا به مأمور دولت علیه مقیم در لندن و دیوان
کتابچه بدون حالت معطلی و وزیر امور خارجه انگلیس را ملاقات کرده
فقرات این کتابچه را تماماً به دقت حرف به حرف از زبان تعبیر اوّل او را به
وزیر امور خارجه انگلیس بگوید صورت حالی بکند حقیقت این است
امروز دولت ایران لابد و مجبور است از قبول کردن دولت انگلیس
یکی از این دو شق کند یا ذلت ببرد یا وقتی که دولت ایران
خود جایزه کار خود ندید به هر قسمی میداند و مصلحت میداند بکند و دیگر دشمن
به تربیت تازه خود و هنر قوی تر گرفته است بکار خود شناسد اگر
با این امر دولتی تعلیق عهد در جایزه عملی را اقدام کرده موافق عهدنامه

دفع

دفع دولت متمردان انگلیس بکند و دولت ایران از تعرض اینها آسوده دارد

و هرات را با متعلقات سابق حفظ نموده اینها هم نمی‌کنند فصل

عهدنامه که در فقرهٔ تعرض افغان‌ها نوشته شده است عوض اینکه

و بطور ضمانت و تعهد حفظ خاک خارجه ایران را در صورت

افغان‌ها واقع است متعهد بگیرد آن فصل سابق در ... شده است

با وقایع حالیه افغان‌ها بکار دولت ایران نمی‌خورد و حقیقت

آن فصل حالا وجه عبث بود که هرات در دست دولت متمردان

یا کامران باشد بلکه قندهار هم آنها با یک کاسه بودن افغان‌ها آن فصل

که برای رفع تعرض ایران نوشته شده است بیهوده و بی‌ثمر است حالا

که انگلیس در هندوستان هرزگی و تسلط افغان‌ها صدمات و ستانه بکند

لشکر افغان قصد بکند حفظ دولت ایران ربط با او بکند حالا در این ترتیب

بدر رفتن لشکر آتش زنم دست برانگیزی نزدیک به خوف زن

کار است به خاطر بود نمی‌دانم از عهده او برآیم خلاصه

شما با مرحمتید که ده روزه جواب این حکم را بر نحوی رفع نمایید

یا قبول بکنید از آن تکلیف یا تغییر فصل عهدنامه و ضمانت تعهد

حفظ و امنیت ممالک ایران که در سرحدات افغانستان واقع است

از ترکمان و بلوچستان ایران گرفته الی آخر ممالک خراسان

بنحو قطعی یکی از اهم مسائل است ما همیشه تمکین نکرده‌ایم که باشیم در این

و آن این است که بنما سفیر ایران مستقیم صریح و واضح بگوید

که به الفاظ و عبارات مبهم یک از این تکالیف را ایران

راضی نمی‌شویم و جواب درست نمی‌دهیم و بهانه و غیره ملاحظه نداشته

نمی‌دانیم و در فقدان امور دولت ایران ترحم نمی‌کنیم از دولت روز

و بایز دشمنان را همراه بیرون صرف نظر از حقوق ایران کرده هستیم

و حقیقت این است بعد از این از حقوق یکی از این تکالیف ما

ما ایران نسبت و قصور در پسندیدن اقامت کنیم البته بطرف

ایران ما باید ایمنی و حفظ مقام کرده وزیر امور خارجه انگلیس

ترجمه یکشنبه ۱۵ شهر شعبان المعظم ۱۲۷۹ از طهران

مطابق اصل است

[illegible]

[illegible]

فصل چهارم

نسخه شناسی

معرفی یک نسخهٔ خطی:

انقلاب شش ماههٔ خراسان

واحد پژوهش

هنگامی که انقلاب مشروطیت با تمام فرازها و فرودها بر اثر دخالت بیگانه و عناصر خودفروختهٔ داخلی مبدّل به یک هرج و مرج عظیم گردید، از هرسویی صدایی برخاست واز هر شهرستانی قیام صورت گرفت و سرانجام کار به جایی رسید که بسیاری از متفکران از ادامهٔ حیات و استقلال کشور مأیوس شدند و در بحبوحهٔ این نابسامانی ها و سرگردانی ها، تنی چند از جان گذشته، برای نجات کشور قدعلم کردند و در تاریخ معاصر ایران نامبردار شدند؛ میرزا کوچک خان جنگلی، شیخ محمد خیابانی و کلنل محمدتقی خان پسیان از آن جمله اند.

در میان این سه تن، تا آنجا که مقتضیات زمان اجازه می‌داده است، راجع به میرزا کوچک خان مقاله ها، رساله ها و کتابهایی متعدد تألیف و تدوین گردیده که اگر تمام آنها یک جا جمع شود، لااقل دو طبقه از طبقه های یک قفسه از کتابخانهٔ کتابداران را پر خواهد کرد، اما هنوز در بارهٔ قیام شیخ محمد خیابانی و قیام کلنل محمدتقی خان پسیان میدان تألیف و تحقیق به‌طور وسیعی بازمانده است. در بارهٔ این دو تن جز دو کتاب نسبتاً مبسوط از یک مؤلف (علی آذری) و تعدادی رساله و مقاله اثری در دست نیست. بدیهی است که در جراید زمان، در بایگانی های راکد وزارتخانه های مربوط، و در گزارشهای سفارتخانه ها و نمایندگی های خارجی به کشورهای متبوع خود نوشته های بسیاری وجود دارد که باید یکجا جمع شود و مورد مطالعه قرار گیرد. یکی از عللی که در بارهٔ میرزا کوچک خان آثار زیادتری در دست داریم این است که عمر انقلاب جنگل بسی طولانی تر از دو انقلاب دیگر بود:

آغاز قیام جنگل ۲۷ مرداد ۱۲۹۴ شمسی و پایان آن ۱۱ آذر ۱۳۰۰ شمسی، یعنی

شش سال و دو ماه و چهار روز؛

آغاز قیام خیابانی ۱۶ فروردین ۱۲۹۹ شمسی و پایان آن ۲۲ شهریور ۱۲۹۹ شمسی، یعنی پنج ماه و شش روز؛

آغاز قیام پسیان ۱۳ فروردین ۱۳۰۰ شمسی و پایان آن ۹ مهر ۱۳۰۰ شمسی، یعنی پنج ماه و بیست و شش روز.

در قیام دامنه‌دار جنگل دستهای پنهان و آشکار دولتهای خارجی به کار افتاده در دو قیام دیگر چون دامنه‌ای پیدا نکرد، دخالتهانیز دامنه‌ای نیافت، و به همین دلیل در بارهٔ میرزا کوچک خان آثار و نوشته‌های بسیاری در دست داریم و در آینده نیز آثار بیشتری به بازار تحقیق عرضه خواهد شد.

خوشبختانه در بارهٔ قیام کلنل تحقیقی بسیار نفیس و پر مطلب و پر مدرک و سند و دقیق و عمیق با عبارات و کلماتی متین و پرمعنی و سنجیده به قلم توانای محمد ملک‌زاده، برادر ملک الشعرای بهار، که خود نویسنده‌ای چیره‌دست و روزنامه‌نگاری توانا بوده است، در دست است که تاکنون چاپ نشده است و این مایهٔ شگفتی بسیاری است؛ اکنون می‌خواهیم تا آنجا که مقدور است به اجمال به معرفی این اثر نفیس بپردازیم و امیدواریم که چاپ کامل آن، زینت‌بخش بازار تحقیق و تاریخ شود.

کتاب با این مقدمه آغاز می‌گردد:

«بنام یزدان پاک ــ مقدمه ــ در کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ م.تشکیل حکومت سید ضیاءالدین که بزودی بر تمام کشور تسلط یافت: زمامداران سابق یا حبس [شدند] و یا از کار برکنار رفتند. ایالت خراسان تا چندی به حالت خود باقی ماند. در آن تاریخ حکومت خراسان به عهدهٔ میرزا احمدخان قوام السلطنه و ریاست قوای نظامی آن، سپرده به نایب سرهنگ محمدتقی خان پسیان بود. چهل روز پس از کودتا (یعنی روز سیزده حَمَل ۱۳۰۰) کلنل محمدتقی خان، رئیس قوای ژاندارم خراسان، بنا به دستور سرّی سید ضیاءالدین، رئیس الوزرا، تسلط دولت را بر خراسان برقرار ساخته، قوام السلطنه، والی ایالت، و جمعی از معاریف مشهد را بنا بر سیرهٔ زمامداران کودتا غفلتاً دستگیر و توقیف نمود و خود برحسب امر دولت زمام امور لشکری و کشوری خراسان را در دست گرفت...

نگارنده که در آن تاریخ در خراسان بوده و در دو نوبت محبوس کلنل محمدتقی خان واقع شده بود، بر آن شد که تاریخچه‌ای از این طغیان به رشتهٔ تحریر درآورد و با این نیّت به جمع‌آوری اسناد و مدارکی که مورد حاجت بود پرداخت، ولی به علت اشتغال به خدمات

دولتی از یک جهت، و عدم مساعدت بعضی از مراکز اطلاع از جهت دیگر، به جمع‌آوری کلیهٔ اسناد به طور دلخواه توفیق نیافته و از اصل مقصود که تنظیم تاریخچهٔ انقلاب شش ماههٔ خراسان (از ۱۳ حمل تا ۹ میزان) بود انصراف خاطر جسته و بر این اکتفا نمود که همان مدارک و اسناد موجوده را فهرست مانند مرتب ساخته، به گوشهٔ کتابخانهٔ خود بگذارد تا شاید دیگران به تکمیل آن توفیق یابند و این حادثه را نیز مانند حوداث بسیاری که بر این مملکت گذشته است بر صفحات تاریخ ایران ثبت نمایند.
طهران ۲۵ مهرماه ۱۳۱۵ ـــ محمد ملک‌زاده.

ضمناً از جناب آقای علم (امیر شوکت‌الملک) حکمران سابق سیستان و قاینات که بنا به درخواست این بنده و به منظور تکمیل یادداشتهایم از ارسال صورت تلگرافهای حضوری خود با مرحوم کلنل محمدتقی خان مضایقه نفرموده‌اند سپاسگزاری می‌نمایم ـــ ملک‌زاده.

به همین سبک، وقایع در ۱۹۰ عنوان با نثری شیوا و روان و زیبا به رشتهٔ تحریر درآمده‌اند، بدون اینکه وقایع دیگری به صورت معترضه در آن گنجانده شوند. مثلاً علی آذری در کتاب بسیار نفیس خود به انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب مشروطیت، قرارداد ۱۹۰۷، قرارداد ۱۹۱۹، نهضت جنگل و قیام خیابانی پرداخته، ۱۷۵ صفحه از مقدمه را به این کار اختصاص داده، در متن اصلی نیز حاشیه‌پردازی نموده است. در حالی که تمام کتاب بیش از ۵۰۰ صفحه نیست؛ غافل از اینکه خوانندهٔ کتاب کلنل محمدتقی خان به مطالعهٔ این حوادث نیازی ندارد، زیرا کسی که از این حوادث خبریّ ندارد، طبعاً به مطالعهٔ کتاب کلنل نیز رغبتی نشان نمی‌دهد.

ملاحظه فرمایید نویسندهٔ چیره دست ما (ملک‌زاده) با قلم توانای خود با چه دورنمای روشنی منظرهٔ توقیف قوام‌السلطنه را در سیزده‌بدر فروردین ۱۳۰۰ نشان می‌دهد:

«نزدیک غروب آفتاب، گردشگاهها بنای خلوت شدن را گذارده و مردم دسته دسته و بتدریج به شهر روی آورده و از دروازه‌ها داخل می‌شدند. کوچه‌های خلوت شهر از ازدحام مردم باز رونق گرفت. درشکه‌ها و گاری‌های مملو از مسافر در کوچه‌ها و خیابان‌ها بنای رفت و آمد را گذاشته و مردم را که از خارج به داخل آورده بودند در شهر جابه‌جا می‌کردند. دستجات کم‌بضاعت و برهنهٔ خوشحال که هیچ‌گاه با نحوست سیزده یا زندگانی نحس سیاستمداران سروکاری نداشتند و لذت تفرّج سیزده نیز نصیب آنها شده... سماور حلبی و غلیان و سفرهٔ نان خود را به دوش گرفته همان‌طور که پیاده رفته

بودنـد، پیاده بـرگشتـه، غبارآلـود به طـرف خانه هـای خود روانـه بودند... در ایـن هنـگام، دروازهٔ ارگ مشهد که بیشـتر اعیان و اشراف از آنـجا به شهر وارد می‌شدند، هیمنهٔ دیگری به‌خود گرفته بود. اغلب کالسکه‌ها و درشکه ها از آن دروازه اربابهای خود را به شهر وارد می‌نمودند. خورشیـد می‌رفت غروب کند، اما گویی در فرو رفتن به پشت کوه تأمل داشت تا ببیند چند لحظهٔ دیگر گروهی از اشراف چگونه به دام می افتند.

اتـومـبیل والی با جـلال و اسکـورت مـخصوص در جلو، کـالسکـه ها و درشکه های همراهان که از عقب او روان بـودند در یکی از خیابانهای خارج شهر نمایان [شدند] و به طرف دروازهٔ ارگ مـی‌شتافـتنـد. دستجـات دیگـر نیز سـواره و پیاده از جاده های مـختلف متدرجاً ظاهر [شدند] و تمام متوجه یک نقطه، یعنی دروازهٔ ارگ، بودند. طولی نکشید که اتومبیل والی با عظـمت و جلال خیابان کنار خندق را پیموده و یک پیچ خورده، وارد شهر شد و جمعیّـت کثیر بـیکاره را با نعـرهٔ بـوق خود از هم شکافته به طرف دارالایالـه روانه گردید. هنوز خـورشیـد از قلهٔ کوه با لـبخـندهای مسخره کـننـدهٔ خو دکله می‌کشید؛ گـفتی همان جـا توقف کرده و اشـعهٔ زرد و نحوست‌بار خود را از فـراز بامهای خانه ها بـرنچیده تا اینکه آخرین لحظـهٔ برچیدن بساط آقایی و فـرمانروایی دسته ای از ساکـنین شهر مشهد را تمـاشا کنـد. هنوز اتومبـیل والی که پیشـاپیش سایرین بسـرعت حرکت می‌کـرد به عمارت دارالایاله نرسیده بود که به یک فرمان خشن نظامی در جای خود میخ کوب شد.

یاور اسمعیـل‌خان بهادر، افسر ژانـدارم، درمقابل سربازخانه که در معبر اتومبیل والی واقـع بـودکشیک می‌کشید. همین که اتومبیل خواست از برابر او بگذرد، مانند شیری که به فریسهٔ[۱] خود حمـله کند، به جـلو اتومبیـل جستن کرده، آن را با مـاوزر خود تهدید و بـه نام شاه و امر کلنل محمدتقی خان، فرمانفرمای خراسان، امر به توقف داد.

در این لحظه بود که ارادهٔ زمامـداران کودتا آخرین ایالت‌دست‌نخورده، یعنی خراسان را کـه با احتیـاط به آن نـگـاه می‌کردنـد تحت استـیلای خود قـرار داد. چند لـحظـه بعد، اطاقهـای فوقانی سـربازخانـه به زندان تبـدیل و قراولان مسـلح آن را پاسبـانی و محـافظت می‌نمودند.

در این روز (۱۳ حمـل ۱۳۰۰) قوام‌السلطـنـه، والی خراسـان، با قریب پـنجاه نـفر از متنفذیـن و مربوطین او حبس شدند و دفتر ژاندارمری به ادارهٔ ایالتی منتقل [شد] و کلنـل محمدتقی‌خان از آن تـاریخ به رتق و فتق امور لشکری و کشوری خراسان اشتغـال یافته و حکومت نظامی را در شهـر اعلام نمود. قوام‌السلطنه‌نیز پس از چندی تحت‌الحفظ به تهران گسیل شده، و در آنجا محبوس گردید... روز ۱۹ حمل نیز جمعی از ملیّون شهر و تجار از طرف قوای ژاندارم جلب و توقیـف شدند. روز ۲۸ شعبان ۱۳۳۹ (ثـور ۱۳۰۰) طبق دستور

مرکز، تمام رؤسا و صاحب‌منصبان آستان قدس رضوی حبس و از طرف کلنل محمدتقی خان در امور آستانه مداخلات مستقیم شروع گردید.»

با همین زیبایی و روانی تاریخچهٔ قیام کلنل بیان شده و ضمن همین عبارات روان و بدون پیچیدگی، اسناد و مدارکی متقن و محکم و انکارناپذیر که خالی از پیچیدگی های لفظی نیز نیست، جای داده شده است. «داروی تلخ را به شهد ظرافت برآمیخته تا طبع ملول از دولت قبول محروم نماند»[۲]؛ بهتر از این تاریخ نمی‌توان نوشت.

همچنان که می‌دانیم، طولی نکشید که همین قوام‌السلطنه نخست‌وزیر شد. دستخط احمد شاه را از روی همین کتاب نقل می‌کنیم:

«نظر به حسن کفایت و خدمتگزاری جناب اشرف قوام‌السلطنه و امتحانات عدیدهٔ کافیه که در این موقع در استقرار انتظامات مملکتی داده واعتماد کامل خاطر همایون ما را به صداقت و دولتخواهی و شاه‌پرستی خود جلب نموده است، محض اهمیّت موقع و برای تهیهٔ آسایش عمومی معزی‌الیه را به صدور این دستخط مهر طلعت مبارک به ریاست وزرا منصوب فرمودیم که هیئت وزرا را تشکیل داده، در انتظامات مملکتی و اعادهٔ امنیت و آسایش عمومی مساعی جمیله به عمل آورده، مزید رضامندی و اعتماد خاطر ملوکانه را جلب و تحصیل نمایند— ۲۲ رمضان ۱۳۳۹ (۹ جوزا ۱۳۰۰).»

قیام واقعی کلنل از همین تاریخ آغاز گردید. مهمترین اسنادی که در این کتاب آمده است مکاتبات وتلگرافهایی است که بین صمصام‌السلطنهٔ بختیاری و والی جدید خراسان انجام گرفته و از آن مهمتر و جالبتر و خواندنی‌تر مجموعهٔ تلگرافها و مکالمات حضوری تلگرافی است که بین امیر شوکت‌الملک علم، امیر قاین و سیستان و کلنل صورت گرفته است که در مجموع بالغ بر چهل و چند سند می‌شود. امیر سخت مایل بود که کار را با مدارا و ملایمت و بدون خونریزی به پایان برساند و اگر به نتیجه‌ای نرسید به آخر الدوا متوسل گردد و امر مرکز را خواهی نخواه در جنگ با کلنل اطاعت کند.

به همین صورت مجموعهٔ اسناد دیگری نیز هست که هر یک به جای خود بسیار اهمیت دارد. به هر حال، از کتاب علی آذری کم‌حجم‌تر اما پراهمیت‌تر و مفیدتر است. کتابی است که باید بزودی چاپ شود و در دسترس علاقه‌مندان تاریخ معاصر قرار گیرد. این کتاب چنانچه در سرلوحه نوشتیم، **انقلاب شش ماههٔ خراسان** نام دارد.

یادداشتها

۱. فریسه: شکار؛ فریسة الاسد: شکاری که شیر آن را افکنده باشد. (فرهنگ نفیسی).

۲. گلستان سعدی.

انقلاب مقدس خراسان

از ۱۳ حمل تا ۹ میزان
۱۳۰۰

دستگیر شدن قوام السلطنه

روز سیزده حمل ۱۳۰۰ شمسی که سیزده عید نوروز بود و مطابق رسم کار و کسب تعطیل بود. اهالی شهر مشهد از صبح آن روز به باغات و نیز بیابانهای اطراف شهر برای گردش و با اصطلاح سیزده بدر رفته بودند.

قوام السلطنه والی ایالت نیز با جمعی از طبقات متنفذ شهر بیرون رفته تا روز سیزده را بخوشی و تفریح برگزار و نحوست سیزده را از خود دور سازد!

اوضاع شهر بحسب الظاهر آرام و اولیاء امور خراسان با فراغت خاطر شهر را بقصد تفریح به خارج ترک کرده بودند.

شهر مشهد در آن روز نفس تنگی خود را از دست داده و مردم گروه گروه از زن و مرد در مزارع سبز و خرم و باغستانهای باصفا مثل ملک آباد و وکیل آباد خواجه ربیع الی دشت [illegible] و امثال آن و ده ها نقطه که بهار زیبای نواحی شهر از قبیل کوهسنگی

سرحد الدل

سرکرده مرزبانی عشق‌آباد بنام محمد کلات سرحد باجگیران شیروان
درجز تربت قوچان لطف‌آباد روسی قوای نظامی.

پس از جنگ دلاورانه که سخت طول داشته اردوی شمشیر با سرنیزه قوای
دشمن را از اطراف قلاع عشق‌آباد و اوبه‌ها قلاع را متصرف و دشمن را
پشت فرسخ عقب نشانده است تمام روسها در این جنگ شرکت داشته و عده‌شان
چهار برابر بیشتر از خود بیشان بوده تلفات دشمن ۲۵ ولی از ما فقط پنج نفر
شهید شده اند فتحیت ما در تمام فرونت بسم و تقدیر است.

۲۷ سنبله نمره ۹۲۰ محمدتقی

خواف

آقای ماژور سید رضاخان رئیس ارکان حرب فاتح شمشیر موفقیت تامه الان حضور
شرف و فرزند غیور ایران سالار ترک بعنوان جهانشاهی و افراد لدی الامر
از نظامی و غیر نظامی سعادت‌های صادقانه مرا ابلاغ نمائید.

۱۸ سنبله نمره ۹۷۲ محمدتقی

از مشهد

آقای نایب امیر تقی‌خان و نایب امیر عبدالرزاق خان تلگرافات واصله
حیات را کتبی و فرزندی را تبریک میگویم امید دارم عنقریب حضوراً اکتسابی

با شرف هر چه سلام فشرده و افراد رشید دارید بسلام سلام کنم . محمد تقی

جواب راپورتهای اردوی باخرز

تاریخ لیله ۶ سنبله ۱۳۰۰ نمره ۵۵۱

آقای رئیس اردوی باخرز راپورتهای ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ روز شما رسید خیلی مسرورم که فرمان هیبت دشمن افتاده است اینک اسیران اهل احمدخان‌ها سالدات با شصت نفر پیاده یک ملیتر یک توپ صحرائی و پنجاه نفر سوار فرستادم که برسد. الان قوه جزئیه دشمن را منیت را بر نباشید . با اخلاص به شرف مذاکره صلح کردان خود غلط بود دیگر نباید گذاشت که قویتر شود . عقیده من در حدود اینست که یک دسته از راه جنتر و یک دسته بسمت قلعه نو حرکت کرده و باقی قوای دشمن که در سرراه است مجبور به عقب نشینی باشند . آب زیادی در سر بند اگر بدور خانه ببندید از دید مجبور به تسلیم خواهند شد دست خداوندی یار و مددکار تان باشد فتح و فیروزی را آرزومندم نقطه که از آنجا راپورت می‌نویسید همیشه معین کنید . (محمد تقی)

۸ سنبله ۱۳۰۰ نمره ۵۸۵

آقای رئیس اردوی سیار باخرز !

راپورتهای نمره ۲۶ ۲۷ ۲۸ و حکم نمره ۵ اردو واصل در تعقیب مراسله نمره ۵۸۳ می‌نویسم اینکه که آنها مجدد اقدام کرده‌اند



کلنل محمدتقی خان پسیان

Contents

Book One

Autumn 1368/1989

TARIKH-E-MOASER-E-IRAN

Collected essays

The Institute of Cultural Research & Studies